کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب اصلاح المؤمنین

مؤلف

موضوع

شمارهٔ اختصاصی ( ۲۳۳ ) ازکتب اهدائی : آیت‌الله معزی

شماره ثبت کتاب ۲۱۱۹۵۶

۲۳۳

۲۳۳ معزی

۲۱۱۹۵۶

اصلاح المؤمنین

کلام مجید خود میفرماید و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و به الضروره
بندگی الهی نمیشود الا بالطاعت احکام مقرره [illegible] که خواسته نه باطاعت آراء
فاسده و خواهشهای نفسانیه و بالضروره کیفیت بندگی خود را و احکام خواسته
و نخواسته و حلال و حرام خود در هر عصری و هر قرنی بحجتهای خود رسانید
که نبیکان او تعلیم نمایند و بر مردم واجب است اطاعت ایشان و در این دین و شریعت
نبی ما پیغمبر خود رسانیده و ایشان بخلق رسانیدند و در زمان اوصیاء خود
علیهم السلام سپردند و اوصیاء ایشان بخلق رسانیدند در احادیث و اخبار
خود بیان نمودند و چون بجهت حکمتهای بالغه الهی حجت او از خلق پنهان شد
و در مکمن خفا در غیبت کبری و دستها از دامن جلالتش کوتاه گردید عجل الله فرجه
بی مخصوص شدند [illegible] که [illegible] بی تکالیف و احکام الهیه تواند بود بکتاب الهی و اخبار
و احادیث اهل بیت که حجج الهیه اند بر خلق و رجوع بایشان [illegible] کرد و نظر [illegible] که بدیهی
است که هر کس را قابلیت فهم احکام از احادیث و قرآن که مدارک احکامند نیست
و اگر قابلیت [illegible] داشته باشد در زمان تحصیل استعداد فهم تکالیف
ساقط نیست پس چاره نیست الا رجوع بکسی که عارف باحکامست و او را قابلیت
و استعداد استنباط و فهم احکام [illegible] و علما این کس را مجتهد مینامند
پس بر هر کسی لازمست که [illegible] خود را از مجتهد اخذ نماید یا بر مقتضای
[illegible] الدین بعینه و علم با[illegible]
[illegible] بنوی ا[illegible]

معلوم است

تازه نیست اجتهاد و تقلید بلکه در هر فنی و هر امری بنای کل عقلا میباشد رجوع
بسوی عارف و اهل خبره همچنانچه می بینیم در رجوع مردم بسوی طبیب و صراف
و نحو آن پس ثابت شد وجوب تقلید عقلا و بین این در مسائل فرعیه از نماز و
روزه و حج و بیع و نکاح است و امثال آنست اما [redacted] اصول دین و عقاید حقه
پس در این مجتهد و عامی مساوی است بر هر کسی لازم است اقامه برهان و دلیل
هر کسی بقدر فهم او زیرا که آن امور مسائلی است عقلیه و ظهور و غیبت حجة الهی را در آن
مدخلیتی نباشد یا اینکه مسائلی است قلیله یا اندک زمانی ممکن است تحصیل آن
بخلاف فروع احکام که مسائل آن لا یتناهی است و عقل را درک آنها ممکن نیست پس
اجتهاد در آنها بجهت هر کسی ممکن نیست پس بر هر کسی از زن و مرد و فقیر و غنی و حر و
عبد واجب است تقلید و اخذ احکام از علمای مجتهدین و همین دلیل از برای مقلد
کافی است در اصل تقلید اما دانستن دلیل احکام در هر واقعه و حکم ضرور نیست
و اینست معنی تقلید پس تقلید عبارتست از قبول قول غیر بدون
دلیل برآنچه گفته اند نه اینکه دلیل بر اصل تقلید نیز نداشته باشد
اما رجوع بسوی پیغمبر و امام علیهم السلام و احادیث ایشان و رجوع
حاکم شرع بسوی شاهد و نحو آن پس آن تقلید نیست زیرا که رجوع
بقول نبی ص و امام ع ... دلیل ... رجوع بقول شاهد بجهت
... حجت و دلیل ...
... مقر ...



مجتهد از برای او یقین لتعلیم میباشد و حجت اوست در نزد خدا در
جمیع مسائل حتی مسائل فروع تقلید مثل اینکه تقلید کدام مجتهد از حی و میت
و اعلم و غیر اعلم واجب است و بچه نحو باید اخذ از مجتهد نمود و امثال آن پس
شروع میشود ببیان مسائل فروع تقلید پس میگوییم فرقی نیست در جواز تقلید
میانه مسائلی که دلیل قاطعی بر آن باشد در فقه مثل اجماع و نحو آن یا نباشد
و ظاهر اختلافی در این نیست و همچنین فرقی نیست میانه کسی که اگر تامل کند در
مسئله قطع کند بحکم بجهة دلیل آن یا نه و تقلید در همه احکام تکلیفیه و
وضعیه جایز است پس فرقی نیست در واجبات و محرمات و مکروهات و
مستحبات و مباحات و همچنین فرقی نیست میان احکام وضعیه مثل کلیه
و جزئیه و صحت و فساد و نحو آن و هم جواز تقلید در معانی الفاظ که در
عبارات اقرار و وقف و وصیت و نحو آن واقع میشود علما بیان کرده اند
اشکالات مثل اینکه آیا معنی حقیقی اگر اقرار کند چیست یا معنی
اقرب یا مجاز اگر وقف بر او نماید یا وصیت کند بجهت او چیست و امثال
آنها دور نیست جواز تقلید در حکم متعلق بمعانی که مجتهد بیان کرده
نه در اصل معنی لفظ فاکر مقلد قاطع بخطای مجتهد شود در حکمی
جایز نیست او را تقلید در آن حکم اما اگر قاطع بفساد دلیل او شود و
احتمال دهد صحت حکم را از راه دلیل دیگر پس جواز تقلید اقوی است و از
بعضی از کلمات علماء مستفاد میشود که تقلید از قبیل اسباب شرعیه
است و دایر مدار حکم مجتهد است نه ظن مقلد و از بعضی خلاف آن
مستفاد میشود لکن اول اقوی است پس اگر مقلد ظن بخطای مجتهد
داشته باشد در حکم یا دلیل آن تقلید او جایز است و در جواز فتوی

پس اگر مقلدین چنین یافته اند که کسی قابل افتاء نیست و امور ایشان
در عهده تعطیل است بر آن مجتهد لازم است اعلام حال خود تا او را
بشناسند و رجوع کنند و اما اگر چنین فهمیده اند که غیر او قابل فتوی هست و
در واقع نیست پس در وجوب اعلام حال خود بر آن مجتهد اشکال است لکن
وجوب احوط است و این در حال علم او بعدم قابلیت غیر است و اما با
شک اقرب عدم وجوب اعلام است فاکر جماعتی قابل فتوی باشند
و مجهول باشد حال ایشان کفایت میکند اعلام بعضی که کفایت نماید
بامور خلق پس کافی نیست اعلام بعضی با عدم کفایت و با کفایت بر دیگران
مستحب است اعلام و در حکم وجوب تحصیل مقدمات فتوی که از آنجمله
اجتهاد مجتهد است در حکم یا وجوب فتوی دادن اشکال است لکن احوط
وجوب آن است بلکه خالی از قوت نیست بشرط امکان تحصیل مقدمات
بدون عسر و حرج فاکر امر دایر شود میان اجتهاد نمودن در حکمی که خود
محتاج است و میان حکمی که مقلد محتاج است پس واجبست تقدیم آنچه خود
بآن محتاج است و وجوب افتاء در صورتی است که از ضرر ایمن باشد
پس اگر خوف ضرر جانی یا مالی که از فقد مثل آن متضرر شود داشته باشد یا خوف
ضرر بر مومنی باشد فتوی دادن واجب نیست در هیچ حال و فتوی دادن
بمذهب مخالفین بمذهب ایشان جایز است چنانچه تصریح کرده اند بآن
بعضی از علماء بلکه بیان مذهب ایشان بجهة مانعین جایز است و لهذا اگر
امر دایر شود میانه سکوت و این نحو از فتوی پس اشکال لازم است
فاکر شخصی بمرتبه اجتهاد کامل رسیده و در مسئله اجتهاد کرد بنحوی که
معتبر است شرعا پس حرام است بر او تقلید غیر در آن مسئله اگر چه غیر او



اعلم و اتقی باشد اعم از اینکه رای او موافق با رای غیر باشد یا نه
فاکر مجتهد کامل در مسئله اجتهاد نکرده باشد با امکان آن در جواز
تقلید او در آن حکم خلافست میان علماء خاصه و عامه لکن راجح و معتمد در
نظر جواز تقلید است در آن حکم بجهة عمل خود نه بجهة فتوی بجهة
غیر لکن احوط اجتهاد یا عمل باحتیاط است و بنابر قول بمنع تقلید در
صورة سابقه اگر وقت عمل مضیق شود و اجتهاد ممکن نشود بعضی از
مانعین بتقلید در فرض سابق نیز تصریح بجواز آن در این حال کرده اند
و بعضی دیگر از ایشان گفته اند اگر مشکل شود بر مجتهد طریق معرفت
حکم جایز است رجوع باعلم و این قول محصلی نیست زیرا که اگر مراد با
اشکال در حکم اشکال و تردد بعد از اجتهاد است همچنانچه بجهه مجتهدین اشکال
در ترجیح میشود بجهة تعارض ادله پس وجهی در تقلید اعلم نیست بلکه
رجوع بقواعد کلیه کرد در حال شک و اشکال رجوع بآنها میشود از
است همچنانچه بنای عمل اصحاب نیز بر اینست فاکر مراد عدم امکان اجتهاد
که همان فرض سابق است و فرقی نیست در جواز تقلید میانه عوام و اهل
علم اگر چه قریب الاجتهاد باشند و شرط نیست در صحت تقلید علم
بصحت اجتهاد مجتهد و نه معرفت دلیل او اگر چه بعضی از عامه شرط
میدانند و بدانکه شرطست در مفتی که در فتوی رجوع باو میشود چند
چیز اول بلوغ دویم عقل و اگر مجنون جنونش ادواری باشد پس در حال
افاقه تقلید او جایز است سیوم ایمان یعنی اثنا عشری باشد پس
جایز نیست تقلید علمای سایر طوایف اگر چه از اهل اسلام یا شیعه
باشد مثل زیدی یا فطحی چهارم عدالت پس تقلید مجتهدی

دادن از برای مجتهد جامع الشرایط کلامی نیست بلکه جماعتی از
علماء تصریح بوجوب آن کرده اند در زمان غیبت که دست ما از حجة
الهی بی نیست و منحصر است طریق اخذ احکام بجهة عامه ناس به
رجوع بسوی مجتهد و آن حق است فی الجمله و بر فرض وجوب آن
از واجبات کفائیه است که بقیام مجتهد دیگر وجوب آن ساقط میشود
**واگر** مجتهد جامع الشرایط منحصر در فرد باشد و عمل مقلد موقوف
بر فتوای و بوده باشد و آن عمل لازم و واجب بوده باشد پس
بر آن مجتهد واجب میشود فتوی دادن بوجوب عینی پس اگر بالفعل
از فتوی امتناع نمود ابا هی است و اگر این معصیة را از کبایر دانیم بمحض ارتکاب
آن فاسق میشود و خارج میشود از اهلیت افتاء در صورتی که آن مشروط
بعدالت و همچنین اگر از صغیره دانیم با اصرار او بآن و مع ذلک وجوب
از او ساقط نمیشود پس بر او واجب میشود تحصیل شرط افتاء که آن
عدالت است بتوبه نمودن از آن معصیت و چون وجوب افتاء وجوب
کفائی است در صورت تعدد مجتهدین پس اگر مقلد موقوف باشد بفتوای
یکی از ایشان لا معین واجبست افتاء بر هر یک از ایشان که متمکن از فتوی
باشد پس اگر هیچ یک فتوی ندادند همه معصیت کارند و فاسقند
بر فرض کبیره بودن آن یا اصرار ایشان و با عدم امکان بعضی ساقط میشود
از او **واگر** ممکن نباشد الا از یکی از ایشان او متعین میباشد **واگر** مقلد
را ممکن نباشد الا رجوع بیکی و عمل واجب او موقوف بتقلید باشد
پس بر آن شخص واجب میباشد افتاء بوجوب عینی **واما** رجوع
مقلد بمجتهد بوجوب عینی نمیشود بلکه وجوب بر کفایة باقی است



وهرگاه باعتقاد مقلد مجتهد جامع الشرایط منحصر در یکی بوده باشد
اگرچه در واقع زیاده از یک باشد آیا واجبست بر آن مجتهد فتوی
دادن یا نه مسئله خالی از اشکال نیست لکن احتمال وجوب در کمال قوت
با اینکه احوط است و بنا بر این اگر مقلد ادعا کند انحصار مجتهد جامع
الشرایط بحسب اعتقاد خود در یکی و مظنه بر کذب او نباشد ادعایش
مسموع است اگرچه شک در صدق باشد پس واجب میشود بر
افتاء اگر مظنه یا شک بصدق او باشد لکن احوط تصدیق او است
مطلقا و وجوب افتاء در صورت وجوب عمل مقلد است یا موقوف بودن
عمل بر فتوی پس اگر عمل واجب نباشد مثل آنکه عمل مستحبی یا مکروهی باشد
یا موقوف بر فتوی نباشد مثل آنکه عمل باحتیاط در حق او ممکن
باشد فتوی دادن واجب نیست لکن احوط است **واگر** مقلد سؤال
کند از مسائلی که محتاج نباشد مثل مسائلی که مختص بحاکم شرع است
از قبیل کیفیت قطع دعاوی واجب نیست بر مجتهد جواب دادن
و افتاء بلکه اگر مظنه فسادی و ابطال حقی بوده باشد ممنوع است
**واگر** از سؤال مجرد اطلاع بر مسائل مقصود باشد و در اینجا مفتی
این معنی را بیند افتاء بر او لازم نیست و اما اگر غرض او معلوم نباشد
که آیا غرض تقلید است یا اطلاع اگر تقلید نمودن او در عمل واجب
مظنون بوده باشد واجبست افتاء و الا فلا لکن احوط وجوب
افتاء است با شک در غرض مطلقا **واگر** مقلد ادعاء کند که غرض
تقلید است ادعایش مسموع است با ظن بصدق او **واگر**
جامع الشرایط منحصر در یکی بوده باشد و مقلدین او را نشناسند

وکه فاسق باشد العیاذ بالله یا ثابت نشده باشد عدالت او شرعا جایز نیست و لکن
جایز است مجتهد فاسق را عمل کردن برای خود بمقتضای اجتهاد فاسق بکار خود نمیاید
نه دیگری **پنجم** اجتهاد پس جایز نیست تقلید غیر او اگرچه وحید عصر باشد و مجتهد
بودن در غیر فقه را اعتباری نیست **ششم هفتم** طهارة مولد و مرد بودن است و هیچ یک
در قاضی شرط است و اما قدرت بر کتابت شرط نیست و همچنین شرط نیست بصر
و عدم کوری و قدرت بر تکلم و سلامتی از کری و حریة لکن احوط اشتراط
حریت است و اما اشتراط حفظ باین معنی که قوه حافظه اش زیاده از غالب ناس باشد
پس اقرب عدم اشتراط است بلکه حفظ بمعنی عدم کثرت نسیان مثل غالب ناس
نیز اشتراطش معلوم نیست بلکه احتمال صحت تقلید در کمال قوت است لکن
احتیاط را ترک نکنند و اما اشتراط حفظ و عدم نسیان در حکمی که فتوی میدهد
پس شبهه در اشتراط آن نیست و اما طریق معرفت مجتهد پس اگر علم باجتهاد او
حاصل شود اشکالی در اعتبار علم نیست اعم از آنکه حصول آن باختبار باشد
باخبار یا از قرائن یا غیر آن و معظم اصحاب برجوان اعتماد بظن قائلند و آن
معتمد است در ثبوت آن بشهادت عدلین خلافی نیست و قول بثبوت در غایت
قوت است و در اشتراط شاهدین زیاده بر عدالت باجتهاد اشکالست و
احتیاط در این مقام لازم است **واما** شهادت نسوان نه منفرده و نه منضمه
بشهادت رجال معتبر نیست و در ثبوت بشهادت عدل واحد اشکالست
اقرب ثبوت با حصول ظن نه بدون آن و اکتفا بتصدی مفتی و رجوع
عوام باو و اتصاف او بزهد و ورع و ادعاء قابلیت فتوی و خواندن
مردم را بسوی خود در ثبوت اجتهاد و قابلیت فتوی نمیتوان نمود مگر
آنکه ظن از این امور حاصل شود و حاصل کلام آنکه آن شخص غیر معلوم



الاجتهاد اگر مظنه بعدم اجتهاد او بوده باشد یا شک در اجتهادش باشد
با عدم شهادة عدلین شبهه در عدم ثبوت اجتهاد و عدم جواز تقلید او
نیست و اگر شهادة عدلین یا مظنه باجتهادش باشد ثابت و تقلید او جایز است
خواه ظن از شیاع و شهرت او حاصل باجتهاد شود یا از امور مذکوره یا غیر آن
و معظم اصولیین از عامه و خاصه باین تفصیل قائلند و بنا بر اکتفا بظن شرط
نیست که ظن متاخم بعلم بوده باشد اگرچه آن احوط است **واگر** ظن از امری
حاصل شد باجتهاد مجتهد محض از معارض لازم نیست اگرچه احوط محض
است و احوط از این عدم جواز اکتفا بظن است مطلقا در هیچ حال و
هیچ ظن خصوصا با امکان اقتصار بر معلوم الاجتهاد بلکه دور نیست
عدم جواز اکتفا بظن در اینحال و مخفی نماند که اکتفا بغیر علم حتی شهادت
در ثبوت اجتهاد از برای عامی جایز نیست الا بعد از تقلید کردن
او مجتهد معلوم الاجتهاد را در این مسائل با علم او بآنها بر فرض حصول
زیرا که اینها مسائلی است نظریه و در آن تقلید لازم است و تقلید مجتهد
مظنون الاجتهاد در این مسائل فرع ثبوت جواز اصل تقلید اولست **واگر**
علم یا ظن باجتهاد دو مجتهد حاصل و ظن باعلمیت احدهما بنا بر لزوم
تقدیم اعلم تقدیم مظنون الاعلمیة لازمست **واگر** اجتهاد مجتهدی معلوم
و اجتهاد دیگری مظنون بوده باشد و مظنون الاجتهاد مظنه باعلمیتش بوده
باشد در ترجیح احدهما بر دیگری اشکالست لکن ترجیح معلوم الاجتهاد
شاید اولی باشد و در تقلید مجتهد حی اشکالی نیست و در جواز تقلید
میت خلاف است و معظم علما بر عدم جواز اند و اینا اقوی است لکن
اگر تقلید حی نمود لازمست بقاء بر تقلید بعد از وفات نیز در احکامی

اجتهادش

که تقلید نمود و اگر تقلید حی ممکن نشود بجهت فقد او یا عدم امکان وصول بآن در جواز تقلید میت در اینحال خلاف و اشکالست لکن قول بعدم جواز در کمال قوة است و لکن شبهه در عدم سقوط تکالیف نیست پس اگر ممکن باشد تحصیل اجتهاد در اینحال بدون عسر و حرج واجبست تحصیل ان و اگر عاجز شد از تحصیل اجتهاد نیز واجبست عمل باحتیاط با عدم عسر و حرج و اگر از ان نیز عاجز شد بجهة امکان یا لزوم حرج پس احوط بلکه واجبست تابع دین و بیعمل نماند و اگر متعدد باشند مجتهدین و مختلف در وفضل باشند تقلید اعلم و افضل واجبست و مخالف از اصحاب در این نیست و در معنی اعلمیت رجوع بعرف میشود پس هر کرا در عرف اعلم گویند مقدمست زیرا که معلوم نمیشود از کلام علماء که مراد ایشان از اعلمیت این است که قوة استنباط احکامش زیادتر باشد یا احکام مستخرجه او زیادتر باشد یا اکثر حفظا باشد و اگر بعضی از مجتهد اعلم باشد و بعضی اورع و اعدل در ترجیح احدهما خلافست و اکثر اصحاب قائلند بلزوم تقدیم اعلم و مسئله محل اشکالست و احوط تقدیم اعلمست و اگر متساوی باشند در علم لکن متفاوت در ورع و تقوی باشند پس در لزوم تقدیم اورع اشکالست و مراعات احتیاط مهما امکن اولی است و در صورت تساوی ایشان در علم و ورع اشکالی در تخییر نیست و بر فرض وجوب تقلید اعلم ایا واجبست تحصیل علم باعلمیة من باب المقدمه یا نه بلکه لزوم تقدیم در صورت حصول علم است احوط وجوبست و ظن باعلمیت موجب تقدیم است مگر در صورت علم باورعیت دیگری که ترجیح احدهما محل اشکالست و اگر دو مجتهد متساوی باشند در فقه و مختلف باشند در مقدمات فقه از علوم دیگر یا بعضی

باشند

باشند در مقدمات مسئله که مقلد محتاج بتقلید ایشان است در تخییر و وجوب ترجیح و اختیار افضل از این حیثیة اشکال است و لکن احتمال تخییر خالی از قوة نیست و مراعات احتیاط اولی است و حکم ترافع و رجوع بمجتهد بجهة قطع منازعات مثل حکم تقلید است پس رجوع باعلم واجبست و اما غیر ان از امور یکه منوط بمباشرت مجتهد میباشد از قبیل ولایت بر ایتام و مجانین و اخذ سهم امام و نحو ان حکمش در وجوب رجوع باعلم و عدم ان از کلام اصحاب معلوم نمیشود و از بعضی از کلمات ایشان بر میاید عدم وجوب رجوع باعلم و در وجوب تقلید اعلم در صورت ظن بفتوای او بظن معتبر مثل اخبار عدل واحد و نحو ان با علم بفتوای مفضول بسماع از او یا تواتر ان اشکال است و لکن وجوب رجوع باعلم اقربست و اگر مقلد تقلید کرده مفضول را بجهة عدم امکان تقلید اعلم پس متمکن شد رجوع باعلم را پس واجبست رجوع باعلم در انچه تقلید نکرده و اما انچه را تقلید مفضول کرده نسبت بعبادات و معاملات گذشته او اشکالی نیست و لکن نسبت بما بعد محل اشکالست لکن وجوب بقاء اقوی است و مراعات احتیاط بجمع بین القولین اولی است و با تعدد و تساوی مجتهدین و اتفاق ایشان در حکم احوط تعیین کسیکه تقلید او میکند و از بعضی ظاهر میشود عدم لزوم تعیین و اما طریق اخذ فتوی از مجتهد پس واجبست شنیدن از مجتهد و نه علم بمذهب او بلکه کافیست اخبار عدلین بلکه عدل واحد نیز و شرط نیست وحدت واسطه بلکه کافیست وسایط متعدده عدول که هر یک از ان

ایشان میباشد

بدل کسی است

یا در عبادات اشکال و خلافست و قول بحصول تقلید در کمال قوة است پس جایز نیست عدول از این تقلید در جائیکه حکم بعدم جواز عدول شد و با علم بتغییر رای مجتهد واجب است رجوع از قول اول او و جایز است و اما با شک یا ظن در تغیر جایز است بقا و فحص از تغیر رای لازم نیست و اگر مجتهد فتوائی داد و مقلد عمل بان کرد پس رایش منحرف شد در استمرار بر اعمال سابقه خلافست و لکن قول بصحة استمرار در غایة قوة است پس نمازهای بدون سوره بتقلید سابق صحیح است اگرچه حال قائل بوجوب ان شده باشد و همچنین است حال در معاملات و غیر مجتهد را جایز نیست بیان احکام شرعیه بنحویکه مقلد عمل بان نماید بدون نسبت دادن بمجتهد خواه ان شخص عامی باشد یا از اهل علم بلکه مجتهد را نیز جایز نیست نقل فتوای غیر بدون نسبت و حکایت و بالجمله فتوا و حکم بفتوای غیر جایز نیست اگرچه سائل بداند که او فتوای خود را از فتوای مجتهد دیگر برداشته و این معصیت از معاصی کبیره است و ارتکاب ان موجب فسق است و اگر مقلد معتقد است باهلیت ان شخص بجهة فتوی و او را مستجمع جمیع شرایط فتوی میداند جایز است او را عمل بقول او و نظر بظاهر حال معتقد این معنی نیست که فتوای بفتوای غیر داده جایز نیست او را عمل کردن بان و اگر بداند و نداند قابلیت غیر را بجهة تقلید تقلید جایز نیست و اگر بداند و نداند که ان غیر فلان مجتهد معلوم است و جایز است تقلید و اگر نشناسد ان غیر را بشخصه اگرچه بداند که ان زید یا عمرو است و تقلید

دیگری نقل کنند تا بمجتهد منتهی شود و همچنین اعتماد بر کتاب مجتهد و انچه در جواب مسائل مینویسد و کافیست ظن بصحت نسخه و لکن باید معلوم شود که کتاب یا مکتوب از مجتهد است و اعتماد بخبر عدل و کتابت جایز است اگرچه ممکن باشد شنیدن از مجتهد و مثل اخبار عدلست هر ظنی که عادت جاری شده باعتماد بان در معرفت مذهب غیر و اگر متعدد باشند مجتهدین و متساوی در فضل پس جایز است تقلید نمودن بعضی را در بعضی از مسائل و تقلید دیگری را در بعضی دیگر بشرط انکه این مسائل متفرع بر ان مسائل نباشند مثل مسئله صلوة جمعه و صحه بیع معاطات و امثال انها نه مثل نجاست ماء قلیل و غساله و وجوب ازاله ان در صلوة و عدم جواز شرب ان و کیفیت در تبعیض تقلید نیست پس جایز است یک مسئله را تقلید مجتهدی کند و غیر ان را تقلید دیگری و جایز نیست عدول از تقلید مجتهدی بسوی مجتهد دیگر نسبت باعمال گذشته اگرچه مجتهد ثانی اعلم باشد و اما نسبت باعمال اینده پس عدول از تقلید مجتهد بسوی مساوی جایز نیست مگر در صورت لزوم حرج و عسر بنابر اقرب و با لزوم حرج جایز است مطلقا بنابر اقرب و اما عدول بسوی اعلم و اورع با عدم عسر خالی از اشکال نیست و بنابر مختار که لزوم تقلید اعلم است جواز رجوع در غایة قوة است و در حصول تقلید بتقلید اجمالی مثل اینکه بگوید من فلان مجتهد را تقلید میکنم در جمیع مسائل یا در مسائل صلوة

یا در عبادات

معاطات

مجتهدی

هر دو جایز است در جواز تقلیدش اشکال است و جواز در کمال قوت است
ولکن باخبار این مفتی غیر عادل ثابت نمیشود که این فتوی فلان مجتهد
است بجهة فسقش و اگر نقل کند غیر مجتهد فتوی او را بصورت حکایت
ولکن قصد او ذکر مذهب آن غیر باشد پس اگر مترتب شود بر این
عمل مقلدی بگمان فتوی او پس آن نیز جایز نیست اگرچه داند که عمل مقلد
بفتوی همان مجتهد است که فتوی او را باین صورت نقل کرده و اگر
تقلیدی و فسادی بر آن مترتب نشود در جوازش اشکال است و
احوط اسناد فتوی بمجتهد است یا صریحا یا بقرینه معتبره والحمد لله
اولا و آخرا مقصد اول در بیان وضوءات و آن مشتمل است بر چند فصل
فصل اول در بیان آنچه وضوء بجهة آن واجبست یا مستحب است
بدانکه وضوء واجب است بجهة هر نماز واجب و شرط صحت آن است
و بعضی قائل بوجوب وضوء شده اند بجهة مس کتابت قرآن اگر مس
واجب شود و آن خالی از اشکال نیست بلی حرام است مس بر محدث
و از بعضی ظاهر میشود حرمت کتابت قرآن بر محدث و این قول ضعیف
است ولکن احوط است و مستحب است وضوء بجهة نماز مستحب و مس
کتابت قرآن اگر مستحب باشد و از برای دخول مسجد و بعضی ملحق
کرده اند بآن هر مکان شریفی را و مستحب است نیز بجهة قرائت قرآن و
جماع کردن با زن حامله بجهة خواب و طلب حاجة و از برای جنب
هرگاه اراده چیز خوردن یا خواب کردن کند و بعضی ملحق کرده اند
هر کسی را اگر غسلی بر او باشد و خواهد خواب کند و مستحب است نیز
بجهة مسافری که خواهد باهل خود وارد شود و از برای کسی که

خواهد

خواهد میتی را دفن کند نماید و از برای کسیکه غسل میت داده و هنوز خود
غسل نکرده هرگاه خواهد جماع کند و از برای جنبی که خواهد جماع کند خواه
جنابت اول بجماع باشد یا باحتلام و بعضی از برای مطلق جماع گفته اند و مستحب است
تجدید وضوء بجهة کسی که بوضوء اول نمازی کرده باشد بلکه اگر نماز هم نکرده
باشد مستحب است اگرچه بعضی مضایقه در استحباب دارند و مستحب است
تجدید بجهة هر نمازی چنانچه جماعتی قائلند و در تکریر تجدید بجهة یک
نماز اشکال است و فرقی نیست در استحباب تجدید آن برای نماز میان
نماز واجب یا مستحب و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند بنماز سجده تلاوت
و شکر را و بعضی احتمال الحاق داده اند و بعضی مستحب میدانند تجدید را
بعد از غسل جنابت اگر نمازی بعد از غسل کرده باشد و اگر وضوء تجدیدی
ساخت و بعد معلوم شد که وضوء نداشته پس اگر نیت آن وضوء را بقصد
قربت کرده بود و متعرض قصد ندب نشده بود ظاهر آنکافی است همان وضوء
تجدیدی و اگر بنیة ندب ساخته اگر وضوی سابقش مندوب بوده نیز
مجزی است و اگر واجب بوده احوط نقض و اعاده است و با وضوئی که
بجهة نماز مستحب ساخته داخل در نماز واجب بلکه هر مشروط بوضوء
میتوان شد و اما اگر وضوء بجهة قرائت قرآن و نحو آن از اموری که مستحب است
وضوء بجهة آن لکن شرط صحتش نیست ساخته باشد در جواز دخول
در نماز با آن وضوء خلاف است لکن اقرب جواز است و احوط نقض
و اعاده است و مثل اینست هرگاه وضوء ساخته بجهة طاهر بودن و
بعضی وضوء بجهة خواب را نیز ملحق بآن کرده اند و آن خلاف احتیاط
است و اشکالی در اکتفا بیک وضوء در نمازهای متعدده نیست اگر

کامل باشد و حکم باستحباب وضوء از برای تهیه نماز قبل از وقت
اشکال است لکن اگر قربة تنها نیت کند مجزی بودنش دور نیست فصل
دویم در بیان موجبات و نواقض وضوء است و آن چند چیز است اول ۲
بول و غایط است هرگاه از موضع طبیعی آید و اگر موضع غیر معتاد خلقی باشد حتی
که خارج از آن میشود ناقض است و با انسداد طبیعی اگر غیر طبیعی آید در ناقضیتش خلاف
و قول بعدم ناقضیت مطلقا خالی از قوت نیست و احوط ناقضیت است مطلقا خواه عادی
شود خواه نه و ریحی که از فرج زن خارج شود ناقض نیست مطلقا و احوط ناقضیت است
مطلقا و اگر معده آلوده بعذره از مقعد بیرون آید چنانچه در صاحبان بواسیر
اتفاق می افتد اگر منفصل نشود نجاست ناقض نیست ۳ ریح است اگر خارج شود
از دبر اگرچه آواز و بویش شنیده نشود ۴ خواب است اگرچه باختیار آید
۴ زوال عقل است ۵ استحاضه است چه قلیله باشد و چه متوسطه و چه
کثیره اگرچه در اخیر خلاف است و موجبست از برای هر نمازی وضوء را
اگرچه در آن اشکال است و همچنین خون حیض و نفاس نیز ظاهرا ناقض و
موجب وضوء است و مجزی نیست غسل حیض و نفاس و استحاضه بدون
وضوء بنا بر اظهر اگرچه بعضی مجزی میدانند و بنا بر این در وجوب
تقدیم وضوء و تخییر میان تقدیم و تاخیر اشکال است لکن وجوب
تقدیم خالی از قوت نیست لکن اگر تاخیر اندازد غسلش صحیح است
و لکن اگر عمد کرده گناه کار است و همچنین کفایت نمیکند سایر
اغسال مستحبه بجهة نماز و چیزی که مشروط ... پس اگر ناقض
وضوء بعمل آمد و غسل مستحبی کرد واجبست وضوء بجهة نماز
و نحو آن و ظاهر وجوب تقدیم وضوء است بر غسل در اینجا

نیز

نیز و اما غسل جنابت پس محتاج بوضوء نیست بلکه بعضی قائل بحرمت آن شده
اند و احوط ترک است اگرچه بنیت مستحب هم باشد و اما مذی
موجب وضوء نیست اگرچه بشهوت باشد و قول بوجوب هم
ضعیف است اما استحبابش باکی نیست و اما بوسیدن زن باعث وضوء
نمیشود و بعضی در صورت شهوت مستحب میدانند و اما قهقهه و حقنه و
مس فرجین موجب وضوء نمیشود مطلقا و بعضی حکم باستحباب در اخیر کرده اند
و همچنین موجب نمیشود وضوء را بیرون آمدن کرم یا سنگ ریزه یا هسته
یا خون یا ودی یا وذی و همچنین خوردن چیزیکه آتش باو رسیده باشد یا خوردن
گوشت شتر و شرب لبنها و مس کلب و کافر و تراشیدن و کندن و چیدن
مو و ناخن گرفتن و آروغ زدن و کشتن پشه یا کیک یا شپش یا مگس و همچنین
نمیشکند وضوء را لمس موی زن و جسدش و رعاف و قی و حجامت و بیرون
انداختن آب دهن یا نخامه و دروغ گفتن و فحش دادن و نسبت بزنا دادن
و ظلم کردن و بعضی مستحب دانسته اند بجهة خواندن شعر باطل زیاده از چهار
شعر و بجهة دروغ و ظلم و غیبت فصل ۳ در آداب تخلی واجب است در حال تخلی نشستن
بنحوی که کسی که حرام است نظرش بر عورة عورة او را نبیند و اگر ناظر محترمی
نباشد واجب نیست ستر عورة و نشستن در خلوة و پوشیدن از زن و کنیزی که
جایز است با او و مطلقه معتده و حیوان و طفل لازم نیست چنانچه بعضی از علما
تصریح بآن کرده اند و ذکر کرده اند که واجب نیست بر زن پوشیدن فرج خود را
از کنیز خود و اگر احتمال دهد وجود ناظر محترمی را ولکن علم نداشته باشد
دور نیست عدم وجوب ستر و اگر بداند که کسی نظر میکند ولکن نداند که عمدا نظر
میکند در وجوب ستر و عدم وجوب آن اشکالست و در معنی عورة که

واجب است ستر آن خلافست واقوی اینست که آن عبارتست از قضیب و بیضتین و مخرج غایط واحوط پوشیدن ناف تا زانو است واحوط از آن پوشیدن ناف تا نصف ساق است و حرامست آستن بار و استقبال قبله در حال تخلی بیدن و فرج واحوط ترک استقبال و استدبار بدن تنها و فرج تنهاست واحوط الحاق حال استنجاست بحال تخلی و مکروه است رو بباد کردن در حال بول و بعضی پشت کردن نیز در آنحال مکروه میدانند و از بعضی کراهت استقبال و استدبار باد در حال غایط نیز مستفاد میشود و مکروه است رو بقرص آفتاب وماه کردن بمخرج بول در حال بول و بعضی قائل بحرمة شده اند و آن ضعیف است مثل قول بحرمة استدبار و استقبال هلال در بول و غایط و همچنین مکروه است استقبال آفتاب وماه در حال غایط وجماعتی تصریح کرده اند به برطرف شدن کراهت اگر حایلی باشد مثل ابری یا دیواری یا دست و مکروهست بول در زمین صلب و در حال ایستاده بلکه تغوط نیز در حال ایستاده مکروه است و مکروهست بول از بلندی مثل بامی بپایین و بر سنگ و در آب ایستاده و جاری و بعضی تفرقه نگذاشته اند میانه آبی که حیوانات برای آن اند و بجاست شده باشد چنانچه در شامست یا چنین نباشد و بعضی تغوط در آب ایستاده نیز مکروه دانسته اند و مکروهست تخلی در شارعها و کوچها و در مشارع مثل کنار نهرها و سر چاهها و در جایهایی که لعنت کرده مردم منزل مینمایند و در زیر درختهای میوه دهنده و بر قبر و مکروه است بسیار نشستن در خلا و خوردن و آشامیدن در آن و بعضی تخصیص بحال تخلی داده اند و همچنین مکروهست مسواک کردن در خلا چنانچه جماعتی ذکر کرده اند و مکروهست تکلم در حال تغوط بلکه در بیت الخلا مطلقا

چنانچه

چنانچه بعضی گفته اند و در حال بول نیز چنانچه از بعضی مستفاد میشود و اگر تکلم بجهة ضروری باشد کراهت نیست و ذکر خدا نیز جایز است و مکروه نیست واحوط اینست که آهسته ذکر کند و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد اگرچه از بعضی اخبار عدم جواز قرائت زیاده از آیة الکرسی میرسد لکن خبر صحیح دال بجواز است وحکایت اذان نیز جایز است بی کراهت واما مستحبات بدانکه مستحبات اختیار و جستن مکانی مناسب بجهة تخلی باینکه از نظرها پوشیده و مرتفع و بر خاک باشد تا ترشح نشود و مستحبست که سر خود را بپوشد و پای چپ را مقدم دارد در رفتن و پای راست را در برگشتن و در غیر آنها اخر پایی که میگذارد بجهة پاکی چپست و اول پایی که برمیدارد راستست و مستحب است گفتن بسم الله در وقت گشودن عورت و خواندن این دعا
اللهم اذهب عنی القذی والاذی واجعلنی من المتطهرین و در وقت تخلی بگوید اللهم کما اطعمتنیه فی عافیة فاخرجه منی فی عافیة و در وقت نظر کردن بمدفوع خود بگوید اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی الحرام و در وقتی که نظر بآب میکند بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا و در وقت استنجا بگوید اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار ووفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال والاکرام و در وقت فراغ از آن بگوید الحمد لله علی ما اخرج منی الاذی فی یسر واماط عنی الاذی و مستحبست استبرا و بعضی قائل بوجوب شده اند و قول اول خالی از قوة نیست لکن احتیاط را ترک نکنند و در

کیفیت آن خلافست اکثر علماء برآنند که باید مسح نماید بقوة از اصل مقعد تا بیخ ذکر و از آنجا تا سر حشفه هر یک سه نوبت پس سه نوبت بیفشرد و بعضی چنان میدانستند که باید انقدر دست بمالد که آنچه از بول در مخرج باقی مانده بیرون آید خواه کمتر از سه دفعه حاصل شود و خواه زیادتر و این قول خالی از قوة نیست اگرچه احوط قول اکثر است بان زیادتی تنحنح سه مرتبه و اظهر جواز مسح و فشردن است بهر انگشت که خواهد و بعد از استبرا معتبر اگر بللی از مخرج بیرون آید مشتبه ببول حکم بفساد وضوء و نجاسة آن بلل نمیشود و اگر استبرا کامل نکرده بعد از خروج بلل مشتبه حکم بنقض وضوء و طهارة او میشود و باشد در اصل استبرا اشکالاست و الحاق بصورة یقینی باستبرا خالی از قوة نیست و در فوریة استبرا اشکالاست و بر فرض قائل شدن بفوریة در حکم بنقض طهارة ببللی که بعد از استبرائی که بعد از مدتی کرده آمده باشد اشکالاست و شاید عدم نقض اقرب باشد و واجبست شستن مخرج بول را بعد از بول را بعد از بول هرگاه مشروط بطهارتی را خواهد بجا آورد و غیر آب مجزی نیست اگرچه در حال الضرورة باشد و استعمال آب بد و مقدار آنچه بر حشفه است اگر تعدی کرده باشد از مخرج طبیعی حواشی و اطراف عادة تعدی خلاف عادة واجبست شستن بآب و در اینحال فرقی میانه مخرج و غیر نیست پس شستن بآب لازمست نسبت بهم واگر تعدی از مخرج نکرده باشد مخیرات میانه شستن بآب یا غیر آب از سنگ و نحو آن واگر تعدی از مخرج کرده باشد ولکن از محل عادة تجاوز نکرده باشد بعضی تعیین آب را لازم میدانند و بعضی تخییر میان سنگ و آب قائل شده اند و اول احوط است و در استنجاء باب لازمست ازالة عین نجاست و آب بدن را زایل کند باقی خواهد ماند

و واجب نیست

و واجب نیست ازاله رنگ و نه بو اگر دانی که محل آن بو محل غایط است و اگر دانند که آن اینست که بر محل باقی مانده پس احتیاط را ترک نکنند و اگر شک کند در محل مقتضای قاعده حکم بطهارة است و باید علم بهم رساند بپاک شدن و برطرف شدن عین نجاسة از محل و اکتفا بظن جایز نیست مگر در ضرورة مثل اینکه وسواسی بوده باشد و اطمینان بهم نرساند واما اگر استنجاء بسنگ و نحو آن نماید ازاله اثر ضرور نیست چه اثر را بلون تفسیر کنیم و چه بان معنی که سابق گذشت که عبارة از اجزاء صغار نجاست است که بدون آب زایل نمیشود واما چیزیکه استنجاء بان میتوان نمود غیر آب پس بدانکه مجزی نیست استنجاء بچیزیکه نجس یا متنجس باشد و همچنین چیزیکه ازاله عین نمیکند مثل اجسام صیقلیه که نجاسة را بر نمیدارد از قبیل شیشه و نحو آن و مثل سنگهای بزرگ که اعتماد بر آن نمیتوان نمود و نجاسة را از آن نمیتوان برداشت و مثل خاک و نحو آن از جسمهایی که بسبب عدم تلاصق اجزاء و نجاسة را زایل نمیکند و حرامست استنجاء بسرگین و استخوان و چیزهای خوردنی و چنانچه جماعتی از علماء تصریح کرده اند حرامست استنجاء بچیزیکه احترامی در شرع دارد مثل تربت طاهره سید الشهداء و تربت طاهره حضرت پیغمبر و سایر ائمه علیهم السلم و مثل ورق قرآن مجید و کتب احادیث و فقه و تفسیر و سنگ زمزم و هر چه در دین و مذهب احترامش ثابت شده و بر فرض استنجاء بحرام قول بعدم حصول تطهیر خالی از قوة نیست و سنگی که یکبار استعمال شده اگر نجس نباشد میتوان استعمال نمود لکن احوط ترک آنست و در اعتبار جفاف و خشکی آن جسم که استعمال میکند خلافست و قول بعدم اعتبار آن خالی از قوتی نیست لکن اوحط اشتراطاست بهمان مجمل آنچه گذشت

این است که جایز است تطهیر مخرج غایط به هر جسم طاهر خشک غیر مستعمل که مطعوم
و محترم و سرگین و استخوان نباشد و اگر به سه مرتبه مالیدن عین زایل نشود باید تا
عالمدتان زایل شود و اگر زوال عین به سه مرتبه شود کلامی نیست و اگر به کمتر شد
بعضی گفته اند لازم نیست اکمال سه مرتبه و خالی از نوع قوتی نیست لکن احوط
اکمال است و در اکتفا به یک سنگ سه گوشه اشکال است و احوط اکتفا است
اگر چه قول به آن اقوی است و همچنین حال در خرقه پس اکتفا به یک خرقه که هر
مرتبه گوشه از آن را استعمال کنند نمیتوان نمود بنابر احوط و مستحب است
که اول استنجاء مخرج غایط نماید و بعد مخرج بول را و مستحب است در مخرج
غایط جمع میانه استنجاء به آب و سنگ نماید و اگر جمع ننماید اولی
آب است و اگر غیر آب اختیار کرد مستحب است که عدد سنگ را طاق نماید
و مکروه است استنجاء به دست راست و مالیدن ذکر را با آن در حال
بول و مکروه است استنجاء به دست چپ و حال آنکه بر آن باشد خاتمی
که اسم خدا یا یکی از انبیاء یا از ائمه علیهم یا حضرت فاطمه علیها السلام بر آن
نقش باشد و چنانچه ذکر کرده اند مراد به اسم انبیا و ائمه آن چیزیست که به قصد
اسم ایشان نوشته شود پس اگر به این قصد نباشد مانع نیست و اگر اسمی از اسماء
الهی پس مطلقا کراهت و قصد را مدخلیت نیست و همچنین [illegible]
که مختص است به اسم الهی و در غیر اطلاق نمیشود مثل رحمن و نحو آن و اما صفات
غیر مختص مثل جواد و عالم و نحو آن مثل اسم انبیاء است در اشتراط
قصد و چنانچه گفته اند کراهت در حال عدم تلوث است به نجاست و الا حرام
بلکه اگر بدانند و به قصد اهانت کند کافر میشود و از بعضی از علماء مستفاد
میشود کراهت دخول در خلا و حال آنکه خاتمی که اسم جناب اقدس الهی بر آن

نباشد

باشد در دست داشته باشد و مستحب است متخلی را بعد از برخاستن به جهت
خروج مسح نمودن شکم خود و اگر پیش از استنجاء بول یا غایط وضو بگیرد
وضوءاش صحیح است و اعاده ضرور نیست و از بعضی استحباب اعاده مستفاد
میشود **فصل ۴** در بیان [struck] کیفیت وضوء و آداب و احکام آن است
**بدانکه** از مستحبات وضو مسواک کردن است و محل آن چنانچه بعضی
از علماء ذکر کرده اند قبل از شستن دست و در وقت مضمضه نیز بیان
کرده اند و اگر نکرده گفته اند تدارک نماید بعد از وضوء و مستحب است که به عرض
دندانها مسواک نماید و ابتدا از جانب راست کند و بعضی گفته اند که افضل
چوب درخت تر است و افضل آنها اراک است و سزاوار است که
لین و نرم باشد و اگر خشک باشد لین نماید و اگر نباشد به خرقه یا انگشت
مسواک کند و مستحب است که رو به قبله باشد در حال وضوء و مستحب است
تسمیه در نزد وضوء و مقتضای کثیری از اخبار و کلام کثیری از علمای
اخیار کفایت بسم الله است و بعضی گفته اند صورتش اینست بسم
الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین
و بعضی گفته اند که اولی اینست که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و اگر آن را
بگوید در وقت گذاشتن دست در آب و وقت شستن رو اولی است
زیرا که در تعیین وقت آن در اخبار اختلاف است و اگر نگفت در محلش
در تدارک کردن آن خلاف است و مستحب است شستن دستها تا بند دست
قبل از وضوء مطلقا خواه آب کثیر باشد یا قلیل خواه دست در ظرف کند یا نه
و مشهور استحباب شستن یکمرتبه است اگر حدث بول یا خواب باشد
و دو مرتبه اگر غایط باشد و عدم استحباب [struck] از غیر این

امور و از بعضی استحباب به جهت غیر این امور نیز مستفاد میشود بلکه دو مرتبه و مستحب است
مضمضه و استنشاق و اینها از مستحبات وضو است و مستحب است که هر یک را سه نوبت
به عمل آورد و بعضی قائل شده اند به استحباب هر یک از شش نوبت به غرفه و مشتی
از آب و مستحب است که آب را به جمیع دهن بگرداند اگر روزه دار نباشد چنانچه
بعضی قائل شده اند و همچنین در دماغ و بعضی دور گردانیدن آب را در دهن و
فرو بردن آن از کلی میدانند و بعضی بیرون ریختن آب را شرط میدانند و از
بعضی وجوب تقدیم مضمضه ظاهر میشود و از بعضی استحباب آن و مستحب
است وضو ساختن به یک مد از آب و آن عبارت است از دو رطل و ربع به رطل
عراقی و آن ربع من تبریزی و اندکی میشود چنانچه گفته اند و اما واجبات وضوء
پس آن هفت چیز است **اول** نیت است و در آن چند چیز معتبر است **اول** قصد به
فعل پس اگر در غفلت از آن به جا آورد باطل است **دوم** قربت یعنی واقع ساختن آن فعل
قربة الی الله پس اگر از برای خدا به جا نیاورد بلکه به جهت ریا و سمعه و نحو آن بوده
باشد عملش فاسد است و معصیت نیز کرده و همچنین است حال هر عبادت
و هرگاه وضو یا غیر آن از سایر عبادات به قصد ثواب یا خوف از عقاب
به جا آورد در صحت آن خلاف است و جماعتی از علمای اعلام آن را فاسد میدانند
و حق صحت است اگر معنی قربت متحقق شود یا به معنی که عمل را از برای خدا
کند و از خدا خواهد نجات از جهنم را نه اینکه چنان داند که این عمل تاثیری
در نجات مثل خاصیت ادویه و مجربات [illegible] واقع ساختن وضوء و
هر عبادتی از جهت محبت خدا و از جهت حیا یا مهابت یا شکر یا تعظیم یا
امتثال امر یا موافقت امر یا از جهت قرب به جناب اقدس الهی یا از
جهت اینکه او اهل عبادت و طاعت است و اگر ضم کند نیت ریا را با قربت

اگر باعث

اگر باعث اصلی ریا است و آن داعی به فعل است پس آن عمل فاسد است
و همچنین اگر هر یک از قصدین مساوی باشند که اگر ریا مقصود
نبود به عمل نمی آورد و اگر داعی اصلی قربت بوده باشد ظاهر جماعتی فساد عمل است
نیز و آن احوط است اگرچه صحت محتمل است در اینحال که اگر قصد فاسد
نبود آن را به عمل می آورد و اگر ضم کند به قربت امر راجحی را مثل اعلام در تکبیر و کم
خوردن در صوم و نحو آن بعضی صحیح میدانند عمل را مطلقا و بعضی صحیح
میدانند اگر آن امر راجح را به قصد قربت به جا آورد و بعضی صحیح میدانند اگر
مقصود اصلی غیر ضمیمه بوده باشد و بعضی فاسد میدانند مطلقا و آن
احوط است و اگر قصد کند امر مباحی را اگر لازم آن فعل میباشد مثل
تبرد و سرد شدن عضو و گرم شدن آن اگر باعث اصلی غیر ضمیمه باشد
احتمال صحت بعید نیست و احوط ترک ضمیمه است مطلقا و در وجوب نیت
وجوب در واجب و ندب در مندوب خلاف است و اقوی عدم وجوب است
و اگر واجب را به نیت ندب یا بالعکس به عمل آورد در حکم به فساد اشکال است
لکن احوط است و در وجوب نیت رفع حدث و استباحه نیز خلاف است لکن
معتمد در نظر عدم وجوب است و احوط قصد هر دو است و واجب است
مقارنه نیت با شستن اول جزئی از رو یا با غسل یدین به غسل مستحب یا با مضمضه
و استنشاق و اقتران به غیر آنچه گفتیم جایز نیست مثل تاخیر شی از جزء
از افعال واجبه و استمرار حکمی نیت واجب است و وجوب مفاد آن منحصر
معقول با اینکه نیت صورت [struck] مخطره در خاطر است نیست بلکه با قول
با اینکه از عبادت ازدواج نیست همچنانکه آن اقوی است نیز لازم است
و ثمره در حال غفلت ظاهر میشود **دوم** از واجبات وضو شستن رو است

وحدّ ان بحسب طول از محل روئیدن موی پیشانی است تا اخر ذقن
و بحسب عرض انقدر یکه فرو کیرد انرا انکشت وسطی و ابهام پس شستن
نزعتین که عبارت از دو طرف پیشانی است از سر که در بیاض از
ناصیه موی بر عقب او برود لازم نیست و میانه کوش و چشم که بیاض صدغ
صدغ میباشد انقدری از ان که دو انکشت از ان فرو کیرد شستن ان
واجب نه زیادتر و امّا بتفسیر دیکر که عبارت از ان مکانی است که
اسفل ان بعذار متصل است چیزی از ان لازم نیست بشویند و
همچنین لازم نیست شستن عذار و ان محاذی کوش است که اعلای
ان متصل بصدغ است و اسفل ان بعارض و واجب نیست شستن
تمام عارض و ان عبارتست از مواضع موهائی که پایین تر از محاذی
کوش تا ذقن و قول بوجوب ضعیف است و امّا مواضع تحذیف را
باید شست و کسی که پیش سر ش مو نداشته باشد یا زیاده پایین امده
و کسی که انکشتش بسیار بزرک یا بسیار کوچک بوده باشد رجوع
میکند در تحدید رو بمستوی الخلقه و شستن بشره مستوره بموی
ریش و ابرو و شارب و نحو انها واجب نیست خواه ان مو خفیف
باشد یا نه و امّا بشره که ظاهر باشد میان موها اکر در شستن ان
محتاج بتخلیل باشد واجبست شستن و اکر موقوف بتخلیل باشد
قول بعدم وجوب غسل خالی از قوّة نیست لکن احوط وجوبست و
بعضی تخلیل مو را مستحب میدانند و بعضی منع از استحباب کرده اند
**دویم** از واجبات وضو شستن دستهاست از مرفق تا سر انکشتان
و مرفق را واجبست شستن بالاصالة پس چیزی از ما فوق ان باید شست

حتی باب المقدم

حتی باب المقدم و در تفسیر مرفق بمحل اجتماع عظمین یا نفس مفصل
خلافست **و اکر** چیزی از دست قطع شود اکر باقی ماند چیزی که قبل از
قطع واجب بود شستن ان واجبست و شستن ان **و اکر** نماند مکر بازو
پس واجب نیست شستن ان و بعضی واجب میدانند و بعضی مستحب
و واجب است در شستن رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی ابتدا
باعلی در هر جزو اندو رو و دست لازم میدانند حتی تجویز شستن هیچ
جزو اسفل قبل از اعلی نمیکنند اکرچه در غیر سمت او باشد و بعضی تجویز
شستن اسفل قبل از اعلای خود نمیکنند و ان احوط است لکن ظاهر
کفایه ابتدا بمرفق و ناصیه است **و اکر** در رو یا دست مانعی
از رسیدن اب بپشره باشد واجبست ازاله یا حرکت دادن
ان تا اب ببشره برسد **و اکر** شک در مانعیت چیزی کند احوط
ازاله ان است مطلقا و اکر میداند که مانعی در بشره نیست پس شک کند
در عروض ان در وجوب فحص اشکال است و لکن احتمال اعتماد بر
حال سابق خالی از قوّتی نیست و چرکهای زیر ناخن را اکر مانع از وصول
اب است احوط ازاله انهاست و لکن قول بعدم وجوب خالی از قوّة
نیست و بر فرضی که قائل بوجوب شویم اکر نتوان پاک کرد عدول
بتیمم یا وضوی ان چرکها اشکال است لکن اقرب اخیر است و اکر موی
دست بسیار باشد که مانع از وصول اب باشد مکر بتخلیل در وجوب
تخلیل بجهه شستن بشره یا شستن ظاهر مو یا شستن مو با بشره
بتخلیل اشکال است و احوط اخیر است **و امّا** دست کشیدن
و دست مالیدن در شستن واجب نیست بلی ذلک مستحبست

وجایز است فرو بردن عضو در اب بعوض اب ریختن و بعضی از
مسح کردن به اب که از فرو بردن عضو بعضو میماند منع کرده اند و ان
احوط است خصوصا اکر طول دهد مکث در اب را و لکن در عدم
جواز مسح بان نظر است و دلیلش تمام و شستن اعضا واجب نیست
الا یکمرتبه و دفعه ثانی مستحبست و مستحب است از برای مردان در
دستها در غسله اولی ابتدا کردن بظاهر ذراع عکس زنها و جماعتی در غسله
ثانیه حکم را منعکس دانسته اند **چهارم** مسح سر است و مسمّی کافی است
و احوط مسح بقدر سه انکشت است و جماعتی حکم باستحباب ان قدر کرده اند
و مسح را باید بمقدم سر نمود و مراد از مقدم مقابل موخر است نه تمام ان
قبه مقابل پیشانی پس مسح بمقابل جبهه نیز کافی میباشد و لکن احوط
مسح مقابل پیشانیست و احوط ابتدا باعلی است و لکن قول بعدم وجوب
خالی از قوّة نیست **پنجم** مسح پاهاست از سر انکشتان تا کعب که استخوان
بر امده که بر پشت پاست و ابتدا بسر انکشتان واجب نیست پس معکوسا
جایز است لکن احوط ترک ان است و در عرض مسمّی کافیست و استیعاب
در طول واجبست و در وجوب مسح نفس کعب خلافست و
قول بوجوب خالی از قوّة نیست و واجبست که مسح را بدست بعمل
اورد و احوط انست که بکف مسح نماید **و اکر** بکف ممکن نشود بعضی
تجویز کرده اند مسح را بچیزی از اجزای دست و احوط انست که بباطن
دست مسح نماید و ایا اعضای ثلثه را بیکدست میتوان مسح کرد یا باید مسح
سر را با پای راست بدست راست و پای چپ را بدست چپ بعمل
اورد احوط اخیر است لکن احتمال اول خالی از قوّة نیست و واجب
نیست که مسح بیک دست کشیدن بعمل اید بلکه اکر قدری را مسح کند

ودست

ودست بر دارد و پس باقی را مسح نماید مجزی است و خطی که از سر انکشت
تا کعب میاید و استیعابش لازم است لازم نیست مستقیم باشد پس
اکر بنحو اعوجاج استیعاب خط بعمل اید مجزیست و واجبست که مسح
ببلل وضو بوده باشد و باب تازه مسح جایز نیست **و اکر** از اب وضو چیزی
بر دستها نمانده باید از مظانش کرفته شود و مراد از مظان ان بعضی
از علما موی ریش و مژکان دانسته اند و بعضی موی ابرو را نیز
داخل کرده اند و بعضی این مواضع و غیر ان از سایر مواضع وضو
تجویز اخذ کرده اند و اکثر علما فرقی نکذاشته اند میانه موهائی
از ریش که از ذقن پایین امده یا نیامده در جواز اخذ و بعضی
مختص بثانی میدانند و ان احوط است لکن اجود جواز اخذ
هر دو قسم است و این مواضعی که تجویز اخذ بلل میشود بجهه
مسح ترتیبی در انها نیست **و اکر** در دست بلل بوده باشد اخذ از مظان
جایز نیست اکرچه بعضی قایل بجواز شده اند و اکر بللی نمانده باشد
اصلا وضو را از سر میکیرد اکر ممکن شود مسح ببلل این وضو **و اکر**
مسح ببلل مطلقا ممکن نشود بجهه زیادتی حرارة یا باد و دست
بعضی عدول بتیمم لازم میدانند و بعضی وضو و مسح باب جدید را
لازم دانسته اند و احوط جمع است اکرچه قول ثانی خالی از قوّة
نیست و ظاهر از اخبار و فتاوی علماء اخیار این است که باید ان
رطوبتی که بان مسح مینماید بحیثیتی باشد که تاثیری در محل مسح
نماید و در توقف تحقیق بمحل خلافست و حق این نیست که ان رطوبتی
که در محل مسح است اکر رطوبت زیادیست که مانع است از صدق

مسح باب وضوء فاگیرد بلکه باید محل را خشک نمود و اگر مانع نیست تجفیف لازم نیست و اگر شک در صدق و عدم آن داشته باشد پس نیز لازم است تجفیف و احوط خشک نمودن است مطلقا **واگر** آب وضوء در دستی که میخواهد بان مسح نماید زیاد بوده باشد بنحویکه جریان در محل مسح بعمل آید در وجوب تقلیل آن و عدم وجوب آن اشکال است لکن ظاهر عدم وجوبست و باید مسح را نماید بشره را و مسح بر حایل جایز نیست مگر بر موی پیش سر که از حد سر نگذشته باشد که مسح بر آن جایز است و در مسح بر موی پاها خلافست و احوط عدم جواز مسح بر آنها است پس در موی انگشتان و پشت پا باید احتیاط کرد که بقدر یک خط لااقل بر غیر آن موها مسح نماید **واگر** ناخن بلند شده باشد که چیزی از محل مسح را گرفته باشد مسح بر روی آن جایز است و گرفتن آن لازم نیست **واگر** تقیه داعی شود مسح بر خف را جایز است مسح بر آن بلکه اگر سرمای شدید یا نحو آن از ضرورة دیگر داعی شود مسح بر خف را نیز جایز است **واگر** امر دایر شود در تقیه میان مسح بر خف و شستن پا بعضی شستن پا را لازم میدانند و احوط جمع با امکان و الا احوط شستن است و اگر شستن پا لازم شد بجهة تقیه پس عمدا ترک کند غسل را و مسح نماید وضوی او فاسد است **واگر** امر دایر شود میان مسح بر عمامه و تیمم بعضی مسح بر عمامه را لازم میدانند و عدول بتیمم را جایز نمیدانند و احوط جمع است و تکرار مسح مستحب نمیباشد **و از جمله** واجبات وضوء ترتیب است پس باید مقدم دارد شستن رو را بر دستها و دست راست را بر دست

ششم — از جمله

چپ و دست

چپ و دست چپ را بر مسح سر و انرا بر مسح پاها و مسح پای راست را بر پای چپ بنابر اقوی اگرچه بعضی ترتیب را در مسح پاها لازم نمیدانند و اگر ترتیب را فراموش نماید بر میکردد و جزوی را که فراموش نموده بجا میاورد تا ترتیب بعمل آید و فرض کن موالات بهم نخورد و الا باید جمیع اعضائی که در ترتیب بجا آورده اعاده نماید پس باید اعاده کند آن جزو موخری را که او مقدم داشته و عضو مقدم را که او متاخر داشته چنانچه بعضی قائل شده اند بکافی است اعاده موخر را که مقدم داشته اظهر قول اخیر است پس اگر بعد از شستن رو فراموش کرد و دست چپ را شست و دست راست را نیز شست و متذکر شد پس در غلطی که بجهة دست راست بعمل آمده کافی است و اعاده آن لازم نیست پس دست چپ را اعاده میکند و میکند بنابر مختار و اگر عمدا ترک کند ترتیب را عاصی است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و آیا بمحض این فاسد میشود وضوء یا باید بر گردد و ترتیب را بعمل آورد وضوی او صحیح است اقوی صحت است **هفتم** موالاتست و در تفسیر آن خلاف است و اظهر در نظر آن است که عضو لاحق را قبل از جفاف جمیع اعضاء سابقه بجا آورد پس اگر چیزی از اعضاء سابقه قریبه یا بعیده تر نماند وضوی او فاسد است خواه عمدا تاخیر کرده باشد یا سهوا و احوط مراعات متابعت باین معنی که هر عضوی را بعد از کمال عضو اول بیفاصله بشوید و ظاهر آن کثیری از اصحاب این است که جفاف وقتی مبطلست که در هوای معتدل بعمل آید و الا مبطل نیست و اگر در هوای معتدل با اینکه موالات عرفیه بجا آورده جفاف حاصل شود بعضی وضوء را باطل میدانند و عدم بطلان خالی از قوة نیست و معتبر جفاف حسی است نه

کنند — بعمل میاورد

تقدیری که اگر با آخر مفهوم وضوء حاصل شود و سلب اسم وضوء از وضوی او نشود و اگر در اثنا شستن عضوی جمیع اعضاء سابقه خشک شود مضر نیست **فصل چهارم** در احکام وضوء است **بدانکه** واجب است در وضوء مباشرت خود با فعال وضوء و تولیة و نایب قرار نتوان داد و اگر بعضی را دیگری بجا آورد بنیابت او وضوی او فاسد است بلکه حرام بودن تولیة نیز بعید نیست **واما** در حال اضطرار تولیة جایز است اما تولیة در نیة در هیچ حال جایز نیست و در حین اضطرار اگر تولیة موقوف باجرت باشد واجبست دادن آن هرچه باشد الا با اجحاف یا ضرر و آیا شرط است در نایب عدالت و سایر شروط وکیل و ولی مثل بلوغ و عقل و نحو آن یا نه احوط اشتراط است با امکان اگرچه حکم بلزوم معلوم نیست و آیا علم بعمل آوردن نایب ضرور است یا کافی است عدم علم باخلال احوط اول است و مکروه است استعانت در وضوء و مراد از آن طلب کردن آب ریختن در دست از برای شستن عضو و استعانت در آب آوردن و گرم کردن آن مکروه نیست **واگر** طلب نکند و دیگری آب در دستش بریزد نیز مکروه دانسته اند بعضی بلکه بر بعضی نیز مکروه است اعانت کردن **واگر** شک کند در حال وضوء در فعلی از وضوء آن فعل مشکوک فیه را با بعدش بجای آورد اگر موالات بهم نخورد **واگر** شک بعد از فراغ از وضوء باشد و شک بغیر از جزء آخر وضوء باشد التفات نمیکند بشک خواه از جای خود برخواسته باشد یا نه لکن قبل از برخواستن احوط التفاتست **واگر** شک در جزء آخر کند یا اینکه با اعتقاد خود خود را فارغ میداند احوط التفات بشک و عمل آوردن آن جزو است

فصل ۴ بدانکه — واما

تا آنجا که خود بر نخواسته یا زمان طویلی نگذشته لکن عدم التفات مطلقا خالی از قوة نیست و شک در نیة نیز مثل شک در سایر اجزاء است بنابر احوط و اولی بلکم شاید اقوی است و در الحاق شک در استدامت بشک در نیت اشکال است **واگر** طهارة صحیحه که مبیح عبادت است بعمل آورد پس شک کند در عروض حدث شک او معتبر نیست **واگر** یقین بحدث داشته و بعد شک کرد که آیا طهارة بجا آورده باید وضوء بسازد و اگر یقین کند که طهارت و حدثی از او سر زده و شک کند که کدام پیش بوده و کدام عقب و حال قبل از ضد و این طهارة و حدث را نداند که با طهارة بوده یا با حدث باید وضوء بسازد و همچنین اگر حالت سابقه را داند بنابر احوط و در مسئله چند قول دیگر است و مسئله در کمال اشکال است الا آنکه قول اول خالی از قوة نیست **واما** اگر بر موضعی که باید آنرا شست جبیره بوده باشد و ممکن باشد کندن آن و شستن موضع آن واجبست شستن آن یا بکندن آن یا بتکرار آب ریختن یا بفرو بردن عضو در آب اگر بدون کندن توان شست و الا کندن لازم است بلکه با شستن بدون کندن احوط کندن آن است با امکان غسل ضعیف است و احتیاط جمع بین الامرین است و مراد بجبیره در اینمقام اعم از آن چیزیست که بر استخوانهای شکسته یا بر زخمهائی که بیدن عارض میشود یا از خارج بان میرسد می بندند یا میچسبانند یا امثال آن **واگر** جبیره در موضع شستن باشد و نتوان بیکی از طرق مذکوره آنرا شست باید بر روی آن جبیره مسح کند و اطراف آنرا میشوید و شستن اطراف تنها کافی نیست و در اینحکم فرقی میان شکسته و سایر زخمها و چیزیکه بانها بسته یا ما لیده شده نیست و اگر در موضع شکسته یا زخم چیزی حایل نباشد و لکن ممکن نباشد شستن احوط بلکه اقوی آنست که بر روی آن مسح کند اگر تواند

امکان — وقطع بوجوب مسح بر جبیره با امکان صح — بدل — حایل

والا چیزی بر روی آن گذارده آنرا مسح کند واگر جبیره در محل مسح باشد با امکان
باید مسح را بر خود عضو کند و رسانیدن آب بمحل مسح بتکرار آب مجزی نیست
واگر نه مسح بر عضو ممکن باشد و نه تکرار آب بجهة رسیدن آب بآن مسح بر
روی جبیره واجبست واگر مسح بر عضو ممکن نباشد لکن رسانیدن آب
بتکرار آب بپختن ممکن باشد جمعی از علما الزام میکنند تکرار آب را و
مسح بر جبیره را مجزی نمیدانند واین قول خالی از قوة نیست لکن احوط
جمع میانه تکرار آب و مسح بر جبیره است و در صورتی که مسح بر جبیره لازم
باشد اگر ظاهر جبیره نجس باشد بعضی بشستن اطراف آن اکتفا و بعضی
مسح بر آن بعد از گذاشتن چیز طاهری بر او لازم میدانند واحوط مسح
بر آن جبیره و شستن دست از نجاست پس گذاشتن چیز طاهری بر روی
جبیره و بار دیگر مسح نمود • مسح بر آن کافیست و جریان آب بنحویکه
اقل غسل بعمل آید لازم نیست چنانچه گفته اند واگر خواهد احتیاط
کند مسح نماید بنحویکه اقل غسل بعمل آید واگر اول مسح بی اقل غسل
بعمل آورد اولی است و در استیعاب مسح بر جبیره کردن محل شستن
است واکتفا بمسمی اشکال است احوط اول است ولکن ثانی خالی
از قوة نیست و بر فرض اینکه باید همه اجزا مسح کند خلل و فرج آنرا لازم
نیست مسح کند واگر در محل مسح باشد استیعاب لازم نیست بی
اشکال واگر جبیره زیاد از شکسته باشد بقدریکه لابد منه است بر آن
زیادتی مسح میکند نه بر آن قدریکه لابد منه نیست چنانچه بعضی تصریح
کرده اند و شرط نیست طهارة موضعی که جبیره بر آنست وجمعی گفته اند
که اگر بر جمیع اعضاء جبیره باشد همه را مسح میکنند و خالی از وجه

نیست

نیست واگر بر موضع تیمم جبیره بوده باشد بر روی آن مسح مینماید
اگر کندن ممکن نباشد و غسل نیز مثل وضوء است در حکم جبیره و مسح
بر آن مختص بصورة عدم امکان تیمم نیست بلکه لازم است اگر چه
تیمم ممکن باشد خواه محل شکسته و زخم مجروح دار جبیره باشد و خواه بسته
شده باشد و خواه حدث اصغر از او سر زند و خواه حدث اکبر و احوط
جمع میانه تیمم و وضوء یا غسل است در صورتی که محل خالی
از جبیره باشد بلکه در صورتیکه چیزی بر روی زخم یا شکسته مالیده
یا چسبانیده باشد احوط جمع مطلقا ولیکن وضوء با جبیره ساخته اما
کردنش جایز و اقتدا باو میتوان کرد و مسلوس که دائم البول است و
مبطون که خود را از خروج ریح و غائط ضبط نمیتواند کرد بنحوی که
در همه وقت بقدر نماز خالی از بول و غایط باشد از برای هر نماز
وضوء میسازد واگر در آخر وقت فتره بجهة او باشد احوط
تاخیر صلوة است تا آن وقت و اگر بجهة تقیه مسح بر خف کرد یا پای
خود را بعوض مسح شست یا مسح بر جبیره نمود بجهة ضرورة
پس ضرورت مرتفع شد اظهر صحة وضوء و عدم لزوم اعاده
است لکن اعاده احوط است و مستحبست گشودن چشم در حین
وضوء و خواندن ادعیه ماثوره فصل پنجم در بیان غسل جنابت
و کلام در آن در دو مقام است اول در جنابت و احکام آن
دویم در کیفیت غسل اما اول بدانکه کسی که جنب شد نماز شی صحیح
نیست الا بعد از غسل پس غسل شرط صحة نماز است خواه نماز
فریضه باشد و خواه نافله و اما اگر نماز فریضه وقتش داخل

شود غسل واجب میشود و اما نماز میت پس غسل جنابت شرط
صحتش نیست و واجب نیز نمیباشد بجهة آن بلکه مستحبست و همچنین
شرط صحة طواف خواه واجب باشد خواه مستحب و واجب
میشود نیز بجهة طواف واجب همچنانکه جماعتی گفته اند و نفی
خلاف در آن کرده اند و حرام است بر جنب مس کتابت قرآن یعنی
ملاقات کردن آن بجزوی از بشره اگر چه غیر کف باشد و اگر مس با
حائلی مانع از وصول بشره باشد حرام نیست و در ثبوت حرمة
بمس نمودن جزوی که روح ندارد از قبیل مو و ناخن و دندان
اشکال است و عدم حرمة بعید نیست لکن احوط ترک است
و مس تشدید و مد را بعضی حرام میدانند و در آن تاملاتست
و مس همزه را نیز بعضی حرام دانسته اند واگر قرآن بخط غیر
متعارف نوشته شود مثل آنکه بحروف مقطعه یا برقوم هندسه
بنویسند احوط ترک مس آنست با جنابت اگر چه حکم بحرمة
مشکل است و آیا مکتوبه در غیر قرآن مثل آنچه بر درهم
نقش کنند یا در کتب علماء نوشته شود بعضی تامل در حرمة
مس آن کرده اند و خالی از وجه نیست لکن احوط ترک است بلکه
حکم بحرمة دور نیست و قرآنیة ثابت میشود بعدم احتمال غیر و نیت
و مس ورق و جلد قرآن حرام نیست و همچنین جایز است مس
کتابت تفسیر و احادیث و کتب فقه و توریة و انجیل و امثال اینها اگر
چه در اینها آیات قرآنیه باشد و مس آیات منسوخ التلاوة نیز
جایز است واگر مس قرآن بر جنب واجب شود غسل برا و واجب

میشود

میشود و حرامست بر جنب مکث در مساجد و اگر واجب شود
غسل واجب میشود و حرام است بر جنب گذاشتن چیزی در مساجد
مطلقا و بعضی حرام دانسته اند وضع را اگر چه خود در خارج
مسجد باشد و آن احوط است اگر نگوئیم اقوی است بلکه احوط
حرمت انداختن از خارج نیز میباشد و اما اخذ و برداشتن
چیزی از مسجد حرام نیست و مقتضی احتیاط این است که
فرقی نیست در جواز اخذ میانه صورتی که آن چیز از ملک او باشد
یا امانت باشد متضرر شود در برنداشتن آن یا نه مستلزم لبث
باشد یا نه واگر مستلزم لبث باشد در حکم بجواز لبث بجهة برداشتن
آنچیز اشکال است واگر واجب شود بر جنب وضع چیزی در مسجد
غسل برا و واجب میشود چنانچه تصریح کرده اند جماعتی و حرام
است بر جنب گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ص واگر واجب
شود غسل واجبست و همچنین است حکم مرور و اما اجتیاز
و گذر کردن در سایر مساجد جایز است و از راه رفتن در جوانب
مسجد نه بجهة اجتیاز جایز نیست و در حرمة درنگ نمودن جنب در
مشاهد مشرفه خلافست و قول بجواز خالی از قوة نیست بحسب
ادله الا آنکه احوط اجتنابست و حرام است بر جنب خواندن
سورهای عزیمه که سجده واجب دارند واگر واجب شود بر جنب
خواندن یکی از آنها یا بعضی از آنها غسل واجبست و قرائت بعضی
از آنها نیز حرام دانسته اند حتی بسم الله واگر مشترک باشد میانه
آنها و غیر آنها بقصد آنها حرام میدانند واگر بغیر قصد آنها باشد

باکی نیست چنانچه ظاهر میشود از ایشان و در خواندن بعضی
کلمه اشکال است اما اگر بقصد کلمهٔ تامه شروع کند و در
اثناء کلمه سکوت عارض شد بعضی قطع بحرمت کرده اند و در
جواز خواندن غیر سور عزائم از قرآن خلافست و معتمد جواز
آن است و اقوی آنست که غسل واجب لغیره میباشد پس تا
مشروط بطهارتی مثل نماز واجب نشود واجب نمیشود بلکه اگر
در این حال بعمل آورد مستحب خواهد بود لکن مجزی است
از واجب و اکتفا بان میشود واما جنابت پس بدانکه حاصل میشود بدو
چیز اول خروج منی از قبل مرد و زن خواه در خواب باشد و خواه در بیداری
و شرط نیست در آن شهوت و جهندگی و اگر در خواب دید که محتلم شده و
منی خارج شده و بعد از بیداری چیزی ندید غسل بر او نیست و انتقال
منی از محل با عدم خروج از جسد موجب غسل نیست و در وجوب غسل
در صورت خروج از غیر محل معتاد اشکال است و قول بعدم وجوب خالی
از قوت نیست اینها در صورت علم باینست که آنچه خارج شده منی است و با اشتباه
بعضی غسل واجب دانسته اند باین علامات که فتور بدن و شهوة و
جهنده گی باشد و بعضی اعتبار بوی نیز کرده اند باینکه بو دش بوی خمیر مایه
و شکوفه خرما بوده باشد و مقتضای قواعد عدم وجوبست و غسل
دویم احوط است با شکستن وضو ساختن [blot] ادخال حشفه است در
دبر یا قبل زن خواه هر دو خواب باشند یا بیدار یا مختلف خواه بالغ
باشد یا مستی یا بیهوشی یا غیر اینها و بالجمله با علم بجماع غسل واجب میشود
بر فاعل و مفعول و بظن اکتفا نمیشود اما غسل احوط است و در

انبات

اثبات و در اثبات بشهادة عدلین و نحو آن از اسباب شرعیه اشکال است
و در ادخال شرط نیست انزال و نه ادخال تمام ذکر بلکه ادخال حشفه کافی است
لکن ادخال بعضی حشفه کافی نیست و اگر بعض حشفه مقطوع شده باشد
احوط اکتفا بباقی از آن است و تفصیل میان حالتی که معظم آن مانده
پس اکتفا شود بادخال آن و الا فلا خالی از قوت نیست و اگر چیزی از آن نمانده
باشد جماعتی واجب دانسته اند غسل را اگر بقدر آن ادخال شود و بعضی بمسمی
دخول واجب دانسته اند و بعضی احتمال داده اند توقف وجوب غسل بر ادخال
همه آنچه مانده و اکتفا بمسمی احوط است و اگر در حال صغر یعنی قبل از بلوغ
وطی کند یا کسی او را وطی نماید پس در آن حال غسل واجب نمیشود و اما بعد از
بلوغ جماعتی تصریح بوجوب غسل نموده اند بجهة جماع قبل از بلوغ و آن
احوط است و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند که باید آن طفلی را
که وطی کرده یا وطی کرده شده منع نمایند از چیزیکه بر جنب حرام است مثل
نماز و مس کتابت قرآن و لبث در مساجد و اگر قبل از بلوغ غسل کند از
جماعتی اباحه امور مذکوره بر او مستفاد میشود و بعضی باین غسل
اکتفا نکرده اند بعد از بلوغ و در وجوب غسل بوطی در دبر زن خلافست
و آنچه معتمد است در نظر وجوب [struck] غسلست و در این مقام
اکتفاء بمسمای دخول در وجوب غسل احوط است چنانچه بعضی گفته
اند و لکن قول بعدم وجوب الا بعد از دخول تمام حشفه خالی از قرب
نیست و در اینجا نیز غسل بر موطوءه واجبست و همچنین واجبست غسل
بوطی کردن دبر مرد بر فاعل و مفعول و همچنانچه نماز موقوفست بر غسل از
جنابت همچنین روزهٔ ماه رمضان پس غسل بجهة روزه واجب

میشود و بقاء بر جنابت تا صبح متعمداً باعث فساد صوم است بنابر اقوی و ملحق
برمضان میشود در این حکم قضاء آن و از بعضی مستفاد میشود فساد صوم قضاء
رمضان اگر شب محتلم شود و مطلع نشود تا صبح و اما الحاق سایر روزه
های واجبی مثل نذر و کفاره برمضان در این حکم خلافست و معتمد در نظر عدم
الحاق است و از بعضی مستفاد میشود که اگر در شب محتلم شود و مطلع نشود
تا صبح صومش فاسد است اگر نذر مطلق باشد یا بخوان از روزهای
غیر معینه و آن احوط است بلکه دور نیست ادعای ظهور و فتوی دادن و
اما صوم رمضان و سایر روزه های معینه چنین نیست و همچنین مستفاد
میشود از بعضی فساد صوم مستحب باحتلام در شب با عدم اطلاع تا صبح و
واجبست واقع ساختن غسل جنابت را از برای روزهٔ ماه مبارک در شب
ولکن خلافست در اینکه آیا وقتش مجموع شب است پس در همه شب بنیت
وجوب بجا می آورد یا وقت آن جزء آخر شب است پس وجوب مختص بان
جزء است و تفصیل مقام آنست که اگر جنابت قبل از نماز واجب واقع شده
غسل واجبست و نیت وجوب و رفع حدث و استباحهٔ نماز بنابر اینکه قصد وجه
و این دو قصد را لازم دانیم و اگر اکتفا بقربت کنیم قربت مجزیست و مذکور
شد سابقا که قصد قربة کافی است و واجب نیت نیست اینکه بجهة صوم
و صلوة هر دو میباشد و اگر نماز واجب میخواهد نماز مغرب و عشاء
باشد یا بنذر و نحو آن واجب شده باشد و اگر بعد از نماز جنب شده
باشد به نیت قربة اکتفا میتوان کرد و بالجمله قول باینکه مجموع شب
وقت غسل است و در همهٔ شب نیت وجوب میتوان کرد خالی از قوة نیست

## فصل ششم

در بیان احکام حیضست واجب میشود غسل حیض

بجهة

بجهة نماز و طواف واجب و شرط نماز و طواف است اگر چه مستحب باشند و
غسل حیض باید بعد از طهر باشد و حرام است بر حائض مس کتابت قرآن
نه حاشیه و برداشتن آن اگر چه احوط ترکست و اگر مس واجب شود غسل
واجب میشود و حرامست بر او لبث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها
و اخذ چیزی از آنها را تصریح کرده اند جماعتی بجواز آن و بعضی در صورت
استلزام آن حرام را منع کرده اند مکروه ضروریه و حرامست بر او
خواندن سورهای عزیمه و بعض آیات آنها و قرائت غیر آنها جایز است و قول
بمنع زیاده بر هفت آیه ضعیف است و حرامست بر او دخول در مسجدین و
عبور از آنها و دخول و اجتیاز در سایر مساجد اگر خالی از نجاست باشد
جایز است و با نجاست احوط اجتناب مطلقا و در حکم دخول در مشاهد
شریفه و لبث در آنها مثل جنب است و جماعتی از علماء بر می آید وجوب
غسل حیض بجهة دخول مساجد و قرائة سور عزائم اگر واجب [struck] شود
اینها بر او و این احوط است اگر نگوئیم اقوی است و غسل حیض نیز مثل
غسل جنابت واجب لغیره است و در توقف و اشتراط صحة روزه
رمضان بر غسل از حیض خلافست و معتمد در نزد حقیر توقف است
و واجبست بر حائض قضاء صوم که در ایام حیض میل فرموده نه نماز ها

## فصل هفتم

در بیان استحاضه و احکام آن است بدانکه استحاضه بر
سه قسم است زیرا که یا اینکه خون پنبه را که بجوف برداشته سوراخ نمیکند
و بخرقه سرایت نمینماید یا اینکه سوراخ میکند و پنبه را فرا میگیرد و لکن
بخرقه تعدی نمیکند یا اینکه بخرقه نیز سرایت میکند اول را
قلیله گویند و وسط را متوسطه و آخر را کثیره اما قلیله پس

حکمش وجوب وضوء است بجهة هر نماز و غسلی بر او نیست و اما متوسطه
پس حکمش اینست که بجهة هر نمازی وضوئی بجا آورد و غسلی بجهة نماز صبح
نیز بجا آورد و بجهة نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا غسل واجب نیست و
بعضی قائل بوجوب شده اند و آن احوط است پس بنا بر احتیاط حکم متوسطه
و کثیره یکی میباشد و اما کثیره پس واجبست وضوء از برای هر نماز و سه غسل
بر او واجب است یکی از برای نماز صبح و یکی از برای ظهرین و یکی بجهة عشائین
و در وجوب جمع کردن میانه هر دو نماز بیک غسل یا تخییر میانه جمع بنهج
مزبور یا افراد هر نمازی بغسلی خلافست احوط اول است و در بعضی از
اخبار صحیحه از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند بعد از آنکه
بیان فرمودند آنچه را بر او است از اغسال بجا آورد نمی این اعمال را
از برای رضای خدا مگر اینکه خدا عافیت میدهد او را از آن مرض و جماعتی
از اصحاب بتصریح کرده اند بحرمة مس کتابة قرآن بر مستحاضه که خون او پنبه
را سوراخ نماید خواه متوسطه باشد و خواه کثیره و غسلی که بر او واجبست
بجا نیاورده باشد و آن احوط است بلکه این قول بحسب ادله بعید نیست
و بر فرض حرمة بر آن ظاهر آن است که اکثری از علماء تفرقه میان این قسم با آنکه غسل
از پنبه بجاوز نکرده نکرده اند و اگر قائل بحرمة مس بر مستحاضه شدیم و اجب
میشود بر او غسل اگر مس واجب شود و این حکم خالی از اشکال نیست و اگر 4
آنچه بر او هست از اعمال و اغسال بجا آورد مس بر او جایز است و جایز
است مستحاضه را دخول در مسجدین با خلو از نجاسة و بعضی حکم
بحرمة کرده اند اگر داند نجاسة از او تعدی بمسجد مینماید و در جواز قرائت
سور عزایم بر مستحاضه خلافست و قول بجواز مطلقا اگر چه متوسطه

یا کثیره

یا کثیره باشد خالی از قوة نیست الا اینکه در این دو قسم منع از آن چنانچه جمعی بآن قائلند
احوط است و اگر مستحاضه جمیع اعمالی که بر او هست از اغسال و غیرها بجا آورد حلال
است بر زوج و سید وطی او و اگر بجا نیاورد اعمال مذکوره را در جواز وطیش خلافست
احوط منع است مگر بعد از بجا آوردن جمیع آنچه بر او لازم است و اکتفاء بادعاء خود
باینکه بجا آورده ام یا تمکین او بجماع میتوان نمود بلکه جواز وطی و عدم توقف بر امور
مذکوره خالی از قوة نیست و معتمد در نظر اینست که صحیح نیست روزه ماه رمضان بر
مستحاضه که خون او از پنبه سرایت کرده بدون غسل و غسلی زیاده بر آن غسل که بجهة
نماز بر او واجبست بر او واجب نیست بنا بر اقرب اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل
را قبل از صبح اگر فرو گرفتن قطنه قبل از صبح باشد و آن احوط است و بنا بر این اگر قبل از
فجر فرو گرفتن پنبه بعمل آید و غسل نکند تا صبح و صبح غسل کند بنحوی که از او مطلوبست
روزه اش صحیح است و اگر اخلال نماید بغسل نماز و روزه اش هر دو فاسد است
و بنا بر توقف روزه بر غسل استحاضه آیا موقوف بر غسل دو نماز است یا غسل شب نیز مدخلیت
در صحة صوم دارد احوط اینست که مشروط دانیم بجمیع اغسال حتی شب آینده
فصل هشتم در غسل اموات اقوی وجوب غسل است بمس نمودن میت
انسانی بعد از سرد شدن و قبل از غسل و همچنین واجبست بمس نمودن قطعه
که در آن استخوان باشد و در جواز دخول در نماز بجهة کسی که غسل مس میت
بر او بوده باشد و عدم آن و توقف صحة نماز بر آن غسل مثل غسل جنابت خلافست
و قول بتوقف احوط بلکه حکم بآن دور نیست و همچنین است حکم در طواف پس احوط
توقف است بلکه دور نیست حکم بآن و احوط توقف اقوی است و همچنین
احوط توقف جواز لبث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و دخول مسجدین
و قرائت سور عزایم و مس مصحف است بر این غسل لکن قول بجواز و عدم توقف در غیر

از اخیر خالی از قوة نیست فصل نهم در تغسیل و تکفین میت است واجبست
ستر عورة میت در وقت غسل دادن و جماعتی ذکر کرده اند که اگر غاسل نابینا باشد
یا اعتماد بخود داشته باشد در نگاه کردن مستحبست ستر عورة او و در جواز غسل دادن
میت بفرو بردن او در آب کثیری که بملاقات نجاسة نجس نمیشود مثل ارتماس در
غسل جنابت خلافست و قول بجواز خالی از قوة نیست پس ترتیب بین الاعضا
ساقط میشود لکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاستی از میت خارج شود
اعاده غسل لازم نیست اگر چه از احد مخرجین باشد خواه کم باشد خواه بسیار
اما ازاله آن واجبست و جماعتی تصریح کرده اند باینکه خروج نجاسة در اثنای
غسل نیز حکمش چنین است و وضوء بعد از غسل در اینمقام نیز واجب نیست و کسی که
در معرکه قتال مرده و مسلمین او را درک نکرده اند در حالی که رمقی از او مانده باشد
غسلش واجب نیست و کفن کردن او نیز واجب نیست خواه برهنه باشد یا
برهنه اش کرده باشند یا نه علی الاقوی و در صورة برهنگی جمعی لازم میدانند کفن را و اقوی
اینست که سقوط غسل و کفن بر شهید بطریق رخصت نیست بلکه جایز نیست غسل
و کفن بر او و سقوط غسل ثابتست حتی در صورتیکه شهید جنب کشته شده باشد
و فرقی نیست در این احکام میان شهیدیکه باهن یعنی باسلحه حرب مثل شمشیر
و خنجر کشته شده باشد یا بچکمه و دست و وصل مر و نحو آن و میانه آنکه سلاح
مسلمین با او بخورد و کشته شود یا پامال اسبهای مسلمین شود یا سلاح کفار
یا پامال اسبهای ایشان شود و بالجمله کشته شدنی که بآن ثابت میشود احکام
شهادة آن است که کشته شود در معرکه مشرکین بسببی از اسباب قتال ایشان
مثل اینکه او را بکشند یا حمله کنی بر ایشان پس در چاهی افتد و بمیرد یا از اسب
یا از بلندی افتد یا اسبی او را لگد زند یا تیری باو بخورد اگر چه تیر خود

باشد

باشد و فرقی نیست میانه شهید حر یا مملوک یا کبیر یا صغیر حتی رضیع همچنانچه
تصریح کرده اند بعضی بآن و واجبست نماز بر شهید و دفن او و واجبست
دفن کنند او را با جامهائی که در آن کشته شده در وقت موت بر او است
و اگر قبل از خروج روح از او کنده باشد باید باو بپوشانید از برای دفن
بنا بر اقرب و اگر جامه پوشیده باشد در وقت موت و ضربت خوردن
پس خود از بدن کنده یا دیگری از او بکند و جامه دیگر پوشیده باشد در وجوب
دفن در جامهای اول یا ثانی یا با هر چند احتمال است لکن احتمال اول
بحسب دلیل اقوی است و فرقی نیست در جامه نو و کهنه و فاخر و
غیر آن و قلیل و کثیر آن و پنبه و کتان و پشم آن و فرقی نیست میانه آنکه
شهید را وارثی باشد یا نه اگر چه وارث صغیر یا مجنون باشد و اگر جامه
عاریه گرفته باشد باید بصاحبش رد کنند نه آنکه او را با آن دفن کنند
و همچنین اگر با جاره گرفته باشد یا مرهون باشد نزد او یا غصبی بوده در
این فرضها اگر صاحب جامه راضی شود بدفن کردن او با آن جامه یا
واجبست دفن کردن او در آن یا نه در آن اشکال است و لکن عدم وجوب
اقوی است و آیا جایز است دفن کردن در آن در این حال یا نه در آن
اشکال است و وجوب دفن در جامه وجوب عینی است پس عدول
از آن جایز نیست اگر چه خون آلوده نشده باشد بنا بر اقرب و جماعتی
لازم میدانند دفن در آن را مگر خون آلود شده باشد و پوستین را
واجب نیست دفن کردن با او و همچنین چکمه و کلاه و کمربند و
عمامه و اسلحه حرب و پوستهائی که با او است و بالجمله
هر چه او را لباس نمیگویند واجب نیست دفن کردن با او اگر چه

بنحوی الوده شده باشد وخلافی نیست در ثبوت احکام مذکوره
بر شهیدی که در برابر پیغمبر یا امام شهید شده باشد و همچنین است
حکم اگر در برابر نایب خاص ایشان شهید شده باشد بنابر اقرب
و در اجراء این احکام بر کسیکه کشته شود در مقاتله با کفار یکه
هجوم بمسلمین اورده باشد بجهة قتل ایشان و ابطال دین
ایشان اگرچه در زمان غیبت باشد مثل این زمانها خلافست
بعضی حکم باشتراک ایشان با شهداء در خدمت امام علیه السلم
کرده اند حتی در این احکام و بعضی این احکام را بر ایشان جاری
نکرده اند اگرچه ایشانرا مثل شهداء در خدمت امام علیه السلم
میدانند در ثواب و درجه و مرتبه عالیه و مسئله محل اشکال است
لکن قول اول در نزد داعی اقربست و لهذا این احکام را در این
رساله مختصر ذکر کردیم و اما احکام مذکوره مختص بکسی است
که اثنا عشری باشد و جهاد را بجهة رضای خدا کرده باشد
یا شامل هر مقتولی است اگرچه کافر و مخالف باشد یا مقصودش
جمع دنیا باشد مسئله محل اشکال است و حق اینست که مناط
صدق قتل فی سبیل الله و جهاد است و ظاهر اینست که با قصد جمع
دنیا صادق نباشد و اگر مقصود رضای خدا باشد با ایمان صادق
و اگر قصد مشتبه باشد اقرب حمل بر اراده تقربست پس
احکام مذکوره بر او جاری میباشد و اگر اهل قافله دزد بر
خورده مقاتله نموده ایشانرا بکشند غسل و کفن از ایشان ساقط
نمیشود **واگر** جماعة مخالفین بر سر طایفه شیعه امده

تسلط

تسلط بر ایشان و بلاد ایشان و اضمحلال دین ایشان اشکالی نیست در جواز
مقاتله با ایشان بانواع قتل و حرب همچنانچه با کفار جایز بود اما اقرب عدم
سقوط غسل و کفن است بر کسی که در محاربه ایشان کشته شود و همچنین جاری
نمیشود این احکام بر کسی که در غیر معرکه جهاد ظلما کشته شود یا بر سر مال
و عرض خود کشته شود یا خانه بر او خراب شود و بمیرد و بخوانند اگرچه اطلاق
شهید بر ایشان شده در بعضی از اخبار و اما شرط است در ثبوت احکام مقدمه
بر شهید خروج روح و موت او در معرکه یا نه حق انست که مسئله منحل میشود
بچند صورة یک صورة اینکه موت او در معرکه باشد در اثناء حرب و در حالی
که رمقی در او هست کسی از مسلمین او را درک ننماید و در صورة دیگر که
موت بعد از انقضاء حرب باشد بفاصله قلیلی قبل از اینکه کسی او را در حین
حیوة درک کند و در این دو صورة بی اشکال احکام مذکوره جاری است و
صورة دیگر انکه بعد از انقضاء حرب بفاصله بسیاری مثل سه روز یا زیاد
تر بمیرد ولکن قبل از موت کسی او را ادراک ننماید و در اینصورة عدم اجراء
احکام سابقه در کمال قوة است و صورة دیگر انکه بعد از ضرب خوردن
در معرکه بمیرد ولکن ادراک کرده باشند او را قبل از موتش مسلمین و
در اینحال احکام جاری است و صورة دیگر انکه در خارج معرکه بمیرد بعد از
ادراک مسلمین یا قبل از ان و این را باید غسل و کفن نمایند **واگر** در معرکه
بمرض خود بمیرد شهید نیست و حکمش مثل حکم سایر اموات است **واگر** میتی را
در معرکه به بینند و شک کنند که ایا بمرض خود مرده یا کشته شده اگر اثر قتلی
با او هست احکام شهید بر او جاری است والا فلا و اشکالی نیست در این

۲ بدل متقدمه

که کفن زوجه بر زوج است نه باقی مؤنتها اگرچه الحاق انها نیز بکفن احوط است
و حرامست نبش قبر خواه قبر مؤمنی باشد یا کافری یا مخالفی چنانچه مقتضای
کلام اصحاب است و خواه قبر کبیر باشد یا صغیر یا حر یا مملوک و انچه معتبر است
در حرمت صدق نبش است **واگر** شک در صدق شود احوط ترک است و انچه
مستفاد میشود از معظم اصحاب این است که جایز نیست نبش از برای نقل
میت بمشاهد مشرفه و بعضی تجویز کرده اند و قول معظم معتمد است
و اما عدم جواز مختص بصورتیست که وصیت بنقل بمشاهد مشرفه نکرده
باشد یا اینکه شامل انصورت نیز هست اختیار ثانی بعید نیست و جماعتی
تصریح کرده اند که اگر میت را در زمین غصبی یا مشترکی دفن نمایند جایز
است مالک را نبش قبر او و خواه هتک حرمت میت بشود و خواه نشود و
انچه گفته اند حق است ولکن مستحب است مالک را واگذاشتن
ان و عدم نبش خصوصا اگر میت رحم او باشد یا وارث او باشد و جایز
نیست نقل میت ببلدی دیگر بعد از دفن غیر مشاهد مشرفه خواه او را بیرون
اورده باشند یا نه بلکه نقلش از قبرش بقبری دیگر نیز جایز نیست **واگر**
نقل شد بسوی بلد دیگر عمدا یا سهوا ایا واجبست رد او بقبر اول او یا نه
حق اینست که بر کسانی که مطلع بر ان نشده اند مگر بعد از دفن در قبر ثانی
که واجب نیست و همچنین واجب نیست بر کسی که سهوا این عمل از او سر
زده او را در قبر ثانی دفن کرده سهوا **واما** اگر عمدا از قبر بیرون اورده
بر وجه محرم ممکن است قول بوجوب اعاده بر او و از بعضی ظاهر
میشود جواز نقل بمشاهد مشرفه بعد از دفن اگر مستلزم هتک حرمة

میت

میت نشود باینکه پاره پاره شود یا مثل ان و جماعتی تصریح بعدم ان
کرده اند و مکروه است نقل میت بسوی بلد دیگر قبل از دفن مگر بسوی
مشاهد مشرفه که ان مستحبست خواه دور باشد یا نزدیک خواه
میت بزرگ باشد خواه کوچک اگرچه شیخ باشد چنانچه مستفاد
میشود از کلام اصحاب و خواه فاسق باشد خواه عادل و استحبابش
مختص بوصیت نیست بلکه بر همه مکلفین مستحبست **واگر** مقبره باشد
که صلحاء و شهداء در ان مدفون باشند نیز مستحبست نقل میت
بسوی ان اگر خوف هتک حرمة ان نباشد **فصل دهم** در تیمم
و احکام ان است اما انچه بر او جایز است تیمم پس ان خاک است
و جواز تیمم بر سنگ با وجود خاک خالی از قوة نیست لکن احوط ترک انست
با وجود خاک و اگر خاک نباشد سنگ معین است و تیمم بر اشنان و
ارد و سرمه و زرنیخ و خاکستر و گچ و نوره بعد از احراق جایز نیست
و اما قبل از احراق جواز ان دور نیست و احوط ترک انست
و جایز است ولکن مکروه است تیمم بر زمین شوره زار و همچنین
رمل و با نبودن خاک و سنگ جایز است تیمم بغباری که جمع
کرده باشد بر جامه اش یا نمدزین یا یال اسب و ترتیبی در اینها نیست
و با وجود خاک تیمم بر گل جایز نیست و با فقدان ان جایز است
و در کیفیت تیمم بر گل خلافست **واگر** چیزی یافت نشود مگر برف اگر تواند بدو
اب کردن بنحوی که اقل غسل بعمل اید عدول بتیمم جایز نیست و اگر
ممکن نشود بعضی گفته اند تیمم میکند بان مثل تیمم بر خاک و بعضی

کفته اند بتری ان وضوء میسازد یا غسل میکند با امکان اکرچه غسل
بعمل نیاید و با عدم امکان تاخیر میکند نماز را تا متمکن شود از
طهارة وجمع بین القولین احوط است با قضاء نماز و کسیکه متعمدا خود را
جنب کند با عدم امکان استعمال اب جایز است او را تیمم و بعضی غسل واجب
میدانند اکرچه ضرر کند و اقرب عدم وجوب عادهٔ نماز او ست اکرچه
احوط اعاده است و واجبست طلب اب بمقدار یک تیر پرتاب انچهار جانب
پشت او در زمینی که مشتمل باشد بر بلندی و پستی و درخت و سنگ بسیار
بنحویکه خلف انرا نه بینند و در زمین هموار بمقدار دو تیر انچهار
جهة پس اکر اخلال کند بطلب اب بنحویکه بر او واجبست اکر در وسعت
وقت نماز کرده نمازش فاسد است و تیممش نیز فاسد است و اکر در
ضیق وقت نماز کرده اکر ضیق وقت را باعث تجویز تیمم دانیم نمازش صحیح
است و الا باید اعاده کند و انچه وضوء و غسل را میشکند تیمم را نیز
میشکند و بعلاوه یافتن اب بعد از تیمم نیز از نواقض تیمم است و
ایا مجرد اب یافت شدن ناقض است یا شرط است کذشتن زمانی که تواند
دران زمان طهارة ساخت احوط قول اول است و تیمم جایز نیست
قبل از وقت و جایز است در ضیق وقت بی اشکال و در وسعت وقت
خلافست اقوی صحت است اکر بداند که عذر تا اخر وقت زایل نمیشود بلکه صحت در
صورت ظن بعدم زوال عذر نیز قوة دارد و اکر بداند که عذر برطرف میشود
یا مظنه یا شک بر فع ان داشته باشد پس در صحت ان در اول وقت اشکال است
احوط تاخیر است لکن صحت ان مطلقا دور نیست و جمعی کفته اند که اکر کسی نماز قضائی

بر ذمه

بر ذمهٔ او باشد در همهٔ اوقات میتواند تیمم نماید و نماز ایات و عیدین
و نذر را نیز بعضی ملحق کرده اند و اکر بکمان ضیق وقت تیمم کرد و بعد اشتباهش
معلوم شد بعضی کفته اند اعادهٔ لازم نیست و اما کیفیت تیمم بدانکه در ضربهٔ تیمم
خلاف عظیم است بعضی مطلقا یکضربه میدانند و بعضی مطلقا دو ضربه و بعضی
سه ضربه و بعضی در بدل وضوء یکضربه و در بدل غسل دو ضربه و اقرب در نظر
قول اول است لکن احوط در تیمم بدل غسل اینست که یک تیمم یکضربه بجا اورد
و یک تیمم مشتمل بر دو ضربه و اکر تیمم سه ضربی نیز بجا اورد غایة احتیاطاتست و
اکر این احتیاط را در بدل وضوء نیز بجا اورد کمال احتیاط است مسح رو در
تیمم واجبست و در مقدار ان خلافست بعضی مسح جبینین با بینی لازم میدانند
تا ابروها و بعضی ابروها را نیز داخل کرده اند و بعضی مسح تمام رو را و اقرب
وجوب مسح پیشانی است و زیاده واجب نیست لکن احتیاط را ترک
نماید فصل در احکام ابها و اقسام انها است بدانکه اب بر دو قسم است مطلق و مضاف
اما مطلق انست که اسم اب برا و کفته شود و در عرف فقها ان کفت اب نیست و اکر
سلب اب از او صحیح باشد اب مضافست اکر او را اب کویند مثل اب انار
و هندوانه و نحو ان اما اب مطلق پس جمیع اقسام ان طاهر است و پاک کننده
هست بحسب اصل خلقت و نجاست که بنجاسة عارضی او عارض میشود پس اکر
جاری باشد و بقوت از چشمه بیرون اید نجس نمیشود اکرچه کمتر از کر باشد
بملاقات نجاست مکر رنک یا بو یا طعمش بسبب عین نجاسة متغیر شود و باید
دوام نبع را شرط ندانسته اند و اب کر نیز بملاقات نجس نمیشود مکر نجاستی
باشد و هر کری باشد اکرچه در ظرفی باشد و کر را دو روایت رطل عراقی است و طول

اینست که برطل مدنی وزن شود و رطل عراقی صد و سی درهم کر بود و یک مثقال
است و بحسب مساحة در تحدید کر خلافست اقرب انست که عبارة است از
انقدری که هر یک از طول و عرض و عمق او سه شبر و نیم بوده باشد و مجموع
بعد از ضرب چهل و دو شبر و هفت ثمن میشود و مراد بشبر شبر مستوی
الخلقة است و تحدید بکر شد بجهة کر تحقیقی است پس اکر اقل باشد اکرچه
بقلیلی کریه بر طرف میشود و اکر اب کمتر از کر باشد ان را اب قلیل کویند پس
نجس میشود بملاقات نجاسة خواه نجاسة قلیل باشد و خواه کثیر و این در
غیر اب استنجا و غسالة است و حکم اینها مذکور میشود و اما اب مضاف
پس ان طاهر است فی نفسه اکر اصلش که از ان کرفته شده طاهر باشد و لکن
بمجرد ملاقات نجاسة نجس میشود اکرچه بسیار باشد و ازالهٔ خبث
نمیکند مطلقا و اکر مخلوط باب مطلق کنند بنحویکه اطلاق نشود
ازالهٔ حدث و خبث میکند اکرچه باعث تغییر ظاهری بشود و در حالیکه
اب مطلق داشته باشد و کفایة نکند او را بجهة طهارة واجبست که قدری
مضاف داخل نماید تا کفایة کند او را لکن بنحویکه از اطلاق بیرون نرود و بعضی
تیمم را در اینحال لازم دانسته اند جمع احوط است و اما اب سؤر حلال در طهارت
فی الجمله نیست و لکن در سؤر حیوانیکه شرعا کوشت ان حرام است خلافست اقرب
طهارت با کراهت و بعضی سؤر حیوان نجاسة خوار را مکروه دانسته اند
اکر موضع ملاقات خالی از نجاسة باشد و بعضی اسب را نیز مکروه دانسته اند
و در حکم بکراهت مضایقه نیست بلکه سؤر الاغ و استر چنین است و اکر
ظرف ابی که نجس است با ظرف پاکی مشتبه شود واجبست اجتناب از هر دو

اشتباه

اشتباه از اول باشد یا بنحوی که دانند که نجاسة در یکی افتاد و ظرف افتاد و
لکن ندانند در کدام افتاد یا انکه ابتدا میدانست و بعد مشتبه شد و اکر اب
منحصر بان دو اب باشد واجبست عدول بتیمم و وجوب ریختن
ابها بجهة صحة تیمم معلوم نیست و قول بان ضعیف است بلی احوط
است و اکر یکی از ان دو اب ملاقات کند طاهری حکم بنجاستش ان
طاهر نمیشود بلکه بطهارة اصلیه باقی است و ظاهر اکثر اصحاب اینست
که مشتبه بمغصوب نیز حکمش مثل حکم مشتبه بنجس است پس باید از هر دو اجتناب
کرد و اکر اجتناب نکرده از هر دو وضوء ساخت حکم بصحة در صورة
[illegible] انحصار اب بان مشتبه و حکم بفساد در صورة انحصار بعید نیست و اکر
اب مطلق مشتبه باب مضاف شود باید از هر دو وضوء ساخت
و اکر یکی از انها بریزد باید جمع نماید میانهٔ وضوء و تیمم و جایز نیست استعمال
اب نجس در وضوء و غسل نه اختیارا و نه اضطرارا و جایز است اشامیدن ان
در حال اختیار و ظن بنجاسة باعث نجاسة نمیشود مکر ظنی که حاصل شود
از شهادة عدلین که دران اشکال است و بدانکه اب استنجائی که کمتر از
کر باشد مثل سایر ابهائی که ملاقات با نجاسة کرده باشد نیست در وجوب
اجتناب بلکه اشکالی در عدم وجوب اجتناب از ان نیست بلی اشکال در
اینست که ایا طاهر است یا نجس است و معفو است و معتمد در نظر
قول بطهارة است و فرقی میانهٔ مخرجین نیست و فرقی نیست
میانهٔ صورتیکه نجاسة تعدی کرده باشد از مخرج یا نه مکر انکه
تعدی فاحشی کرده باشد که دیکر استنجائی نکویند و در شرط

اینحکم بر اینکه بان مخرج غیر را بشویند مثل طفل و مریض و سایر حیوانات
غیر ماکول اللحم اشکال است وحق اینست که اگر اثر اب استنجا گویند
عرفا و عادتا بدون قرینه و از افراد نادره الطلاق لفظ نیست پاک است
والا احتیاط اولی است و نجاستی دیگر غیر از بول و غایط که از مخرجین اید غسالهٔ
ان ملحق باستنجا نمیشود و شرط در ثبوت حکم مذکور در اب استنجا
امور چند اول انکه متغیر نشده باشد رنک و بو و طعمش بان
نجاستی که از ان استنجا میشود بلی تغیر قلیلی که عادتا عارض ابیکه
بان استنجا مینماید میشود و بدون ان نمیشود پر مضایقه
در ان نیست دوم انکه بنجاسه خارجی نجس نشده باشد ۳ انکه
اجزاء نجاسه در ان ممتاز و معلوم نباشد و بعضی این شرط را
نکرده اند و احوط مراعات ان شرط است اما رسیدن اب اولا
بنجاسه نه دست شرط نیست لکن احوط است و دیگر شرطی در ان
نیست واگر شک کند در اینکه ایا انچه شرط شد متحقق شده یا نه
مقتضای قاعده حکم بطهارهٔ ابست لکن احتیاط اولی است و
ازاله خبث باب استنجا میتوان نمود اما بنا بر قول باینکه نجس است
و معفو است پس ازاله نمیتوان نمود و در جواز رفع حدث بان
اشکال است احوط عدم رفع است اگرچه دلیل ان تمام است و
بالجمله اشکالی در عدم نجاسه انچه ملاقات بان کرده نیست و
و بنابر مختار جایز است خوردن ان اما بنابر قول بعفو در ان
اشکال است و اب چاه بلکه هر ابی نجس میشود اگر متغیر شود یکی



از اوصاف ثلثه ان بعین نجاسه و در نجاسه ابی که بملاقات نجاسه
نجس نمیشود بسبب تغیر ان بمتنجس مثل زعفران نجس خلاف
خلافست لکن اقرب عدم نجاسه است و احوط قول بنجاسه
است فصل در بیان نجاسات و احکام انهاست بدانکه از جملهٔ
نجاسات خمر است و قول بعدم نجاسه ان ضعیف است و از ان جمله
بول و غایط انسان است و ان حیوان ... از انجمله منی و خون است
و هرچه از قبل و دبر بیرون اید پاک است بغیر انچه مذکور
شد و بعضی قائل بنجاسه مذی شده اند و ان ضعیف است و
بعضی بول پسر شیرخواره را که گوشت خور نشده طاهر میدانند
و ان ضعیف است و نجاسه مرغ خانگی پاکست و از جملهٔ نجاسات
عرق شتر جلال یعنی نجاسه خوار است و احوط نجاسه عرق
هر حیوان جلال است و در نجاسه عرق جنب بحرام خلافست
احوط قول بنجاسه است لکن اقرب در نظر عدم نجاسه است
واما عرق جنب بحلال در ان اشکالی نیست و در نجاسه مسوخات
مثل موش و وزغ و روباه و ارنب خلافست لکن اقوی عدم نجاسه است
واما قی و چرک و صدید و خلطی که از سینه بالا اید و اهن همه
پاکست و در بعضی خلاف ضعیفی هست و از جملهٔ نجاسات میته
ادمیست بعد از سرد شدن و بعضی هم بمجرد موت نجس میدانند
و ان احوط است و در نجاسه عصیر عنبی بعد از غلیان و اشتداد
و قبل از رفتن دو ثلث ان خلافست و معتمد در نظر قول بنجاسه

نجس است و غلیان تفسیر کرده اند جماعتی باینکه اسفل او
اعلای او شود یعنی زیر و بالا شود و اشتداد را تفسیر کرده اند باینکه
ثخانتی و سنگینی در ان عارض شود و اگر غلیان بعمل اید و اشتداد حاصل
نشود اقوی طهارت است **و دوم** عصیر مویز نجس نمیشود و احوط نجاست
و همچنین شیره خرما و خلاف کرده اند در طهارت حیواناتیکه قبول تذکیه
انست بعد از تذکیه و ذبح و تحقیق انست که حیوان بر چند قسم است یکی انکه ماکول
اللحم است شرعا و این قبول تذکیه میکند و بعد از ذبح پاک است بالاجماع **دوم**
ادمیست و ان قبول تذکیه نمیکند مطلقا **سوم** نجس العین است و ان نیز قبول تذکیه
نمیکند **چهارم** سباع است و انرا بعضی تفسیر کرده اند با نچه اکتفا بغیر گوشت نماید
مثل شیر و امثال ان و بعضی گفته اند که انست که نیش و چنگال داشته باشد که بان جانور را
بدرد و اقرب اینستکه ان قبول تذکیه میکند **پنجم** مسوخ است و اقرب قبول تذکیه است
در ان **ششم** سمور و فنک و سنجاب و اقرب قبول تذکیه انهاست نیز **هفتم**
حشرات یعنی جانوران کوچک زمین است مثل سوسمار و خارپشت و نحو
ان و حق عدم قبول تذکیه در اینهاست **هشتم** مرغهایی است که گوشت انها را
نخوردند و قول بوقوع تذکیه انها خالی از قوت نیست و در طهارت پوست
حیوانات بمجرد ذبح بدون دباغی خلافست لکن اقرب طهارت و عدم توقف بر
دباغی است و جواز استعمال نیز موقوف بر دباغی نیست و بعضی استعمال را قبل از
دباغی مکروه میدانند و مشهور علما واجب میدانند ازاله نجاست را مطلقا اگر
چه کمتر از درهم باشد از جامه و بدن از برای نماز و نحو ان از هر چیزی که مشروط
بطهارت باشد و بعضی از قدما مخالفت در این حکم کرده اند و قول مشهور احوط



بلکه شاید اقوی باشد و واجبست ازاله خون حیض از برای نماز و نحو ان اگر
چه کمتر از درهم باشد بلکه بقدر سر سوزن باشد و خون قروح و جروح
مادامیکه منقطع نشده معفو است و بعد از انقطاع در ان خلافست بعضی
معفو میدانند تا چاق بشود و بعضی معفو نمیدانند در اینحال و بعضی با
مشقت در ازاله معفو میدانند و بدون مشقت نه **و اگر** مصلی دو جامه
داشته باشد و احدهما نجس شده باشد و مشتبه بطاهر شود
واجبست بر او دو نماز هر یکی در یکی از ان دو جامه و در وجوب اعاده
نماز بر کسی که فراموش کرده باشد استنجاء و شستن مخرج بول و
غائط را خلافست بعضی واجب میدانند در وقت و خارج وقت
و بعضی مطلقا واجب نمیدانند و بعضی تفاصیل دیگر در مسئله داده اند
و احوط بلکه اقوی قول اول است و خونیکه بعد از ذبح باقی میماند در
گوشت حیوان اگر ماکول اللحم باشد از ان خونیکه صلاحیت بیرون
امدن ندارد و غالبا بعد از امدن باقی میماند اگر جزو چیزیکه حرام

قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا که
وتیره اش گویند و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نافله صبح و تاکید بلیغ نسبت
بنوافل یومیه شده خصوصا نماز شب و فضلش بیحد و ثوابش زیاده از حد
عد است و مکروه است کلام میان نماز مغرب و نافله ان بلکه میان نافله ان نیز مکروه
داشته اند و مبادرت بنافله مغرب احوط است و بعضی قبل از همه تعقیبات و بعضی
بغیر از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام از همه مقدم داشتن اولی و افضل میدانند
و در جواز قیام در وتیره خلافست و قول بعدم جواز احوط بلکه حکم بان بعید نیست
و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرد و سه رکعت را بیک سلام کردن مثل نماز مغرب
جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و جماعتی از علما ذکر کرده اند که کسی که نماز شب
از او فوت شود پس برخیزد قبل از صبح پس وتر کند عاجلا از ان نماز شفع و وتر
باشد و ترکه مراد نافله فجر است بجا بیاورد نماز شب بجهة او نوشته میشود و
عمل باینچه گفته اند باکی نیست زیرا که حدیث صحیح بان دلالت میکند و اینچه دلالت
میکند بران اخبار بسیار مستفاد میشود از جماعتی از علما ابراد اینست که قرائت
قل هو الله در دو رکعت شفع و رکعت وتر ارجح است و بعضی مستحب میدانند
در دو رکعت اول توحید و معوذتین را و در رکعت سیم توحید را ایضا
و بعضی مستحب میدانند در دو رکعت شفع ملک و هل اتی علی الانسان را
و مستحبست قنوت در رکعت وتر قبل از رکوع و وظیفه معینی در ان نیست بلکه
باینچه خواهد دعا میکند از برای دین و دنیا و در بعضی از اخبار است که ثنا
کن خدا را و صلوات فرست بر پیغمبر ص و استغفار کن بجهة گناه عظیم خود



و سزاوار است در قنوت خواندن ادعیه که از ائمه علیهم السلام وارد شده و مستحبست
در قنوت هفتاد مرتبه استغفار و در حدیثی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده
که استغفار کن در وتر هفتاد مرتبه در حالی که دست چپ را بلند کرده باشی و بدست راست
استغفار را بشماری و عادت پیغمبر ص این بود که استغفار میکردند در وتر هفتاد
هفتاد مرتبه پس هفت مرتبه میفرمود هذا مقام العائذ بک من النار و همچنین
مستحبست که سیصد مرتبه بگوید العفو العفو و مستحبست دعا کردن بجهة برادران
مؤمن باسامیهم و اقل ان چهل نفر است و بعضی گفته اند که اینکه باصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه علیهم السلام میکند و زیاد میکند بر ایشان دیگر
را و در بعضی اخبار است که اگر خواهی دعا میکنی بر دشمن خود و نفرین میکنی
او را و اگر خواهی اسم ایشان را میبری و دعای توجه در وتر مستحبست چنانچه بعضی
گفته اند و مستحبست زیاده بر نوافل یومیه میانه مغرب و عشا دو رکعت نماز
و انرا غفیله گویند زیرا که انساعت را ساعت غفلت میگویند و از حضرت صادق
ع روایت شده که هر که دو رکعت نماز کند میانه مغرب و عشا و در رکعت
اول بعد از حمد بخواند وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ
فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت ثانی حمد و اية وَعِنْدَهُ
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
و بعد از قرائت دست بر داشته بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی

است نباشد پاک و حلال است خواه در عروق باشد یا در شکم یا در گوشت و اگر
خونیکه عادتاً بایست ریخته شود و از ابجو دکشیده باشد یا بجهة آنکه سر ش در وقت
ذبح بلند بوده خون باقی مانده در شکم جا علی حکم بنجاست آن نموده اند و اگر
جامه را باب کر بشویند فشردن آن ضرور نیست **مقصد دوم** در نمازاست

و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان اعداد نمازهاست **بدانکه**
نماز افضل طاعات و اقرب قربات و اعظم عبادات است و فریضه از فرایض
الهی است آن تاکید و تحریص نموده اند و واجبی از واجبات مثل آن
مبالغه در حفظ آن نکرده حتی آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله

وارد شده که فرموده اند که نیست میانه کفر و اسلام فرقی مگر آنکه
ترک بکند فریضه نماز را عمداً یا متهاوناً و در حدیث دیگر فرموده اند

که مثل نماز مثل عمود خیمه است که اگر آن زده شود خیمه بر
پا میشود و طنابها و میخها و پرده اش نفعی دارد و اگر عمود شکسته
شود دیگر میخ و طناب و پرده را نفعی نیست و در حدیث دیگر از حضرت



و اگر
مقصد ۲
فصل اول بدانکه

صادق علیه السلم روایت شده که محبوب ترین اعمال در نزد خدا نماز است و آخر وصیتی
که انبیاء بآن وصیت میکردند نماز بوده و اخبار در این باب بسیار است و امر کرده
صاحب شریعة در باب آن مبالغه فرموده اند سهل نباید شمرد و حدود آنرا ضایع
نباید ساخت و آن عبادتی است که از هر کس طلب فرموده اند خواه فقیر و خواه
غنی و خواه زن و خواه مرد و خواه حر و خواه مملوک و خواه در سفر و خواه در حضر
و در هیچ حالی از حالات از هیچ یک از مکلفین ساقط نمیشود اگرچه حال خوف و ضرورت
باشد حتی در حین مرض و جنگ و حتی در حال غرق شدن مگر از زن در حال حیض و قضای
آن بر او واجب نیست مگر در حال فقد از طهورین که محل خلاف است چون این مقدمه معلوم
شد **بدانکه** نمازی که در شرع مطلوبست بر دو قسم است واجب و مستحب و هریک را
اقسام کثیره میباشد **اما** نماز واجب فرایض یومیه است و جمعه و عیدین و نماز طواف و نماز
میت و نماز آیات و نماز احتیاط و آنچه را بر خود واجب کنند بنذر و شبهه آن و هریک در جای خود
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **اما** نماز یومیه پس هفده رکعه نماز واجب در حضر
و یازده رکعت در سفر بتفصیلی که معلوم است که در صبح دو رکعت در سفر و حضر و در
ظهر و عصر هریک چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و همچنین در عصر و مغرب سه رکعت در سفر
و حضر و در عشا چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و زیاده بر این نمازی
در شبانه روز باصل شرع واجب نیست و امر بمحافظت نمازها در شرع شده
و تاکید بمحافظة نماز وسطی فرموده اند و در تعیین آن خلاف است و قول با آنکه آن
نماز ظهر است خالی از قوة نیست و مستحبست در هر شبانه روزی در حضر
سی و چهار رکعت و آنرا نوافل یومیه گویند هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعه

و بشیر

لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و بجای
کذا و کذا حاجات خود را بگوید و بگوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی
طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیه و علیهم السلم لما قضیتها لی
سؤال نکند حاجتی را مگر آنکه خدا برآورد و احوط عمل کردن بجمیع کیفیاتیست که
در روایت وارد شده از کیفیت قرائت و سؤال و از حضرت امیر المؤمنین ع
وارد شده که رسول خدا ص فرمودند وصیت میکنم شما را بدو رکعت نماز میانه
مغرب و عشا که در رکعت اول حمد و اذا زلزلت سیزده مرتبه و در ثانی حمد و پانزده
دفعه قل هو الله بخواند پس کسیکه این عمل در هر سال بکند از مؤمنین است و اگر
در هر ماه بکند از محسنین است و اگر در هر هفته بجا آورد از مصلحین است و اگر
در هر شب بکند با من خواهد بود در بهشت و ثوابش را کسی احصا نمیکند مگر
خدا و عمل باین روایت باکی نیست و اولی آنست که نافله را در هیچ حال ترک
نماید و بعضی گفته اند بجهة عذری که از آن جمله است هم و غم ترک
میشود و مستحبست مسواک کردن قبل از نماز شب و بعضی از علماء گفته اند که
مستحبست بجا آوردن نماز شب متفرقا در سه وقت و در روایت معویة ابن
وهب از حضرت صادق ع که حکایت نماز پیغمبر ص علیه و آله کرده اند دلالت
بر آن هست زیرا که فرموده اند که آنحضرت ص بنای ایشان این بود که طهور
خود را حاضر میفرمودند و در پیش سر خود میگذاردند و مسواک خود را در
زیر فراش خود و میخوابیدند آنقدر که میخواستند چون بیدار میشدند
می نشستند و چشم را باسمان میگردانیدند پس میخواندند آیات از آل عمران



مرتبه

که ان فی خلق السموات و الارض تا آخر و مسواک کرده طهارة بجا آورده
میرفتند بسوی مسجد و چهار رکعت نماز میکردند و رکوع و سجود خود را
بسیار طول میدادند پس میخوابیدند آنقدر که میخواستند پس بر میخواستند
و وظایف مذکوره را بجا می آوردند و باز میخوابیدند چون بیدار میشدند
وظایف را بجا می آوردند و وتر را و رکعتین فجر را بجا می آوردند و آنچه در دعا
شرط نیست بلکه مجموع را باهم میتوان بجا آورد چنانچه در حدیث دیگر وارد شده و
مستحبست صد مرتبه صلوات میان نافله صبح و نماز صبح و مستحبست ادعیه
ماثوره در نوافل و مستحبست خوابیدن بر جانب ایمن بعد از نافله
فجر که آخر نماز شبست و خواندن پنج آیه از آخر آل عمران تا الی المیعاد و خواندن
این دعا که فقد استمسک بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها و اعتصم
بحبل الله المتین تا آخر دعا و در کتب ادعیه مذکورات و جماعتی تصحیح تجویز
کرده اند تبدیل ضجعه را بسجده و شهید تجویز فرموده تبدیل آن براه رفتن
و تکلم کردن و خوابیدن را افضل دانسته و در آنچه مستحبست از قرائت در
دو رکعت اول نماز شب خلاف است بعضی مستحب میدانند قرائت حمد و سی مرتبه
اخلاص و بعضی در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه اخلاص و در ثانیه
سی مرتبه قل یا ایها الکافرون و بعضی مستحب میدانند قل یا ایها الکافرون را در
اول هر رکعت از نماز شب و بعضی در رکعت اول بعد از حمد اخلاص و در
ثانیه قل یا ایها الکافرون را و بعضی از علماء گفته اند که سزاوار است متهجد را
عمل بجمیع اقوال در لیالی مختلفه و مستحبست طول دادن با وسعت وقت

و تخفیف ان با ضیق وقت و در دو رکعت نافلهء فجر افضل قرائت جحد است بعد
الحمد در اول و اخلاص در ثانی و خواندن توجه را در نوافل ظهر و مغرب
و عشاء و نوافل شب و رکعت وتر بعضی ذکر کرده اند که رکوع انرا طول
میدهد بقدر قیام ان و سجودش بقدر رکوع و قیام از رکوع و سجود
مساوی است و افضل اخفاتست در نوافل روز و جهر در نوافل شب و در
جواز نشستن با قدرت بر ایستادن در نوافل بغیر از وتیره خلافست اقوی
جواز است و در حالیکه نشسته بجا اورد سزاوار است که هر دو رکعت را بیک
رکعت حساب نماید و اگر رکعتی را بیک رکعتی محسوب دارد نیز جایز است
و کسی که نشسته نماز کند مستحبست که بعد از قرائت برخواسته و در حال قیام
رکوع کند که نماز قائم بجهة او نوشته شود و مستحبست که اگر نشسته نماز
کند در حال قرائت مربع بنشیند و در حال سجود بدو زانو بوده باشد و در جواز
خوابیدن به پشت و پهلو با قدرت بر قیام نیز خلافست و قول بجواز قوی
و احوط ترک است و در سفر نافلهء ظهر و عصر ساقط است و وتیره
را بعضی تجویز کرده اند و اقوی سقوط است و نافلهء مغرب و شب
ساقط نیست و بعضی نوافل فرایض را در اماکنی اربعه که اتمام در انها
جایز است ساقط نمیدانند بر مسافر و ان مشکل است و از بعضی ظاهر
میشود که نوافل ماه مبارک در سفر ساقط نمیشود و ایا سفریکه موجب
سقوط نافله میباشد باید مباح باشد یا نه ظاهر عدم سقوط در سفر حرامست
پس سقوط نافله دایر مدار قصر است و لهذا تصریح کرده اند بسقوط نافله در حال

ذل: ورکوع — ذل: متربع — ذل: اقوی است



خوفی که موجب قصر باشد و مجموع نوافل هر دو رکعت بیک تشهد و سلام است
مگر وتر و صلوة اعرابی چنانچه مشهور گفته اند و بعضی غیر ان نیز استثنا کرده
اند و ان مشکل است و شرط است در وجوب نماز بلوغ و عقل و اما اسلام شرط وجوب
نیست بلکه شرط صحت است و مستحبست تمرین طفل در شش سالگی و بعضی در
هفت سالگی گفته اند و بعضی در ده سالگی او را میزنند بجهة نماز و بعضی در
نه سالگی گفته اند و مخیر است در نیة میان وجوب و ندب چنانچه بعضی
گفته اند و مستحبست تشویق اطفال در نماز بجماعت و روایت شده از حضرت
باقر عم که چون پسر سه ساله شد میگویند باو که بگو لا اله الا الله هفت مرتبه پس
او را میگذارند تا سه سال و هفت ماه و بیست روز پس میگویند باو که
بگو محمد رسول الله هفت نوبة پس چون چهار ساله تمام شد میگویند
بگو صلی الله علیه و اله پس چون شش ساله گذشت امر میکنند او را
بشستن رو و دستها و نماز پس چون نه ساله شد درزه و نماز ا بان
نشان میدهند و بجهة ان او را میزنند چون وضو و نماز را یاد گرفت
خدا والدین او را امر زد و بعضی گفته اند که اگر نماز را کرد و بالغ شد در
وقت نماز را اعاده میکند فصل دویم در اوقات نماز است بدانکه نماز
یومیه را وقتی است معینی که [illegible] تقدیم و تاخیر از ان جایز نیست
و از برای هر یک از انها دو وقتست وقت فضیلة و وقت اجزاء و تاخیر
از وقت فضیلة جایز است و گناهی بر او نیست بلی تارک مستحبست
اگر در وقت اجزا بجا اورد و نوافل یومیه نیز موقتند باوقات خاصه اما نافلهء

گفته اند

مغرب اول وقتش بعد از فراغ از نماز مغربست و در اخر ان خلافست اقوی انست که
وقتش تا برطرف شدن حمرهء مغربیه است و اعتباری بسفیدی در جانب مغرب بعد از حمره
نیست و بعضی وقتش را ممتد با متداد وقت نماز مغرب میدانند و اگر وقت نافله
خارج شود بعد از شروع در نافله در جواز اتمام است نافله و پیش انداختن و مزاحمه فریضه
بنافله خلافست و در مسئله چندین قولست و لکن اقرب در نظر وجوب قطع و عدم جواز
اتمام است مطلقا حتی ان دو رکعتی که شروع در ان کرده باید قطع نماید و اگر شک کند
در بیرون رفتن وقت نافله حکم میکنند ببقاء ان و اما وقت وتیره بعد از نماز عشاء
است و وقتش ممتد است بامتداد وقت عشاء و اگر نصف شب شود و انرا بجا نیاورده
باشد تصریح کرده اند جمعی باینکه قضا است و اگر نصف شب داخل شود و او در اثنای
باشد در جواز اتمام و صحة ان خلافست اقرب عدم صحتست اگر تمام انرا در وقت ادراک
نکند لکن تمام کردنش احتیاطا باکی نیست و مستحبست که وتیره را اخر نوافل قرار
دهد و مستحبست در ان قرائت واقعه و توحید و اما نماز شب پس اول وقت
ان بعد از نصف شب است پس تقدیم بر ان بدون عذر جایز نیست و وقتش ممتد است
تا طلوع فجر ثانی و مراد از نماز شب مجموع هشت رکعت و شفع و وتر است و مراد
از نصف شب نصف مجموع ما بین غروب شمس و طلوع شمس است چنانچه
بعضی تصریح کرده اند و ان معلوم میشود بسر ازیر شدن و میل کردن
ستارهائیکه در وقت غروب شمس طالع شده اند و اگر چهار رکعت از انرا
بجا اورده صبح طالع شود جایز است تمام کردن ان و مزاحمهء نماز صبح بجا اورد
بلکه ان افضل است و متحقق میشود اکمال چهار رکعت باکمال سجدهء

[illegible] بعد از نماز صبح [illegible]



اخر از رکعت چهارم اگرچه هنوز سر بر نداشته باشد و احوط عدم مزاحمه است در حالیکه
باعث فوت وقت فضیلة نماز صبح شود اگرچه جواز ان حتی در اینحال در کمال قوت است
و در صورت مزاحمه و بجا اوردن ما بقی ان نماز را بعد از طلوع فجر ما بقی را بتخفیف بجا
اورد و اقتصار بر اقل انچه مجزیست مینماید پس سوره را ترک میکند و در رکوع
سجود یک تسبیح میگوید و اگر نشسته زود تواند بجا اورد نشسته میکند و ایا
جواز مزاحمه در وقتی است که چهار رکعت را بجا اورد بگمان انکه مجموع را درک
میکند پس خطا یش ظاهر شود یا در صورت علم باینکه وقت زیاده از چهار
رکعت نیست نیز جایز است پس جایز است او را شروع بچهار رکعت و مزاحمهء
بعد از ان خواه عمدا نماز را تا ضیق وقت انداخته باشد یا بدون اختیار بعضی از
علماء تصریح کرده اند بجواز ان در هر دو قسم و در صورة مزاحمه محتاج بنیة اداء یا قضا
نیست و شفع و وتر نیز جزء نماز شب است پس انرا نیز در این صورة بجا میتوان
اورد و اگر چهار رکعت قبل از فجر بجا نیاورده باشد مزاحمه جایز نمیدانند بلکه حرام میدانند
پس اگر در اثناء نماز صبح شود باید قطع کند انرا و قضای فرائض یومیه را انچه قضای انها فوت
میتوان انرا در هر وقتی بجا اورد مکروه و وقتیکه [illegible] یضر بحاضرهء جمعه باشد یا غیر ان و هر
وقت حاضرهء یومیه تنگ شود انرا باید مقدم داشت بر غیر ان مطلقا اگرچه ان غیر اداء
غیر یومیه باشد مثل نماز کسوف همچنانچه جماعتی گفته اند پس اگر در اثناء نماز
قضا معین شود که وقت حاضره تنگ شده انرا قطع کرده شروع بحاضره مینماید
چنانچه از جماعتی ظاهر میشود و در اوقاتیکه نماز مکروه است قضای نمازهای
فوت شده مکروه نیست و هر نمازیکه در شرع وقت معینی بجهة ان معین شده

[illegible] بعضی [illegible]

واقوی عدم فوت [illegible] قضا وجوب [illegible] اداء اوست در [illegible] بعضی حاضره واست [illegible] لیکن احوط [illegible] است

از

مثل نمازهای یومیه جایز نیست تقدیم بر وقت و نه تاخیر از وقت و حکم جزء نیز حکم کل است
پس جزء نیز تقدیم و تاخیرش جایز نیست خواه عذری باشد یا نه حتی نماز عشا اگر
چه بعضی را در او خلافی هست پس کسی که عالماً عامداً قبل از وقت شروع در نماز کند
نمازش باطل است اگر چه بعضی از او در وقت کند اگر چه آن جزء قبل از وقت تکبیر
تکبیر تنها باشد بلکه نیت تنها نیز همین حکم دارد اگر آن جزء دانیم و اگر چه باعث بر
تقدیم تقیه باشد واگر شروع بنماز کند با اینکه باعتقاد او وقت داخل شده پس
معلوم شود که مجموعش در وقت اتفاق افتاده پس اگر معلوم شود که مجموعش از آن
نماز او فاسد است و اما اگر باعتقادش این جایز بود بجهت شبهه صحت نمازش
در کمال قوت است و مع ذلک احتیاط را ترک نکند و بآن نماز اکتفا ننماید واگر
کسی نماز را بتمامها قبل از وقت کند بجهت نسیان نمازش فاسد است خواه
مراعات وقت را فراموش کرده باشد یا آنکه نماز کند و اصلاً وقت را بخاطر نیاورد
و اینکه نماز را وقتی هست واگر شروع بنماز کرد قبل از وقت و آن را تمام کرد در
وقت در صحت و فساد نمازش خلاف است و اقرب در نظر فقیر فساد نماز است اگر
چه آنچه قبل از وقت اتفاق افتاده همان تکبیرة الاحرام بوده باشد واما اگر
ناسیاً شروع بنماز کرد پس مجموع آن در وقت اتفاق افتد پس اقرب صحت آن نماز (افتاده)
است بهر نسیانی که بوده باشد واگر جهلاً نماز را بتمامها قبل از وقت کند نمازش
باطل است خواه بحکم جاهل باشد باین معنی که نداند که نماز را وقتی هست و باید نماز را در آن بجا آورد
یا جاهل بموضوع باشد باین معنی که نداند که وقت داخل شده یا جاهل بتفصیل اوقات باشد
اگر چه داند که نماز را وقتی است که در آن وقت باید کرد یا جاهل بحکم نماز قبل از

وقت

---

وقت باشد واگر شروع بنماز کند جاهل بهر معنی که باشد قبل از وقت و نمازش را در
وقت تمام کند نیز نمازش باطل است و قول بصحت ضعیف است واگر جاهل بحکم
نماز کند و معلوم شود که مجموع نمازش در وقت بوده در صحت نمازش خلاف و
مسئله در کمال اشکال است لکن قول بصحت اقربست و مع هذا ترک احتیاط
نکند واگر عالم بحکم نماز را بجا آورد در وقتی که شک در دخول وقت داشته
پس معلوم شود که مجموع آن در وقت بوده اگر دخول در نماز باعتقادش جایز بوده
بجهت شبهه نمازش صحیح است و بعضی مطلقاً نمازش را فاسد میدانند
پس احتیاط را ترک نکند واگر بجهت ظن بدخول وقت نماز را بتمامها قبل از وقت
کرده نمازش باطل است اگر چه ظنی باشد که شرعاً معتبر بوده واگر معین شود که
ظن او مطابق واقع بود و نمازش در وقت اتفاق افتاده بود اگر ظن او
او ظن معتبر در شرع بوده نمازش صحیح و الا در صحت نماز اشکال است البته
احتیاط را ترک ننماید و بآن نماز اکتفا نکند و در هر جا که حکم شد بفساد نماز به
باعتبار وقوع کل یا بعضی جزء آن قبل از وقت باید او را بعد از دخول وقت اعاده نماید و اگر
اعاده نکرد باید بعد از وقت قضا نماید واگر در اثناء نماز فساد آن معلوم شد باید قطع نماید
آن را و باید با امکان تحصیل علم بدخول وقت نه باعتبار تاخیر آن اکتفا بظن ننماید
نمود اگر ضرری و حرجی در تحصیل علم نباشد و قول بجواز اعتماد بر ظن ضعیف است
واگر ممکن نشود تحصیل علم بهیچوجه اگر چه بتاخیر نماز باشد مدت
طولی اعتماد بر ظن جایز است واگر بتاخیر نماز مدت طولی تحصیل
علم توان نمود ولکن بدون آن ممکن نباشد بجهت ابری یا غباری یا نحو

قبل از وقت صح

ما یعمل در اثناء نماز فساد شد معلوم ... باید قطع نماید ... تحصیل علم ... علم نباشد

---

آن در جواز اعتماد بظن و عدم وجوب صبر بجهت تحصیل علم و وجوب تاخیر
خلافست و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را ترک نکند لکن قول
بجواز اعتماد بر ظن در آنحال اقربست و بنابر جواز اعتماد بر ظن شرط
نیست که آن ظن حاصل از سبب خاصی بوده باشد بلکه از هر چه حاصل شود
اعتماد میتوان نمود و همچنین شرط نیست که آن ظن قوی و متاخم علم باشد بلکه
ظن کافی است و همچنین شرط نیست فحص از معارض و تجسس کردن بجهت آنکه
آیا ظن را معارضی هست که از آن زایل کند یا نه لکن این در صورتی است که دانسته (.5.)
بدون تاخیر علم حاصل نمیشود اما با احتمال حصول آن علا ملاحظه
از امارات و اسباب اعتماد بر آن ظن بدون اجتهاد جایز نیست پس تفحص
بآن نحو یکه مؤدی بتاخیر نشود لابد است پس تفحص در مدت طولی
و سؤال از اشخاص بسیار و رفتن بسوی مکانهای دور ضرور نیست اما
تاخیر قلیلی که لازم فحص و بحث است لابد منه است واگر تحصیل علم
ممکن و مشکل باشد اما ممکن باشد یا اعتماد بظن میتوان کرد
یا باید متحمل شود مشقت و عسر را و علم را تحصیل کند در آن اشکال
است لکن اقرب جواز اعتماد است اما ترک احتیاط را نکند در اینحال
و در جواز عمل بشهادة عدلین بدخول وقت اشکال است پس احتیاط
را البته ترک ننماید و همچنین شهادة یک عادل را اعتمادی نیست اگر چه
فرض کنیم قبول قول عدلین را و در صورتیکه عمل بظن جایز باشد عمل بقول
عدلین یا یک عادل میشود اگر افاده ظن نماید و الا فلا و اما اذان

موذنین

---

موذنین را اعتمادی بر آن نیست خواه ثقه باشند یا نه اگر علم ممکن باشد مگر
آنکه اذان ایشان افاده علم نماید و در صورت عدم امکان علم اعتماد باذان
میتوان نمود اگر افاده ظن نماید بجهت ظن پس فرقی میان موذن عادل
و فاسق و مخالف و شیعه نیست واگر افاده ظن ننماید اعتمادی بر آن
نیست در هیچ حال و همچنین اعتمادی بر آن نیست بخواندن خروس و سهاو
بال زدن آنها نیست در حکم بزوال مگر افاده علم نماید یا افاده ظن نماید در جائیکه
اعتماد بظن توان نمود و جماعتی از علماء گفته اند که کسیکه کور باشد یا محبوس
باشد در مکان تاریکی که تشخیص اوقات را نداند و عامی که معرفة اوقات
را نداشته باشد جایز است ایشان را تقلید غیر ایشان مشکل است بلکه تحقیق آنست
که اگر ایشان را تحصیل علم ممکن است و اگر چه بتاخیر نماز باشد واجبست ایشان را
تحصیل علم واگر بهیچ نحو علم ممکن نباشد اگر ایشان را تحصیل ظن ممکن باشد
و اگر چه باختیار غیر باشد من باب الظن عمل میکنند واگر نه علم و نه ظن
ممکن باشد در اینوقت تقلید جایز است و بعضی گفته اند که اگر مظنه بخروج
وقت نافله داشته باشد نافله را ترک کند و شروع بفریضه نماید و نافله را قضا
کند و این احوط است اگر چه لزوم آن معلوم نیست و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب
معرفت وقت و حق اینست که اگر مراد وجوب شرعی است که بر ترکش عقاب بوده
باشد پس آن معلوم نیست واگر وجوب من باب المقدمه که بر ترک آن بخصوصه
عقابی نیست پس آن حق است لکن واجب انقدری است که واجب بجا آورده
نماز باشد در وقت موقوف بر آن پس بنابر این معرفة وقت بنحو یکه علما ذکر

بتاخیر

کرده اند و تفصیلاتی که داده اند واجب نیست **فصل سویم** در لباس مصلی
است **بدانکه** جایز نیست نماز در جلد میته خواه ماکول اللحم باشد یا نه خواه دباغی
شده باشد یا نه و خواه نجس العین باشد یا نه خواه صلاحیت ستر عورة
داشته باشد یا نه بلکه با خود داشتن ان جایز نیست اگرچه پوشیده
باشد خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه نماز میت باشد یا غیر
ان پس اگر عمدا در ان نماز کند یا با خود دارد نماز نیز باطلست و در
صورة سهو اشکال است لکن اقرب عدم فساد است مگر اینکه ان میته
نجس یا غیر ماکول اللحم باشد که حکم نجس و غیر ماکول بر ان جاری
میشود و ایا حکم مخصوص بمیته حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد
یا اعم است که شامل مثل ماهی و مار نیز هست در ان خلافست لکن
اقرب تعمیم حکم است و نماز در موی کرک و پشمی که از حیوان ماکول اللحم
ممات باشد یا تراشیده باشد در حال حیوة یا بعد از موت اشکالی نیست و
محتاج بشستن نیز نیست **و اگر** از میته کنده باشد در ان خلافست و معتمد
جواز نماز است در ان لکن اگر علم بنجاست ان موی کنده شده داشته باشد
پس بنحو یکه زوال ان نشود لا بشستن نمیکند محل نجس از ان باید شست یا باید کند اگر غالبا
موقوف بر طهارت انچه متلاقی بوده باشد **و اگر** چیزی از میته باشد ان تراشیده باید کند و
بعضی غسل را مطلقا واجب میدانند و ان احوطست و بر این مطلب متفرع میشود
مطلب مهمی که عام البلوی است و ان اینست که بنابر مختار که اصل طهارة موی کنده شده
انجیست و میته است اگرچه ان جزئی که داخل است در جلد بوده باشد اگر در حال

وضو یا غسل

وضو یا غسل موی از ریش یا بدن کنده شود چنانچه غالبا اتفاق می افتد اگر
ان موی یا ان جزئی از ان که داخل جلد بوده بملاقات با لبی بر تری یا دست رسیده
نماید اب نجس نمیشود و در وضو و غسل خللی عارض نمیگردد و همچنانچه در
موی و پشم حیوان ماکول اللحم نماز جایز است مطلقا اگرچه از میته باشد همچنین جایز است
در پر و استخوان ان و جمیع انچه حیوة در ان حلول نکرده و موقوف بر شستن
نیست مگر با شروط سابقه و نماز در جلد حیوان ماکول اللحم بعد از ذبح بی اشکال
است اگرچه دباغی نشده باشد و بعضی موقوف بر دباغی میدانند و ان احوط
است **و اگر** شک کند در جلد حیوان ماکول اللحم که ایا مذکی است یا از میته ایا
جایز است نماز در ان یا نه مطلب محل اشکالاتست و تحقیق انست که مطلب را چندین
صورت است و حکم در انها مختلف است **صورة اول** انکه این جلد را اگر فرض
شود که علم بتذکیه ان ندارم از دست مسلمی گرفته شده که ان مسلم محکوم بکفر
و میته و ذبیحه اهل کتاب را نیز حلال میداند و نمیدانیم که از دست کسی
گرفته که اگر خود از دست او میگرفتیم حکم بمیته بودن ان میکردیم یا در
این حال حکم بطهارت ان جلد میشود و جایز است نماز در ان خواه
ان مسلم اثنی عشری باشد یا غیر اثنی عشری اگرچه از مخالفین باشد
خواه در گرفتن بطریق انتقال عین مثل بیع و هبه و نحو ان یا بطریق
انتقال منفعت منفعة مثل اجاره و عاریه بلکه اخذ بطریق غصب
نیز حکم بطهارة میشود و بالجمله مجرد وجود جلد در دست مسلم
حکم بطهارة ان میشود اگرچه مظنة داشته باشد که تذکیه نشده

الا در صورتی که از اغلب فلان است
بحسب معرفت ... ۲ ... ۳ اگر
فیست

و مسلمه و خنثی نیز مثل مسلمند و فرقی میان سفید و رشید نیست **صورة ثانیه** انکه
ان جلد را از دست مسلمی که محکوم بکفر نیست گرفته و شود ندانند که او از دست کسی گرفته که اگر
از دست او گرفته شود حکم بمیته بودن ان جلد میشود و لکن ان مسلم حلال داند
میته را بدباغی اما خبر ندهد که ان جلد مذکی است یا نه و در طهارة و جواز نماز در ان
جلد خلافست لکن اقرب حکم بطهارة ان و جواز نماز کردن در ان است لکن احوط ترک
انست **و اگر** مسلم مستحل میته بدباغی خبر دهد بتذکیه قول معتبر است و اگر خبر دهد
باینکه ان جلد میته است حکم بنجاست ان میشود **و اگر** ندانند که ان مسلم میته را
بدباغی حلال میداند حکم بطهارة ان جلد یکه از او گرفته میشود میشود و بالجمله جایز
است نماز در جلدی که از مسلمی که حکم بکفر او نمیشود گرفته شود اگر ندانند که ان میته است
و خبر ندهد بمیته بودن ان خواه بدانند که میته را حلال میداند یا ذبیحه اهل کتاب را
حلال میداند یا ندانند و خواه در بلاد اسلام بوده باشد یا بلاد کفر و حکم زن
و خنثی حکم مرد است **و اگر** ظن داشته باشد باینکه ان میته است نیز حکم بطهارت
میشود لکن احوط اجتناب است **و صورة سویم** انکه از سوق مسلمانان گرفته شود
لکن از دست کافری گرفته نشود و این جلد را حکم بطهارة میشود و جایز است نماز در ان
باشد خواه ان سوق در بلاد اسلام یا بلاد کفر خواه ان شخص که از او گرفته شده معلوم
باشد اسلام او یا مجهول الحال باشد و اگر معلوم الکفر باشد حکم بنجاست ان میشود
و معتبر صدق اسم سوق است پس دکاکین معدود و دیگر در اطراف واقع شده باشد
اعتباری بان نیست و مراد بسوق اسلام انست که غالب اهل ان مسلمان باشند اگرچه حاکم
ایشان کافر باشد و اگر صاحب الجلد خبر دهد که ان میته است حکم بنجاست ان میشود **و صورة چهارم**

انکه

انکه در بلدی گرفته شود که غالب اهل اسلام میباشد و انکسیکه از او گرفته شده کافر نباشد این
این جلد نیز محکوم بطهارة است و جایز است نماز در ان خواه ان شخص معلوم باشد اسلامش
یا مجهول الحال باشد و خواه میته را حلال داند یا نه خواه خبر بتذکیه بدهد یا نه مگر انکه خبر
دهد باینکه میته است که حکم بنجاست میشود **صورة پنجم** انکه ان جلد از دست کافر
گرفته شود و ان محکوم است بنجاست و عدم جواز نماز در ان خواه انکه کافر حربی باشد یا
ذمی یا مرتد یا غیر ان اگرچه از فرق مسلمین باشد مثل غلاة و خوارج لکن در این قسم اشکال
است و اگر بدانند که ان کافر از مومنین گرفته اقرب جواز نماز است در ان همچنانچه اگر بدانند
که مسلم از کافری گرفته اقرب حکم بعدم جواز نماز است در ان نیز **صورة ششم** انکه از دار
سوق و بازار کفر از کسی بگیرد که اسلام او معلوم نباشد یا در دار الکفر که گرفته شود
از کسی غیر معلوم الاسلام و ان را حکم بنجاسة میشود و نماز در ان جایز نیست خواه خبر
بتذکیه بدهد یا نه **صورة هفتم** انکه ان جلد را در دست کسی نگیرد بلکه افتاده
باشد در جایی خواه بلاد اسلام باشد یا کفر و حکم ان در کمال اشکالاست لکن اقوی و احوط
وجوب اجتنابست و شک در تذکیه حیوان غیر ماکول اللحم مثل شک در تذکیه حیوان ماکول
اللحم است در جمیع اقسام سابقه و جایز نیست نماز در جلد حیوان غیر ماکول اللحم غیر از سنجاب
و خز پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه شود و دباغی شود و همچنین جایز نیست
نماز در جلد کلب و خنزیر و پلنگ و یوز و گرگ و خواریست و حشرات و مسوخات و
گربه و مرغهایی که ماکول اللحم نیستند و همچنین جایز نیست در جلد روباه و شغال
و قول بجواز ضعیف است و همچنین جایز نیست نماز در جلد حواصل خوارزمیه و
فرقی میانه مذکی و غیر ان نیست خواه دباغی شده باشد یا نه و فرقی میانه ساتر و غیر

از مومنی

و همچنین جایز نیست نماز در جلد حیواناتی که ماکول اللحم نیستند ...

آن نیست و همچنانکه نماز در جلد آنها جایز نیست همچنین جایز نیست نماز در موی آنها و پشم
و کرک و پر و استخوان آنها و غیر آن از گوشت و پیه و نحو آن و اگر اجزاء آن حیوانات
ببدن یا جامه یا کلاه کرده باشد نیز نمازش در آن جایز نیست و قول بجواز ضعیف است
و ملحق میشود بآن هر جامه که از حیوان غیر ماکول اللحم باشد اگرچه ساتر عورت
بوده اگر جزوی از آن حیوان را با خود داشته باشد و پوشیده باشد آن را اگرچه صلاحیت ستر
عورت داشته در جواز آن و فساد نماز حتی در هر جزوی از حیوان غیر ماکول اللحم که با خود داشته
باشد اگرچه یکمو از آن بوده باشد و جمعی قائل بجواز شده‌اند و حکم بعدم جواز مختص بآن صورت
که پوشیده باشد میدانند و مسئله محل اشکال است لکن اقرب جواز است لکن احتیاط را فی الجمله
ترک کردن مراعات قول اول پس نماز را در موهای گربه که بجامه میچسبد باید ترک
نمود و همچنین سایر اجزاء حیوانات غیر ماکول اللحم غیر آنچه استثنا میشود و عرق و
رطوبات و سایر فضلات آنها که پاک است حکمش حکم مو و استخوان آنهاست
و همچنین است از آنها و امثال آن اگر آب یا غیر آن را ببلعند و بعینه بر گردانند بدون استحاله
و انقلاب نماز با آن ضرری ندارد و اگر رطوبتی از آن ببدن یا جامه برسد و خشک
شود و چیزی از آن نماند محتاج بشستن نیست مانند نجاسات و استخوان آن
حیوان مثل سایر اجزاء او است پس نماز با عاج را باید ترک کردن اگرچه قلیلی باشد و اگر
موی خود تراشیده شده باشد و با او باشد نماز در آن جایز است اگرچه با جزو غیر
ماکول نماز را تجویز نکنیم و حکم ناخن و عرق و آب دهن و سایر رطوبات و فضلات
طاهره حکم مو است حتی مثل شیر و ودی و مذی و وذی و اشک چشم بلکه اقرب جواز
نماز است با فضلات طاهره غیر خود و موی غیر و اما اگر از موی خود یا غیر لباس ...

ساختم

ساخته باشد در جواز نماز در آن اشکال است لکن اقوی جواز است اگرچه احوط
ترک است و همچنین جایز است نماز در پوستهای ریزه و پشورانی که از زخمها و
دملها در وقت به شدن یا غیر آن کنده میشود یا از سنگلهای پخته میشود یا
از دست و بدن سود باشد کنده میشود و اگرچه در جزو مستصحب قائل بمنع
باشیم و اما اگر آن پوستها از غیر خودش باشد اقوی و احوط لزوم اجتناب است
و اما نماز با شپش و کیک و پشه و مگس باکی نیست و همچنین با موم و عسل اگر
با جزو مستصحب جایز ندانیم و در لباس مشمع و معسل احوط اجتناب است لکن اقوی
جواز است و همچنین جایز است نماز با زنبور زنده و هر حیوانی که گوشت ندارد و کردن مع
و نماز با مروارید باکی نیست و همچنین با صدف و اگر حیوان غیر ماکول اللحم
خود را بچسباند بشخصی در حال نماز اقرب صحت نماز او است اگرچه در جزو
مستصحب منع کنیم و اگر بر روی جلد غیر ماکول اللحم یا پشم یا کرک آن
یا بخوان نماز کند اقرب صحت نماز او است و اگر شک کند در جلد و
مو و نحو آن از اجزاء حیوان که آیا از حیوان ماکول اللحم است یا
احوط و اظهر وجوب اجتناب است و همچنین اگر بداند که جلد و کرک از غیر
ماکول اللحم است و لکن شک کند که آیا از حیوانی است که نماز با جلد و
کرک آن میتوان کرد یا نه اقرب وجوب اجتناب نیز و ثابت
میشود بودن جلد و کرک از حیوان ماکول اللحم بشهادت دو عدل لکن در
اثبات آن بشیاعی که مفید ظن باشد اشکال است و احتیاط را ترک
نکنند و لکن بقول صاحب مال و بایع ثابت میشود و اگر حیوان

بشناسد و اما اگر بداند که ماکول اللحم است نه بتقلید و نه باجتهاد اقرب
و احوط وجوب اجتناب است و اشکالی نیست در فساد نماز کسی که

عمدا نماز کند در جلد یا پشم یا کرک یا نحو آن از حیوان غیر ماکول اللحم
و همچنین اگر سهوا یا جهلا نماز کند بنا بر اقرب خواه نماز واجب باشد

حتی نماز میت و خواه مستحب و خواه زن باشد یا مرد و آیا فساد نماز
در صورتی است که مجموع نماز در آن کرده شود یا جزئی از آن کافی است

در فساد آیا شرط است صدق اسم نماز در آن اقرب احتمال اخیر است و ضرورت
مثل تقیه و سرما و نحو آن اگر باعث نماز کردن در آن شود آن نماز صحیح است

و اگر حیوان ماکول اللحم غیر ماکول شود مثل آنکه انسانی او را وطی کند یا
جلال شود پس آن مثل حیوان غیر ماکول اللحم بالذات نیست پس نماز در

جلد و موی صحیح است لکن احتیاط را ترک نباید کرد که مسئله محل اشکال است
و اما آنچه خوردن گوشتش مکروه است مثل آنچه حرام است نمیباشد پس نماز در

جلد و پشمش جایز است و مکروه نیز نیست و در جواز نماز در جامه که بر روی آن

کرک

باشد نماند
کرک و روباه با شغال بوده یا در زیر آن بوده اگرچه بعضی نقل کرده باشند و جزئی از آن با جامه متصل باشد
اقرب جواز با کراهت است و نماز در کرک خز جایز است اگر خالص باشد از موی حیوان دیگر بلکه نماز در آن جایز نیست
خواه آنجامه ساتر باشد یا نه و در جلدش خلاف است و اظهر جواز است و احوط عدم جواز است
جواز آن در صورتی است که مذکی باشد و چنانچه بعضی اصحاب گفته‌اند تذکیه آن اخراج او است
از آب حیوة مثل ماهی و تذکیه آن معلوم میشود و همچنین اگر تذکیه سایر جلدها معلوم میشود بتفصیل سابق
و اما کرک آن پس غش و ط بند کیه نیست و اما سایر اجزایش مثل استخوان و گوشت نماز در آن جایز نیست
و اگر کرک خز مغشوش و مخلوط شده باشد بکرک یا موی حیوان غیر ماکول نماز در آن جایز نیست اگرچه خز
غالب باشد و اگر خز را با ابریشم مزج کنند و جامه کنند نماز در آن جایز است اگر خز مستهلک نشود و در تعریف
خز خلاف است اقوی آنست که آن سگ آبی است چنانچه بعضی از علما حکم کرده‌اند و از صحیحه عبد
الرحمن ابن حجاج و روایت ابن ابی یعفور مستفاد میشود و از بعضی از محققین اطبا نقل شده
و با آنکه بعضی از علما اشکال کرده‌اند نماز در آن جلد بلکه در این زمانها مشهور بجلد خز میباشد زیرا
که معلوم نیست که این همان خزی است که در اخبار و کلام علما تجویز نماز در آن کرده‌اند و اما نماز در جلد سنجاب
خلاف است در جواز آن اقرب و احوط منع است و کرک آن مثل جلد آن میباشد و بنا بر مختار حکم سنجاب
مثل حکم سایر است در احکام و فروع و بعضی از علما گفته‌اند که سنجاب حیوانی است بقدر موش صحرایی
که موی او غایت نرمی است و از پوستش پوستین میسازند که ظرفای آن را میپوشند و بسیار صاحب حیله
و هرگاه کسی او را ببیند بر درختهای بلند بالا میدود و آن در بلاد صقالبه بسیار است و بعد از این بوست
آنست که آن نازک و املس بوده باشد و حرام است بر مردان پوشیدن حریر بلکه قابل ستر عورت بوده باشد
در حال نماز و غیر نماز مگر در حال حرب و ضرورت پس پوشیدن آن از معاطی است که اگر اصرار بر آن نماید
فاسق میشود و بعضی محض پوشیدن او را فاسق دانسته‌اند لکن اقرب آنست که محض پوشیدن آن فاسق میدانند

خزی است

نمی‌شود و در حال نماز علاوه بر حرام بودن نمازش نیز فاسد میشود خواه آن ستر عورت کرده باشد یا نه
و خواه نماز نافله باشد یا فریضه حتی آیات و نماز میت و خواه عالم به بطلان نماز در آن باشد یا نه بلکه اگر
سهواً یا نسیاناً یا جهلاً بآنکه آن حریر است نماز کند در آن نمازش نیز فاسد است بنابر اقرب و احوط واگر
شک کند در حریر بودن در صحت نماز در آن اشکال است بلی احتیاط آن است که ترک کند و آیا شرط است بودن
در حکم بفساد نماز در حریر که مجموع نماز در آن کرده شود یا اینکه جزئی از آن اگر در آن باشد کافیست اقرب آنست
که معتبر صدق نماز در حریر است عرفاً و کج نیز حکمش مثل حکم ابریشم است و بر اطفال حرام نیست پوشیدن حریر
اگرچه ذکور باشند و همچنین بر ولی نیز حرام نیست تمکین کردن ایشان بر آن بنابر اظهر و اما
فساد نمازش مثل بالغ اشکال است و در حال حرب جایز است پوشیدن حریر اگرچه ضرورتی نباشد
و معتبر صدق اسم حرب است عرفاً حقیقة نه مجازاً و آیا این حکم مختص بحرب مباح است یا در حرب
حرام نیز جایز است احوط اول است بلکه آن خالی از قوت نیست و جایز است پوشیدن آن قبل از
شروع بحرب اگر عادة جاری شده که چیزی بجهة حرب بپوشند و در حال حرب نیز نماز در آن
میتوان کرد و اشکالی نیست در جواز پوشیدن در حال ضرورة و نماز در آن نیز در اینحال صحیح است
و اما آن برای مجرد دفع شپش جایز نیست و از برای زنان جایز است پوشیدن آن مطلقا و نماز
ایشان نیز در آن صحیح است و قول بفساد فاسد است و اما خنثی مشکل بر او جایز نیست مثل
مردان و در نماز کردن در جامه حریر که ساتر نبوده باشد مثل کلاه و مثل آن اقرب و احوط
منع است و از این قبیل شمرده‌اند بعضی کمربند و جوراب و نعلین و خف و دور نیست که از این قبیل
باشد آن حریری که بجهة اطفال میکنند غالباً و بنابر مختار که نماز در آن جایز نیست پوشیدن آن
در غیر نماز نیز جایز نیست و فرش قرار دادن حریر جایز است حتی بجهة مردان بنابر اشهر و اظهر
و نماز بر آن و ایستادن بر آن نیز جایز است و بعضی فرش کردن و ایستادن بر آن را مکروه میدانند

و مضایقه

و مضایقه از آن نیست و همچنین جایز است سواری بر آن و بالش و متکا قرار دادن آن و لحاف قرار دادن
آن و پوشیدن روی خود بآن مثل لحاف و در تکمه‌ها و بخیه دوختن آن از برای مردان خلاف است احوط
منع است مطلقا لکن جواز در غیر نماز و منع در نماز بعید نیست و اما حلواگری حریر و ابریشم در غیر نماز
در آن اشکالی نیست و در نماز نیز اقوی جواز است و جایز است نماز در جامه که در اطراف
دامن و سر آستینهای آن و در تکمه‌ها یا بخیه‌های آن سجاف حریر کرده باشند بنابر اشهر و اظهر و احوط آن است
که زیاده از چهار انگشت مضموم نباشد اگرچه اقرب آنست که هرچه از سجاف گویند جایز است
در نماز و در غیر نماز نیز پوشیدن آن جامه جایز است و این اختصاصی بجامه ندارد بلکه هرچه
پوشند نسبت بآن جایز است حتی مثل بالاپوشها بنابر اقرب واگر جیب حریر بوده باشد نیز
جایز است واگر ابریشم با غیر آن هرچه نماز در آن جایز است ممزوج کنند بنحوی که از حریر بودن
خارج شود جایز است پوشیدن آن در نماز اگرچه ابریشم آن زیاد باشد خواه آن ساتر
عورة باشد یا نه واگر ابریشم را مخلوط نمایند با چیزی که نماز در آن منفرد جایز نیست و اما پوشیدن
آن در غیر نماز جایز است مثل کرک یا پشم حیوان غیر ماکول اللحم بنحوی که جامه از حریر محض بودن
بیرون رود پس در غیر نماز پوشیدن آن بی اشکال است و اما در نماز پس اگر آن جزو غیر ابریشم
چیزی است که با خود داشتن آن در نماز مضر است اگرچه نپوشیده باشد پس نماز در آن جامه
فاسد است واگر حمل آن جایز است اما پوشیدن آن در نماز جایز نیست پس در آن جامه نماز اگر
نگویند که نماز در آن جزء مخلوط کرده ضرر ندارد پس اگر ابریشم و کرک غیر ماکول اللحم فی‌الجمله
باشند یا قدری زیاد و کم بنحوی که جامه را حریر نگویند و جامه کرک غیر ماکول نیز نگویند نماز در
جایز است بنابر اینکه اجزای غیر ماکول اللحم را حمل آن منع نکنیم و منع را منحصر بصورت پوشیدن ندانیم
بلکه کسیکه مطلق حمل جزء غیر ماکول اللحم را منع میکند نماز در این جامه تجویز نخواهد نمود واگر

آنچه با ابریشم مخلوط شده بجهة قلت مستهلک باشد پوشیدن در نماز و غیر نماز هیچ یک جایز نیست
و مرجع در شناختن حریر و غیر آن و معرفت پوشیدن حریر و نماز در آن کردن عرف است واگر
شک کنند که آیا حریر گویند جامه را یا نه در آن اشکال است احتیاط را ترک نکنند و ظاهر حکمش حکم
شکست و شرط نیست که ممزوج بطریق بافتن باشد بلکه هر نحوی که از حریریت خارج شود کافیست اگر
باین نحو باشد که بچسبانند ابریشم را با چیزی یا با هم بریسند یا با هم بتابند و جامه کنند بلکه قباست که
بنحوی دوزند که جامه از حریر بودن خارج شود و با جمله مناط صدق پوشیدن حریر و نماز کردن در حریر است
و اما اگر روی جامه حریر باشد و آستر غیر آن یا بالعکس آن فایده ندارد و همچنین اگر آستر و روی از غیر باشد
و وسط از ابریشم یا کج کرده باشند پس منع از آن نیز اقوی است و قول بجواز ضعیف است
و دوختن غیر حریر با ابریشم جایز است و قول بمنع در کمال ضعف است و همچنین جایز است قرار دادن
بند قبا و نحو آن از حریر و همچنین قیطان و سقایف جایز است که از ابریشم بوده باشد و همچنین باکی
نیست بجامه که معلم از حریر بوده باشد اگر صدق نکند که نماز در حریر کرده و جایز نیست پوشیدن طلا
در نماز بنابر اقرب و اشهر و احوط خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انگشتر و کمربند و خواه نماز فریضه باشد
حتی مثل نماز جنازه و آیات و عیدین و خواه نافله و بر زنان حرام نیست پوشیدن آن حتی در نماز
و نسبت بخنثی نیز احوط ترک است و پوشیدن در غیر نماز نیز بر مردان حرام است مطلقا اگرچه یک ساعت
باشد و جمعی آن را از معاصی کبیره میدانند و لکن اقرب اینست که از صغایر است و احوط ترک تزیین بطلا است
بجهة مردان اگرچه نپوشند و جمعی جواز میدانند لکن جواز با عدم صدق پوشیدن اقوی است و پوشیدن
آن در حال ضرورة جایز است نزد حال حرب و همچنین جایز است فرش قرار دادن و سطحی برای آن
و بالش قرار دادن و نحو آن از امور دیگر که پوشیدن نباشد و بر طفل پوشیدن آن حرام نیست
بلکه پوشانیدن و تمکینش بجهة پوشیدن نیز بر ولی حرام نیست و اما

که بر روی

که بر روی آن طلاکوبی کرده باشند یا آنکه طلا و نقره را مخلوط کرده باشند تحقیق در آن اینست که اگر صادق است
که نماز در طلا کرده نماز در آن جایز نیست و الا جایز است لکن احوط ترک است مطلقا و همچنین در
جامه که بطلا و غیر آن از اموری که نماز با آن جایز است بافته باشند و همچنین در جامه که بطلا نقش
شده باشد و با جمله قدر متیقن فساد نماز است در طلا نه با طلا اگرچه احوط ترک این امور است جمیعا
و اما طلا چنانکه ممزوج بحریر شده باشد حکم بعد ممزوج مضایقه نیست و اگرچه بتوان گفت نماز در حریر
شده یا نماز در طلا شده و نماز در ممتوجی که کهنه شده باشد و اسم آن از آن رفته جایز است چون
مناط منع صدق پوشیدن است پس با خود داشتن طلا مضر نیست حتی در نماز خواه آنکه باشد
یا نخواهند و همچنین با خود داشتن کتب مذهب و شمشیر و نحو آن که بطلا نقش شده باشد
مانعی نیست بلکه در جامه کردن آن علمهای طلا باشد جایز است واگر سهواً یا جهلاً نماز در آن کند
نمازش صحیح است اگر جهل بطلا بودن باشد نه در حکم طلا و جایز نیست نماز در جامه غصبی و
در آن در غیر نماز نیز حرام است واگر عورة خود را بآن بپوشد نمازش باطل است خواه رد جامه بسوی
مالکش موقوف بر فعل منافی نماز باشد یا نه خواه نماز فریضه باشد یا نافله خواه ادا باشد یا قضا خواه نماز
یومیه باشد یا غیر آن حتی نماز میت و آیا سایر عبادات نیز مثل نماز است پس در جامه غصبی فاسد است یا نه
مقتضای تحقیق آنست که آن عبادة اگر لازم ندارد تصرف در آن مغصوب را و منافی رد کردن
آن بصاحبش نیست باطل نیست بس صحیح است بی اشکال و اگر لازم دارد تصرف در آنرا پس در آن اشکال
عظیم است لکن اقوی و احوط حکم بفساد است واگر آن عبادة منافی رد کردن بمالک باشد اما لازم
نداشته باشد تصرف در آنرا ~~اقرب صحت آن~~ و در فساد نماز در آن جامه فرقی میان آنکه
از زن و مرد و خنثی نیست و اما طفل نمازش در آن باطل نیست و ملحق میشود بآن هر جامه که با
ستر بوده باشد اگرچه بآن ستر نشده باشد پس نماز در آن فاسد است و جمعی هرچیز را که پوشیده

فساد عبادة ... غصبی

باشد مثل آن میدانند حتی مثل خاتم و دستبند و کمربند و نحو آن و تحقیق آنست که اگر نماز در آن چیز
تصرفی زیاده از پوشیدن نیست و تصرف کردن آن بنحوی یا کسی که قائم مقام مالکش میباشد یا حفظ آن
موقوف بمنافیات نماز نیست مثل ملحق نمیشود و موجب فساد نماز نیست و اگر لازم دارد
تصرف مذکور را پس ملحق میشود و نماز در آن صحیح نیست و اما اگر تصرف را لازم ندارد
لازم دارد رد کردن آن بمالکش منافی نماز است نماز صحیح است و چیزی غصبی که با خود دارد
باشد بنحوی مثل آنچه در این قسم گفتیم میباشد اگرچه مراعات احتیاط در هر دو اولی است و آنچه
شد [illegible] بغصبیت لباس باشد اما بنحوی باشد که شرعا تصرف در آن باشد مثل اگر
آنرا مال خود داند یا از دست مسلمی گرفته باشد پس نماز در آن جایز است و صحیح است این در
غیر صورت اشتباه مغصوب بمال خود است بلکه در این حال نماز در هیچیک جایز نیست و در جمیع
اگر نماز کرد و بعد علم بغصبیت حاصل شد اجرة المثل را باو لازم میدانند واگر در اثنای نماز مطلع
شد بغصبیت اگر ممکن است او را کندن آن جامه بدون منافی نماز باید آنرا بکند و نماز صحیح است و اگر
کندن موقوف بر فعل منافی است نماز باطلست واگر عالم شد بغصبیت و فراموش کرده در آن
نماز کرد نمازش صحیح است و بر او گناهی نیست لکن احوط اعاده آن نمازات در وقت و قضا
در خارج وقت و بهر حال اجرة المثل لازم است واگر نداند که نماز در مغصوب
حرام است پس نماز کرد پس اگر مقصر نباشد بر او چیزی نیست و صحت نمازش بعید نیست و لکن
باشد بل احوط بلکه اقرب فساد نماز است و وجوب اعاده یا قضا واگر عالم بتحریم نماز در آن
اما جاهل بفساد نماز در آن باشد پس با تقصیر نمازش فاسد است بلکه با عدم تقصیر نیز نماز
باطلست علی الاقرب و شخصی که عالم بود بحکم او و فراموش کرد مثل کسی است که نداند
اصلا و اگر مالک اذن دهد غاصب را یا غیر او را بنماز آنکه ماذون است صحیح است و لکن ضمانت



باقی است واگر اذن بطریق عموم بوده باشد مثل اینکه بگوید همه کس ماذون است در نماز
کردن در ملک من یا هر که خواهد در آن نماز کند و نحو آن در شمول این اذن غاصب را و
نماز کردن او در آن اشکالست و تحقیق آنست که اگر از قراین علم حاصل شده که مراد وی غیر غاصب است
نماز غاصب صحیح نیست و اگر علم حاصل نشد پس در آن تفصیلیست که مقام مناسب ذکر آن
نیست و کسی که مالک عینی بوده باشد اگر منفعت آن منتقل بغیر شده باجاره نماز وی
در آن جایز است و الا باید اذن از صاحب منفعت بگیرد و اما مالک منفعت مثل مستاجر در آن
اشکالی نیست واگر اذن از مالک عین و منفعت نبوده باشد لکن علم برضای وی بوده
باشد بنحوی که احتمال غیر نرود نماز وی در آن صحیح است و الا فلا اگرچه ظن قوی داشته باشد برضای
مالک خواه مالک از پدر و برادر وی باشد یا غیر ایشان و نماز صحیح است در چیزی که خریده باشد
فاسد یا اجاره کرده باشد باجاره فاسده لکن علم بفساد آن بیع و اجاره نداشته باشد اما با علم بایع و مشتری
بفساد اشکالست و اگر اذن دهد مالک در پوشیدن جامه نماز در آن نیز صحیح است مگر اینکه منع کند
از نماز واگر منع کند در حال نماز از آن باید که دور کند و الا نماز فاسد است و اگر ممکن نشود کندن نماز باطلست
نیز واما اموری که مستحبست نسبت بلباس مصلی پس چند امر است از آنجمله مستحبست نماز در نعل
عربی خواه نماز واجب باشد حتی نماز جنازه و خواه مستحب حتی نماز میت و خواه مرد باشد و خواه
زن بلکه از جمعی ظاهر میشود عدم اختصاص استحباب بعربی بلکه بغیر عربی نیز استحباب بعمل
و مانعی نیست از این قول الا آنچه در یکی مانعی نباشد و باید در وقت سجده انگشتهای پا بر زمین
برسد و بعضی از علما ذکر کرده اند که نعل عربی هر نعلی است که پشت پا را آن قدر که مسح بر آن
است نپوشاند و مستحبست تحنک در نمازها چنانچه جمعی گفته اند و مکروه است نماز در عمامه که حنک
نداشته باشد و این دو حکم در همه نمازها از فریضه و نافله جاریست حتی نماز میت و نماز احتیاط

و بعضی تحنک را واجب میدانند و آن قول ضعیف است و اما استحباب مختص بصورتیست که لباس
شهرت نباشد و مخالف طریقه مردم نباشد پس در بسیاری از بلاد نسبت ببسیاری از مردم ساقط
میشود یا تعمیم دارد جمیع صور را معتمد و بنظر ثانی نیست و شرط است که آن باقی باشد تا آخر نماز و
همچنین مستحبست تحنک در وقت بیرون رفتن بسوی سفر و در طلب حاجت بلکه مستحبست
تحنک مطلقا و مکروه است ترک آن مطلقا در جمیع احوال پس در حال نماز از دو جهت مستحبست و بیک
دو مستحب بعمل می آید و بنیت اینکه از مستحبات نمازست میتوان نمود و منع از این نیت چنانچه
بعضی کرده اند بیوجه است بلانکه از چندین حدیث بر میاید استحباب انداختن طرف عمامه از زیر
حنک خود و علما استحباب تحنک در جمیع احوال و مراد از تحنک دور کردن [illegible] از زیر
عمامه خواه وسط آن باشد یا سر آن در زیر حنک خود و اگر از غیر عمامه باشد کافی نیست و
مکروه است نماز در لباس سیاه خواه نماز فریضه باشد یا نافله و خواه لباس با قد باشد یا غیر آن
و اگرچه بجهة عزای یکی از ائمه علیهم السلام یا اقارب خود پوشیده باشد بلکه مکروه است پوشیدن
آن در غیر نماز نیز و بجهة تقیه کراهتی ندارد پوشیدن آن و جمعی گفته اند جایز است نماز
بلکه کراهت در عمامه سیاه و خف و کساء که تفسیر کرده اند از بعضی بجامه از پشم و از جمله است
عبا و اقرب بودن کراهت در آن است و همچنین مکروه است در جامه سرخ و بعضی سرخ سیر را
مکروه دانسته اند و همچنین مکروه است بر مرد آن نماز در جامه معصفر و مزعفر بلکه پوشیدن
در غیر نماز نیز مکروه است و از بعضی مستفاد میشود کراهت نماز در هر رنگ سیری و از بعضی
بر میاید کراهت در هر رنگینی اگرچه سیر نباشد و گفته اند که عمامه و خف از سیاه مستثنی است نزد
اکثر و واجب است بر مردان پوشیدن تمام عورة در حال نماز و شرط صحت نمازات پس اگر عمدا ترک
کند و نماز کند نمازش باطلست اگرچه بعضی از آن منکشف شد خواه کسی باشد که نظر کند اگرچه محرم باشد



یا نباشد خواه نماز واجب باشد یا مستحب لکن در نماز مستحب خلافست و مسئله محل اشکالست
لکن اقوی و احوط ستر است در آن نیز و عورة مرد عبارت از قبل و دبر است و بیضتین داخل
قبلست پس الیتین و رانها و میان دبر و بیضتین داخل عورة نیست و فرقی در این امور میانه
حر و مملوک و بالغ و طفل نیست و پوشیدن زیاده بر این مستحبست و واجب نیست مگر اینکه [illegible]
موقوف باشد بر آن پوشیدن عورة که من باب المقدمه واجبست واگر در اثناء نماز عورة مکشوف
شود و عالم بآن نباشد پس مطلع شود در اثناء نماز یا بعد از آن در صحت و فساد نمازش خلافست
و معتمد صحت است اگرچه احوط فساد است و فرقی نیست میانه طول زمان و عدم آن و همچنین
فرقی نیست میانه کشف همه آن یا بعض آن واگر در اثناء نماز مطلع شد واجبست پوشیدن آن
بی تامل واگر عمدا ترک آن کند در آن حال نمازش باطلست واگر عاریا نماز کرد بانسیان ستر اقرب
صحت نماز است لکن قول بفساد احوط است و بنا بر این احوط اعاده آن است در وقت
و خارج وقت و چنانچه بعضی از اصحاب گفته اند اشتراط ستر در حال امکان است واگر
ممکن نباشد نماز فاسد نمیشود بترک آن و باید که عورة از جمیع جوانب پوشیده شود پس اگر
از پشت یا پیش یا یمین یا یسار یا فوق یا میانه این جوانب دیده شود پوشیده نشده
و آیا باید از جانب تحت نیز پوشید بنحوی که از پایین نیز دیده نشود یا نه تحقیق آن
که اگر شخصی بر روی زمین نماز میکند و کسی در میانه دو پای وی یا قریب بآن خوابیده باشد
بنحوی که اگر خواهد می بیند عورة او را از زیر پوشیدن آن واجب نیست واگر بر کنار
بامی یا [illegible] نماز میکند و عورتش بنحویست که هر که از پایین نظر کند می بیند باید آنرا بپوشد
بنا بر اقوی و احوط واگر جامه را سوراخی بوده باشد اگر محاذی با عورة نباشد ضرر ندارد
و الا نماز فاسد است اگر عمدا نماز کند با آن حال واگر بدست خود از جمع کند بنحوی که

ستر بجامهٔ حاصل شود و واجبی و شرطی فوت نشود و مثال فی‌الجمله باید نمازش صحیح است واگر
دست بران سوراخ نهد که ستر بدست حاصل شود در فساد نمازش اشکالست
و صحت اقوی است و احتیاط را ترک نکند و همچنین است حکم اگر غیر دست بران نهد جائیکه جایز
باشد و احتیاط را ترک ننماید واگر ستر موقوف بخریدن ساتر باشد واجبست خریدن
باقل ثمن واگر موقوف باجاره است باید اجاره کند اگرچه زیاده از اجرت باشد مادام
ضرری بران مترتب نشود واگر موقوف بر قبول هبه یا عاریه باشد نیز واجبست قبول
و بالجمله بهر نحوی که ممکن شود و ضرری بران مترتب نشود و منع شرعی نباشد واجبست تحصیل
ساتر اگرچه قبول قیمت ساتر باشد و بعضی خریدن ساتر را مقدم بر خریدن آب داشته‌اند
اگر قیمت یکی از این دو را داشته باشد ولی مشکلست و ستر حاصل نمیشود بجامهٔ که حاکی رنگ
عورة باشد پس اگر چنین جامه پوشد نمازش باطلست و بر این مسئله متفرع است عدم
جواز نظر ببدن و صورة در جائیکه حرامست نظر بران از پشت شیشه و عینک و در میان
آب و در وجوب ستر حجم عورة خلافست اقرب عدم وجوبست پس پوشیدن مقدار
طول و عرض آن لازم نیست و در وجوب ستر شبح و سیاهی که از پشت جامه دیده
میشود اشکالست احوط وجوبست و موی عورة را واجب نیست پوشیدن آن و
جایزاست لکن مکروه است نماز بجهة مردان در یک جامهٔ نازکی که بپوشد بجهة واجب
است ستر آن در نماز و جماعتی تصریح کرده‌اند که اگر بر زبر آن جامهٔ دیگر باشد کراهت برطرف
میشود اگر جامهٔ غلیظ باشد بعضی مکروه میدانند نماز را در آن اگرچه یکی باشد و احوط ترک آن
در یکجامه مطلقا و بدانکه ستر عورة بامور چند حاصل میشود از آنجمله جامهٔ بافته شده
از پنبه و کتان و اشکالی در آن نیست و همچنین جامهٔ بافته از پشم و کرک و موی حیوان

غیر پوشد

ماکول

ماکول اللحم و همچنین جامهٔ بافته از پنبه یا کتان یا پشم و کرک و موی مزبور یا ممزوج از این مذکورات
با حریر بنحوی که مستهلک نباشند و همچنین حریر بجهة زنان و پوشیدن این امور مذکوره را اختصاص
بحالی دون حالی یا شخصی دون شخصی یا طوری دون طوری ندارد و همچنین است
جامهٔ که از جلد حیوان ماکول اللحم ساخته باشند و پوستینی که از آن میسازند و اینها از برای
حالت اختیار و در همه حال جایزاست ستر باینها و از آنجمله علف و برگ درخت و نباتات مثل برگ کدو و
و اگر جامه یافت بغیر از اینها ستر میکند عورة خود را بیکلام و در جواز ستر باینها با امکان
بجامه خلافست و مسئله محل اشکالست لکن اقرب جوازست اگرچه در حال تمکن
باشد لکن احوط ترک آنست و از آنجمله گل اگر غیر آنست حتی برگ و علف یافت نشود
و در اینحال ستر بگل لازم است و از آن عدول بایماء بجهة رکوع و سجود و نماز
عریانا جایز نیست و در جواز ستر بگل با وجود علف و برگ درخت خلافست لکن اقرب
جوازست بلکه جواز آن با وجود جامهای متعارفی از پنبه و کتان نیز در کمال قوتست
و از آنجمله آب و گل آبی است که برفتن در میان آن عورة پوشیده شود اگر ممکن نشود ستری
مگر برفتن در میان آنها یا علف و برگ و مشقتی که عادةً متحمل نشوند نباشد و ستر باینها در اینحال واجب
و نماز را بجا آوردن عریانا با ایماء جایز نیست بلکه با امکان امور متقدمه نیز جواز ستر باینها
اقربست ولکن احوط ترکست بلکه جایزاست ستر بهر چیزی که آنرا ساتر گویند و صلاحیت ستر
داشته باشد اگرچه از افراد نادره باشد بغیر از آنچه استثنا شد پس ستر به پنبه و پشم غیر بافته
و بافته بنحویکه آنرا لباس نگویند و بچوب و استخوان و سنگ و بوریا همه جایزاست
بلی اگر ضرری حاصل شود و در هریک از این امور ستر بآن ساقط میشود لکن احوط
آنست که ستر بغیر جامه نشود با وجود آن و همچنین احوط عدم ستر بآب و گل آبست

نشد بغیر از اینها ستر از اینها میکند و نباتات ست

ظ نشود

علم

بامکان جامه و با امکان گل را مقدم میدارد علی الاحوط واگر عاری را ستر ممکن نباشد مطلقا بجهة وی
مگر برفتن در گودی که او را بپوشد از نظر بعورة او واجبست دخول در آن و نماز ایستاده بارکوع
و سجود بجا آوردن و در تقدیم آن باب و گل آب اشکال است و تحقیق آنست که اگر مسمای ستر باعرف
حمل میکند با امکان بجا آوردن جمیع واجبات مخیراست میان اینها واگر ستر با هیچیک صادق نباشد
و لکن همه واجبات را با هر یک نتواند بجا آورد پس مخیر است و اگر با بعضی مسمای ستر باشد و قدرت
بر همه واجبات نباشد و با بعضی قدرت بر همه واجبات باشد و ستر نباشد اشکالست و احتیاط را ترک
نکند باینکه دو نماز بجا آورد و خیمهٔ کوچک تنگ و حب و تابوت مثل گودال است و عریانی که
هیچ منعی از ساتر بجهة او ممکن نباشد واجبست که نماز را ایستاده بجا آورد اگر ایمن باشد از اینکه
کسی عورة او را ببیند و الا نشسته نماز میکند و آیا با علم باینکه کسی نظر میکند مینشیند
یا با احتمال حق تفصیل است پس اگر علم یا ظن دارد بوجود کسی که نظر میکند از اول تا آخر
نماز نماز نشسته میکند لکن در صورة ظن احتیاطاً دو نماز میکند یکی قائما دیگری قاعدا واگر
علم یا ظن دارد بعدم وجود ناظر از اول تا آخر نماز را نشسته نمیکند لکن احوط با ظن دو
نمازست نشسته و ایستاده و در صورة شک نیز واجبست که قائما نماز کند و احتیاط دو نماز
و کسیکه ایستاده نماز میکند اگر در اثناء آن مطلع شود بر نظر کننده مینشیند و نشسته
اگر مطلع شود بعدم ناظر بر میخیزد و مراد بناظر هر دیدن یا خنثائی بالغ یا ممیز است
اگرچه محرم او باشد واگر شک در ممیز بودن طفل کند حکم بوجوب قیام دور نیست
و این شخص عاری رکوع و سجود را ترک میکند و بجای آن ایماء میکند خواه ایستاده
نماز کند و خواه نشسته و ترک رکوع و سجود بر او واجبست و واجبست ایماء کردن
بسر و ایماء بچشم کافی نیست مگر بسر ممکن نشود که ایماء بچشم معین است در اینحال

ظ غ ل باشد و ستر نباشد

ایستاده میکند غ ل

شد

علی الاحوط

علی الاحوط و در ایماء بجهة سجود سر را پائین تر میاورد احتیاطاً لکن اگر مساوی باشد نیز
جایزاست بنا بر اقرب و واجب نیست در ایماء خم کردن پشت و گذاشتن دستها و گذاشتن پا
بر موضع معهود در وقت سجود و کذلک بلند کردن چیزیکه سجده بران کند مثل
مریض بنا بر اقرب لکن احوطست و واجب نیست ایستاده را نشستن در وقت سجود
و نه نشسته را قیام بجهة ایماء رکوع و آیا واجبست بر ایستاده نشستن بجهة تشهد
و سلام یا نه و حکم بنشستن اگر موجب کشف عورة نشود و الا حکم بایستادن بعید نیست
واگر ترک کند عاری مفروض ایماء بجهة رکوع و سجود را عمداً نمازش باطلست خواه
رکوع و سجود را بجا آورد یا نه خواه عالم باشد یا نه و خواه ناظر کننده باشد یا نباشد
واگر سهواً ترک کند اگر رکوع و سجود را نیز نکرده نمازش باطلست و اگر سهواً رکوع
و سجود را بجا آورده مسئله در کمال اشکالست و اقوی عدم فساد و احوط اعاده است
و همچنین اگر ایماء را بجا آورده و سهواً رکوع و سجود را کند اقوی صحت و احوط
اعاده است واگر نماز را عریانا کرد با ایماء اعاده ضرور نیست اگرچه ساتر یافت شود
و وقت باقی باشد و در وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت بر این عریان و جواز تقدیم
خلاف عظیم است و تحقیق آنست که اگر علم یا ظن داشته باشد بعدم حصول ساتر از
اول تا آخر وقت جایزاست تقدیم در اول وقت واگر علم یا ظن داشته باشد بحصول
ساتر واجبست تاخیر نماز و اما با شک اشکالست اظهر جواز تقدیم و احوط تاخیر
واگر ساتری نیابد بغیر از حریر عریانا نماز میکند با ایماء واگر ضرورة باعث پوشیدن
حریر شود نماز در آن میکند بدون ایماء بلکه بارکوع و سجود واگر نیابد الا جامهٔ
نجس نماز را عریانا با ایماء میکند واگر مضطر شود بپوشیدن می پوشد و با رکوع و

عریانا غ ل

سجود نماز میکند و همچنین است حکم جلد حیوان غیر ماکول اللحم واگر نیابد الا جامه نجس در آن اشکال است
واما اگر سرما یا خوف از ضرر رسیدن شود میپوشد و نماز با رکوع و سجود میکند واگر نیابد الا جامه غصبی
با ایماء نماز میکند و اگر خوف هلاک و ضرری بمالک نرسد میپوشد با ضمان و نماز با رکوع و سجود میکند
واگر امر دایر شود میان جلد غیر ماکول اللحم یا میته یا طلا و میان نجس و حریر مخیر است واگر در اثناء نماز
ساتری یافت شود اگر تواند ستر کند بوجهی که خود در آید و بدون فعل منافی واجب است ستر و اتمام نماز اگر وقت تنگ
باشد و اگر وسعت داشته باشد بپوشد و تمام کند و احتیاطا نماز را اعاده کند واگر ستر آن بی فعل
منافی ممکن نیست اگر وقت تنگ است نماز را با همان حال تمام کند و الا قطع کرده ستر را بجا آورده
از سر میگیرد و اگر تمام کند و از سر گیرد با علم وجود ناظر احوط است واگر ستر یکی از عورتین را داشته
باشد آن را میپوشد و نماز را با ایماء بکند واگر آن ساتر ستر قبل را کند نه دبر باید بر قبل اکتفا
ممکن است متعین است واگر هیچ یک ممکن باشد پوشیدن قبل معین است مطلقا واگر عمدا
مخالفت کرد نمازش باطل است و همچنین در جهل واما با سهو نمازش صحیح است واگر ساتر بعضی از
یکی از عورتین را یابد آن قدر را میپوشد و وجوب آن معلوم نیست و با ایماء نماز میکند و مستحب
است جماعت بجهت جماعت برهنه خواه زن باشند یا مرد و لکن نشسته نماز میکنند و امام زانوهای
خود را پیش تر از دیگران بکند و امام ایماء بکند و همچنین ماموم [illegible] مطلقا و در وجوب
قد مهابر زن از ادبالغه خلاف الاقوی عدم وجوب و احوط وجوب است **فصل ۴**
در مکان مصلی است حرام است تصرف در مکان مغصوب مطلقا اگر چه بنماز کردن باشد بلکه
فاسد است نماز نیز در آن هرگاه از روی عمد و اختیار باشد و قول بعدم فساد ضعیف است خواه
و قبله اش موقوف بر منافی نماز باشد یا نه واگر غیر بالغ در مکان غصبی نماز کند اقوی صحت نماز است
و فساد نماز در مکان غصبی ثابت حتی نیست بنماز میت و نافله و قول بعدم فساد نافله در آن



ضعیف است واما در نزد مکان غصبی صحیح است و احوط ترک است و همچنین زکوة دادن و خمس دادن و کفارات
کفارات خواه لازم داشته باشد تصرف در آن مکان باشد مثل آنکه نیت کند حساب کردن و اخذ بدفتر مستحق
حق نماید انبات زکوة یا خمس و مع ذلک احوط ترک جمیع است و همچنین صحیح است قرائت قرآن در مکان مغصوب
خواه واجب باشد یا مستحب و احوط ترک است و همچنین است اداء دین و شستن بدن یا جامه از نجاسة
واما غسل و وضوء و تیمم در آن خلاف است و تحقیق آنست که از آن چند صورت است یکی آنکه مغصوب
خصوص زمینست اما هوائیکه محیط باو است مباح است و مع ذلک قادر است بآنکه آنرا در زمین مباح
بجا آورد در اینحال آن طهارت صحیح است دیگر آنکه زمین غصبی باشد نه هوا اما قادر نیست که آن
طهارة را در مکان مباح بجا آورد در اینحال آن طهارة فاسد است دیگر آنکه هوا و زمین هر دو غصبی
و طهارت را بجا آورد در حال ضیق وقت [illegible] ملک انجهد الماء عنه شرعا پس آن طهارة صحیح است
دیگر آنکه یا آنکه هوا و زمین غصبی است طهارت بجای آورد [illegible] در آن مکان غصبی
استقرار در وسعت وقت پس آن طهارة فاسد است خواه عین آن غصبی باشد یا منفعت آن و مثلا
در بطلان نماز در مکان حرام بودن تصرف در آن است بنحوی که شامل نماز باشد و فرقی نیست در فساد
نماز در مکان غصبی میان غاصب و هر کسی که آن شرعی از مالک [illegible] باشد و نماز در زیر سقف غصبی و خیمه
غصبی اگر زمین و هوا مغصوب نباشد صحیح است لکن احوط ترک است و اگر کرده احوط اعاده یا قضا
است واگر در حال نماز بدن یا جامه ملاصق دیوار غصبی یا غیر آن شود و بآن بچسباند لکن بر وجهی
که اعتماد بر آن نکند و پشت بآن ندهد اقوی صحت نماز است و لکن احوط ترک است واگر میان
پیشانی و آنچه [illegible] از غصبی باشد نمازش صحیح است و اما اگر آن قدر
مکان غصبی باشد که هوا نیز تابع آن باشد نماز صحیح نیست و نماز در مال مشترک بی اذن شریک
جایز نیست و نماز در مدارس که مختص طلبه و اهل علم است الا برای کسیکه ساکن در آن نیست

اشکال و دو نیست در قول بصحة نماز کسیکه بغیر از طلبه ساکنند در آن مدرسه و دو کسی که تردد بسوی ایشان
میکند با اذن طالب علم و عدم صحه نماز کسیکه بجهة تنزه داخل شود یا اینکه دخول او باعث اینکه طلبه
و منع ایشان از تحصیل باشد و بالجمله مناط رجحان و عدم جواز در مقام انجمن است که از وقف
فهمیده میشود و با ظن شك احوط اجتناب و همچنین است حکم در رباطات که وقف بر زوار و
مترددین میباشد و همچنین است کلام در وضوء و غسل و تیمم در آنها و فرقی نیست در مکان مغصوب
میان زمین یا فرش و نماز در مکانیکه منتقل باو شده به بیع فاسد یا اجاره فاسده یا هر عقد فاسد با علم
بفساد آن عقد فاسد است و نماز در مجهول المالك که باید او را حفظ کرد فاسد است و همچنین فاسد
است نماز در صحراها و بستانهائیکه قبل از غصب بدون اذن مالک نماز در آنها جایز [illegible] بود بعد از آنکه غصب
شد و جایز است نماز در هر مکانیکه ملك او است اگر منفعت منتقل بغیر نشده باشد و همچنین در هر مکانی
که منفعت آن منتقل باو شده یا باجاره یا بوصیت یا بوقف یا بغیر آن و همچنین اگر مالک اذن
دهد غیر را بجهت نماز حتی بجهت غاصب نیز بعد از اذن جایز است نماز در آن و بقدر اذن مستحق
اجرة نیز باشد واگر اذن بطریق عموم باشد که شامل غاصب و غیر او باشد در غیر غاصب اشکالی
نیست و نسبت باو اگر از قراین معلوم شود که [illegible] مراد غیر او است نماز او جایز نیست
واگر از قراین معلوم شود که او نیز داخل است مثل آنکه مهمانی را داخل خانه نماید یا اذن
بودن در مکانی در مدة طویلی بدهد پس اگر علم حاصل شود برضای بجهت نماز
بی اشکال است واگر علم حاصل نشود اما از کلام مالک فهمیده شود آن در نماز
بطریق اولی نیز اشکالی نیست و الا جایز نیست اگر چه مظنة برضا باشد
بجهت اولویت نماز اما از لفظ مالک فهمیده نشود واگر
از قراین و شهادة حال برآید که مضیف اگر عالم بحال میهمان بود



و اعتقاد او را میدانست و کیفیت نمازش را مطلع بود راضی نبود بنماز کردن او نمازش جایز
نیست و در صحراها و بساتین مملوکه با عدم اذن مالک نماز جایز است اگر بداند عدم کراهة
مالک را بشهادة حال و قراین احوال و عدم ضرر باو خواه مالک آن مؤمن باشد یا مخالف یا کافر
خواه در وسعت وقت باشد یا نه خواه در ملک خود تواند نماز کرد یا نه خواه مالک معروف
باشد یا نه خواه مالک پیش از آن منع کرده باشد یا نه و ملحق بنماز میشود جمیع تصرفاتی که منوط برضای
مالک میباشد و حکم آنها مثل حکم نماز است و در حکم بساتین است جاهائیکه اذن در دخول آنها میباشد
بر وجه مخصوص مثل حمامها و کاروانسراها و آسیاها واگر از قراین احوال مظنة بعدم کراهة
مالک داشته باشد یا شک برضا و کراهة داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفاتی
که عادة بآنها جاری شده با عدم ضرر جایز است بنابر اقوی لکن ترک احتیاط نکند خصوصا با
شک که مسئله در کمال اشکال است و اما مثل حمامها و کاروانسراها و هر موضعی که ضرری بمالک نرسد
نبودن در آن و عادة مضایقة در آن نشود در صورة ظن بعدم کراهة مالک یا شك مثل
بساتین و صحاری نیست پس تصرف در آنها با این حال جایز نیست اگر چه تصرفی باشد که مالک
را ضرری نرسد و اما علم یا ظن بعدم رضای مالک داشته باشد نماز و سایر تصرفات هیچیک
جایز نیست نه در بساتین و صحراها و نه در مثل حمامها پس در حمامها و نحو آن علم بعدم کراهة مانع است
یا ظن یا شك و اما با علم بکراهة یا ظن بان تصرف جایز نیست و اما در صحراها و نحو آن با علم بکراهة
یا ظن بان تصرف جایز نیست و الا جایز و اما بساتین و نحو آن از صحراها مال طفلی یا مجنونی بوده
باشد اگر علم برضای ولی داشته باشد یا شك در رضا و کراهة داشته باشد نماز در آنها جایز است
لکن احوط اجتناب که مسئله در کمال اشکال است و حکم سایر تصرفات خالی از ضرر در اینحال
نیز مثل حکم نماز است علی الاقوی و اما سایر مکانها از قبیل حمامها و کاروانسراها اگر مال طفل یا

مجنون باشد نماز و سایر تصرفات در آنها جایز نیست اگرچه علم باذن ولی داشته باشد و اگر
آن صحاری و بیابانها و قری عام باشد مثل آنکه وقف بر فقرا و طلبه کرده باشد اقرب جواز نماز
است در آنها اگرچه شک در اذن متولی داشته باشد و اما سایر تصرفات جایز نیست اگرچه خالی
از ضرر باشد و اما سایر مکانهای ... که وقف عام میباشد مثل آن صحراها و قری عام است
بآنکه در آن اشکال است و کسی قایل بمنع شدیم علم باذن متولی فلعله ندارد و کسی نماز کرد در مکانی که علم
بغصبیت آن نداشت و بعد عالم شد نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت اما جاهل بحرمت
نماز در آن بود اگر مقصر نبوده در تحصیل حکم شرعی آن نمازش صحیح است و الا اقرب فساد نماز و
وجوب اعاده یا قضاء است و اگر عالم بحرمت بود اما جاهل بفساد نماز بوده نمازش فاسد است
خواه مقصر باشد و خواه نه و عالم ببطلان و بحرمت یا عالم بیکی از اینها و اگر فراموش کند ... حکمش
حکم جاهل است و کسی از روی فراموشی بغصبیت نماز کرد با اینکه حکم غصب را میدانست نمازش
صحیح است و قول بفساد احوط است و بهر حال اجرة المثل لازم است و کسی از روی اضطرار
در مکان مغصوب بماند مثل محبوس و کسی که از بیرون رفتن خوف ضرری بر خود دارد
نمازش صحیح است در آن مکان و در وجوب تاخیر نماز تا آخر وقت اشکال است و احوط
وجوبست و مشتبه بمغصوب اگر غیر محصور باشد اجتناب از آن لازم نیست و اگر محصور باشد واجبست
و نماز در آن صحیح نیست اگرچه بعد معلوم شود که در مباح نماز کرده و کسی در ملک غیر
داخل شد بوجه مشروع پس مالک او را امر کرد به بیرون رفتن پس اگر در آخر وقت و نماز نکرده
جایز نیست تاخیر نماز و نه تاخیر بیرون پس نماز را در حال بیرون رفتن بجا می آورد و رکوع
و سجود را بایماء بجا می آورد و هر قدر ممکن باشد استقبال قبله واجبست و واجبست در
بیرون رفتن سرعت و غایت سرعت هرچه ممکن باشد و اگر در آنجا نماز کند نمازش باطلست و اگر

در وسعت

در وسعت وقت امر به بیرون رفتن کند و شروع در نماز نکرده باشد واجب است تاخیر نماز تا بیرون
رود و اگر شروع بنماز کرده که مالک امر بخروج نماید با وسعت وقت اقوی وجوب قطع و سرعت بیرون
رفتن است و احوط عدم قطع و تمام کردن نماز در حال خروج با اعاده نماز است اگرچه مالک ابتدا
اذن بخصوص نماز کردن داده باشد و اگر شروع بنماز کرده در آخر وقت امر به بیرون رفتن کند
جایز نیست قطع نماز و جایز نیست ماندن نیز بلکه تمام میکند در حال خروج بایماء **فصل** در
آنچه جایز است سجده بر آن جایز نیست و صحیح نیز نیست سجده کردن بر چیزی بغیر زمین
و آنچه از آن روئیده باشد پس جایز نیست سجده بر پوست و پشم و کرک و مو و پر مرغها و
ابریشم ... و طلا و نقره و نمک و آنچه از معادن باشد و آنچه بجهت استحاله از اسم ارض
بیرون رود و همچنین جایز نیست سجده بر جزئی از بدن و قیر و مومیائی و اشکالی نیست
در سجده کردن بر اجزائیکه از زمین جدا کرده باشد اگرچه اسم زمین بر آن اطلاق نکنند
و همچنین بر رمل و سنگ ریزه و سنگ اگر معدنی نباشد و در جواز سجده بر آجر و سفال
اشکال است و اقوی عدم جواز است و آنچه گفتیم که باید بر غیر زمین سجده نکرد این مختص
به پیشانی است و اگر نه سایر مواضع اگر بر این مذکورات گذارد در حال سجده ضرری ندارد
و شرط نیست گذاردن جمیع پیشانی بر آنچه سجده بر آن جایز است بلکه آنقدر که متمکن شود
پیشانی بر زمین کافی است و اگر عمدا بر غیر زمین و آنچه از آن روئیده سجده کند نمازش
باطلست اگرچه جاهل بحکم و مقصر باشد و اگر شک در جنس کند که آیا از چیزی است که سجده بر آن
صحیح است باید ترک کند سجده بر آن را و اگر شک در طهارت آن کند حکم بطهارت میکند و سجده بر زمین
افضل از غیر زمین و مستحبست سجده بر تربت طاهر سید الشهداء ع و افضل از سایر اقسام زمین
میباشد و اما ... بر تربت پیغمبر ص و سایر ائمه علیهم السلام بالحق بر تربت سید الشهداء نمیباشد در این حکم و سجده بر گل

جایز نیست و سجده بر آنچه از زمین روئیده جایز است بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب
عادة پس میوهها و سبزیهائیکه عادة جاری شده بخوردن آنها سجده بر آنها جایز نیست و چون عادی
در خوردنی و پوشیدنی شرط شد پس جایز است سجده بر چیزیکه بر سبیل ندرت خورده شود یا
پوشیده شود مثل آنچه در محل ضرورت میخورند یا میپوشند و ... بجهت دوا میخورند
خوردن آنها عادی نیست پس سجده بر چوب صندل و بید خطمی و غیر آنها جایز است بلی احوط
ترک است و اما برگ چیزی و زعفران و زنجبیل و عناب جایز نیست و اگر در بعضی از بلاد عادی
باشد خوردن یا پوشیدن چیزی و بعضی از بلاد آنرا نخورند و نپوشند اقوی و احوط وجوب
اجتنابست در جمیع بلاد و اگر در بعضی بلاد خوردنی و پوشیدنی باشد و نسبت ببعضی
از بلاد شک داشته باشد جایز است سجده بر آن و در ثبوت خوردنی و پوشیدنی بودن در بعضی
از بلاد بقول یک عادل اشکال است اقرب عدم ثبوت و احوط ثبوت و بقول دو عادل
اقرب و احوط ثبوتست و بشیاع ثابت نمیشود مگر علم حاصل شود و همچنین بظن ثابت نمیشود
اگرچه متاخم بعلم باشد لکن احتیاط در ترک نباید کرد و شرط نیست در اهل آن بلاد که متعارفست پوشیدن
یا خوردن در میان ایشان اسلام ایشان و نزدیک بودن ایشان باهل اسلام و اگر در اکثر بلاد
متعارف باشد پوشیدن و خوردن و در بلد نادری متعارف باشد اشکال است لکن منع از سجده
بر خالی از قوت نیست و مراد از خوردن خوردن بنحو خاص نیست پس اگر چیزی متعارف باشد
بلعیدن آن از ماکول است و هر نحو از پوشیدن که باشد پوشیدنی بودن حاصل میشود اگرچه
بطریق کلاه کردن تنها باشد اما لحاف و زیرانداز بنحو پیچیدن از پوشیدنی نیست و اگر چیزی
خوردنی یا پوشیدنی بود و حال مهجور باشد خوردن و پوشیدن آن سجده بر آن جایز نیست و اگر چیزی
دو حالت داشته باشد در یک حالت خورده شود و در دیگری نه آن حالت که ماکول است سجده بر آن جایز نیست

و حالت

و حالت دیگرش جایز است مثل برگ انگور و پوست بادام و مغز در بعضی از ماکول بعضی از او بعد
نیست دلیل ماکول و ملبوس که بالفعل تواند خورد یا پوشید بلکه قوت و قابلیت قریبه کافی است
پس چیزیکه موقوف بخوردن و پوشیدن بر پختن و رشتن و بافتن و دوختن باشد از ماکول بودن
و ملبوس بودن بیرون نمیرود و در سجده بر جو و گندم قبل از رسیدن خلاف و اشکال است و
اقوی و احوط عدم جواز است بلی سجده بر پوست آنها که بر هم نشود جایز است و همچنین بر پوست
سخت بادام و همچنین جایز است بر پوست خربزه و انار و بر ضخیم آن و سجده بر باد زن
و مسواک وجوب مکروه نیست و جایز است بر سجاده که از برگ خرما یا از علف دیگر
بافته باشد اگرچه بافتن بکیر سجده بر آن جایز نیست یا فته باشد بشرط آنکه فقط بکیر لازم است
از پیشانی بر آنچیزیکه جایز است سجده بر آن گذاشته شود و سجده بر خاکستر جایز نیست
و بر زغال اشکال است و احوط ترک است و واجبست تحصیل آنچه سجده بر آن صحیح است اگر
چه بعوض باشد اگر آن عوض مقدور باشد و جایز است سجده بر کاغذ اگرچه حریر باشد و لکن
از این قسم احوط اجتنابست بلکه احوط اجتناب از کاغذی است که از گیاهی که ماکول یا ملبوس
است ساخته باشد پس احوط تجنب از سجده بر کاغذ است خاصه اگر در غالب جنس آن
مشتبه میباشد و شرط نیست که روی آن افشانده نده باشد و یا شرط است که نوشته باشد
یا نه تحقیق آنست که اگر مداد از چیزی است که سجده بر آن جایز نیست چنانچه غالبا چنین است پس اگر
بنحویست که مانع است از رسیدن پیشانی بکاغذ بنحویکه میگویند در عرف سجده بر کاغذ کرده
سجده جایز نیست و همچنین است هرچیزیکه رنگ کرده باشد آنرا و اگر آن مداد و حایل
نیست بنحویکه عرفا میگویند سجده بر کاغذ کرده سجده بر آن جایز است اگرچه آن مداد رنگ
محض نباشد و جسمیتی داشته باشد بنابر مختار سجود بر غالب مکاتیب جایز

میباشد واگر امتداد رنگ محض باشد و جسمیت فلانسته باشد پس سجده بر آن نیز جایز است مطلقا واگر
ملاحظه چیزی است که سجده بر آن جایز است مثل گل و بقم پس سجده بر آن نیز جایز است خواه بنحوی باشد که گویند
سجده بر کاغذ کرده باشد مگر اینکه نه سجده بر کاغذ صادق باشد و نه سجده بر گل یا بقم و الا فرضی است نادر
واگر مداد صحیح نباشد سجده بر او شک شود در اینکه جایز است بنحوی که نگویند سجده بر کاغذ شد یا نه پس در
جواز سجده اشکال است و بعید نیست حکم بجواز در صورتیکه اول نبود و بعد بنحوی شد که شک
عارض شد و حکم بعدم جواز در حالیکه اول حائل بود و بعد شک عارض شد لکن احوط اجتناب
اجتناب است مطلقا و هر حائلی که شک در آن شود حکمش همین است و ظن را در این مقامات
اعتباری نیست و مکروه است سجده بر کاغذ نوشته شده مطلقا حتی نسبت بشخص کور یا
بیسواد که نتواند آن را بخواند و حتی در ظلمت که آن را نه بیند و حتی نسبت بمحل اینکه سجده بر آن
جایز است و شرط است مملوک بودن آن یا آنچه در حکم مملوک است نسبت بمحل سجده خواه
پیشانی باشد و خواه غیر آن دست و پا و شرط است پاک بودن آن بقدری که معتبر است در سجده
از محل پیشانی پس سجده بر نجس جایز نیست اگر چه آن نجاست تعدی نکند و خشک باشد و طهارت
سایر اعضای سجده شرط نیست لکن احوط است و این در وقتی است که نجاست سرایت نکند و
الا شرط است طهارت و احوط طهارت مکان مصلی است مطلقا واگر موضعی نجس شد مشتبه
شود بغیر نجس اجتناب از هر قدری که احتمال نجاست میرود لازم است واگر موضع غیر
محصور و مواضع وسیعه باشد اجتناب لازم نیست از هیچ جزء و مرجع در معرفت محصور
و غیر محصور عرف است و ظن ملحق بشک است در محصور و غیر محصور پس در محصور
مظنه بطهارة فائده ندارد همچنانکه در غیر محصور مظنه بنجاست ضرری ندارد واگر در
محصور مشتبه بنجس ملاقات کند چیز طاهر تری پس اگر ملاقات بجمیع آنچه مشتبه است

حائل

کرده

کرده نجس است و الا پاک است اگر چه با اکثر ملاقات کرده باشد واگر سجده کند بر موضعی باعتبار
عدم علم بنجاست و بعد معلوم شود که در وقت سجده نجس بوده اقرب صحت نماز و عدم لزوم
اعاده است و همچنین است حکم در حالت فراموشی و اما جاهل بحکم اگر مقصر باشد معذور نیست
واگر بجهة ضرورتی امر دایر شود میانه سجده بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست مثل جلد و
میان چیزیکه سجده بر او جایز است اما نجس است اگر بتواند دو مرتبه عبادة را بجا آورد
باید دو مرتبه بجا آورد و الا مخیر است بدانکه آنچه مذکور شد از اینکه سجده جایز نیست
مگر بر زمین یا آنچه از آن روئیده که خوردنی و پوشیدنی نیست این مختص بحال اختیار است
و اما در حال اضطرار بر غیر آن جایز است و آن اضطرار چند قسم است یکی تقیه است
و شرط نیست در تقیه قدرة بر فرار از تقیه بسبب تاخیر یا رفتن در مکان تنهائی و لکن احوط
اشتراط است و در حال تقیه مخیر است میان سجده کردن بر آنچه جایز نیست خواه ماکول
باشد یا ملبوس باشد یا از جنس نبات باشد یا نه و لکن احوط تقدیم پنبه و کتان است و شاید احوط
و اولی ترجیح معادن و ماکول و ملبوس از نباتات است بر مثل پوست و پشم که از قبیل گیاه نیست
و واجب نیست اعاده نماز بعد از رفع تقیه و دیگر گرمای شدیدیست که نتوان سجده بر
زمین کرد پس اگر تواند تحصیل آنچه صحیح است سجده بر او نماید یا رفع مانع کند واجب است
واگر نتواند پس در اینحال جایز است سجده بر جامه و کف دستش و بر غیر این دو جایز نیست بنابر
اقوی یا احوط بلکه اقرب و احوط تقدیم جامه است بر کف دست و اما در جامه مخیر است
سجده بر آستین آن یا غیر آن و شرط نیست در جامه پنبه یا کتان بودن بلکه اگر از پوست یا حریر یا پشم
باشد جایز است سجده بر آن لکن احوط سجده بر پنبه و کتان از جامه است و در اشتراط
آنکه باید آن جامه را پوشیده باشد یا نه اشکال است و بهر حال اشکالی نیست در اینکه ملبوس

عدم ظ

تقدیم

احوط است و در وقتی که سجده بر دست میکند باید بر پشت آن سجده کند و الا مانعی ندارد بالطبع
مخیر است میان دست راست و چپ بنابر اقرب و اولی اختیار دست راست است واگر سجده بر جامه
و دست ممکن نشد بر غیر از اینها سجده میکند و سرمای شدید نیز مثل گرما است در حکم و
دیگر غیر از سرما و گرما از سایر عذرها و ضرورتها که اگر باید سجده بر زمین و آنچه از آن است
که خوردنی و پوشیدنی نیست بکند موجب عسر و حرج یا ضرر میشود اما مجرد عسر و حرج و ضرر که
عذر نمیشود پس اگر در تاریکی باشد واگر سجده بر زمین کند خوف گزیدن عقرب مثلا دارد
سجده بر جامه خود میکند بشرط آنکه خوف باشد که باعث سقوط تکلیف گردد پس اگر بجامه
نتواند سجده کند و از سایر اعضای پیشانی پس ایماء میکند و ایماء بمنزله سجده
حقیقی میکند بنابر احوط و دیگر از ضرورة یافت نشدن زمین و آنچه از آن روئیده
است یا عدم قدرة بر تحصیل آن اگر چه بحال بسیاری باشد که ممکن باشد ادا و بدل آن
پس در اینحال سجده بغیر آن میکند اما احوط تقدیم قیر و معادنست بر برگ بلکه
حکم بتقدیم بعید نیست و همچنین در حال ضرورة و همچنین دور نیست وجوب تقدیم
پنبه و کتان بر آن و با جمله احوط در اینحال و حال ضرورة تقدیم آنچه نزدیکتر بزمین
و آنچه از آن روئیده می باشد از چیزیکه از آن دور است واگر در اثنای نماز ممکن نشود
سجده بر آنچه سجده بر آن جایز است و عدم قدرة در بین نماز عارض گردد مثل آنکه طفلی
مهری را بر دارد و نتواند آن را تحصیل نمود الا بفعل منافی پس اگر در وقت وسعت و
نمیتواند وقت را در یابد اگر از سر گیرد نماز را اتمام میکند نماز را و جوابا سجده بر غیر آنچه
صحیح است میکند لکن آنچه اقرب باینکه سجده بر آن صحیح است مقدم میدارد پس پنبه و کتان
و معادن و ماکول و ملبوس را مقدم بر پوست و حریر و نحو آن میدارد

احتیاطا

احتیاطا بلکه لزوم آن دور نیست واگر لا فتد نشود بغیر آنها سجده میکند واگر در وسعت وقت چنین ضرورتی
عارض گردد احوط اتمام آن نماز است با سجده بر غیر آنچه سجده بر آن صحیح است و نماز را اعاده میکند و اقرب
عدم وجوب اتمام است پس اگر خواهد قطع میکند اما واجب است نماز را با سجده بر آنچه سجده صحیح است بجا
آورد خواه قطع کند و خواه نه **فصل ششم** در بیان تکبیر است از ارکان و واجبات نماز تکبیرة
الاحرام است و اخلال بآن عمداً یا سهواً موجب بطلان نماز است و صورة آن است که بگوید الله اکبر و عدول از
این جایز نیست پس تاخیر الله بر اکبر جایز نیست و تبدیل کلمتین یا احدهما یا حرفی از آنها بکلمه دیگر یا
حرف دیگر جایز نیست پس الجلیل اکبر یا الله الجلیل یا الله اکبر صحیح نمیباشد و همچنین الله الاکبر
جایز نیست و ترک همزه ها جایز نیست و حذف الف از اکبر یا تشدید راء الله جایز نیست و بعضی قائل شده اند بعدم
جواز زیادتی مد الف که میان لام و هاء الله است بنحویکه از وضع طبیعی بیرون رود و بعضی قائل
باستحباب آن شده اند و این خالی از قوة نیست لکن احوط قول اول است واگر نیت را بزبان بگوید
پس بجهة وصل آخر نیت با اول تکبیر همزه الله را ساقط نماید در صحت آن اشکال است اگر چه صحت خالی
از قوة نیست و واجب است توالی میانه دو کلمه پس اگر فاصله بکلمه دیگر بیاورد اگر چه مناسب تکبیر
باشد یا ساکت شود میانه دو کلمه و یکی از دیگری قطع نماید باطل است و در تحقق فاصله و سکوت
رجوع بعرف میشود چنانچه بعضی گفته اند و اما سکوتی که عرفا فاصله شمرده نشود ضرری ندارد و
و همچنین نفس کشیدن و سرفه کردن ضرری ندارد مادامیکه طول نکشد بنحویکه او را اعراض کنند و
نگویند واگر فتحه بار اشباع کند تا اکبار گوید که بمعنی طبل است پس اگر قصد این معنی کرده
البته نماز باطل است و الا در آن خلاف است و احوط و اولی ترک آن است و اکتفا بترجمه
آن جایز نیست مگر با عجز از لفظ پس ترجمه میکند بنحویکه مراعات معنی عرفی آن بشود
پس ترجمه میکنی خدا بزرگتر است واگر بگوید خدا بزرگ است صحیح نیست و احوط این است

و در تحقیق
شمرده اند
تا اکبار شود
یا اکبار گوید
فاسد است

کرد ترجمه را بلغت خود بس بیاورد اگرچه جواز لغت غیر عربی اگر علم بآن داشته باشد خالی از قوت نیست
واگر نتواند یاد بگیرد واجبست تأخیر نماز بجهة یاد گرفتن تا آخر وقت بلکه اگر احتمال یاد گرفتن بدهد بعضی
چنانچه بعضی گفته‌اند و کسی که عاجز است از گفتن اگر چند چیز را ... واجبست بدل آن اول معنی آنرا
بعضی باین معنی که قصد کند که این حرکت دادن زبان و اشاره بمعنی ... و تکبیر ...
یاد کرده ... نه باین معنی که معنی حقیقی این لفظ را بدل قصد کند دوم اشاره کردن بانگشت یا
بغیر آن بجهة آنکه اشاره متحقق شود ۳ حرکت دادن زبان چنانچه بعضی گفته‌اند و بعضی
از لوازم ... ولکن احوط آنست واگر شخص گنگ بعضی از تکبیر را تواند بگوید باقی
تصریح کرده‌اند بوجوب آنچه ممکن است ظاهر ... اینست که یک چیزی بدل ... از آنچه نتواند
گفت لازم نیست و از بعضی ظاهر میشود که گنگ رجوع بآنچه گفتیم میکند مطلقا و واجبست قیام
در حال تکبیر پس اگر همه یا قدری از آن در حال خم شدن یا راست شدن بگوید نماز باطلست و مستحبست
شش تکبیر دیگر با تکبیرة الاحرام و در محل آن خلافست اقوی آنست که مخیر است همه را پیش از
تکبیرة الاحرام بگوید یا همه را بعد از آن یا بعضی را پیش و بعضی را بعد و در افضلیت تقدیم
همه یا تأخیر همه یا متفرق خلافست و جماعتی ترک اعراب آخر تکبیر را مستحب میدانند
پس اگر اعراب دهد و وصل بقرائت نماید مکروه میدانند و مستحبست بشنواند امام تکبیر
خود را بمأمومین اگر محتاج بسیار بلند کردن حلق نباشد پس در اینحال بطریق وسط میگوید و مستحبست
که مأموم آهسته بگوید و منفرد مخیر است و بعضی جهر را مستحب میدانند و بعضی گفته‌اند
مستحب نیست جهر بجهة امام در تکبیرات غیر از تکبیرة الاحرام و در وجوب بلند کردن دست در وقت تکبیر خلاف
است بعضی تا نرمه گوش گفته‌اند و بعضی تا مقابل سر دوش یا مقابل صورت گفته‌اند و ...
مضایقه میکنند و بعضی تا مقابل آخر سینه که او را نحر گویند گفته‌اند حد آن محاذی گوشها و صورت

میباشد

میباشد و از بعضی مستفاد میشود که بلند کردن مستحبی با انحصار مخصوص بوده مستحبی دیگر است
و از بعضی بر می‌آید که یک مستحبست و عکس آن مستحب بعمل نمی‌آید و مکروه است که دستها
را از سر بگذراند و مستحبست که دستها را گشاده نباشد در وقت بالا بردن و باطن کفها را
بقبله دارد و انگشتان را کشیده بهم بچسباند مگر انگشت شست را که جدا بدارد و آنچه مستحبست
که ابتدای بلند کردن ابتدا بتکبیر کند و انتهای آن انتهای تکبیر **فصل هفتم** در قیام و آن واجبست
قیام در نماز واجب و از ارکانست و در وجوب قیام در حال نیت خلافست و بنابر آنکه نیت
عبارت از داعی و انگیزه است ثمری در آن نیست زیرا که لامحاله در حال قیام واقع میشود و تصریح کرده
جمعی که قیام در حال قرائت واجبست و رکن نیست و قبل از قرائت و در حال تکبیر قبل از
قرائت و در اثنای قرائت اگرچه ساکت شود بجهة نفس کشیدن بعضی تصریح کرده‌اند باینکه قیام
واجبست و احوط بلکه اظهر آنست که عدول ... و قیام در حال قنوت را مستحب
دانسته‌اند بعضی و آن احوط است و جمعی تصریح کرده‌اند که قیام متصل برکوع رکن است
و آن عبارت از جزء آخر قیام که از آن شروع بپائین بردن رکوع میکنند و حدّ قیام ایستادن است
بنحوی که مهرهای پشت راست شود پس خم شدن اگرچه بحدّ رکوع نرسد
و میل بیمین و یسار بهیچیک جایز نیست بنحوی که عرفا او را راست نگویند و ... و تکیه دادن
جایز است امّا افضل ترک آنست و واجبست قرار داشتن در حال قیام پس اگر راه برود در حال
نماز یا بر کشتی ... نماز باطلست
و واجبست استقلال یعنی تکیه ندهد بچیزی بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد و باید بر هر دو پا باشد
امّا اگر بر یکی ... جایز است امّا احوط ... و جایز نیست پهن کردن پاها بنحوی که خارج
از حدّ قیام واگر ... باشد ... احوط اجتناب و اگر استقلال

تحصیل نشد این عبارت

ممکن نشود باید تکیه دهد اگرچه بانسانی باشد و اگر بأجرت باشد ... احوط تحصیل است اگرچه
بعوض بیابد باشد مگر ضرر حاصل شود و بعضی تصریح بوجوب آن کرده‌اند واگر در قیام همه
آنچه واجبست ممکن نشود بآنچه ممکن است واجبست و بعضی تصریح کرده‌اند که اگر نتواند بایستد مستقل
تمام ایستد اگرچه تا حدّ رکوع باشد واگر قادر بر قیام قرائت یا رکوع باشد نه بجهة هر دو که اگر
یکی در حال قیام بجا آورد دیگری را باید نشسته بجا آورد در ترجیح احتمالات و اشکالاتست واگر
احتیاط ممکن است ترک نکند والّا مخیر است و اگر قدرت بر قیام یا رکوع و سجود باشد در
ترجیح اشکالاتست احوط جمع میان هر دو قسم است بدو نماز اگر نتواند و الّا اولی اختیار قیام
است اگرچه تخییر خالی از وجه نیست واگر امر دایر شود میان نماز در حال قیام بی
استقرار و نشستن با استقرار پس در ترجیح اشکالاتست و احتیاط بدو نماز است با امکان
والّا دور نیست تخییر و اشکالی نیست در اینکه اگر عاجز شود از قیام نشسته نماز میکند بلی
اشکال در حدّ عجز است اقوی آنست که عبارتست از عدم قدرت بر قیام ... عدم قدرت بر راه
رفتن بقدر نماز واگر عسر یا حرج لازم آید از قیام نیز می‌نشیند و آیا ظن بعجز کافی است
یا باید علم بآن باشد مسئله محلّ اشکالست و اگر کسی که عاجز بود از قیام قادر بر آن شود
پس اگر پیش از قرائت قادر شود برمیخیزد و قرائت را ایستاده بجا می‌آورد وجوبا واگر در بین
قرائت است نیز واجبست برخیزد و در بین برخواستن جایز نیست قرائت و تتمه را در حال
قیام بجای آورد و واجب نیست از سر گرفتن و استحباب از سر گرفتن را بعضی گفته‌اند و آن
مشکلاتست واگر بعد از قرائت است نیز واجبست برخواستن بجهة قیام متصل برکوع و
احوط آنست که طمأنینه در آن بجا آورد و اگر نتواند نماز را ایستاده یا نشسته بجا آورد
واجبست که خوابیده نماز کند و اگر بطرف راست بخوابد مثل خوابیدن در لحد و اگر نتواند

بطرف

بطرف چپ و الّا بپشت مثل خوابیدن محتضر و متوجه بقبله و رو کردن باعضای بدن واجبست
و در اینحال اگر رکوع و سجود را قدرت ندارد بایماء و اشاره میکند و اگر قدرت دارد در رکوع و سجود
میکند و ایماء جایز نیست و با ایماء اگر قادر باشد که پیشانی را بر آنچه سجود بر آن صحیح است بگذارد ... واجب میدانند
گذاشتن بر آن و احوط جمع میان آن و ایماء است واگر از آن نتواند و لکن چیزی را نزدیک به پیشانی برده تواند
واجب باشد و احوط ... ایماء ... پس سر را حرکت میدهد و چیزی را مثلا بر پیشانی میگذارد و ایماء
در اینمقامات باید ایماء بسر بوده باشد و اگر نتواند بچشمها و اگر از هر دو نتواند بیکی و اگر از هیچ نتواند سجودی
بر او نیست لکن نماز ساقط نیست بلکه ذکر و قرائت را بزبان میکند و افعال نماز را بدل میکند واگر از این نیز
عاجز باشد نماز را بدل میکند ... و بهمین قصد نماز بجا آورد ... در جائیکه ایماء میکند ایماء بسجود
پائین تر و بیشتر میکند و با ایماء قصد رکوع یا سجود را میکند و هر دو را بعضی واجب میدانند و آن احوط است
وجوبش معلوم نیست بلی وجوب قصد بعید نیست واگر ایماء واجب را عمدا ترک نماید نماز باطلست و اگر
سهوا باشد پس اگر بدل رکنی است نماز باطلست و در صورتیکه نشسته نماز میکند واجبست خم شدن بجهة
رکوع و واجب نیست بلند کردن رانها از پاشنهای پا و احوط آنست که خم شود تا سر محاذی و برابر محل
سجده شود و اگر بتواند ... پس مخیر است میان این دو و امر ... مستحبست
کسی که نشسته نماز میکند متربع نشستن در حال قرائت و آن آنست که ... و ساقها را بلند کرده بنشیند
و مستحبست که در حال رکوع فرش کند پاها را بر زمین ... بنشیند و در حال تشهد تورک
نماید و جمعی گفته‌اند که ... کسیکه نشسته نماز میکند باید بنحو متعارف بنشیند و بعضی گفته‌اند ...
... و مستحبست که اگر ایستاده نماز میکند پاها را از هم جدا کند از سر انگشت تا یک وجب
و قول بوجوب ضعیف است و نیز مستحبست که پاها را بهم بچسباند و مستحبست در حالیکه ایستاده
نماز کند انگشت پاها را بقبله بگذارد **فصل هشتم** در قرائت و آن واجبست در نماز یومیه و بعضی از

رکن میدانند امّا اشهر و اظهر آنست که رکن نیست پس اگر ترک کند سهواً نمازش صحیح است اگرچه در همهٔ
رکعات ترک نماید و بعضی گفته اند که اگر سهواً در همهٔ رکعات ترک کند نماز باطلست و آن ضعیف
است و قرائت حمد واجبست در هر رکعه از نماز دو رکعتی و در دو رکعت اوّل از سه رکعتی و
چهار رکعتی و امّا نماز سنّتی صحیح آنست که موقوفست بخواندن آن مگر در نمازی که از شرع رسیده باشد که
ضرور نیست خواندن آن و اخلال بحرفی از آن جایز نیست حتی بسم الله زیرا که آن جزو حمد و سوره هاست
مگر سورهٔ برائت و اخلال بحرفی و اعرابی از آن جایز نیست خواه تغییر معنی بشود یا نه و فرقی نیست در
بطلان بجهت اخلال بحرف بانکه حرفی را از مخرج غیر ادا نماید مثل ضاد را بمخرج ظا ادا نماید یا بالعکس
یا سین را بجای صاد ادا کند یا بعکس و بعضی گفته اند واجبست که بداند مخارج حروف را و مقتضای
تحقیق آنست که اگر اجمالاً میداند که حرف را هر یک از آنها از مخرج خود ادا میشود بی شناختن
مخارج حروف بتفصیل ضرور نیست و اگر علم بهم نرساند که حروف را از مخارج ادا میکند اکتساب آن لازم
در اکثر حروف و مراد بعلم در اینجا اعم از ظن است بنابر اقرب و احتمال قوی میرود در اعتبار
هر ظنی اگرچه از کلام اهل خبره که قرّاء اند حاصل نشده باشد و لکن احوط اقتصار بر ظنی است
که از قول اهل خبره حاصل شود مگر ظنی که از غیر کلام اهل خبره حاصل شود اقوی از آن باشد
که در اینحال اعتماد بر این ظن اقوی بعید نیست بلکه دور نیست که متعین باشد و واجبیت مراعات
تشدید و مبالغه در آن ضرور نیست و جماعتی از علما واجب میدانند مراعات مدّ متّصل را و
آن احوطست امّا وجوب آن خالی از اشکال نیست و امّا مدّ منفصل واجب نیست لکن افضل است
و مدّ متّصل چنانچه جمعی گفته اند آنست که موجب مدّ و حرف مدّ در یک کلمه باشد و مدّ منفصل
که حرف مدّ در کلمه باشد و موجب آن در کلمه دیگر باشد اوّل مثل اولئک و ولا الضّالّین و دوّم
مثل لا اله الا الله و از بعضی علمای عربیّت ظاهر میشود که مدّ متّصل آنست که سبب آن واقع



شدن
همزه باشد بعد از حرف مدّ در یک کلمه پس مدّ و لا الضّالّین و نحو آن از مدّ متّصل نمی باشد
بنابر این و افزودن زیادتی مدّ را بعضی مکروه میدانند و جمعی ادغام صغیر را واجب میدانند
و آن احوط است امّا وجوب آن معلوم نیست و امّا ادغام کبیر واجب نیست و بعضی مستحب دانسته
اند و ادغام صغیر را تفسیر کرده اند بعضی بادغام تنوین و نون ساکنه در یکی از حروف یرملون
مثل لم یکن له و اشهد ان لا اله و صلّ علی محمّد و آله و ادغام کبیر آنست که حرف اوّل از آن
حرکت داشته باشد خواه آن دو حرف مثلین باشند یا دو جنس باشند یا متقارب و وقف بسکون
را و وصل بحرکت را جمعی واجب میدانند و آن احوط است امّا وجوب آن خالی از اشکال نیست و انداختن
همزهٔ وصل را در جائی که باید انداخت مثل اللّهم اغفر و نینداختن همزهٔ قطع را مثل اشهد
بعضی واجب میدانند بلکه واجب دانسته اند آنچه را در صرف و نحو واجب میدانند و
مستحب میدانند آنچه را مستحب دانسته اند و آن مشکل است بلی احوط مراعات این امور
است و بعضی واجب میدانند آنچه را همهٔ قرّاء واجب میدانند از صفات حروف و شرایط
مثل ترقیق و تفخیم و قلقله در وقف و ظاهر عدم وجوب این صفاتست مگر آنکه موقوف باشد
بر آن یکی از آنچه را واجب دانستیم در قرائت مثل ادا کردن مخرج و امّا روم و اشمام و همس
و جهر و استعلاء و اطباق و غیر اینها از محسّنات قرائت واجب نیست و واجب نیست
وقف در هیچ موضع اگرچه قرّاء آن را واجب دانند پس هر جا که خواهد وصل میکند
و هر جا که خواهد وقف مینماید مگر آنکه در نظم قرائت اخلال نماید پس جایز نیست
پس اگر بر هر کلمه وقف کند و ساکت شود جایز نیست و قرائتش باطل میشود و
همچنین اگر در اثنای کلمه وقف کند بنحوی که قرائتش نکویند او را و بعضی گفته اند اگر
بر سبیل ندرت وقف کند در وسط کلمه مضرّ نیست و بعضی گفته اند اگر نفس

ترتیب را بهم زده و خواندن از ترتیب باعث فوت موالات نمیشود اشکالی نیست در کافی بودن
و عدم وجوب سر گرفتن قرائت و اگر باعث فوت موالات میشود احوط عود کردن بانچیزی
است که ترتیب بآن حاصل میشود پس اعادهٔ نماز یا قضا و احتمال عدم وجوب اعاده قوّت دارد
و واجبست مراعات نظم قرائت پس اگر کلمه کلمه جدا جدا بگوید مثل اینکه عدد را میشمارند بنحویکه
نظم قرائت بهم خورده جایز نیست و اگر عمداً باشد قرائت باطلست و امّا بطلان نماز در آن اشکال
است مگر صدق قرائت بر آن نکند پس نماز نیز باطلست و اگر سهواً باشد قرائت باطل و در فساد
نماز اشکالاتست مگر اینکه از نماز کن بودن بیرون رود و واجبست موالات و
پی خواندن قرائت و بدون آن صحیح نیست و اشکالی نیست در اینکه اگر در میان قرائت غیر
آن را بخواند موالات بهم میخورد پس اگر عمداً غیر را خواند و بعد بهمین قرائت
اکتفا کرده برکوع رفت نمازش فاسد است و اگر عمداً چنین کرد و هنوز برکوع نرفته صحّت نماز
بعید نیست پس دو مرتبه قرائت را بجا آورد و لکن احوط اعاده است یا قضا و اگر سهواً چنین کرد
نمازش صحیح است امّا در فساد قرائت و وجوب اعادهٔ آن با عدم فساد قرائت خلافست و مسئله در غایت
اشکالست لکن قول دوّم خالی از قوّت نیست و احوط تمام کردن قرائت نماز و اعادهٔ نماز است و اما
خواندن غیر چیزها در بین قرائت موجب فوت موالاتست اگرچه یک کلمه باشد و کلام از ذکر یا
قرآن باشد یا نه احوط این است که اینقدر ضرر ندارد و معتبر نیست که او را قرائت کویند پس رد
سلام و حمد در وقت عطسه و سؤال نعمت و پناه بردن از عذاب در آیهٔ عذاب و تسبیح نزد ایه
آن و تنبیه غیر بقرآن و امثال آن در وسط قرائت ضرر ندارد اگر از قاری بودن بیرون
نرود بلکه در اینحال بیرون نیست که جایز دانیم مگر آنکه بنظم قرائت اخلال بهم رسد پس جایز
نیست و تکرار یک آیه یا بیشتر یا کمتر از جهة اصلاح قرائت یا مراعات احکام الکیه

بکشد در وسط کلمه سهل است امّا کلمه را از سر گیرد و آنچه را واجب دانستیم اخلال بآن عمداً
جایز نیست و جاهل مقصّر حکمش مثل کسی است که عمداً اخلال کرده و مشهور اصحاب مستحب میدانند
ایستادن در مواضع وقف و عمل بآن مضایقه نیست و تصریح کرده اند بعضی باینکه منفرد طول میدهد
سکوت را در محل وقف و امام را مستحب نیست طول دادن و مستحبست امام را تخفیف اگر
داند که بعضی از مأمومین را مانعی روداده که باید از نماز بیرون رود و مکروه است که
سورهٔ توحید را بیک نفس بخواند و بعضی گفته اند که هر سوره مثل آن باشد نیز دور نیست
که چنین باشد و مستحبست ترتیل در قرائت و سایر اذکار و در تفسیر آن خلافست بعضی گفته
عبارتست از بیان حروف بدون مبالغه و بعضی بحفظ وقوف و اداء حروف تفسیر کرده
اند و بعضی بغیر آنچه مذکور شد و واجبست مراعات ترتیب بنحوی که نقل شده میان آیات
حمد و کلمات و حروف آن و اگر عمداً ترتیب یکی از این امور را بهم زند و تدارک ننماید تا برکوع
رود نمازش باطلست خواه عالم بحکم باشد خواه جاهل یا مقصّر و اگر عمداً با علم اخلال
نماید و برکوع نرفته باشد در فساد نمازش خلافست و قول بعدم بطلان خالی از قوّت
نیست لکن قرائتش فاسد است پس باید تدارک نماید و این در صورتیست که اخلال که کرده
باعث نشود که آنچه خوانده از قرآنیت بیرون رود و اگر چنین باشد نمازش باطلست و
با اینها همه احوط آن است که اگر آن قرائت نیز بنحو منافی نشده تدارک کرده نماز را
تمام کند پس اعاده یا قضا کند و امّا اگر سهواً باشد
پس اگر برکوع رفته متذکّر شد نمازش صحیح
است و اگر قبل از رکوع بیادش آمد
پس اگر برگشتن بآن موضعی که

ضرر ندارد بلکه اقوی آنست که بغیر این جهة نیز جایز است تکرار لکن احوط ترک است و
آن است که در صورتیکه اراده اصلاح کلمه دارد همان کلمه و بعد از آن تکرار کند مگر اینکه آن کلمه
موقوف باشد صحتش برانچه پیش از آن کلمه است بحیثیتی که اگر آنکلمه را تنها اعاده کند
نظم مختل شود پس در اینحال باید آنرا نیز اعاده نماید اما جواز اعاده زیاده از آن
کلمه و آنچه بران موقوفست خالی از قوة نیست پس اگر کلمه در وسط آیه باشد
میتواند از اول آیه بگیرد و بعضی واجب میدانند که آنچه را اعاده میکند اگر یک کلمه
باشد باید اعاده کند آنقدر یکه آنرا قرآن گویند و در تکرار مجموع حمد و سوره خلافست
احوط ترک آنست اگرچه قصد وجوب یا ندب نیز نداشته باشد و چون موالات در قرائت
شرط شد پس اگر عمدا ساکت شود در بین قرائت آنقدر که از قاری بودن خارج شود
قرائتش فاسد است و اما نمازش باطل نیست و بعضی نیز نماز را فاسد میدانند و احوط
آنست که قرائت را کرده و نماز را تمام کند پس اعاده کند اما اگر سکوت طویل بجهة
عرضی لاحق بهم رسد مثل اینکه اشتباهی کرد و محتاج بتذکر شد باشد پس بموالات قرائت
ضرر نیست و اگر سهوا ساکت شود آنقدر که قرائت از موالات بیفتد در فساد قرائت و عدم آن خلاف
و اشکال است و مراعات احتیاط مهما امکن اولی است و اگر سکوت آنقدر طول بکشد که از نمازگزار
گذرانیدن نماز نیز فاسد است خواه عمدا باشد یا سهوا و اگر در اثناء قرائت ساکت شود بنیة قطع قرائت
و نخواندن آن بالمرة و سکوتش طولی بهم نرساند که از قاری بودن یا نمازگزار بودن بیرون
رود اگر در حمد این عمل واقع شد احوط آنست که حمد را اعاده کند و نماز را اتمام کند و اعاده
نماز کند و اگر در سوره بود حکم بابی که این احتیاطات اشکال است و اگر نیت قطع قرائت
کند و ساکت نشود هم احتیاط اتمام نماز و اعاده آنست و مرجع در شناختن اینکه

از قاری

از قاری بودن یا نمازکننده بودن بیرون رفتن عرف است و در وجوب سوره در رکعت اول
نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی و در دو رکعت نماز صبح خلافست اقوی و احوط وجوب است
و اگر ضرورتی مثل تقیه یا ضیق وقت باعث بر ترک آن شود ترکش جایز است و اگر مریض شود میتوان
ترک حمد یا سوره سوره را باید ترک کرد و در سوره نیز واجبست مراعات حرکات و
سکنات حروف و ترتیب و موالات و نظم و غیر ذلک آنچه در حمد واجب بود
و جایز است خواندن حمد و سوره بقرائتی که قراء سبعه بان متفق اند و آنچه خلاف دارند مخیراند
در اختیار هر کدام که خواهد و اگر در بعضی از قرائت اختیار قرائت بعضی از قراء نماید
آن اختیار قرائت غیر آنکه اول اختیار کرده بود نماید جایز است اگرچه معنی فاسد نشود و از
عربیت بیرون نشود و از ترکیب عربی نیفتد و اما قرائت غیر قراء سبعه را جایز نمیدانند اختیار
نماید اگرچه از شواذ نباشد و علم بجواز قرائت قراء سبعه ضرور نیست بلکه ظن کافی است
و ظن بآنکه از قرائت آنها است و اگر ظن بصحت آن داشته حاصل شود کافی است پس رجوع
بکتب قرائت واجب نیست و یک عادل نیز اگر خبر دهد و مظنه از آن حاصل شود کافی
کمیل کرده اند که آن کدام است ضرر ندارد و معوذتین از قرآن است و خواندن آنها در
نماز ضرر ندارد اگر ابن مسعود بقرآنیت آنها اعتقاد نداشت و واجب است جهر
در دو رکعت اول از مغرب و عشا و در صبح و اخفات در ظهر و عصر و اگر در دو رکعت
آخر از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی اختیار تسبیح کرد در وجوب اخفات خلافست
و احوط اخفات است بلکه خالی از قوت نیست و عدول از آن جایز نیست و اگر اختیار حمد کرد
که البته باید اخفات نماید و اقل اخفات آنست که چنانچه بخواند که خودش بشنود و غیر نشنود
و اقل از این جایز نیست و اکثر آنست که غیر هم بشنود و باقی جهر نرسد و اقل جهر

نشنود

که غیر بشنود و مشتمل بر صوت باشد و اکثر آن آنست که بعلو مفرط که خارج از عادتست
نرسد و در اخفات باید جوهر حروف شنیده شود و همهمه کافی نیست و در شنیدن خود در
اخفات و شنوانیدن غیر در جهر اگر مانعی باشد شنیدن مقدر بلا مانع کافی است و در
موضعی که جهر واجبست بر مرد بر زن واجب نیست و قول بوجوبش ضعیف است و اخفات نیز
بر او واجب نیست اگر نامحرمی آواز او را نشنود و با شنیدن اجنبی در وجوب اخفات بر او
خلافست و در آن تفاصیل داده اند الا آنکه احوط آنست که جهر نخواند اگرچه در تعیین
آن کلام است و اما در جائیکه بر مرد اخفات واجب پس در وجوب اخفات بر او نیز
خلافست و احوط وجوب اخفاتست و واجبست جهر به بسم الله در جائیکه جهر واجبست و در
مواضع اخفات خلاف عظیم است در آن لکن اقوی استحباب جهر است از برای امام
و منفرد خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و در نماز ظهر روز
جمعه مستحبست جهر بقرائت خواه امام باشد و خواه منفرد بنابر اقوی و احوط اخفات
مطلقا و نماز جمعه نیز مستحبست جهر در آن و قضاء نماز یومیه در جهر و اخفات مثل
ادا است پس اگر قضا کند چیزی را که بایست در آن جهر بخواند باید بجهر قضا
کند و اگر نه باخفات باید قضا کند خواه در شب بجا آورد یا در روز و اگر مردی بجهة مردی
قضا کند یا زنی بجهة زنی پس مرد واجبست بر او جهر و اخفات هر یک در موضع خود
و زن نیز حکمش همان زنیست که قضا بر او بوده بلا اشکال در جائیکه مرد از زن یا زن
از مرد قضا کند لکن احوط اینست که قضا کننده مراعات کند هر یک از جهر و اخفات
را در جای خود اگرچه زن باشد و اگر از روی جهل جهر و اخفات را در جای خود بجا نیاورد
قرائت و نمازش صحیح است و اگر عمدا یا با علم اخلال کند نمازش باطل و اگر بجهة فراموشی ترک نماید

نماز

نمایه نماز و قرائتش نیز صحیح است و اگر در اثنای قرائت متذکر شود از غیر یکی قرائت
بلکه ما بقی را چنانکه باید میخواند و جایز نیست خواندن سوره عزیمه که سجده واجب دارد در فریضه
نماز واجبی و بعضی بمجرد شروع در آن نماز را باطل میدانند و آن محل اشکال است بلی اگر
آنرا بخواند و بآن اکتفا کرده بر کوع رود نمازش فاسد است و اگر آنرا بخواند و تمام کند
و قائل باشیم باینکه دو سوره در یک رکعت جایز نیست خواندن آن باز نماز باطل میشود و اگر
بان نیز قائل نباشیم نیز احوط بهم زدن نماز و سجده کردن و از سر گرفتن نماز است و همچنانکه
حرامست سوره عزیمه همچنین حرام است خواندن آیه سجده و گوش دادن بآن و اگر سهوا خواند
آنرا یا گوش داد اقرب صحت نماز و تاخیر سجده تا بعد از نماز است و احوط آنست که در نماز
بجای سجده ایماء نماید و اگر نماز را نیز اعاده کند احوط است و جایز است خواندن سوره عزیمه در
نافله و اگر خواند واجبست سجده فورا و اگر سجده در وسط سوره باشد اگر موالات بهم نخورده
از آنجا گرفته سوره را تمام میکند و الا اکتفا بان و قرائت اشکال است و اگر در آخر سوره
باشد احوط اعاده حمد است بعد از سجده بلکه وجوب آن خالی از قوة نیست و نافله اگر بنذر
و نحو آن واجب شده باشد اقرب جواز خواندن سوره عزیمه و جواز سجده بجهة آیه
سجده است در آن و لکن احوط ترک آن و ترک استماع آیه سجده است در آن و اما نماز
واجب غیر یومیه مثل کسوف نیز در آن اشکال است فصل در رکوع و احکام آن است بدانکه در هر رکعتی
یک رکوع واجبست مگر در نماز آیات که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجبست و رکوع از ارکان نماز است که ترک
آن تا داخل سجده شود عمدا و سهوا موجب فساد نماز میشود خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت
آخر و بعضی قائل شده اند که در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی رکن نیست و ترک آن سهوا موجب
فساد نماز نمیداند و این قول ضعیف است و هر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که ترک آن

باعث فساد نماز میشود اگرچه سهواً باشد و رکوع متحقق نمیشود مگر بخم شدن بحدی که کف دست
بسر زانو برسد و بعضی برسیدن سر انگشتان اکتفا کرده‌اند و قول اول احوط بلکه خالی از قوتی نیست و
بنابر این باید آنقدر خم شود که جمیع کف دست بسر زانو برسد یا آنکه اگر جزئی از آن بسر زانو برسد
کافیست احوط آنست که باید غالب کف دست بسر زانوها برسد و باید بنحوی خم شود که کف هر دو
دست بسر زانوها برسد پس اگر میل بیکطرف نماید بنحوی که یک دست بسر یک زانو برسد کافی نباشد و
باید که خم شود بنحوی که دست بزانو برسد پس اگر خم نشود یا قدری خم شود و زانو ظاهر خم غایت بنحوی که
دست بزانو برسد کافی نیست و دراز دستی و کوتاه دستی و بیدستی رجوع بمستوی الخلقه میکنند در
قدر خم شدن و اگر آنقدر که گفتیم نتواند خم شود هرچه را میتواند خم میشود و اگر خم شدن موقوف بر
گرفتن بچیزی باشد یا اعتماد بچیزی واجبست اعتماد و اگر چیزی نیست واجبست تحصیل آن اگرچه باجرت
باشد و اگر خم شدن بیکطرف ممکن باشد آن واجبست و اگر هیچ ممکن نباشد ایماء میکند و اگر
انحنا نتواند بچشم و اگر تنفس خم باشد بسبب خلقت یا بجهة مرض یا پیری واجب براو که بجهة رکوع
زیاده نماید خمی کم را و جماعتی از علما تصریح کرده‌اند که اگر نتواند در حال قیام کم دست گرفتن
بچیزی و اعتماد بچیزی کم را است نماید براو واجبست و در این حال آن خم شدن بقدر
بجهة رکوع کافیست و زیاده ضروری نیست ولکن احوط است و اگر خمی کم را و بسیار باشد بنحوی که اگر قدری
زیاده تر خم شود از راکع بودن بیرون رود زیاده‌تر نباید خم شد بلکه جایز نیست و واجبست در رکوع
طمأنینه یعنی قرار گرفتن اعضا و ساکن شدن آنها و واجبست که بقدر ذکر واجب باشد و شیخ
طوسی طمأنینه در رکوع را رکن میداند و اگر مراد مجرد استقرار است پس دور نیست زیرا که
بدون رکوع که رکن است حاصل میشود و اگر زیاده بر این را رکن میداند پس آن مشکل است و اگر از
آنچه واجبست خم شدن قدری زیاده خم شود و مجموع آن خم شدن و برگشتن باقدری قرار گرفتن بقدر

طمأنینه

بحث طمأنینه

طمأنینه ذکر واجب باشد کافیست بلی اگر طمأنینه ممکن نباشد بجهة مرضی یا غیر آن کافیست او واجبست
نیز و واجبست سر برداشتن از رکوع و راست شدن بعد از آن و جایز نیست رفتن بسوی سجده
بدون راست شدن اگرچه بسجود داخل نشود و اما بدون راست شدن رو بسجده برود و هنوز از حد
رکوع بیرون نرفته خواهد برگردد و سر برداشتن از رکوع در بطلان نمازش اشکال است
و اگر نتواند سر راست کند ساقط میشود پس اگر بعد از دخول در سجده عذر برطرف شد
قیام ساقط است و اما اگر پیش از سجود عذر برطرف شد پس بعضی گفته‌اند قیام ساقط است و بر
و این خالی از قوة نیست و اگر در راست شدن از رکوع محتاج بچیزی باشد که بآن اعتماد کند واجبست
تحصیل آن اگرچه باجرة باشد و واجبست طمأنینه بعد از سر برداشتن از رکوع خواه ایستاده
نماز کند و خواه نشسته و خواه در فریضه باشد و خواه در نافله و فرقی میان نافله و فریضه
است و مسمی در آن کافیست و آن حاصل میشود بقرار گرفتن و سکون و مشهور آنرا رکن نمیدانند بخلاف
شیخ طوسی که آنرا رکن میداند و اگر آنرا طول دهد آنقدر که از نماز کنار نگویند نمازش باطلست و
واجبست ذکر در رکوع و در آن خلاف عظیم است بعضی خصوص تسبیح را واجب میدانند و بعضی
مطلق ذکر را و این جماعت نیز بعضی ذکری را که مشتمل بر ثنا و ستایش خدا باشد واجب میدانند و
غیر آنرا نیز جایز میدانند و ایضا بعضی قائلند که باید ذکر بقدر سبحان الله یا سبحان
ربی العظیم وبحمده باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند و معتمد در نظر این است که کافیست
مطلق ذکر اگرچه غیر تسبیح و کمتر از آنچه گفتیم باشد و اگرچه مشتمل بر ثنا نیز نباشد و جماعتی که قائل
بوجوب تسبیح نیز خلاف چند در میان ایشان هست و با اینها هم احتیاط را نباید ترک کرد و
احتیاط کامل آنست که سه تسبیح کبری و سه صغری بگوید و پست‌تر از این سه کبری است و از
پست‌تر یک کبری است و از این پست‌تر سه تسبیح صغری است و از این پست‌تر احتیاط تسبیح است

بلی اگر طمأنینه ممکن نباشد بجهت مرضی یا غیر آن کافی است و آن واجب نیز

نیز بعضی گفته

اگرچه ملی باشد و اگر اختیار تسبیح کبری کرد احوط اینست که لفظ وبحمده را نیندازد و موالات و عربیت
در ذکر واجبست بالامکان و مستحب است که امام ذکر را بلند بگوید و ماموم با خفات و بعضی گفته
اند که منفرد مخیر است و واجبست که ذکر واجب را بعد از آنکه بحد رکوع رسید بگوید پس اگر پیش
از آن شروع کند مجزی نیست اگرچه بعد از رسیدن بحد رکوع تمام کند و اگر این شروع از
روی سهو بوده بعد از رسیدن برکوع تدارک مینماید و نمازش صحیح است و اگر عمداً کرده
و تدارک نکرده سر بردارد نمازش باطلست و اگر تدارک نماید در صحت نمازش اشکال است و
محل توقف است و احتیاط آن است که ذکر را تدارک کند و نماز را تمام کند و اعاده کند نماز را
و اگر شروع در ذکر واجب کند در حالیکه شروع بسر برداشتن از رکوع کرده اگر بعد از خروج
از حد رکوع تمام کند مجزی نیست و اگر سهواً چنین کرد مثل آنست که سهواً ذکر را ترک کرده و اگر
عمداً چنین کند و بعد از خروج از رکوع تمام کند نمازش باطلست و اگر عمداً چنین کند و در حد
رکوع تمام کند و تدارک نکند این ذکر را نمازش نیز فاسد است و اگر تدارک کند پیش از خروج از حد
رکوع در صحت نمازش اشکال است و احتیاط همانست که گذشت و اگر سهواً چنین کند نیز احتیاط
اولی است و مستحب است گفتن تسبیح کبری زیاده از واجب و در تعیین عدد آن اشکال است
و تحقیق آنست که سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه و زیاده از هفت مرتبه هر یک از اینها
مستحبست و خلاف در این مقام ما ضعیف است و اما چهار مرتبه و دو مرتبه را قائل باستحباب آن
ندیدیم و اگر شک در عدد آن کند بعضی گفته‌اند بنابر اقل میگذارد و مستحب است امام را
تخفیف مگر بداند که مامومین دوست میدارند طول دادن را و اگر تسبیح را مکرر بگوید
یکی از آنها واجبست و باقی مستحب و اگر بقصد غیر رکوع خم شود عمداً یا سهواً آن مجزی از رکوع
نیست و در خم شدن باید نیت رکوع کند و ترک نیت غیر رکوع کافی نیست و مستحبست که در

رکوع

رکوع دستهای خود را بر زانوها گذارد با انگشتهای گشاده و بگیرد با انگشتها سر زانوها
را و مستحبست که دست راست را اول بر زانو گذارد و اینکه زانوها را بعقب بر
گرداند و آنکه پشت خود را مساوی کند که اگر آب بر آن بریزند بر آن بماند و پیش آوردن
زانوها مکروه است و مستحبست کردن خود را بر دو یک یکس نه بیند از دو مکرو دستها
و نظر بمیان دو پایش کند و از بعضی وجوب آن مستفاد میشود و آن ضعیف است و مستحبست
تکبیر قبل از رکوع و قول بوجوب ضعیف است و مستحبست که آنرا در حال قیام بگوید و جماعتی
تصریح کرده‌اند که در حال خم شدن نیز میتوان گفت ولکن سزاوار است که طول دهد
تا آخر هوی و مستحبست بلند کردن دستها در وقت تکبیر تا گوشها چنانچه بعضی گفته‌اند یا تا
برابر رو چنانچه بعضی دیگر گفته‌اند و در وقت نشسته و خوابیده نماز کردن نیز بلند کردن
دست سنتست و بعضی گفته‌اند که از اخبار مستفاد میشود که مستحبست بلند کردن دست اگر
چه تکبیر را نگوید و مستحبست از برای منفرد که بعد از رکوع بگوید سمع الله لمن حمده
و مشهور آنرا برای امام و ماموم نیز مستحب میدانند و باکی بآن نیست و محل آن بعد از
راست شدن است و مستحبست دعا در رکوع و بعد از رکوع بآنچه در اخبار وارد شده و بعضی
گفته‌اند که بعد از رکوع مستحب نیست طول دادن دعا را و مکروه است که رکوع کند و حال
آنکه دستها در زیر جامه اش باشد و مستحب نیست قرآن خواندن در رکوع بلکه مکروه میدانند و بعضی
و مستحب است تکبیر بعد از رکوع و بعد از سمع الله بلند کردن دستها و اگر برخیزد قبل از
رکوع بر... میخیزد و برکوع میرود و اگر بعد از رکوع و طمأنینه و قبل از ذکر رکوع بیفتد
جایز است که بسجود رود و قیام واجب نیست و بعضی در آن اشکال کرده‌اند فصل در سجود و احکام آنست
بدانکه در هر رکعتی از رکعات نماز دو سجده واجبست با هم و آن هر دو با هم رکن نماز است پس اگر ترک کند هر

مستحب است

دو رکعت اعاده نماز شد باطلست و همچنین اگر سهواً ترک کند بنابر اقوی ولکن بالسهو احوط
اتمام نماز و اعاده است و اما یک سجده را اگر عمداً ترک کند نماز شد باطل و سهواً باطل نمیشود
ولکن احوط اعادهٔ نماز است و واجبست در حال سجده هفت موضع را بر زمین گذارد که اگر یکی از آنها
نباشد و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت ابهام پاهاست پس سجده بر پشت
دست جایز نیست و بر بند دست نیز جایز نیست و باید باطن دستها بر زمین گذارد و مراد از کف
چیزی است که شامل انگشتان نیز باشد و اما انگشتان پا لازم نیست که سر انها را بر زمین
گذارد و در دستها و زانوها و انگشت پاها در وقت سجده اگر بعضی مسمی بر زمین گذارد کافی
است و در پیشانی خلافست لکن حق اینست که در آن نیز مسمی کافی است لکن احوط اینست که
بقدر درهم باشد و حد پیشانی میان دو جبین است از عرض و از طول محل روییدن موی
سر است تا ابروها و واجبست که پیشانی را بر آنچه سجده بر آن صحیح است بگذارد و در سایر
مواضع این لازم نیست بلی بعضی ازاد دستها مستحب میدانند و از بعضی استحباب
آنچیز را ان در همه مواضع ظاهر میشود و آیا شرط است که اعضا را بر آن سجده میکند با خود حمل نکند و
نگذارد و جدا از خود بدارد پس سجده بر جامه که پوشیده و گوشه عمامه است جایز باشد اگر چه
از جنس باشد که برای سجده توان بود یا شرط نیست مسئله محل خلافست لکن اشهر و اقوی جواز است
اما احوط ترک است پس احتیاط آن است که مهر خود را نیز در وقت برخواستن از سجود با
خود بر ندارد مگر با تقیه و جایز نیست که محل پیشانی زیادتر از یک خشت بلند باشد از محل
ایستادن و اما بقدر یک خشت یا کمتر اگر بلند باشد ضرر ندارد ولکن تساوی مستحب است و قدر
یک خشت عبارتست از چهار انگشت مضموم تقریباً و در اینکه مذکور شد فرقی میان زمین
و غیر آن نیست و جماعتی از علما گود را نیز مثل بلندی میدانند پس اگر گود باشد زیاده از یک خشت با

سجده

سجده جایز نمیدانند و آن احوط است لکن جواز خالی از قوه نیست و بعضی از علما سایر مواضع
را نیز مثل پیشانی میدانند در اینکه باید محل آنها نیز بلندتر یا گودتر از یک خشت نباشد
و این احوط است و اگر چه قول بجواز زیادتی از یک خشت تا حدی که معنی سجود عرفاً متحقق
شود خالی از قوه نیست و اگر پیشانی واقع شود بر چیزی که بلندتر از یک خشت میباشد اقوی
اینست که باید آنرا بکشد تا بجائی که بقدر یک خشت یا کمتر میباشد و برداشتن جایز نیست و
احوط اعادهٔ آن نماز است و همچنین است حکم در حالی که پیشانی واقع شود بر چیزی که
سجده بر آن جایز نیست پس برداشتن جایز نیست و اگر نتواند کشید بعضی گفته اند که سر را بر میدارد
و چیزی برای او نیست و واجبست در سجود ذکر و آن مثل ذکر رکوع است در کیفیت و احکام و
احتیاط و طمانینه بقدر ذکر واجب واجبست و ذکر را در حال اطمینان باید گفت و
مشهور علما طمانینه را رکن نمیدانند و بعضی رکن میدانند و اگر ذکر واجب را نداند احوط
آن است که بقدر ذکر واجب طمانینه بجا آورد و حکم بوجوب آن بعید نیست و اگر ضرورتی
مانع از طمانینه شود آن ساقط میشود اما ذکر ساقط نمیشود و واجبست سر برداشتن
از سجدهٔ اول و نشستن و طمانینه و مسمی در آن کافیست و بعضی سر برداشتن و طمانینه
را رکن میدانند و اگر کسی را خم شدن بهیچ ممکن نشود ایما مینماید و حکم ایما در بحث قیام
گذشت و اگر ممکن باشد بقدری که عرفاً گویند که سجده کرد البته بر او واجبست و اگر آنقدر نیز
ممکن باشد اقوی اینست که آنقدر را بجا آورد و مهر را بر بالینی یا بچیزی که بلند باشد
بر آن سجده میکند و احوط آنست که هرچه بیشتر تواند خم شود تا بسجده واقعی اقرب باشد
باید از ترک آن نماید و تدقیق بسیار در آن لازم نیست بلکه باقوی ظاهره اکتفا میشود با
شکم را از زمین جدا سازد پس اگر بیفتد بر روی زمین و دست و پاها را بکشد و پیشانی را

بر زمین گذارد جایز نیست و اگر یکی از اعضا را عمداً بر زمین نگذارد تا محل تدارک بگذرد نماز
باطل است و جاهل مقصر مثل عالم است که عمداً ترک کند و از کلام علما برمی‌آید که جاهل مطلقا
مثل عالم است و ظاهر اینست که واجب در سجده گذاشتن هفت موضع را بر زمین پس اگر گذاشته
شده باشد سابقاً کافی نیست و اگر پیشانی را ممکن باشد گذاشتن آن بر زمین و اعضای دیگر را
بعضی ممکن باشد و بعضی آنچه را ممکن است باید بگذارد و آنچه را ممکن نیست بعضی
گفته اند باید نزدیک بزمین بیاورد و مقتضای کلام علما اینست که اگر نتواند پیشانی را بر زمین
گذارد و بعضی از سایر اعضا را تواند که بر زمین گذارد واجبست گذاشتن آنها و این مشکل است
و کسی که بر پیشانی او دملی یا زخمی یا دردی باشد که نتواند آنرا درست بر زمین گذارد اگر ممکن
است گذاشتن آن بر زمین یا بر آنچه سجده بر او جایز است بکند گودی یا بخوان از هر چیزی
که باشد بنحوی که سجده و گذاشتن پیشانی بر آن صادق باشد واجبست بر او سجده کردن بر پیشانی
و اگر سجده کردن بر پیشانی اصلا ممکن نباشد باید بر یکی از دو طرف پیشانی که آنرا جبین گویند
سجده نماید و احوط آنست که طرف راست را مقدم دارد چنانچه معظم اصحاب قائل شده اند
اگر چه حکم بتعیین بعید است و اگر بر جبینین ممکن نشود بعضی گفته اند بر زنخدان خود سجده
کند ولکن معتبر آنست که بر دماغ خود سجده میکند و در حالی که سجده بر زنخدان
کشودن موهای او ضرور نیست و مراد بعضی مشقت شدیده است که عادةً متحمل آن نمیشوند
و مستحبست تکبیر بجهت سجود در حال قیام و بعضی در حال فرود آمدن نیز تجویز کرده
بنحوی که آخر آن اول سجود باشد و باکی با آن نیست اما افضل اول است و بلند کردن دستها
در وقت تکبیر سنت است و بعد از سر برداشتن از هر یک از دو سجده در حالیکه درست
بنشیند و قبل از سجدهٔ دویم در حالت نشسته و بعضی از علما در حین سر برداشتن

خم شدن

خم شدن نیز جایز میدانند و مستحبست در سجود ارغام دماغ و مراد از رسانیدن آنست
بخاک و شرط صحت نماز نیست و کفایت از آنچه سجده بر او جایز است دو نیست که کافی باشد و هم
جزوی از دماغ که باشد کافیست و در وقتی که بسوی سجده میرود مستحبست که دستها را پیش از زانوها
بر زمین بگذارد و مردان ابتدا زانوها را بر زمین میگذارند و می نشینند پس سجده میکنند و مستحبست در سجود
دعا بجهت دین و دنیا و احوط ترک لحن و غیر عربیست در آن دعا و مستحبست که در سجود در فریضه
دعا کنند از برای طلب رزق باین دعا یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین ارزقنی و ارزق عیالی
من فضلک فانک ذو الفضل العظیم و مستحبست دعا کردن میان دو سجده بآنچه در بعضی از
اخبار صحیحه است که استغفر الله ربی و اتوب الیه و مستحبست تورک در نشستن بعد از
سجدهٔ دویم و مستحبست طمانینه بعد از سجدهٔ دویم و قول بوجوب ضعیف است و مستحب
که بگوید در وقت برخواستن بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر زیاد کند ارکع و اسجد
را نیز باکی نیست و در بعضی از اخبار هست که بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و
اقعد و اگر خواهد زیاد کند ارکع و اسجد را و بعضی مستحب میدانند این را و عمل بهر یک
خوبست لکن اول اولی است و لفظ تعالی را بعد از جلاله احوط ترک است و لکن جواز آن
خالی از قوه نیست و مستحبست در وقت برخواستن اول زانوها را از زمین بر
دارد و اعتماد بر دستها نموده باشد و بعد از آن دستها را بردارد و مکروه است اقعاء در دو سجده و آن
آنست که سینهٔ قدمها را بر زمین گذارد و بر پاشنه‌های پاها بنشیند و بعضی گفته اند که آن است
که بنحوی بنشیند و دستها را بر زمین گذارد و بعضی گفته اند که آنست که بنشیند مثل نشستن
سگ و احوط آنست که عمل بجمیع کند و همه را ترک نماید و بعضی در هر نشستن در نماز اقعاء را
مکروه میدانند و بعضی در تشهد حرام میدانند و آن احوط است خصوصاً بتفسیر اخیر

اگر چه اظهر جواز است در تشهد بهمه تفاصیل وامّا بتفسیر دوم و سیم در میان دو سجده جواز
خالی از اشکال نیست و احوط ترک است و مستحبست بر مرد که در سجده اعضا را بیکدیگر نچسباند یعنی
میان ساقها و رانها را خالی میکند و میان شکم و رانها را نیز خالی میکند و میان بغلها و پهلوها را خالی
میکند و میان دستها و زانوها را نیز خالی میکند وامّا زن پس او را مستحبست که اعضا را
باهم جمع نماید و مستحبست که دستها را از هم کشاده بطلا انگشتهای مضموم بر زمین گذارد و بعضی
برابر دوشها و بعضی برابر گوشها مستحب میدانند و انگشتها را رو بقبله میکند و در حال سجده
نظر بطرف دماغ میکند و در سجده اول بخاطر میگذراند که خداوندا تو مرا از
زمین خلق فرمودی و در وقت سر برداشتن بخاطر میگذراند که مرا از زمین بیرون آوردی
و در سجده دوم که مرا بزمین بر میگردانی و در سر برداشتن از سجده دوم که مرا بار
دیگر از زمین بیرون خواهی آورد و یاد کردن موضع سجود مکروه است اگر دو
حرف از ان ظاهر نشود و جماعتی گفته اند که باید در نشستن قصد غیر سجود ننماید مثل برداشتن
چیزی پس اگر چنین کرد باید برخیزد و بقصد سجود فرود آید و این حکم فرموده اند از عدم
جواز نشستن باین قصد مشکل است مگر خود سجود باشد وامّا اگر بقصد غیر سجود فرود آمد
تا صورت سجده بعمل آمد در بطلان نماز بمحض این عمل خلافست و اقوی عدم بطلان
است و احوط اتمام و اعاده آن نماز است و واجبست قرار گرفتن اعضای سجود در
حال سجود و اعتماد بر آنها بنحوی که سنگینی اعضا بر مواضع سجود باشد پس اگر بر برف
یا پنبه یا [illegible] مثلاً اعضای خود را گذارد باید قوت کند تا اعضا قرار گیرد و مبالغه در
اعتماد ضرور نیست بنحوی که زیاده از سنگینی اعضا شود وامّا اگر بعضی از اعضا بقصد
سجود بر زمین گذاشته بغیر از پیشانی پیش از شروع در ذکر واجب جایز است برداشتن

ان

آن اگر چه بعد از گذاشتن پیشانی باشد لکن بعد از آن بجهة ذکر واجب باید بگذارد بلکه مکرر نیز
میتوان گذاشته و برداشت مادامی که بسرحد فعل کثیر نرسد و امّا در اثنای ذکر واجب اگر ساکت
شود در جواز برداشتن غیر پیشانی اشکال است و احوط ترک است وامّا اگر عضوی را از اعضای
سجود بقصد سجود بر زمین نگذاشته احوط اینست که سایر اعضا را فوراً بگذارد لکن عدم فوریت
خالی از قوت نیست مگر اینکه فاصله فاحشی حاصل کرده که در آن اشکال اعظم است وامّا اگر
انگشتان پا را که سجده میکند در وقت سجده بگذارد و بعد از آن باز بر دارد اگر بجهة [illegible]
است باکی نیست و الا احوط ترک آن است اگر چه اقرب جواز است و مستحبست در سجود و رکوع صلوات
بر پیغمبر و آل پیغمبر و مقتضای بعضی از اخبار اینست که در قیام و رکوع و سجود هم میتوان صلوات
فرستاد و هر وقت که خواهد میتواند بجا آورد خواه بعد از ذکر و خواه قبل از آن و ملحق میشود
بباب سجود کلام در دو مقام مقام اول در سجده شکر است بدانکه مستحبست در [illegible] سجده بجهة
و فضل آن عظیم و ثواب آن بسیار است و بعد از هر نمازی مستحبست خواه فریضه باشد و خواه نافله و ضرور
نیست نیت آن که این بجهة شکر توفیق بر ادای نماز است اگر چه نیت احوط است و در نماز مغرب مستحب
که سجده شکر آن بعد از نافله قرار دهد و قبل از آن نیز جایز است لکن ترک فضیلت شده وامّا غیر آن
که از اسبابست بعد از تعقیبات قرار دهد و مستحبست سجده شکر در وقتیکه نعمت تازه روی دهد یا
بلیه دفع شود یا یاد کند نعمتی را یا ببیند کسی را که مبتلی ببلیه است و او از آن در عافیت یا کسی که
مبتلا بمعصیتی است و او از آن خلاص است و اولی اینست که بنحوی سجده کند که
ایشان نبینند مگر اینکه بسبب دیدن آن عاصی امید ترک آن معصیت از او باشد وامّا اگر
منحصر باشد نهی از منکر باین پس واجب میشود و بعضی از علما اشکال کرده اند در جواز
سجده بقصد عبادت و تقرب بدون سبب و در سجده بجهة دوام نعمت و در رکوع از برای

و اگر نعمتهای بسیار روی دهد بجهة هر یک سجده میکند و در سجده شکر تکبیر و تشهد و سلامی نیست
و بلند کردن دستی نیست و بعضی تکبیر بعد از سجود را مستحب دانسته اند و دلیلی بر آن نیافتیم و استقبال
قبله و ستر عورة نیز شرط نیست و گذاشتن پیشانی بر چیزی لازم لکن بر آنچه سجده بر آن جایز است
نیست اگر چه آن احوط است و همچنین باقی اعضا ضرور نیست و مستحبست که مالد دست خود را
بعد از سجده بجای سجده پس مالد بر روی خود از جانب چپ و بر پیشانی خود تا طرف راست و بگوید
بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنا الهم والحزن
سه مرتبه و بعضی مالیدن بسینه را نیز گفته اند و بعضی روایات دلالت میکند مالیدن دست
بهر جه از بدن که بر آن صورة میباشد و فرموده اند که امان از هر دردی و وافی است و سجده
شکر بر [illegible] جایز است در حال اختیار و مستحبست که در سجده شکر شکم و سینه خود را بزمین بچسباند
و دستها را بر زمین فرش کند و از بعضی مستفاد میشود که سجده باید دو مرتبه باشد و اقوی اینست
یک مرتبه جایز است لکن احوط دو مرتبه است و مستحبست تعفیر و در کیفیت آن خلافست بعضی گفته اند
که آنست که طرف راست رو را پس طرف چپ را بر زمین و بعضی گفته اند دو طرف پیشانی را بر خاک
گذارد و همچنین دو طرف رو را و بعضی بهر یک اکتفا کرده اند و اما بعد از سجده میکند اگر
سجده کند و الا در میان دو سجده قرار میدهد و دعا و ذکر در آن سجده مستحبست و در کیفیت آن در
اخبار و کلام علما اختلاف میباشد و عمل باینچه در اخبار است [illegible] علما گفته اند [illegible]
و در حدیث از حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده که صد مرتبه بگوید شکراً شکراً یا صد مرتبه عفواً عفواً
و اقوال دیگر گفته اند سه مرتبه شکراً میباشد و مستحبست طول دادن آن و گریه و مبالغه در دعا و طلب حاجات
مقام دوم در سجده قرآن است مشهور آنست که پانزده سجده در قرآنست مستحبست و بر کسی که
سجده را بخواند یا گوش دهد سجده بر آن واجب میشود و بر کسی که بشنود امّا گوش نداده واجب

نیست

نیست و بعضی واجب دانسته اند و آن احوط است و جماعتی از آنها که واجب نمیدانند
بجهة محض شنیدن مستحب میدانند بجهة آن وامّا سجدهای مستحب
پس بر خواننده و گوش دهنده و شنونده هم مستحبست وامّا در صورة قرائت
و گوش دادن در سجده واجب فرق میان آنها این نیست که بدانند که آیه سجده را
یا نه عمداً باشد یا سهواً و سجده قرآن تکبیر نیست و نه تشهد و سلامی
بعضی تصریح کرده اند که مشروع نیست بلکه تکبیر قبل از سجود عزائم حرام است
چنانچه بعضی از اخبار دلالت بر آن دارد وامّا بعد از آن مستحبست و
موقوف نیست سجده قرآن اگر چه واجب باشد بر استقبال قبله لکن
افضل است و شرط نیست ستر عورة و طهارة بدن و جامه از نجاست
و وضوء و شرط نیست غسل جنابت و استحاضه وامّا حائض اگر
بخواند یا بشنود آیه سجده را در جواز سجده بجهة او خلافست و اقوی
جواز است و بر فرض جواز آیا سنت است یا واجب اکثر واجب میدانند و
سجدهای مستحب را اکثر بر او نیز سنت میدانند و بعضی در صورة استماع
بر او حرام میدانند و اقرب قول اول است و شرط نیست در سجده تلاوت
گذاشتن پیشانی بر چیزیکه سجده بر او جایز است لکن احوط است و همچنین
گذاشتن سایر اعضا غیر از پیشانی بر هیچ چیز ضرور نیست و مساوی
بودن میان محل پیشانی و محل ایستادن ضرور نیست لکن احوط است و
در آن دعا و ذکری واجب نیست لکن مستحبست و احادیث در ذکر آن
مختلف است احوط آنست که بگوید سجدت لک تعبداً ورقاً لا مستکبراً

عَنْ عِبادَتِكَ وَلا مُسْتَنْكِفاً وَلا مُسْتَعْظِماً بَلْ اَنا عَبْدٌ ذَلِيلٌ خائِفٌ مُسْتَجِيرٌ
ودر روایتی است که انچه در سجده میکوئی بکو وغیر از این نیز اخبار هست
وعمل بهمه نیکواست ودر صورتی که بجهت شنیدن واجب میشود فرقی نیست
میان انکه از بالغ یا غیر بالغ یا دیوانه یا کافر یا غیر اینها بشنود **واما** اکر حیوان
تعلیم کند وبخواند دور نیست که واجب نشود واین سجده بر راحله نیز جایز است
اکرچه نتواند فرود اید واما اکر بر راحله نتواند باید فرود اید واکر هیچ نتواند
کفته اند بایما نماید وان محل اشکال است وسجده تلاوت فوریست خواه
واجب باشد خواه سنت واکر فوراً بجا نیاورد تکلیف ساقط نمیشود حتی
در سجدهای سنتی **واما** در حالت تاخیر از اول زمانی که میتوانست بجا اورد و نکرد
فوریه نسبت بهر زمانی معلوم نیست اکرچه احوط است ودر اینجا نیت
ادا وقضا ضرور نیست وواجبست در سجده تلاوت نیت قربت مقارن
کذاشتن پیشانی بر زمین پس اکر بعد از کذاشتن پیشانی نیت کند صحیح نیست
ومکروه است خواندن قران وانداختن ایهای سجده **واکر** مکرر بخواند اکر
از ایه سجده مکرر بخواند دیکر سجده دیکر لازم است واما اکر مکرر بخواند
در یک مجلس وسجده نکند در بین ودر وجوب سجده بجهت هر ایه اشکال است
لکن احوط است وواجب نمیشود سجده مکر بعد از تمام شدن ایه واکرچه امر
بسجده در وسط ایه باشد **واکر** در وسط کرد مجزی نیست وتعیین ایهائی که
سجده بجهت انها واجب یا مستحب میشود در اخبار وکلام علماء تصریح
مکر در کلام بعضی پس اعتماد بقرائنهای معتبره دور نیست **فصل** در



تشهد است وان در نماز دو رکعتی یکمرتبه ودر سه رکعتی وچهار رکعتی دو مرتبه
واجبست ومحل ان بعد از سر بر داشتن از سجده دویم از رکعت دویم ودر رکعت
اخر است **واکر** عمداً اخلال بان نماید نمازش باطل است خواه فریضه باشد
یا نافله واما اخلال بان سهواً باعث بطلان نمیشود پس ان رکن نماز
نیست ودر تشهد چند چیز واجبست از انجمله شهادت بوحدانیت الهی
وشهادت برسالت پیغمبر است وشکی نیست در حصول شهادتین باین
عبارت که اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ
مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ودر تعیین این عبارت خلافست
احوط واقرب تعیین ان وعدم جواز عدول از انست پس ترک
وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ از اول وعَبْدُهُ از دویم جایز نیست وهمچنین جایز نیست
ترک لفظ اشهد از شهادت دویم وهمچنین ترک واو نیز جایز نیست
وتبدیل اَشْهَدُ باعلم ونحو ان جایز نیست وتبدیل لا ابلفظ غیر ونحو ان
نیز جایز نیست وبالجمله بنابر مختار تبدیل وتغییر این هیئت بهیچ وجه جایز نیست
وهمچنین واجبست صلوات بر محمد وبر ال اطهار انحضرت وشکی نیست
در کفایت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لکن اقوی عدم وجوب این هیئت است
پس جایز است کفتن اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وصَلَّى اللهُ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ واللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلى رَسُولِكَ وَآلِهِ وصَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ونحو اینها ومستحبست صلواة
بر پیغمبر واله مطلقا ودر بعضی لفظ ال است ودر بعضی ذکر اهل بیت
اولی در اختیار اولی است ومستفاد میشود از اخبار بسیار وجوب صلوات

---

ومتابعت هر کاه صلوات بر انحضرت فرستاده شود لکن اقرب عدم وجوبست
صلوات در بین نماز جایز است اکر منافی واجبی نباشد وشهرت دارد استحباب
صلوات نزد نوشتن اسم شریف پیغمبر صلعم یا یکی از ائمه ع وذکر علی قبل از ال
وبعد از ال واو عاطفه ضرر ندارد لکن کراهتش شهرت دارد واشهر واظهر
عدم وجوب صلوات است نزد ذکر پیغمبر صلعم وبعضی انرا واجب میدانند وان
احوط است واز بعضی از روایات استحباب ان در وقت عطسه وفتح
مستفاد میشود واز بعضی از اخبار مستفاد میشود وجوب صلوات
بر پیغمبر ابتدا هر کاه خواهند صلوات بر سایر انبیاء فرستند لکن اقوی
استحبابست وصلوات بر سایر مؤمنین نیز جایز است پس اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى
زید وعمرو جایز است وسلام بر ایشان نیز جایز است اکر ایشانرا یاد
کند بمثل علیه السلام وانجمله واجبست نشستن بقدر ذکر واجب تشهد
که ان عبارة از شهادتین وصلوات است وواجبست طمأنینه نیز پس اکر
بذکر واجب در وقت برخواستن از سجده یا تمام نشده شروع ببرخواستن
کند عمداً تشهدش باطلست واکر اکتفا بان تشهد فاسد کند نمازش نیز
فاسد است واما اکر تدارک کند در محلش در حال نشستن واطمینان در صحت
نمازش اشکال است واقرب انست که نمازش فاسد است **واکر** از نشستن
عاجز باشد مثل ان صورتی که نماز در حال راه رفتن واجب میشود
نشستن بجهت تشهد واجب نیست **واکر** از طمانینه عاجز شود انهم
نیز واجب نیست ولکن با عدم امکان نشستن اقرب بان نزدیک باید



نماید بنابر اقرب ودر تشهد نماز مستحب نیز شرط است نشستن وطمانینه واحوط
اشتراط ذکرهای مستحب در نشستن وطمانینه نیز وایا شرط است در نشستن
در تشهد هیئت خاصی تحقیق انست که هرچه اطلاق نشستن بران شود
وان اقسام متعارفه نشستن باشد جایز است **واما** اکر از افراد نادره باشد
در جوازش اشکال است پس احتیاط انست باید ترک کرد وبهر حال مستحبست
تورک در نشستن ودر تفسیر ان خلافست بعضی تفسیر کرده اند بانکه
بنشیند بر ران چپ وپاهای خود را از زیر خود بیرون برد وظاهر قدم
پای چپ را بر زمین کذارد وظاهر قدم پای راست را بر باطن پای چپ کذارد
وتفسیر دیکر نیز کرده اند وبعضی کفته اند که در حالتی که پای راست را بلند میکند
وپای چپ را بیست که تورک نماید بخاطر بکذرد ندخدا وندا باطل را مضمحل کردان
وحق را بلند کن وتورک از برای زنان نیز مستحبست بنابر ظاهر کلام علماء
وواجبست ترتیب اذکار واجبه پس باید ابتدا کند بشهادة بتوحید پس شهادة
بنبوت پس صلوات بر پیغمبر پس بر ال پیغمبر وبغیر این مجزی نیست وجماعتی
موالات را در اذکار واجبه تشهد واجب میدانند وان احوط است لکن
اقوی عدم وجوبست وشهادتین وصلوات را بغیر عربی خواندن جایز نیست
**واکر** جاهل بعربی باشد واجبست تعلم واکر تعلم ممکن نباشد یا وقت تنک
باشد واجبست ترجمه وبعضی از علماء کفته اند که باید در تشهد قصد معنی
شهادتین وصلوات را بکند که اکر بخواند بدون التفات بمعنی انها
باطل است وان ضعیف است بلکه ظاهر اینست که مجرد لفظ کافیست

نماز

وواجب نیست قصد معنی اینجا لاونه تفصیلا وجایز است در تشهد بلکه جمیع احوال
مثل رکوع وسجود دعا از برای دین ودنیا مادامیکه از برای طلب حرامی نباشد
خواه دعائیکه از معصوم وارد شده است یا غیر ان وشرط نیست عربیة در دعا
بلکه بهر زبان جایز است ولکن احوط عربیة است ودعا افضل از قرائت قران
وامام را سزاوار نیست طول در دعا ومکروه است قرائت قران در تشهد
چنانچه بعضی گفته اند وجایز است دعا کردن از برای هر که میخواهد از بزرگ
وکوچک مؤمنین واسم بردن ایشان مطلوب مکروه باشد نیز جایز است
واکر اما دعا کردن وطلب ان در نماز اگر حرام باشد در ان اشکال است
وبر فرض حرام بودن در فساد نماز بجهت ان اشکال است واحوط ترک
است ومستحب است که در حال تشهد دستهای خود را بر رانهای خود
گذاردن با انگشتان مضموم ومستحب است که امام بشنواند
ماموین را جمیع انچه را در تشهد میخواند وبر ماموم نیست شنواندن
امام ومستحب است در تشهد حمد کردن وان بحمد الحمد لله حاصل میشود
ودر اذکار مستحبه در تشهد اختلاف شدیدی در اخبار وکلمات علما
ابرار است فصل در سلام است ودر وجوب سلام خلاف است
لکن اظهر واحوط وجوب است واز اجزاء نماز است پس ترک ان عمدا
باعث بطلان نماز میشود خواه فوریا باشد یا نافله بلکه بعضی ان را
رکن میدانند که بترک ان سهوا نیز حکم بفساد نماز میکنند وما
احتیاط اولی است وسلام بر نبی که السلام علیک ایها النبی ورحمة



الله وبرکاته باشد واجب نیست بلکه سنت است در فریضه ونافله وبعضی گفته اند که
در وقت این سلام اشاره بسوی قبر مبارک انحضرت سنت است اگر قبر شریف در مقابل
قبله باشد واما دو صیغه دیگر واجبست لکن تخییرا باین معنی که هر یک را خواهد اختیار
کند وهر کدام را اختیار کرد ان نماز خارج میشود وان دیگری واجب نمیباشد در این حال
پس اکتفا بیکی از این دو جایز است وجمع میان هر دو صیغه جایز است در فریضه ونافله
وجمع بدو قسم است یکی انکه مقدم دارد السلام علینا را ودر این اشکالی نیست
واشکالی که بعضی کرده اند ضعیف است ودیگری السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
بر السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین واگر چنین کرد واجب ان مقدم است
با وانغماز بیرون میرود بنا بر اقوی نه انکه بسته به نظر مصلی است که اگر در قصد
این باشد که اند ویمی از نماز خارج میشوم از ان خارج شود وتصریح کرده اند
جماعتی که احوط جمع میان دو صیغه است واحوط ذکر سلام بر نبی است وجایز نیست
تغییر السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین را از این هیئت در جائیکه از ان
خروج از نماز میشود اگرچه معنی ان صحیح باشد واما اگر با ان خروج از نماز
نشود مثل اینکه السلام علیکم را پیش بگوید پس اگر خواهد بوظیفه شرعیه
عمل کرده باشد پس تغییر نمیتواند داد واما السلام علیکم را پس احوط
اینست که ورحمة الله وبرکاته را از ان نیندازد اگرچه اظهر جواز
ترک است واما تغییر السلام علیکم بحذف الف ولام یا تقدیم علیکم
بر السلام یا السلام علیک گفتن پس جایز نیست واظهر اینست
که نیت خروج از نماز در وقت گفتن سلام واجب نیست بلکه

استحباب ان مضایقه نیست وتکرار سلام واجب نه بر امام ونه بر ماموم
ومستحب نیز نیست بر منفرد بلکه عدم تکرار مستحب است ومستحب
او را اگر ایماء کند بگوشه چشم که طرف صدغ وگوش است بجانب
راست واگر در میان مخالفین باشد تکریر سلام بیمین ویسار
بجهت منفرد از جهة تقیه ضرر ندارد واما امام پس بر او هم مستحب نیست
تکرار سلام بلکه مستحب است ترک ان ومستحب است او را ایماء کردن
بصفحه روی خود بجانب راست مطلقا واما ماموم اگر کسی یا دیواری بطرف
چپ او نیست یک سلام میگوید مثل امام وبصفحه روی خود اشاره
بجانب راست مینماید خواه در طرف راستش دیواری یا کسی باشد
یا نه خواه سلام مذکور واجب باشد یا مستحب واگر در طرف چپ او
شخص بالغی باشد مستحب است او را که تکریر نماید سلام را یکی از جانب
یمین ویکی از جانب یسار ودر هر یک بصفحه روی خود اشاره نماید
خواه از جانب راست کسی باشد یا نه خواه سلام واجب باشد یا نه واگر ماموم
غیر بالغی در طرف چپ باشد در استحباب تکرار سلام اشکال است واگر
در طرف چپ کسی نباشد ولکن دیواری باشد بعضی مثل ان دانسته
اند که شخص بالغی باشد وتکرار سلام را مستحب دانسته اند
ولکن اظهر واشهر اینست که مثل ان نیست ومستحب است منفرد را
که قصد کند انبیاء وائمه وحفظه را بخطاب خود وقتیکه
میگوید السلام علیکم واگر امام باشد ماموین را نیز با انچه



مذکور شد قصد میکند واما این واجب نیست واگر ماموم دانست که امام قصد کرده
او را بسلام در وجوب رد بر او خلاف است بعضی گفته اند رد احوط است
واما اگر ندانند قصد امام را رد واجب نیست بی اشکال وهمچنین واجب نیست
رد بر ماموم اگرچه بدانند که امام قصد کرده او را در سلام واما
اگر ماموم باشد در اینکه کی باید قصد کند در وقت سلام خلاف است
بعضی گفته اند که قصد میکند بسلام اول رد بر امام را وبثانی
انبیاء وملئکه وائمه وحفظه وماموین را وبعضی گفته اند
باول رد بر امام وبثانی ماموین را قصد میکند وغیر از این نیز
گفته اند وبای حال قصد مزبور واجب نمیباشد وواجب است در سلام
نشستن وطمانینه ومستحب است که مثل هیئت تشهد باشد در نشستن
وگذاشتن دستها ونظر کردن واگر نداند هیئت خاص سلام را
عربیة ان واجبست تعلم وملحق میشود باین مقام کلام در تحیه مصلی
وغیر او بسلام وغیر ان تنبیه اگر مؤمنی سلام کند بر مصلی واجبست
رد ان واشاره در رد کردن کافی نمیباشد خواه ان سلام کننده
بالغ باشد یا طفل لکن مرد غیر ممیز را اجابت او واجب نیست مطلقا
نه در نماز ونه در غیر ان وهمچنین واجبست جواب که ذمی سلام
کند وکیفیت جواب خواهد امد واما اگر مؤمنی سلام کند بر نمازگزار
واجبست جواب بهمان عبارتیکه سلام کرده اگر بیکی از چهار صیغه
سلام کرده باشد وان اینست که بگوید سلام علیکم یا السلام علیکم

یا سلام علیک یا السلام علیک و عدول از آن نحو یکه سلام کرده مجاز نیست اکرچه
بهتر باشد **و اما** اکر بکوید علیک السلام یا علیکم السلام اقرب اینست که جواب
واجب نیست لکن احوط اینست که بهمان نحو بکوید جواب را و قصد دعا کند
اکرچه در بین قرائت باشد و اکر یقین کند بسلام کردن بصیغه که واجب
نه بمثل آن و شک کند در تعیین صیغ احوط اینست که در جواب احتمالات
که یقین داند که جواب بمثل را ادا کرده بیاورد پس اکر اشتباه در دو صیغه باشد
هر دو را جواب میکوید و اکر در سه صیغه اشتباه باشد هر سه را و
است همچنین اما قصد دعا کند در جواب و این احتیاط در وقتی که بواجبی مثل
موالات اخلال نکند و ظن در اینمقام حکمش حکم شک است و اقوی
اینست که واجبست بر مصلی و غیر او شنوانیدن جواب را بکسی که سلام
کرده تحقیقا یا تقدیرا و اکر شنوانیدن موقوف باشد بر بلند کردن زیاد از حد
عادت محل اشکال است **و اکر** در موضع تقیه باشد و نتواند بلند جواب
کفت آهسته جواب بکوید و اسماع به آن واجب نیست لکن احوط است
**و اکر** در حال نماز جواب سلام را ترک کند پس اکر سهوا ترک کند تا محل آن کذشت
نمازش صحیح است و آن جزئی که بجای رد سلام بجا آورده نیز صحیح است
و معصیتی بر آن مترتب نمیشود **و اکر** عمدا ترک کرده و در جای رد سلام
بفعلی از افعال نماز مشغول نشده بلکه ساکت بوده تا محل آن کذشته
پس معصیت کار است اما اظهر قول بصحت نماز او است و بعضی نمازش را
باطل دانسته اند و احوط اتمام نماز و اعاده است **و اکر** عمدا ترک کرده و بجای

تغییر نل

صلی

مشغول شده

مشغول شده بفعلی از افعال نماز که منافی فوریت رد سلام است مثل قرائت پس اظهر صحت نماز
هر دو میباشد لکن احتیاط در اینصورت شدیدتر است پس بعد از اتمام احتیاطا
اعاده یا قضا کند **و اکر** رد سلام موقوف بر قطع نمازش باشد مثل آنکه سلام کننده
سلام کرده و رفته بجائی که جوابش نمیتوان داد الا بقطع نماز و نرفته در آن مکان
سقوط جواب و عدم قطع نماز یا قطع نماز و وجوب رد سلام اشکال است و اکر کسی بر
جماعتی که یکی از ایشان که جواب داد از دیکران ساقط میشود بلی اکر یکی را از آن
میانه مخصوص کرد بسلام جواب بر او واجبست و اکر شک کرد که آیا او را مخصوص
بسلام یا نه با اینکه میداند سلام کرد احوط آنست که اکتفا برد غیر ننماید بلکه
حکم باین بعید نیست بلکه در صورت ظن باینکه او را مخصوص بسلام ننموده نیز
احوط اینست که جواب را ترک نکند **و اکر** سلام کند بر جماعتی که از جمله آنها
باشد طفل ممیزی و او جواب بدهد اقرب اینست که بجواب او از دیکران ساقط
نمیشود **و اکر** مصلی داخل جماعتی باشد که بر آن جماعت کسی سلام کرده و یکی از آنها
جواب داد احوط آنست که او در حال نماز جواب ندهد و اکر سلام کننده بکوید
سلام بدون ضم چیزی دیکر یا بکوید سلامی علیک یا سلام الله علیک
در وجوب رد و جواب دادن آن اشکال است احوط آن است که بمثل آن
کفته رد جواب نماید مع قصد دعا اما اظهر اینست که غیر سلام جوابش
واجب نیست و اما سلام پس وجوب رد جوابش بعید نیست **و اما** اکر
لحن سلام نماید که اعراب آنرا صحیح نکوید یا حرفی از آن مثل آنکه بجای سلام
علیک سام علیک بکوید احوط رد کردن جواب است بلکه وجوب رد

معتبر نل

سلام

بعید نیست و همچنین احوط مراعات مثلیت است در اصل صیغه نه در نحو آن پس در جواب
سلام علیک سلام علیک میکوید **و اکر** ذمی سلام کند احوط آنست که در نماز هم
مثل خارج نماز در جواب علیکم میکوید لکن اقوی اینست که مخیر است میان
علیکم و میان آنکه بمثل آنچه کفته جواب بدهد که اکر مؤمنی سلام میکرد مانند
آن نحو جواب میداد و سلام بر غیر نکنند حرام نیست و لکن در استحباب و کراهت
آن خلافست و رد سلام در غیر نماز مستحب است و مستحب است که طائفه
که بر بسیار سلام کنند و سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و بعضی
سلام بر ذمی را منع کرده اند و احوط آنست که سلام را ترک کنند مکر
در حال ضرورت و سزاوار است که ترک کنند سلام را بر چند طائفه کسی
که نوازنده بربط و طنبور است و کسی که بازی کننده شطرنج و نرد است
و مخنث و شاعری که قذف زنهای مستوره میکند و کسی که خورنده
است ربا و کسی که متجاهر بفسق است و کسی که شراب میخورد و بر کسی که
مشغول تخلی است و بر کسی که در حمام است و کسی که بسیار مادرهای
مردم را سب مینماید و بعضی حرام میدانند بر کسی که بازی کند
بنرد و شطرنج و مغنی و کبوتربازان **و اما** کسی که مشغول بچیز خوردن است
اکر لقمه در کلویش میباشد و مشغول بجاویدن است و جاویدن
و فرو بردن محتاج بزمانی است که آن مانع است از جواب پس سلام
سنت نیست و اما بعد از فرو بردن که میخواهد لقمه دیکر بدهن
کذارد دلیل منعی نیست چنانچه بعضی کفته اند و زن اجنبیه را جایز است

سلام کردن

سلام کردن بر مرد اجنبی بنا بر اقرب و همچنین مرد اجنبی بر زن اجنبیه
**و اما** بر زنهای جوان مکروه است و کسی که داخل خانه خود میشود مستحب است
که بر اهل خود سلام کند و کسی که داخل خانه یا مسجدی شود که کسی در آن
نباشد بکوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و جواب سلام مؤمن
واجبست خواه در نماز باشد یا نه و همچنین واجبست جواب دادن و شنوانیدن
اکر زنی بر مردی یا مردی بر زنی سلام کند اکرچه اجنبی یا اجنبیه باشد و اکرچه
در نماز هم باشد و در جائیکه سلام مکروه است جوابش واجبست و هر
صیغه که جوابش در نماز واجبست در غیر نماز نیز واجبست و هرچه در نماز
نیز واجب نیست در غیر نماز واجب نیست جوابش و آنچه مذکور شد
که باید جواب مطابق سلام باشد دلالت چهار صیغه مذکوره آن نیز جواب
مختص بنماز است **و اما** در غیر نماز واجب نیست که مثل آن جواب کوید پس
سلام علیکم را در غیر نماز میتوان داد که و علیکم السلام با واو یا بدون
واو و واجب نیست که جواب احسن و نیکوتر از آن سلام باشد پس مساوی
جایز است بلکه بیشتر نیز جائز است پس اکر بکوید سلام علیکم و
رحمة الله جایز است در جواب بکوید علیکم السلام یا علیک السلام بلکه
سلام بدون علیکم و علیکم و علیک بدون سلام نیز جایز است
لکن احوط اینست که سلام بدون علیک و علیک بدون سلام در
جواب نکوید بلکه هر دو را با هم بکوید بلکه بعضی از علما منع کرده
اند جواب دادن بعلیک بدون واو بلکه اولی اینست که جواب

کفت نل

و برکاته

بیش‌تر از سلام نباشد بلکه اولی اینست که جواب بهتر از سلام بوده باشد پس اگر
بگوید سلام علیکم ودر جواب گوید سلام علیکم ورحمة الله جواب باحسن
ادا شد خواهد بود واظهر اینست که رد سلام واجب فوریست وتاخیر
آن جایز نیست ومراد از فوریت این است که از آن تاخیر نیندازد انقدر
که گویند ترک کرده پس تمام کردن یک کلمه یا دو کلمه ضرر ندارد واگر ترک کرد
گناهکار است وبا وجود این از او ساقط نمیشود بلکه بر ذمه او مثل سایر
حقوق قرار میگیرد وهمچنین در حال غفلت ونسیان از او ساقط
نمیشود وکسی که یقین کند بسلام ولکن نداند که با او کرد یا با دیگری جواب
واجب نیست وهمچنین اگر شک کند که آیا بصیغه بود که واجبست رد
یا نه جواب واجب نیست وحکم ظن در اینمقام حکم شک است واگر
اهل ذمه سلام کند بر مسلمان در غیر نماز واجبست جواب او فوری
کیفیت جواب او خلافست احوط آنست که بگوید علیکم بدون واو بلکه
بوجوب آن بعید نیست واما رد بمثل آنچه گفتیم خالی از اشکال جایز نیست
ومستحبست سلام بر کودکان واعاده سلام سه مرتبه اگر جواب
ندهد واینکه بضمیر جمع بیک مؤمن سلام کند پس بگوید سلام
علیکم واگر دو نفر بیکدیگر برسند وهر یک سلام بر دیگری کنند واجب
است بر هر یک رد سلام وبهمان سلامی که کرده اند جواب حاصل نمیشود
واگر از پشت دیوار کسی سلام کند واجبست جواب اگرچه در نماز
باشد واگر در کتابتی بنویسد سلام یا پیغام دهد برسولی سلام را





جواب واجب نیست واگر جماعتی بر او سلام کنند بیک جواب اکتفا میتوان
کرد مگر آنکه سلام هر یک مختلف باشد ودر جائی باشد که جواب را باید علی طریقه
داد بهر یک پس باید تکرار نمود انقدر که واجب بعمل آید مادامیکه منافات
با فوریت جواب نداشته باشد پس در اینحال اقوی اینست که مخیر است
ووقت مفارقت وجدا شدن از یکدیگر نیز مستحبست سلام
کردن وجوابش واجب نیست اما احوط اینست که ترک نکند جواب را
اگرچه در نماز باشد لکن بقصد دعا واگر کسی سلام کند باشاره
یا بخوان اظهر اینست که جوابش واجب نیست ولکن اگر جواب بگوید لفظا
واشاره نیز بکند تا بفهمد بهتر است وسلام زنها بر زنها مثل سلام
مردها بر مردهاست چنانچه بعضی گفته اند واز ظاهر آیه کریمه
بر می‌آید که دخول در غیر خانه خود جایز نیست مگر بعد از سلام کردن
بر اهل آن وظاهر اینست که محمول بکراهت است ومساوات غنی با فقیر
در سلام جایز است وکسی که با جنازه میرود یا بسوی جمعه میرود
یا در اصل خانه حمام است اولی اینست که سلام را ترک کند وترک جواب سلام
معصیت صغیره است واگر اصرار کند بان از عدالت بیرون نمیرود
واشکالی نیست در اینکه اگر در حال نماز عطسه کرد جایز است حمد کردن
بلکه مستحبست ودر روایتی هست که کسی که عطسه کند پس دست
خود را بر دماغ گذارد وبگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهله
وصلی الله علی محمد وآله انسو اخچ دماغ او مرغی بیرون می‌آید

کوچکتر از ملخ وبزرگتر از مگس ومیرود تا زیر عرش الهی وتا قیامت از برای او استغفار
مینماید واز این حدیث معلوم میشود که مستحبست صلوات بر پیغمبر وآل او نیز
با حمد وکیفیت خاصی از برای حمد وصلوات نیست ودر وقتی که دیگری عطسه کند نیز
حمد کردن ومستحبست تسمیه مؤمنی که عطسه کرده خواه در نماز وخواه در غیر نماز وخواه
آن شخص عطسه کن گفته باشد الحمد لله یا نه لکن در حال نماز باید بقصد تسمیه کند واگر در
حال نماز عطسه کرد ودیگری او را تسمیه داد جایز است او را رد تسمیه بقصد دعا بلکه احوط
عدم ترک است وتسمیه عبارتست از اینکه بگوید در وقت عطسه کردن دیگری یرحمک الله
یا یغفر الله لک یا بخوان ومکروه است تسمیه در وقتیکه مکرر عطسه کند مگر آنکه بجهت مرضی یا
کم در اینحال میگوید آنچه را خدا فرموده وجواب تسمیه مستحبست پس میگوید یغفر الله لک یا بخوان
اگر جواب لا تقاوک ثنا ولا تعوده کسی با او گوید هنیئا هنیئا لک یا بخوان جوابش واجب نیست
واگر در حال نماز کسی با او بگوید صبحک الله بالخیر یا مساک الله بالخیر حیاک الله درمیان عرب متعارف
یا اکو یا ادام الله بقاک یا اطال الله عمرک یا بخوان پس اگر آن شخص گوینده قابل دعاست جواب آن
است جایز است بقصد دعا وجواب نباید مثل آنچه او گفته باشد ودر وجوب آن خلافست واظهر آنست
که غیر از سلام از این تحیات متعارفه هیچیک جوابش واجب نیست
بلی در غیر نماز جایز است بهر نحو که خواهد اگرچه مقصد دعا نداشته باشد ودر نماز بعض
دعاها را اشکال اگر بلفظ بگوید واحوط اینست که بلفظ بگوید ولکن بقصد دعا والحمد لله
ومنافیات نماز است از جمله مبطلات نماز چیزیست که طهارت را باطل میکند اگر نمازی که موقوف بر
طهارت است خواه آن ناقض عمدا بعمل آید یا سهوا یا با اختیار باشد یا بدون اختیار بنا بر اشهر واظهر
بعضی گفته اند که چیزیکه وضو را میشکند اگر در اثنای نماز سهوا از او سر زند وضو میسازد وان





همانجا که از امور واقع شد گرفته نماز را اتمام میکند وهمچنین اگر با تیمم نماز میکرد ودر اثنای نماز
آب دید بعضی گفته اند وضو میسازد وان همانجا که گرفته تمام میکند واین دو قول احوط است
پس چنین میکند اما نماز را اعاده میکند واعاده لازم است وهمچون نماز جنازه طهارت شرط نیست
آن نیست بنا بر اظهر دیگر از مبطلات نماز گریه برای امور دنیا است اگر با آواز باشد وتحقیق
در آن خلافست اظهر آنست که این مبطل است اما احوط در اینجا اتمام نماز است واعاده
واعاده واجبست وآن گریه مبطل خواه عمدا باشد یا سهوا وخواه با اختیار باشد وخواه بی اختیار بنا بر
اظهر لکن در حال سهو احوط اتمام نماز واعاده است وخواه در نماز نافله باشد یا فریضه حتی نماز میت وگریه
از برای رفتن مال که گریه از برای دنیاست وگریه از برای رفتن دوست واز ترک گریه از برای دنیاست وبجهه مرده
گریه از برای دنیاست مگر اینکه فرض شود که مشتمل بر قصد قربت بوده باشد بر وجهی که معتبر است
نیست که مثل گریه از خوف خدا باشد واما گریه از خوف خدا وبجهه یاد بهشت وجهنم اگر مشتمل بر
پس اشکالی در آن نیست اگرچه با آواز باشد بلکه مستحبست واگر مشتمل بر دو حرف باشد اگر از کلام کو
مراعات احتیاط است واما اگر از کلام گوینده اقرب عدم بطلان است واما گریه بر سید الشهدا
برای خدا باشد ظاهر اینست که مبطل نماز نیست ومکروه است مدافعه بول وغایط وریح وخواب وپس
اگر اختیار اینها در حالیکه میخواهد نماز کند خواه نافله باشد یا فریضه وباعث بطلان نماز نمیشود
واگر بول وغایط وآنچه مذکور شد در اثنای نماز عارض شود واجبست صبر کردن وحرام است قطع نماز وکراهت
در تمام کردن آن نماز نیست واگر خوف ضرری داشته باشد یا عاجز شود از مدافعه در بین نماز جایز
نماز اگر خوف حرج وقت نداشته باشد واولی اینست که ترک کند واگر خواب آلوده با
کسالت باشد نماز با آن حال باطل نیست اما مکروه است مگر باعث فوت جزئی یا شرطی از نماز شود
که نماز باطل میشود ومکروه است نماز بر مرد در حالیکه موی سرش معقوص باشد وبعضی حرام دانسته

والاظهر اول است و در تفسیر آن اختلاف شدید است بعضی گفته اند که آن است که موی خود را جمع کند
سر و آن را گره زند و تفاسیر دیگر نیز شده و اما زن بر او مکروه نیست و اگر در اثنای نماز
دماغش خون آید و بجامه یا بدنش برسد پس اگر کمتر از درهم باشد یا بعقلی بلکه خون
بدن یا جامه اش رسیده معفو است و ضرر ندارد و اگر بقدر درهم یا زیاده تر باشد و ممکن
باشد انداختن آن جامه از بدن بدون فعل کثیر و زمان انداختن کمتر از زمان شستن باشد
جایز است آن را بیندازد و اگر نتواند انداخت یا تواند لکن زمان شستن کمتر از انداختن باشد واجب است
آن را بشوید و تمام کند نماز را مادامیکه منافی از منافیات نماز را مستلزم نباشد و اگر لازم آید
یکی از آنها مجدداً رسیده خون ببدن و جامه نماز باطل میشود و اگر شک کند که آیا مستلزم هست یا نه
بنابر بطلان نماز حکم کند و آیا شرط است در وجوب شستن که جای دیگر از بدن یا جامه نجس نشود یا نه
اگر دستش در وقت شستن نجس شود ضرر ندارد اشکال است دور نیست که گوییم باکی بنجس شدن جایی که عادة
شستن جای نجس میشود و آیا بعد از رسیدن خون ببدن یا جامه شستن آن فوری است یا اینکه همین که در نماز بشوید
کافی است اگرچه در رکعت دیگر باشد مثلا اقرب عدم فوریت است لکن قبل از سلام باید بشوید و اگر خون دیگر باو برسد
خون دماغ در اینکه آیا حکمش حکم خون دماغ است اشکالات و احتیاط آنست که نباید ترک بشستن و تمام
کردن نماز و اعاده آن و عود کردن باطل میکند نماز را نه قلیل او نه کثیر آن اختیاری باشد یا اضطراری
و اگر آن قی بفضلات و جامه اش مثلا برسد پس حکمش آن است که ضرری که بحسب عادة متحمل آن
نمیشود پس جایز است قطع نماز و الا فلا و از جمله مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است هرگاه
بسر حد فعل کثیر برسد خواه نماز جنازه باشد علی الظاهر یا غیر جنازه و اما اگر اکل و شرب قلیل باشد
بنحوی که دلالت نکند بر اینکه آن نماز رو کرده باعث بطلان نماز نمیشود بنابر اظهر اینها هم
در صورت عمد است و اما سهوا یا قلت که ضرری ندارد و بابه کثرت اگر محو نکرده است صورة

میگذارد

نماز را

نماز را پس ظاهر اینست که نماز را باطل نمیکند والاحوط اعاده آن نماز است بلکه وجوب آن اقوی است
و فرو بردن چیزیکه در بن دندان باقی مانده اگر فعل کثیر نباشد مبطل نیست و همچنین اگر شکری مثلا
در دهن بگذارد که کم کم آب شود و فرو رود اما ترک آن و مشغول شدن بچشیدن شیرینی
ذکر الهی و لذت بردن از آن و شکر مناجات بپروردگار بهتر است و همچنین فرو بردن خلط
دماغ و سینه جایز است بهمان شرط و جایز است خوردن آب در نماز وتر اگر تشنه باشد
و اراده روزه داشته باشد و آن روز خوف داشته باشد از طلوع فجر و آب در پیش روی او
باشد و لازم نداشته باشد منافی از منافیات نماز غیر از شرب آب مثل پشت بقبله کردن
و راه رفتن و نحو اینها بلکه اگر اراده روزه نیز نداشته باشد جایز است بنابر اقرب
بلکه اگر خوف طلوع صبح نیز نداشته باشد نیز جایز است بنابر اقرب بلکه اگر آب در پیش روی
نباشد و در ظرف آنست یا چیزی باشد نیز جایز است بنابر اقرب و آیا شرط است که آن خوردن
آب بسر حد فعل کثیر نرسد یا اگر برسد نیز جایز است که این فعل کثیر در این نماز خاص مبطل
احوط اول است و بعضی راه رفتن بجهة آب برداشتن و برداشتن ظرف آب را اگرچه بجنس
بلا منع نکرده الا لکن احوط اجتناب از همه منافیات است و بعضی هر نافله را ملحق بوتر کرده
اند و اقربیت لکن احوط عدم الحاق است و از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است اگر عمدا واقع
شود و حکم سهوی آن خواهد آمد و در تفسیر فعل کثیر خلافست بعضی گفته اند که هرچه آن را فعل کثیر گویند
خواه محو کند صورت نماز را یا نه و بعضی گفته اند آنست که عرفا صاحب آن عمل را نماز کن
نگویند و بنابراین تفسیر اگر کسی بجا بیاورد عملی را که عرفا آن را فعل کثیر گویند و لکن
نتوان گفت صاحب آن را که نماز کننده نیست نمازش صحیح است و اظهر در نظر فقیر تفسیر دوم است
و بنابراین فی نیت میان آنکه بعد از آن فعل اگر برگردد و نماز را تمام کند گویند نماز کرده

بوق نه ل

باشد لکن احوط اینست که اگر آن نماز کننده بیرون نرود و لکن عرفا آن را فعل کثیر گویند نماز را اعاده کند
در بطلان نماز بفعل کثیر نیست میانه نماز نافله و فریضه و قول بعدم ضعیف است و قول بجواز
در نماز وتر نیز ضعیف است و شرط است در فعل کثیر اینکه بالفعل حقیقة فاعل آن را گویند نماز کننده
نیست پس اگر از اول تا آخر نماز مثلا ده مرتبه دست بزانو زند در هر رکعتی دو بار یا بیشتر و لکن از
نماز کننده بیرون نرود ضرر ندارد اگرچه بر فرضی که ده مرتبه پی هم بجا می آورد از نماز کننده بیرون
میرفت و هرگاه افعال و بنابر مختار فرقی نیست میانه اینکه آن فعل متعدد باشد یا نه بلکه مناط محو صورة نماز
و عدم صدق نماز کن بودن است پس اگر یک فعل او را بیرون برد از نماز کننده بودن مثل برجستن فاحش
نماز باطلست و اگر بتعدد سلب اسم نماز کننده بعمل نشود نماز باطل نیست و چون در فعل کثیر محل
دانستیم که اسم نماز کننده را از شخص سلب نماید پس ضرر ندارد هر فعلی که چنین نباشد اگرچه از افعال
نباشد مثل کشتن مار و عقرب خوف اذیت داشته باشد یا نه و مکروه نیز نیست و همچنین کشتن کیک
و شپش و مگس و سبع و جمیع موذیات و دفع آنها و از بسیاری از اخبار صحیحه و غیر صحیحه مستفاد میشود
وجوب بعض شپش و امثال آن بلکه دور نیست حکم بآن مادامیکه مستلزم مبطل نماز نباشد و مثل
کفات یا تسبیحات یا آیات بشکستن ریزه یا انگشتری یا تسبیح یا انگشت یا غیر آن و مکروه نیز نیست و مثل
و سر کشیدن و مسح پیشانی و لکن اولی ترک آن اخیر است و مثل دست بدیوار زدن بجهة
کسی و یک بستن یا شک بشک زدن و بخواندن و طفل را برداشتن و بطفل دادن
بغل گرفتن و تحت الحنک گذاشتن و جامه پوشیدن و کندن و نعلین پاک کردن و نگاه داشتن کسی
پیش روی او بگذرد و خواندن کتابی که در پیش روی او باشد اگر تلفظ ننماید و چشم برهم گذاشتن
لکن مکروه است و اشاره بایماء کردن و لکن ترکش افضلست و نظر
در نقش خاتم کردن اما ترک آن اولی است و ناخن چیدن و پیچیدن لکن

دفع

اولی ترک

بشخصی

اولی ترک است و دست بدست زدن بجهة حاجتی و از نیابی بیابان اعتماد کردن بجهة حاجتی
نباشد لکن مکروه است و عصا برداشتن و دادن و خم شدن و نشستن بجهة آن ضرر ندارد
مادامیکه افعال اجنبی نشود و پیش رفتن یک گام یا دو گام که منافیات بآن واجبی نداشته باشد و دماغ پاک
کردن و لکن مکروه است و خلط از دهن انداختن اگر دو حرف از آن ظاهر نشود لکن مکروه است و اگر
بجانب قبله یا پیش روی باطل بیندازد کراهة شدید میشود و آب دهن انداختن اگر
دو حرف ظاهر نشود و لکن مکروه است و بجانب قبله یا راست یا پیش رو کراهة شدید میشود و اگر
مضطر شود بجهة قرائت یا ذکری واجب میشود و همچنین سابق و انگشت شکستن که صدا کند و آن
مکروه است و دست بشکم یا کمر گذاشتن و دستها را دراز کردن
مکروه است لکن مکروه است و بازی با بدن یا جامه و مثل آن بازی کردن و عبث بجا آوردن
و لکن مکروه است و باد بموضع سجود کردن اگر اذیت بغیر برساند و دو حرف از آن ظاهر نشود لکن مکروه
است و اگر دو حرف ظاهر شود از آن اگر عرفا آن را کلام گویند بی اشکال نماز باطل است و اگر آن را کلام
نگویند در آن اشکالاتست و اگر مستلزم ایذاء غیر باشد نماز را باطل نمیکند بلکه اگر ایذاء بحد طبع
است حرام نیز نیست بالجمله هر فعل قلیلی که دلیل شرعی بر منع آن در نماز نیست و مبطل بودنش ثابت
در نماز جایز است اگرچه فی حد ذاته حرام باشد پس قتل نفس مثلا باشد حرمتش هم در اثناء نماز مبطل نماز نیست
اگر فعل کثیر نباشد بلکه بعضی از علماء امر را بعکس دانسته اند پس جایز ندانسته اند در نماز فعل خارج از نماز
مگر افعال خاصه که در احادیث بخصوص رسیده که جایز است مثل کشتن شپش و عقرب و مار و طفل
شیر دادن و مانند اینها که بسیاری از آن مذکور شد و این قول ضعیف است و اما اگر فعل کثیر سهوا
و نسیانا از او صادر شود پس اگر محو صورت نماز نمیشود و از نماز کن بودن بیرون نرود نماز
صحیح است و قول بفساد در حالت سهو با اینکه محو صورت نماز نشده ضعیف است لکن مراعات آن بالتمام

لنشوم

متحقق

نماز و اعاده احوط است **واگر** محو صورت نمازی کرده باشد این است که اگر بعد از آن که نماز را تمام کند صادق نیست
که نماز را او صادر شده یا محقق نیست اگر صادق نباشد نمازش باطلست بی اشکال و اگر محقق شود مفهوم نماز
لکن در افعال محو کرده بود صورت نماز را در آن خلاف اجماعی نمازش را باطل دانسته‌اند و احوط آنست که
تمام کند یا اعاده و بعضی صحیح میدانند و آن خالی از قوتی نیست و اگر مضطر شود بفعل کثیر اقوی اینست
که حکمش حکم صورت سهوات اگرچه احوط اعاده است **واگر** فعل کثیر از اجزاء نماز باشد مثل بسیار طول
طول دادن قنوت یا بسیار خواندن تسبیح پس اگر محو صورت نماز نمیشود پس ضرر ندارد اگرچه فعل کثیری
که محو صورت نماز نکند مبطل نمیدانیم و اما اگر محو کند صورت نماز را اگر فرض کنیم حصول این صورت را
احوط ترک است و کثرت حدیث نفس و نظر کردن و نفس زدن ضرر ندارد **واگر** ساکت شود انقدر
نماز کننده اش نگویند نمازش باطلست و در حال سهو احوط اتمام و اعاده است اگرچه قول بعدم
فساد در حال سهو خالی از قوت نیست و از جمله مبطلات نماز تکلم بحرف زدن است و آن مبطل است در حال
عمد اما سهو مبطل نیست خواه نماز واجب باشد حتی نماز میت و نماز احتیاط یا نماز نافله **واگر**
مصلی را اکراه نمایند بر تکلم که اگر نگوید ضرر عظیم حاصل شود در بطلان نمازش بان خلاف است و مسئله در غایت
اشکال است لکن اقرب بطلان است و هر سخنی گفتنی که در نماز واجب شود حکمش اینست لکن احوط
اتمام نماز است پس اعاده و جاهل بحکم معذور نیست بنابر اقرب اگرچه جاهل مقصر نباشد پس نمازش باطل
میشود بتکلم و فرقی نیست میان آنکه مطلبی در سخن گفتن باشد یا نه و اشاره کند و زبان
حرکت دادن او اگرچه بجهة فهمانیدن غیر باشد مبطل نماز او نیست و جماعتی گفته‌اند که اگر عمداً
سلام بگوید در بین نماز نمازش باطلست ولکن اقرب اینست که اگر دعا را قصد کند و صادق
باشد که دعا است و قصد خروج از نماز نکند نمازش باطل نیست اگرچه بلفظ السلام علیکم یا
یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین باشد و اگر قصد دعا نکند احوط ترک است اگرچه



بقصد زیارت باشد حتی مثل السلام علیک ایها النبی یا سلام علی المرسلین که در قنوت میگویند **و اما**
تنحنح اگر بمجیئی است که بتنحنح حرف در آن بهم نمیشود و حرفی از آن ظاهر نمیشود چنانچه غالباً
چنین است پس مبطل نیست اگرچه عمداً باشد بلی اگر بسیار تنحنح کند ملحق بفعل کثیر میشود و حکمش
و اگر دو حرف ممتاز از آن ظاهر شود پس کلام را سکلام میگویند و علم بان داشته قبل از آن نمازش باطلست
اگر گوئیم که کلام مبطل است اگرچه موضوع نباشد و معنی نداشته باشد و حکم این خواهد آمد **واگر** شک باشد
که آن کلام گویند یا نه احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر یقین دارد که کلام مثل تکوید پس ظاهر
اینست که آن مبطل نباشد و اگر علم بان داشته لکن قصد آن دو حرف را کرده دور نیست بطلان نماز
الکن احوط اتمام نماز و اعاده است و یاد کردن و آه کشیدن و ناله کردن حکمش حکم تنحنح است
بتفصیل مذکور **و اما** ناله اگر یک حرف از آن ظاهر شود مکروه است **واگر** آه کشیدن از خوف خدا بعضی
از مبطل نمیدانند و بعضی میدانند و تحقیق آنست که اگر تنها باشد و ضم چیزی دیگر با آن
باشد حالش مثل حال تنحنح است در تفصیل سابق و اگر با غیر منضم باشد بنحوی که ادا شود از
اجزای دعائی مثل دعاء شهر رجب نه همچنانچه در دعای سید الساجدین ع است پس مبطل نیست
اگرچه عمداً باشد و آه کشیدن بنحوی که یک حرف از آن ظاهر شود مکروه است **واگر** صدای بحر یا گاو
یا گوسفند یا سایر حیوانات در نماز پس حکمش حکم تنحنح است در تفصیل سابق و تلاوت
قرآن در نماز جایز است و ذکر کلام مبطل نیست اگر از برای خدا بخوانند و اگر هم قصد تقرب داشته
باشد و هم قصد تنبیه بر مطلبی جایز است پس اگر کسی اذن خواهد در دخول و در نماز باشد
میتوان اند گفت ادخلوها بسلام امنین **واگر** با کفش کسی در جائی راه رود و خواهد او را
بگوید نعلین خود را بکن میتوان گفت اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و عنوان و مقتضای
کلام الهی اینست که فرقی نیست میان آنکه مقصود بالذات تنبیه باشد یا قرائت و اگر مقصود تنبیه باشد

در اول معلوم نیست
میباشد
الا
بر مصلی
فقط

و قصد قرآن خواندن نداشته باشد در صحت و فساد نمازش خلاف است اقوی اینست که اگر قلیل بنحوی که مشتمل
بر تفهیم نیست که از قرآن گویند مثل اینکه بگوید ادخلوها نمازش باطلست و اگر بسیار است بنحوی که نظم
و اسلوب آن داخل در قرآن کند پس حکم بصحت میشود لکن احوط ترک است بنحوی که قرآن بر او صادق باشد و
بیان که تکلم کرده اگر قصد قربت باشد و غرض تنبیه هم بعنوان که اینجا بان تنبیه میکند موافق فعلش باشد
بلکه مجرد نحوی که تنبیه میشود کافی است **واگر** کلماتی را بخواند که از کلماتی در قرآن باشد لکن بان نظم در قرآن نباشد نمازش
باطل میشود پس اگر بگوید یا ابراهیم سلام جایز نیست اگرچه آن دو کلمه در قرآن هست و جایز است ذکر خدا در نماز
و این از کلامی که نماز را باطل میکند نیست اگرچه بجهة تقرب بخدا بوده باشد و جایز است تنبیه بذکر بر مطلبی اگر قصد قربت
باشد بلکه اگر مقصود از ذکر فهمانیدن مطلب بغیر باشد بدون قصد قربت نیز جایز است بنابر اظهر لکن احوط منع است
است در نماز بلکه ذکر بغیر زبان حتی بغیر از عربی نیز جایز است بنابر اظهر و مراد از ذکر هر چیزی است که مراد از عرف
ذکر خدا گویند و شهادة بوحدانیت الهی و رسالت پیغمبر و ولایة و ذکر صفتهای الهی و معجزات پیغمبر و ائمه ع و
ذکر صفات ایشان از ذکر نیست بنابر اقرب **و اما** لا حول و لا قوة الا بالله از ذکر است بنابر اظهر و هرچه شک شود
در ذکر بودن آن احوط اجتناب است آن در نماز و شرط نیست در ذکر اگرچه بجهة تنبیه باشد و نه در قرآن
که در بین نماز خوانده میشود لحن نکردن پس اگر کوشش کند در ذکر واجبی یا قرائت واجبی پس در آن
لحن کند اگر تمام کند از عمداً در صحة نمازش اشکال است ولکن اقرب صحة است و جایز است دعا در بین
نماز از برای هر امری که مباح باشد از امور دنیا و آخرت و جواز دعا بجهة مجرد فهمانیدن مطلب
و تنبیه غیر در نماز خالی از قوت نیست لکن احوط اجتناب است و دعا از برای طلب امر حرام جایز نیست و نماز بجهة
آن باطل میشود بنابر اظهر و **اگر** نداند که آن مطلوب حرام است پس دعا کند در صحة نمازش خلاف است و
مسئله محل اشکال است لکن اقوی صحة نماز است اما احتیاط اولی است و اقرب اینست که مراد از دعا چیزی است
که اطلاق دعا گویند اگرچه مشتمل باشد بذکر امور دیگر بر سبیل بطلب کردن از خدا امری از قبیل بیان

نباشد



وبدن

کردن احوط نفس و بدی خلاق و مخوا اینها چنانچه در دعاء ابو حمزه که از سید الساجدین نقل کرده میباشد و دعاء
ائمه علیهم السلم وارد شده خواندن آن جایز است در نماز بلا امیکه منافات با واجبی نداشته باشد و اگر دعای مکلف شروع کرد
واجب نیست تمام کردن آن بنابر اقرب و اگر فیضها دعا مشتمل باشد جایز است خواندن همه فیضها و همچنین اگر قرا
قرار و سبعه مختلف باشد جایز است خواندن جمیع احتیاطاً اگر باعث فوت موالات نشود و مع ذلک احتیاط
نبایت ترک کرد و لبیک در جواب کسی در نماز نمیتوان گفت اگرچه صدا زننده مادر باشد اگر
تکلم نماید بیک حرف که معنی را فهماند مثل ب نمازش باطل نیست اگرچه عمداً باشد لکن احوط ترک است
و اما اگر یکحرف با معنی باشد مثل ق که معنی آن اینست که نگاه دار اقرب اینست که باطل میشود نماز با آن
لکن احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر آن لفظ با هاء سکت بگوید مثل قه در فساد نمازش اشکالی
نیست و همچنین است لفظ وش و ون و در هرگاه استعمال شود و اراده امر شود از آنها و
اگر اراده معنی امر از اینها نشود از مهملات میباشند و نماز فاسد نمیباشد با آنها پس فارق
میانه امر بودن و عدم امر بودن نیت است **واگر** حروف تهجی را بگوید تنها بجهة تنبیه بر عدد
مثل اینکه ج از جهة تنبیه بر سه عدد احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر عمداً مد دهد چیزی را که مد
ندارد نه وجوباً و نه استحباباً از کلمات حمد یا سوره یا اذکار واجبه یا مستحبه بجهة اشباع حرکت
حکم بعدم بطلان بعید نیست **واگر** الفاظ مهمله یعنی را که مرکب از دو حرف یا بیشتر میباشد
عمداً تکلم بان کند مثل دیز نمازش باطلست و همچنین الفاظی که در آن حرفی غلط واقع شود مثل
کال بجای قال یا مرکب از حروف غیر تهجی مثل ج نماز را باطل میکند و بالجمله هرچیزی که بر آن صادق
باشد کلام و تکلم در عرف و لغت حقیقة اگر عمداً تکلم بان کند نمازش باطلست و اما اشاره و کتابت
و عبارات ذهنیه مبطل نماز نیست و بنابر این باید که خواندن شعری که از عبارات اجنبیه یا عبارات
از علماء مبطل نماز نباشد لکن مسئله در غایة اشکال است و احتیاط را نباید ترک کرد و اگر

نگهدار
واعاده الست
فارق
نمیشود
نیز

نل نیاید

اتفاق افتاد احوط اتمام و اعاده است و اگر گمان کرد که نمازش تمام شد پس عمداً تکلم کرد پس معلوم
شد خطا و منافی دیگر بعمل نیامد اقوی و اشهر عدم فساد نماز است لکن احوط اتمام و اعاده است
و اما مواضعی که ذکر شد ظنی است که شرعاً اعتماد بر آن نتوان کرد پس اقرب بنظر فقیر
اعاده است پس اگر گمانش بخروج از نماز که آنچه شرعاً معتبر است تکلم کرد ضرر ندارد و الا
حکم بصحت اشکال دارد و اگر جزم بخروج داشته باشد و حرف زند و بعد خطا معلوم شود
حکم آن حکم ظن است اینها همه در وقتیست که بتکلم از نماز کم بود بیرون نرود و الا اعاده
باطلست و یکی از مبطلات نماز گذاشتن دست راست است بر روی دست چپ و انحنا

نل اشکال است

و مبطل نماز است بنابر اظهر و اشهر و قول بجواز ضعیف است و فرقی نیست در فساد و
حرمت میانه نماز واجب یا مستحب خواه نماز یومیه باشد یا آیات یا عیدین یا جنازه
و خواه نافله مرتبه باشد یا غیر آن و خواه زن باشد یا مرد یا خنثی یا حر یا مملوک خواه
بیخ یا دست را بگذارد یا بالا خواه بالای ناف بگذارد یا زیر ناف و خواه کف را بر روی
کف بگذارد یا کف را بر روی بند دست یا کف را بر ذراع خواه با اعتقاد استحباب و شرعیت
بگذارد یا نه و بالجمله بهر نحو که دست راست را بر روی دست چپ گذارد در نماز نمازش
باطلست بلی اگر بجهت ضرورت بگذارد مثل اینکه دفع اذیتی از آن خواهد نماید اقرب اینست که جایز
است و نمازش صحیح است و همچنین هرگاه جنبی از یک انگشت خود را بکند [illegible] اینکه دست را
بگذارد و فوراً بردارد اقوی صحت نماز است لکن احوط ترک است و همچنین اقوی جواز
گذاشتن دست راست است بر دست چپ در حال رکوع یا قنوت لکن احوط ترک است
چنانچه جماعتی منع قائل شده‌اند و اگر دست چپ را بر زیر ناف یا بالای آن بگذارد و دست راست را
نزدیک آن برساند و بهم نچسباند ضرر ندارد و همچنین اگر دست بگذارد بر شکم و آن دیگری را بها

کند

کند بجا بنحوی یا آنکه کفها را بهم گذارد بنحو تطبیق نه بطریق گذاشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد و
اینها در حال عمد است و اما در حال سهو اقوی اینست که نماز بجهت آن باطل نمیشود لکن احوط اتمام عمل بود خود
نماز و اعاده یا قضا است و اما در گذاشتن دست چپ بر راست خلاف است اقوی اینست که آن نیز
حرام است و مبطل نماز است و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث شود گذاشتن دست راست را بر دست
چپ جایز است و نمازش صحیح است و معتبر ظن بضرر است و علم ضرور نیست و اگر بترک آن ضرر
حاصل آید واجب میشود اگرچه در نزد مخالفین از مستحبات است لکن اگر آن واجب را
ترک کرد و نماز را بدون دست بستن بجا آورد اقوی صحت نماز او است و اگر در اثنای نماز
ضرورت بر طرف شود واجب ترک آن و الا نماز باطل میشود و اگر امر دایر شود میان
گذاشتن دست راست بر چپ یا بالعکس اقوی اینست که مختار است و اگر مظنه بعدم ضرر داشته باشد
احتمال ضعیفی بضرر باشد اقوی عدم جواز و بطلان نماز است بان و اگر بتواند نماز را
بتاخیر اندازد یا در محل خلوتی نماز کند و بالجمله تواند فرار از تقیه کند اقوی اینست که لازم
نیست بلکه با تقیه بتبعیه ایشان میتوان نماز کرد اگرچه در وسعت وقت باشد لکن احوط اینست
که اگر بتواند تاخیر اندازد تا وقتی که تقیه لازم شود و جایز است تقیه اگر با ایشان نماز
کند اگرچه مضطر بتقیه نباشد بلکه در مسجد ایشان نیز جایز است اگرچه با ایشان نماز
نکند و اما در غیر آن احوط اینست که نماز را در وقتی بکند که محتاج بتقیه نباشد و اگر پشت
سر دست راست را یا چپ را بر روی دیگری گذارد اقرب اینست که نمازش صحیح است و واجب
نیست رها کردن دستها بلکه مستحب است و از مبطلات نماز روگردانیدن از قبله است بنحوی که
بنحوی پشت بقبله شود و این مبطل نمازهای واجب حتی نماز بر میت و اما نمازهای مستحبه
در آن اشکال است و قول بعدم بطلان با التفات در آنها قوی است و همچنین باطل میکند

نماز را بعینه التفات از قبله بجانب راست یا چپ بنحوی که انحراف از قبله حاصل شود خواه بر بدن بلکه
روی بمغرب یا بمشرق کند یا نه بلکه از ظاهر کلام بعضی مستفاد میشود که اگر التفات بکل بدن شود لکن
منحرف از قبله نشود مثل آنکه اگر بجهت استحباب قدری تیاسر کرد از قبله بعد منحرف شود بسوی
جهت قبله بدون تیاسر نمازش باطلست و التفات بجمیع بدن آن بود اما نصوص تنها اگر بصورت تنها از قبله
بجانب راست یا چپ بگرداند لکن بحدی برسد که تواند پشت سر خود را ببیند و گویند التفات بپشت
قبله کرده در آن خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و لکن اقوی صحت نماز است اما احتیاط ترک
کرده و بنابر اینکه مبطل باشد فرقی نیست میان آنکه رو را ببرد تا جهة یمین و یسار محض بنحوی که
رو را بجانب مشرق میکرد مثلا گروهی باین حال که هست بود یا کمتر از آن التفات و فرقی
نیست میان آنکه در حال این التفات مشغول بعمل یا واجبی باشد یا نه و زمان آن طول داشته باشد
یا نه آیا جایز است که از اول تا آخر نماز چنین باشد احوط ترک است و اگر بر روی تنها التفات کند
گویند التفات بپشت کرده نمازش باطلست بنابر اقوی لکن اگر اتفاق افتاد احوط اتمام و اعاده است
و اما التفات بچشم مضر نیست اما مکروه است و گذاشتن انسان یا حیوان در پیش روی نماز
کن موجب نمازش نیست و اگر میان خود و آنچه از برابر او میگذرد حاجبی قرار دهد کراهت بر طرف میشود
و حرام است قطع کردن نماز واجب بدون عذر بمحض خواهش نفس خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن حتی
نماز جنازه بنابر اقرب و احوط و در جواز قطع نمازهای سنتی خلاف است و احوط بلکه اقوی عدم جواز
قطع است و بلی جایز است قطع نماز بجهة حفظ مال خود که محترم باشد و خوف تلف آن باشد که بجهت
تلف آن متضرر شود بلکه بعضی حکم کرده‌اند بوجوب قطع در اینحال و حق اینست که اگر مالی که
که ضرری بفوت آن مترتب نشود قطع جایز نیست و اما بجهت مال غیر اگر ودیعه در نزد او بوده
باشد پس قطع نماز بجهت حفظ آن جایز بلکه واجب و الا در جواز قطع اشکال است خصوصا

ایضا

محترم

اگر مال

اگر مال الیه مبنی باشد و همچنین جایز است قطع نماز بجهت حفظ نفس محترمه از تلف و بعضی بجهت حفظ از ضرر نیز
جایز میدانند و همچنین جایز است قطع بجهت نگاه داشتن کسی را که قرض با و داده و از او طلبکار است اگر خوف
فرار او داشته باشد اگر بر عسرت او متضرر شود و اما با عدم ضرر اظهر عدم جواز قطع است و جایز است قطع بجهت
دفع حدثی که نگاه داشتن آن موجب ضرر میباشد و جماعتی گفته‌اند که اگر داند که اگر قطع نکند نجاستی بجامه اش
خواهد رسید جایز است قطع و بعضی صورت ظن را نیز گفته‌اند و این حکم خالی از اشکال نیست و جایز است قطع نماز در
هر جایی که بترک آن خوف ضرری باشد و اگر ضرری مترتب بر عدم قطع نشود مقتضای قاعده عدم جواز
قطع است در جایی که دلیلی بر جواز آن نباشد پس محض حاجت بقطع باعث جواز نمیشود و در جواز قطع آن
برای دفع ضرر از مومن غافل اگر موقوف باشد بقطع نماز اشکال است و لکن اقرب جواز است و اما امر بمعروف
و نهی از منکر در جایی که واجب موقوف بقطع نماز باشد اقرب جواز قطع بلکه وجوب قطع است و اگر در جامه
غصبی نماز کند با عدم علم بغصبیت و در حین نماز معلوم شود که غصبی است و لو در قصر [illegible]
باشد اظهر وجوب قطع است در این حال و اگر [illegible] در نماز کند در حال امکان [illegible] واجبات نماز یعنی
در اثنای نماز حالی روی دهد که قادر بر آوردن یک واجبی از واجبات غیر رکنی نداشته باشد مثل
الحمد یا الا الله سوره یا ذکر رکوع یا سجود یا تشهد از یادش برود یا اینکه متمکن نباشد از طمأنینه
یا نشستن در جواز قطع و تحصیل قدرت بر آن واجب اشکال است احوط آنست که تمام کند پس اعاده
کند و باکی نیست قطع کردن بغالطی که اختیاری نباشد مثل حوالی که بی اختیار آید یا حیض و نفاس
و استحاضه که بی اختیار آید یا معلوم شود که پیش از نماز محدث بوده و اگر واجب شود قطع در جایی
و قطع نکند اقوی صحت آن نماز است اگرچه احوط اعاده است و بعضی گفته‌اند که در جایی که میخواهد
قطع کند باید سلام بگوید و در آن اشکالات بلکه اظهر عدم وجوب سلام است فصل در نماز آیات
است بدانکه نماز آیات واجب میشود بچند چیز یکی گرفتن آفتاب و ماه اگرچه بعض آنها

۳ نل بجامه

نل دفع

عصبی

۲ نل نباشد

۲ و نل سوره را

۳ باشد نل

علم بر آن بکند که پیش از نماز محدث بوده ولی واجب شود

بكيرد خواه خوفي بجهة آن ها حاصل شود يا نه واگر آفتاب وماه بگيرد بجهة حايل گشتن ستاره احوط
عدم ترك نماز است مگر خوفي از آن حاصل شود واگر ستاره منخسف شود اگر موجب خوف شد نماز
واجب والا فلا وثابت ميشود كسوف وخسوف بديدن وبعلم بآن خواه از تواتر اخبار باشد
يا نه ودر ثبوت آن بشهادة عدلين اشكال است واحوط عدم ترك نماز است بآن بلكه وجوبا آن
خالي از قوتي نيست پس ترك آن جايز نيست واقرب اينست كه ثابت نميشود بشياع ظني وبخبر يك
عادل لكن احوط ثبوت بدو عادل از اهل نجوم يا جماعتي از فساق ايشان خبر دهند كه
در فلان وقت كسوف يا خسوف است اظهر عدم وجوب عمل بقول ايشانست وعدم وجوب
قضاست واگر آفتاب يا ماه بعد از گرفتن وقبل از انجلا غروب نمايد واجبست نماز تا انجلا
شود وهمچنين اگر در زير ابر برود واگر ماه بگيرد وصبح طالع شود يا آفتاب گرفته طلوع كند
نماز ساقط نميشود وادا ميباشد بنا بر اقرب واگر فجر طالع شود وشروع در گرفتن ماه كند
نماز واجب نيز واول وقت نماز كسوفين ابتداي شروع در احتراق وقرصست وآخر آن
تمام انجلاست بنا بر اقوي اما احوط واولي قول باينست كه آخر آن وقت شروع در انجلاست
واگر زمان احتراق وسعت نماز بعد از اقل واجب نداشته باشد ووسعت يك ركعت نيز نداشته
باشد نماز بر او نيست لكن احوط عدم ترك است واگر وسعت يك ركعت داشته باشد نيز اقوي اينست
كه نماز واجب نيست نه ادا ونه قضا ولكن احوط نيز عدم ترك است واگر شروع كرد بنماز كرد
بگمان اينكه زمان احتراق بعد از نماز خواهد بود پس يك ركعت از نماز معلوم شود كه نبود احوط
بلكه اقرب وجوب اتمام است بلكه وجوب اتمام اگرچه يك ركعت نيز نكرده باشد ومعلوم شود عدم وسعت
وقت خالي از قوة نيست واگر كسوف در وقت فريضه حاضره اتفاق افتد اگر يكي از اينها
باشد از آنها واجبست مقدم دارد واگر هر دو مضيق باشند حاضره را مقدم ميدارد واگر



يعني

بايد بعد از آن نماز كسوف را قضا كند اگر بعد از حاضره منجلي شده باشد يا نه تحقيق آنست كه اگر تفريط
در امتثال نكرده ودر تاخير فريضه نيز تفريط نكرده مثل اينكه از جنون بر شود در آخر وقت واتساع
نيز در آن وقت شده بود وممكن نبود در يافتن هر دو پس قضائي بر او نيست واگر در نماز كسوف
تفريط وتساهل كرده تا وقت حاضره تنگ شده پس نماز فريضه را ميكند ونماز كسوف را قضا ميكند
بنا بر احوط بلكه وجوب قضا خالي از قوة نيست اگرچه همه قرص گرفته بوده واگر وقت هر دو موسع
باشد هر كدام را ميخواهد ميتواند كرد لكن جمعي تصريح كرده اند باينكه مستحبست تقديم حاضره بلكه
تقديم حاضره احوط است وبعضي قائل بوجوب شده اند وآن خالي از اشكال نيست ويكي از امور يكه
موجب نماز آيات ميباشد زلزله است وآنچه معتبر است در وجوب نماز اينست كه در عرف بگويند
زلزله شد پس اگر فرض شود كه زمين حركت كند وزلزله بر آن صادق نباشد نماز واجب نيست باين اعتبار
بلي اگر خوف شود نماز واجب ميشود بجهة خوف ووقت آن مدت عمر است وشرط نيست طول كشيدن
زلزله بقدر نماز ونيت ادا ميخواهد هر وقت كه بجا آورد واقوي اينست كه فوري نيست بلكه هر وقت
كه خواهد ميتواند كرد وهمچنين واجبست نماز بجهة جميع خوفهاي آسماني واز جمله خوفهاي آسماني بادهاي
عظيمه سياه وزرد است اگر موجب خوف باشد واز بعضي مستفاد ميشود وجوب نماز بجهة باد سياه
وزرد وسرخ هم اگرچه باعث خوف نشود اما حق اينست كه اگر باعث خوف نباشد نماز واجب
نميشود واگر موجب خوف شود نماز واجبست اگرچه سرخ وزرد نباشد واز جمله آنها ظلمت و
تاريكي شديدست كه موجب خوف باشد واز جمله است صاعقه عظيم كه باعث خوف شود يا صيحه شديد
يا آتشي از آسمان ظاهر شود كه باعث خوف گردد وبالجمله هر خوفي كه از امور يكه از آسمان حاصل
باشد باعث وجوب نماز است بلكه خوف از امور يكه از زمين حادث ميشود باعث نيز احوط بلكه اقوي
اينست كه نماز بجهة آن واجب ميشود واما آيات وعلامات رحمت كه بر خلاف عادت باشد كه موجب خوف

نيست موجب نماز نيست واموري كه موجب خوف معتبر در آنها خوف معظم مردم است پس خوف بعض ناس
موجب نماز نميشود نه بر خائف ونه بر غير او بلكه حصول خوف معظم بر همه واجب خائف وغير
خائف وايضا مراد از حصول خوف بجهة معظم اينست كه بنحوي باشد كه اگر مردم مطلع شوند
هر آينه اغلب ايشان ترسند پس در اين حال اگر كسي مطلع نشود الا يكي چنانچه تنها در بيابان
باشد وآن امر حادث شود نماز بر او واجبست اما اقرب اينست كه بايد بنحوي باشد كه علم حاصل
شود باينكه اگر مطلع ميشدند مردمان معظم ايشان ميترسيدند وظن وظهور آن كافي نيست
وتفحص كردن بجهة تحصيل علم ضرور نيست بنا بر اقرب پس اگر علم حاصل شود بحصول خوف بر
معظم نماز واجبست والا فلا واظهر اينست كه خوفي كه موجب نماز ميشود خوف باعتبار
نزول عذاب الهي وظهور غضب خدا وبدعات پس اگر باد عظيمي بيايد كه خوف خراب كردن
خانها يا كندن درختها يا فاسد زراعتها يا بهم شكستن كشتيها از آن باشد
نماز نيست وهمچنين اگر باران عظيمي آيد كه اين خوفها از آن باشد وثابت ميشود آيه كه موجب
خوفست بمشاهده يا علم بآن اگرچه باشد وبشهادة عدلين بنا بر اقرب نه بخبر عادل ونه شهرت
ظني لكن احوط اينست كه با حصول ظن ترك نماز ننمايد ونماز بجهة خوف دزد ودرنده واجب نميشود
واقوي اينست كه وقت نماز خوف نيز مثل وقت نماز زلزله مادام العمر است مطلقا خواه آن اطول باشد
يا نه مثل آنكه صداي از آسمان آيد واقوي اينست كه جايز است تاخير آن وفوري نيست لكن احوط
فوريت است ونيت اداء وقضاء در كار نيست واگر نماز كسوفين را كرد وهنوز منجلي نشده واجب
اعاده نماز وقول بوجوب ضعيفست ولكن مستحبست اعاده وآن را انكار استحباب چنانچه ابن ادريس
انكار كرده ضعيفست ومستحبست يا اعاده يا مشغول شدن بذكر الهي تا منجلي شود واگر اعاده كرد وهنوز
هم منجلي نشده در تكرار اعاده اشكالست ونشستن در حال ذكر مستحبست واستقبال قبله را نيز



بعضي واين حال مستحب دانسته اند واعاده كه مستحبست فوري نيست بلكه اگر طولي بكشد ومنجلي نشده
باشد نيز مستحبست ودر اعاده ثانيه مستحب ميكند نه واجب وواجب نيست در نماز آيات جماعة
كرده شد وقول بوجوب آن در كسوفين اگر احتراق همه قرص شده باشد يا قضاي آن باشد
ضعيفست بلي مستحبست گذاردن آن بجماعة مطلقا وتاكيد دارد در نماز كسوفين اگر
احتراق جميع قرص شده باشد وتصريح كرده اند جمعي بجواز اقتداي در فريضه آن بر نافله
آن وبالعكس ونماز آيات را خطبه نيست ومستحبست كه نماز كسوفين را زير آسمان بگذارد
بلكه ساير آيات را نيز احتمال استحباب آن هست واگر در مسجد نماز كند در فضائي آن كه
سقف ندارد نماز ميكند وآنجا افضل از صحرا است وجايز نيست گذاردن نماز آيات در حال
راه رفتن وبر روي حيوان در حال اختيار حتي اگر از ابسته باشد بنا بر احوط واگر قرص جميع
آفتاب يا ماه بگيرد ونماز را نكند واجبست قضا خواه عمدا ترك كرده باشد يا از روي نسيان
يا بجهة عدم علم بوقوع آن واقعه وآن ثابت ميشود بشهادة عدلين بنا بر اقرب نه بشياع
يا شياع وشهرت ظني لكن احوط تبعيت بآن وهمچنين قضا واجبست اگر بعض از قرص بگيرد
وعمدا ترك كند يا بجهة فراموش كردن يا خواب وبخوان بنا بر اقرب وفرقي نيست در اين صورة
وصورة سابقه ميانه جاهل بحكم وعالم بآن واما اگر بعض قرص بگيرد وعالم بآن نشود اقوي عدم وجوب
قضاست ولكن احوط قضاست واگر غير كسوفين از آيات ديگر واقع شود وعالم بآن شود ونماز نكند نماز ساقط
نميشود خواه عمدا ترك كند يا نسيانا واما اگر عالم نشود تا آن تمام شود احوط عدم سقوط بلكه اقوي سقوط
واگر آيتي از آيات واقع شود ومطلع نشود مكلف مگر آن از آياتست كه نماز بجهة آن واجب ميشود بعد از
تمام شدن آن مطلع شود مثل آنكه ببيند حركت ديوارها يا آثاري در او كه اين موجب نماز است يا مثل كسي
كه علم بجنون وشايد نداشته تا نماز واجب نباشد يا مثل كسي است كه علم عالم بآن باشد پس بايد نماز را بكند اشكال

اما احوط وجوب نماز است و عدم وجوب خالی از قوت نیست **واما** کیفیت نماز آیات پس **بدانکه** آن دو رکعت
و در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده واجبست و واجبست در هر رکوعی و سجودی از آن ذکر و طمأنینه و
غیر اینها و در هر رکعتی قرائتی و تشهد و سلامی بنهج نماز صبح در آخر آن واجبست و صورت آن نماز
بنحویکه بی اشکال است آنست که تکبیرة الاحرام را میگوید و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود پس بر
میخیزد و حمد و سوره میخواند و برکوع و همچنین تا پنج رکوع میکند پس بسجده میرود و دو سجده نماید
و بر میخیزد و مثل رکعت اول بجا میآورد پنج حمد و سوره و پنج رکوع و سجده رفته بعد از
سجدتین تشهد و سلام بجا میآورد و مستحبست تکبیر بعد از هر رکوعی مگر در رکوع پنجم و دهم
که بعد از ایستادن میگوید سمع الله لمن حمده و قبل از هر رکوعی نیز تکبیری مستحبست و مستحبست
قنوت بعد از قرائت و قبل از رکوع دویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و بعضی بجهة رکوع پنجم
و دهم مجزی میدانند و گفته است که اقل آن یک قنوت قبل از دهم و مستحبست طول قنوت بقدر
قرائت چنانچه بعضی گفته اند **فصل بدانکه** در نماز قضاست واجبست قضای نماز و یومیه بر
کسیکه ترک کند آنرا با اینکه شرایط وجوب نماز را داشته یا اخلال بآن نموده بجهة خواب یا
فراموشی حتی بنحو غیر متعارف عادی بنابر احوط و آنچه را ترک کرده در حال طفولیت یا دیوانگی
یا کفر اصلی قضا واجب نیست **واگر** خود استعمال چیزی کرد که دیوانه شد با اینکه میدانست
احوط قضاست و واجب نیست قضاء آنچه فوت شده در ایام حیض و نفاس واگر در همه وقت
نماز حیض چنین بوده واگر ممکن نباشد طهارت اختیاری که وضو و غسلست و نه طهارت
اضطراری که تیمم است اقوی اینست که نماز از او ساقط میشود و لکن احوط اینست که نماز را
بی طهارت بجا آورد و بنابر سقوط در وجوب قضا خلاف و اشکالات و احوط وجوب قضاست
**واگر** در تمام وقت نماز بیهوش باشد اقوی عدم وجوب قضاست و لکن احوط قضاست

مطلقا

مطلقا **واگر** بیهوشی بفعل خودش باشد با علم بآن مثل اینکه چیزی را که میدانسته باعث اغما و بیهوشی میشود
بخورد و یا استعمال کند و بیهوش شود و بجهة آن نماز فوت شود احوط قضاست لکن وجوبش اقوی
است واگر چیزیکه باعث اغما میشود بخورد و نداند که موجب بیهوشی است پس قضای نیست واگر
ملتفت داشته که موجب بیهوشی میشود و بجهة آن را خورد و نماز فوت شد احوط قضاست **واگر** مضطر شود
بخوردن آن یا جبرا کسی بخورد او دهد بعضی گفته اند قضای نیست **واگر** مسکری بخورد و مست
شود اگر میدانست لازم قضا واجب و اگر نمیدانست یا جبرا خورد یا مضطر شود بخوردن آن
بعضی گفته اند قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صورتها قضاست و بر مرتد واجبست قضا
آنچه از او فوت شده در زمان رده اش و کسیکه از اهل اسلام است و مخالف مذهب حق است
اگر کوری باطنی او بنور هدایت روشن شود و داخل مذهب حق شود پس نمازهائیکه در حال ضلالت
خود کرده قضا نمیکند اگر در مذهب باطل خود نمازش صحیح بوده و اگر ترک کرده باید قضا کند **واگر**
نماز را مطابق مذهب ما کرده باشد بعضی گفته اند قضا ندارد و بعضی احتمال وجوب داده اند واگر
کسی نماز قضا بر ذمه اش باشد جایز است او را استیجار نماز بجهة دیگری بنابر قول باینکه نماز
قضا وقتش وسعت دارد و بنابر قول باینکه وقتش مضیق است پس در بعضی از صور جایز
است و ممکن است ادعای صحت اجاره بر هر دو قول لکن خالی از اشکال نیست و کسیکه ترک
کند نماز واجب را از تهاون و سهل انگاری نه آنکه حلال داند او را باید گفت اما
تعزیرش مسئله میکنند و اگر باز ترک کرد باز تعزیرش کرد ~~[illegible]~~
میکنند و اگر باز ترک کرد در دفعه سیم بعضی گفته اند که حکمش کشتن است و بعضی
گفته اند باز تعزیرش باید کرد پس اگر خائف نگردد با اینکه سه مرتبه بر ترک نماز تعزیرش
کرده شد در دفعه چهارم میکشند او را و این قول احوط است **واگر** مردی ترک کند عمدا

بدون عذر نماز واجبی خود را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن از نمازهائیکه قضاء
دارد در وجوب قضا بعد از مرگ او بر وارث خلافست بعضی گفته اند واجب نیست مطلقا
و بعضی گفته اند واجبست قضا مطلقا اگر چه در غیر مرض موت ترک نموده باشد و بعضی
گفته اند واجبست بر وارث یا قضا یا صدقه از برای هر دو رکعت مدی با امکان والا
از برای هر چهار رکعت مدی و با عدم امکان مدی از برای نماز روز و مدی بجهة
نماز شب و احوط اقوال قول دویم است و نمازیکه بجهة عذری در مرض موت فوت
شده نیز مراعات میکنند و لکن قول اول اقوی است **واگر** کسی بمیرد و بر ذمه او
قضای نماز واجبی باشد خواه یومیه یا آیات یا غیر آن جایز است از او استیجار
نماید بجهة میت بنابر اشهر و اظهر واگر وصیت کند باستیجار نماز از برای او از مال
او و حال آنکه او را ولیی نباشد واجبست بر وصی استیجار نماز از برای او **فصل** در
خللهائیست که واقع میشود در نماز و در بیان احکام شک و سهو است **بدانکه** خللی که در
نماز واقع میشود یا از روی عمد است یا از جهة سهو یا غلط پس کسیکه عمدا اخلال کند
بواجبی از واجبات نماز نمازش باطلست خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد از قبیل رکوع
و سجود و قرائت یا از شرایط آن باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله یا از
کیفیات نماز باشد از قبیل ترتیب اجزاء نماز مثل تقدیم قرائت بر رکوع و
تقدیم رکوع ها بر سجود و سجود بر تشهد و همچنین باطل میشود نماز
بجا آوردن چیزیکه واجبست ترک آن از قبیل تکلم
و خندان هرگاه عمدا باشد و در آنچه مذکور شد
فرقی نیست

میانه

میانه نمازهائیکه واجب باشد یا مستحب قضا باشد یا ادا و فرقی نیست میانه
عالم بحکم یا جاهل اگر مقصر باشد در تحصیل معرفت باحکام چنانچه غالب جهال اند
و اما غیر مقصر اگر چه ظاهر عبارات اکثر علما اینست که او نیز مثل مقصر است
لکن در آن اشکال است و فرقی نیست میانه آنکه جاهل باشد بوجوب چیزی
یا آنکه جاهل باشد باینکه اخلال موجب فساد است و کسیکه حکم را نمیداند
و فراموش کرده در اینجا حکمش حکم جاهل است و استثنا میشود از مسئله جاهل
جاهل بحکم جهر و اخفات پس کسیکه از اندازه آن اخلال کند از روی جهل
نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز یا مستحبات شرایط نماز را ترک
کند نمازش صحیح است اگر چه جمیع آنها را ترک نماید **واگر** مستحبات نماز را
همه آنها یا بعضی آنها را بر خود واجب کند بنذر و شبه آن پس عمدا ترک
نماید قریب بیقین است که نمازش صحیح است مطلقا لکن احتیاط را نباید ترک نمود
و اگر نمازش باطل شود بجهة اخلال بجزء یا شرط تمام کردن نماز مثل حج فاسد
واجب نیست بنابر اظهر **واما** اگر سهوا اخلال نماید بجزئی پس اگر اخلال
برکنی از ارکان نماز کرده سهوا و از محلش نگذشته واجبست بر او که آنرا
بجا آورد و نمازش صحیح است و مراد از باقی بودن محل آن اینست که
داخل در رکنی دیگر نشده باشد پس اگر داخل در واجبی دیگر شده باشد ضرر
ندارد پس اگر کسی سجده را ترک نموده باشد و داخل قیام شده باشد تا
برکوع نرفته اگر چه قرائت را تمام کرده باشد برمیگردد و سجده را
بجا میآورد و بر خواستن قرائت را دو مرتبه میخوانند تا ترتیب

بعمل آید پس مراعات ترتیب بعد از بجا آوردن آن جزء که ترک شده واجبست و در آنچه گفتیم فرقی نیست میانه نماز دو رکعتی و غیر آن و دو رکعت اول و غیر آن و بعضی فرق گذاشته‌اند و آن ضعیف است واگر اخلال کرده برکنی و متذکر نشود تا داخل رکنی دیگر شود نمازش باطلست و متفرع بر این کرده‌اند بطلان نماز را باخلال کردن بعمل آینکه نیت نکند و همچنین اخلال به نیت تا اینکه تکبیر گوید و در تفریع اشکالات است اما حکم بفساد صحیح است و باطلست نماز بکر اخلال بتکبیر کرده داخل قرائت شود یا اخلال برکوع کرده تا داخل سجده شود یا اخلال بسجدتین کرده تا داخل رکوع شود و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان دو رکعت اول و ثالث و میانه نماز فریضه و نافله واگر شک بهم رسد در رکعات نمازهای دو رکعتی شود مثل نماز صبح و نماز سفر و جمعه و عیدین و آیات باید نماز را اعاده کند بنابر اشهر و اظهر و بعضی گفته‌اند مخیر است میان بنا گذاشتن بر اقل و اعاده و آن قول ضعیف است واگر در نماز آیات شک تعلق گیرد بعدد رکوعهای آن بنا بر اقل میگذارد مگر آنکه لازم داشته باشد شک در رکعات را مثل آنکه شک کند که آیا پنج رکوع کرده یا شش رکوع و یقین داند که اگر پنج رکوع کرده در رکعت اول میباشد و اگر شش رکوع کرده در رکعت دویم است پس در اینصورت نمازش باطلست و آنچه گفتیم از آنکه شک در عدد نمازهای دو رکعتی باعث بطلان میشود فرقی نیست میانه آنکه نماز ادا باشد یا قضا یا استیجاری باشد یا غیر آن واگر مخیر باشد میان قصر و اتمام و اختیار قصر نماید پس شک در عدد رکعت آن نماید در فساد نمازش اشکالست و فساد نماز در کمال قوت است لکن احوط اتمام آن نماز و اعاده آنست واگر شک در عدد رکعات نماز مغرب نماید نمازش باطلست نیز بنابر اظهر و اشهر و فرقی نیست در اینجا و در سابق میان آنکه شک تعلق بزیاده گیرد یا بکمی پس در مغرب اگر شک کند که سه رکعت کرده یا چهار یا سه رکعت کرده یا پنج نماز باطلست همچنانکه اگر شک کند که یک کرده یا دو و همچنین در سابق واما نمازهای چهار رکعتی پس اگر شک کند در آنها میان یک و دو یا یک و سه



و در آن خلاف اشهر و اظهر این است که نمازش فاسد است و همچنین باطل میشود نماز اگر شک تعلق بیکی از دو رکعت اول گیرد باین نحو که آن دو رکعت را یقین نداند پس نماز باطل میشود بشک کردن میانه یک و سه و یک و دو و سه و یک و دو و چهار و یک و دو و سه و چهار و بالجمله دو رکعت اول را یقین نداند ~~پس نماز باطل میشود بشک کردن میانه یک و سه و یک و دو~~ ندارد و آن دو رکعت محل شک شد نماز باطلست خواه این شک در دفعه اول باشد یا نه و اما حکم بفساد نماز بجهة این شک در صورتیکه وقت وسعت داشته باشد که بعد از سر گرفتن نماز بتواند نماز را در وقت دریابد یا در صورت ضیق وقت نیز حکم بفساد میشود مسئله محل اشکالست و احتمال فساد در کمال قوه است و همچنین است کلام در شک در رکعتهای نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و لکن دور نیست حکم باینکه احوط اینست که آن نماز را که بجهة شک در اینصورت اعاده کرده از در خارج وقت نیز اعاده نماید و فرقی نیست در فساد نماز بجهة شک در دو رکعت اول میان نماز قضا و ادا حتی استیجاری و کسی که شک کند و نداند که چه قدر از نماز کرده آیا یک رکعت یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار نمازش باطلست بنابر اظهر و اشهر و قول بصحت ضعیف است واگر در نمازهای چهار رکعتی شک کند میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین باینمعنی که نداند دو رکعت کرده تا باید تشهد بخواند و دو رکعت دیگر بجا آورد یا سه رکعت کرده تا باید برخیزد و یک رکعت دیگر بجا آورد اظهر و اشهر اینست که واجبست که بنا را بر سه گذاشته یک رکعت دیگر را بجا آورد و بعد از سلام نماز احتیاطی بجا آورد و بعضی گفته‌اند بنا را بر اقل باید گذارد و بعضی مخیر دانسته‌اند و هر دو ضعیف است واما نماز احتیاط در اینجا اظهر و اشهر اینست که مخیر است میانه یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته و بعضی یک رکعت ایستاده را معین میدانند



واحوط است بنا آنکه هر شکی که تعلق برکعت دویم گیرد مثل دو و سه و دو و چهار و نحو آن در وقتی نماز صحیح است که بعد از اکمال سجدتین باشد تا دو یقین باشد و شک در بجا آوردن رکعت سیم باشد مثلا پس قبل از اکمال سجدتین شک کند نمازش باطلست واما که اکمال سجدتین اقرب در نظر اینست که حاصل میشود بر داشتن سر از زمین در سجده دویم و بعضی بتمام کردن ذکر میدانند و بعضی بگذاشتن سر بسجده اگر ذکر نکرده باشد و مسئله خالی از اشکال نیست پس احتیاط را ترک نکنند باینکه اگر شک در سجده واقع شد نماز را تمام کنند و نماز احتیاط را کرده دوم مرتبه نماز را اعاده نمایند و لکن اقرب فساد نماز است اگر قبل از سر برداشتن شک کند میانه دو و سه نمازش فاسد است نیز و قول بصحت ضعیفست و همچنین در حال قیام باینمعنی که نداند که بجهة رکعت دویم ایستاده یا بجهة رکعت سیم و فرقی نیست در احکام مذکوره میانه نماز ادا و قضا حتی استیجاری واگر مخیر باشد میانه قصر و اتمام و اختیار اتمام کند پس این شک واقع شود حکمش همانست که گفتیم و شرط نیست در بنا بر سه در این شک که آن شک بعد از اتمام سجدتین واقع شود پس اگر بعد از آن هم این شک کند حکم همانست که گذشت و کسی که واجبست بر او ایماء کردن بجهة سجده اقرب اینست که اکمال سجدتین در حق او متحقق میشود بفراغ از ایماء بجهة سجده دویم نه بمجرد ایماء یاد کرد واگر در نمازهای چهار رکعتی شک کند میان سه و چهار بعد از اکمال سجدتین باینمعنی که نداند که سه رکعت کرده تا باید یک رکعت دیگر بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا باید تشهد خواند سلام دهد اظهر و اشهر اینست که واجبست که بنا را بر چهار گذاشته نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط کند و مخیر است میانه یکی از این دو و قول بتعیین رکعت ایستاده ضعیف است مثل قول بتعیین دو رکعت نشسته لکن اختیار یک رکعت نشسته دور نیست که احوط باشد و شرط نیست که این شک بعد از اکمال سجدتین باشد بلکه در شک سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند مطلقا مثلا اگر قبل از اکمال سجدتین این شک واقع شود بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعتی را که در آن هست رکعت چهارم حساب میکند و آن رکعت را تمام میکند و بعد نماز احتیاط را بجا میاورد چنانچه گفتیم و فرقی در این احکام میان



نماز ادا و قضا و استیجاری و غیر آن نیست و در صورت تخییر اگر اختیار اتمام کند و این شک واقع شود حکم همانست که گفتیم و اگر در حال قیام شک کند که آیا این قیام بجهة رکعت سیم است یا چهارم پس این شک میان سه و چهار است بنابر این رکعت را تمام میکند و رکعت چهارم را نیز بنا میکند پس آنچه گذشت نسبت بکسی که شک میانه دو و سه کرده باشد بجا می‌آورد بنا را اقوی واما شک میانه دو و چهار در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال سجدتین باینمعنی که نداند که آیا دو رکعت کرده تا دو رکعت دیگر باید بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا اینکه باید بجا آورد یا رکعت کرده تا اینکه باید تشهد خواند و سلام دهد اگر قبل از تشهد شک کرده یا اینکه سلام نماز را بگوید اگر بعد از تشهد شک کرده پس در آن خلاف است اشهر و اظهر اینست که باید بنا را بر چهار گذارده تشهد خواند و سلام دهد پس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بجا آورد و سجده سهو در اینجا واجب نیست لکن اولی اینست که ترک آن ننماید و بعضی آنرا مستحب میدانند و فرقی نیست در میان نمازهای ادا و قضا و استیجار و غیر آن و در صورت تخییر اگر اختیار اتمام کند ظاهر اینست که حکمش همانست که مذکور شد واگر شک کند میانه دو و سه و چهار بعضی گفته‌اند بنا را بر سه گذارد و بعضی گفته‌اند بنا را بر چهار میگذارد و یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا می‌آورد و مشهور اینست که باید بنا را بر چهار گذارد و بعد از تمام نماز دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و این قول اظهر است و بنابر این قول در وجوب تقدیم دو رکعت ایستاده یا نشسته خلاف است اقوی اینست که دو رکعت ایستاده را واجبست که مقدم دارد و ایضا در جواز یک رکعت ایستاده بدل دو رکعت نشسته خلافست و منع از آن احوطست بلکه خالی از قوه نیست و فرقی نیست در این احکام میان نماز ادا و قضا و استیجار و غیر آن و در صورت تخییر با اختیار اتمام حکم همین است ظاهرا واگر شک کند میانه چهار و پنج که نداند آنچه کرده چهار رکعت کرده یا پنج رکعت پس از چند صورت میباشد صورت اول آنکه آن شک بعد از اکمال سجدتین باشد در اینجا واجبست که بنا را بر چهار گذارده

سلام رد هد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و نماز احتیاطی نیست و فرقی نیست میان آنکه این شک قبل از
تشهد باشد یا بعد از آن صورة ۲ آنکه این شک قبل از رکوع واقع شود پس این شک برمیگردد بشک
میان سه و چهار پس باید بنا را بر چهار گذاشت و نماز را تمام کرده دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده
بجا آورد و این شک متحقق میشود باینکه شک کند که آیا این قیام بجهت رکعت چهارم است یا پنجم یا
باینکه شک کند که آیا رکعت سابق سیم بوده تا اینکه این رکعت چهارم باشد یا اینکه چهارم بوده تا اینکه
این رکعت پنجم باشد و فرقی نیست در اینکه این شک قبل از قرائت باشد یا بعد از آن یا در اثنای آن
بلکه اگر شروع بخم شدن نیز کرده باشد و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد که شک کند حکمش
همین است که مذکور شد بنابر اجود و جماعتی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند و آن
احوط است صورة ۳ آنکه این شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد و در صحت نماز در اینجا
خلاف است و مسئله در کمال اشکال است پس باید احتیاط را بتمام کردن نماز و اعادهٔ آن ترک
ننماید و اگرچه قول بصحت نماز خالی از قوتی نیست و بنابراین فرقی نیست میان آنکه این شک
بعد از راست شدن از رکوع باشد و در حال قیام یا در حال فرود آمدن بجهت سجده باشد
یا در حالی که نشسته و هنوز بسجده نرفته و سجدهٔ سهو در اینجا واجب میباشد بنابر احوط
و اقوی و صورة شک در اینجا اینست که نداند که این قیام از رکوع چهارم است یا از رکوع
پنجم صورة ۴ اینست که شک واقع شود در اثنای یکی از سجدتین یا میان دو سجده و
در اینجا نیز مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را بتمام کردن نماز با سجدهٔ سهو و پس اعادهٔ
نماز ترک نباید کرد اگرچه قول بصحت نماز و عدم لزوم اعاده خالی از قوتی نیست و
فرقی نیست در آنچه گفتیم میان آنکه شک در سجدهٔ اول واقع شود یا ثانی قبل از شروع در
ذکر یا در اثنای آن یا بعد از آن صورة پنجم آنست که آن شک در رکوع واقع شود

وان قیام را بجهت زده بنشیند

و احوط

آنکه اگر شک

باشد



بابی طریق که رکوع را بجهت زده بنشیند و تشهد خواند بعد از آن سلام بدهد و ۳

ودر صحت و فساد نماز در اینجا نیز خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و احوط اتمام نماز بیک رکعت
ایستاده یا دو رکعت نشسته با سجدهٔ سهو است پس اعادهٔ نماز از سر و این احتیاط را نباید ترک نمود و فرقی
نیست میان آنکه این شک قبل از ذکر یا بعد از آن یا در اثنای آن واقع شود و در احکام گذشته فرقی میان نمازهای
و قضا و ابتدائی و غیر آن نیست بلانکه ۲ صورة غالبة شک همان است که گذشت و غیر آن نیز بسیار است
بعضی از آنها مذکور میشود یکی از آنها آنست که شک کند میان دو و پنج در نمازهای چهار رکعتی
پس اگر این شک قبل از کمال سجدتین است نماز باطل است و اگر بعد از آن باشد در صحت و فساد نماز
خلاف است و اقرب صحت نماز و وجوب بنا بر اقل است دیگر شک میان سه و پنج است و از برای آن
صورتهاست یکی آنکه آن شک بعد از کمال سجدتین واقع شود در اینحال اقرب صحت
نماز است و باید بنا را بر سه گذارد و لکن احوط اتمام نماز و اعاده یا قضاست و بنابر مختار احوط
آنست که سجدهٔ سهو را نیز بجا باید آورد صورة دیگر آنکه این شک قبل از رکوع باشد و در اینجا
هم میزند رکعت را و می نشیند و شک برمیگردد بشک میان دو و چهار و حکمش گذشت و
جماعتی گفته اند دو سجدهٔ سهو میکند و بعضی گفته اند چهار سجدهٔ سهو میکند بنابر اینکه بجهت
هر زیاده و نقصانی سجده باید کرد و آن احوط است صورة دیگر آنکه شک بعد از رکوع و قبل
سجود واقع شود و اقوی اینست که باید بنا را بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و احوط اینست که
باین عمل نماز را اعاده نماید یا در وقت یا در خارج وقت و مراد از بعدیت رکوع اینست که بحد
رکوع رسیده باشد اگرچه ذکر و طمانینه بجا نیاورده باشد دیگر شک میان دو و سه و پنج
است پس اگر قبل از کمال سجدتین باشد نمازش باطلست و اگر بعد از آن باشد اقوی اینست
که بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند و بعضی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند و
احوط است و اگرچه لزوم آن مشکل است و مع ذلک احوط اعادهٔ نماز است صورة دیگر

کرد غل

و غل صور

ملی
و نماز احتیاط

شک میان سه و چهار و پنج است پس اگر بعد از کمال سجدتین است اقرب اینست که بنا را بر سه میگذارد
و سجدهٔ سهوی در کار نیست و اگر در حال قیام باشد برمیگردد بشک میان دو و سه و چهار و حکمش گذشت
و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود باشد احتمال قوی اینست که برمیگردد بشک میان دو و سه و چهار لکن
احوط اعادهٔ نماز است بعد از جا آوردن آنچه مر او لازم بوده دیگر شک میان دو و سه و چهار و پنج است
پس اگر قبل از کمال سجدتین باشد نمازش باطل است و اگر بعد از آن باشد اقوی اینست که بنا را
بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند لکن احتیاط را ترک نمیکند دیگر شک میان چهار و شش است و در اینجا
نیز بنا را بر اقل میگذارد بنابر اقرب هرگاه این شک بعد از کمال سجدتین باشد نماز را تمام میکند بدون
احتیاط لکن احوط سجدهٔ سهو و اعادهٔ نماز است و اگر در بین رکوع یا بعد از رکوع یا در اثنای سجدتین
یا در بین سجدتین باشد و شک باین نحو باشد که آیا این رکعتی که در آن هست آیا چهارم است یا ششم
نیز بنا را بر چهار گذاشته تمام میکند و احتیاطی در کار نیست لکن احوط اعادهٔ نماز است و اگر شک در قیام
باشد که آیا این رکعتی را که تمام کرده چهار بوده یا شش بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت را منهدم نموده
می نشیند و تشهد و سلام گفته نماز را تمام میکند و سجدهٔ سهوی بجهت این زیادتی بجا می آورد و احتیاط
و لکن احتیاطا نماز را اعاده میکند و اگر شک میان چهار و زیاده از شش نماید نیز حکمش همین است
که ملتفت نمودیم دیگر شک میان شش یا زیاده از آن و کمتر از شش میباشد مثل شک میان دو و
یا سه و شش یا چهار و هفت و نحو اینها و صورتها بسیار است و احتیاج بآن قلیل است پس در ضبط
شقوق آن لکن احوط در نظر فقیر در جمیع صورتهای شک میان کمتر از شش و شش یا زیاده از آن
اعادهٔ نماز است بلکه اگر پای دو در میان باشد و قبل از کمال سجدتین باشد حکم بطلان نماز
خالی از قوتی نیست و اما در غیر آن حکم بصحت نماز و بنا بر اقل بعید نیست لکن در وقتی که آن
شک و نیباشد بعد از کمال سجدتین باشد و اگر زیاده از دو طرف شک غیر از پنج

ان تمام را



و زیاده باشد مثل سه و شش مثلا مثل شش و هفت چون این را دانستی بدانکه نماز احتیاطی که بعد از
نماز بجهت شک واجب میشود خلاف در این که معین است در آن حمد یا مخیر است میان تسبیح و حمد
و اقوی تعیین حمد است در آن و نماز احتیاط واجبست بعد از سلام بجا آورده شد و واجبست در آن
نیت و نیت نماز یکبار در اول کرده بود کفایت نمیکند و در نیت نماز احتیاط لازم نیست تعیین نماز احتیاط
رکعتی که دیگر رکعات یا دو رکعت بنابر اقرب و جماعتی آنرا واجب دانسته اند و آن احوط است و همچنین نیت
اینکه ایستاده یا نشسته بجا می آورد بنابر اقرب لکن احوط است و همچنین لازم نیست قصد احتیاط
پس اگر اصل را بجا یا آورد و متذکر نباشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد بنابر اقرب لکن احوط است
و تعیین اینکه این احتیاط بجهت چه نماز است نیز واجب نیست و نیت وجوب و ادا و قضا نیز نیز که
فریضه ادا باشد یا قضا در حالیکه آن فریضه قضا باشد نیز واجب نیست بنابر اقرب لکن مجموع
اینها احوطست و اما نیت قربت در وجوبش اشکالی نیست و احوط اینست که بتلفظ نیت ترک کند و
بعضی منع کرده اند و حکم بمنع مشکل است و واجبست در نماز احتیاط تکبیرة الاحرام و واجبست
در آن آنچه واجبست در نماز از استقبال قبله و استقرار و طهارت بدن و جامه و مباح بودن
مکان و لباس و غیر حریر بودن و غیره هیچ بودن لباس و غیرها الا بوکل لحمه بودن آن و
طمانینه و تشهد و سلام عربیت در جای خود و ترک منافیات و مبطلات نماز و مستحبست
مثل در آن آنچه مستحبست در نماز مگر قنوت و قرائت سوره واجب نیست و احوط اینست
که جهر ننماید در قرائت آن اگرچه اقرب تخییر میان جهر و اخفات است و خلاف در اینکه آیا
این نماز بسر خود است اگرچه اقرب اینست که بجهت نقص نماز مشروع شده یا اینکه جزو آن نماز
است و اقرب در نظر قول اول است و فروع مسئله بسیار است بعضی از آن خواهد
آمد و آیا واجبست که آنرا فوراً بعد از نماز بجا آورد یا اینکه وقت آن موسع است

در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است و شکی نیست که فوریت احوط است اگرچه قول بعدم
در نهایت قوت است و بر فرض فوریت فوریت عرفیه بعد از سلام گفتن از نماز ضرر ندارد
واگر میان نماز احتیاط و نمازیکه شک در آن کرده عمداً مبطلی از مبطلات نماز بجا آورد
مثل اینکه سخن گفت یا حدثی از او سر زد آیا نمازش باطل میشود و باید از سر گیرد و
نماز احتیاطی در کار نیست یا اینکه نمازش صحیح است پس نماز احتیاط را باید بجا آورد
در آن خلاف است و مسئله خالی از اشکال نیست و لکن اقرب صحت نماز است پس باید نماز
احتیاط را بجا آورد و اما احوط اینست که اگر منافی بعمل آمد اگرچه سهواً باشد نماز احتیاط را
کرده پس نماز را از سر اعاده نماید و همچنین اگر اخلال بفوریت کرد احوط اینست که نماز
احتیاط را کرده نماز را اعاده کند لکن اعاده در هیچیک واجب نیست واگر نماز احتیاط را
ترک کرد داخل نماز دیگر شد پس در اثنای آن متذکر شود احوط اینست که این نماز را تمام
کند پس نماز احتیاط را بجا آورده پس هر دو نماز را اعاده نماید واگر ترک کند احتیاط را
بعد از تمام کردن نماز دویم در وقت مشترک احوط اینست که احتیاط را بجا آورده پس
نماز اول را اعاده نماید اگرچه عدم وجوب اعاده اقوی است بنابر صحت نماز دویم
یعنی از اول در وقت مشترک سهواً و اگر منافی حاصل شود عمداً بعد از نماز و قبل از فعل
فراموش شده که باید آنرا قضا کند مثل سجده و تشهد در صحت و فساد نمازش خلل است
و مسئله در نهایت اشکال است پس احتیاط آنست که آن جزء را قضا کرده نماز را اعاده
نماید اگرچه قول بعدم وجوب اعاده و صحت نماز اقوی است و اقرب اینست که اجزاء
فراموش شده از اجزاء نماز است نه واجبات علیحده پس واجبست در آنها
جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ترتیب

و ترتیب و موالات و غیر ذلک واگر فاصله بعد نماز جزئی فراموش شده در اشتراط این امور اشکال است و اگر
آن اجزا را بعد از نماز بجا نیاورد و عمداً تا وقت خارج شود جماعتی نمازش را باطل دانسته‌اند و قضا
را واجب دانسته‌اند و این قول اقوی است و اگر سهواً ترک نماید بجا آوردن آن اجزا را تا وقت خارج
شود بعضی گفته‌اند نمازش باطل نمیشود بلکه آن اجزا را بجا می‌آورد به نیت قضا و مسئله خالی نیست از
اشکال پس احتیاط را نباید ترک نمود اگرچه احتمال صحت نماز در اینحال و عدم لزوم بجا آوردن اجزاء
در خارج وقت غیر رکعت فراموش شده در کمال قوت است واگر نماز احتیاط را عمداً ترک کند تا وقت
خارج شود در فساد اصل نمازش اشکال است احوط بطلان نماز و وجوب قضا است بلکه این احتمال
در کمال قوت است اگرچه نماز احتیاط را جزء نماز ندانیم واگر آنرا سهواً ترک نماید تا وقت خارج
شود در حکم ببطلان نماز اشکال است و احوط اینست که نماز احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز را
قضا نماید بلکه حکم بفساد نماز یکبار در وقت کرده و وجوب قضای آن در محل فرض در نهایت قوت است
واگر آخر وقت نماز چهار رکعتی را بقدر یک رکعت درک نماید پس شروع در آن نماز کرده پس شک نماید
شکی که موجب نماز احتیاط شود ظاهر وجوب نماز احتیاط است بعد از فراغ از نماز و بنیت قربت
کافیست در آن و بنیت اداء و قضاء در آن لازم نیست بنابر اقرب و کسی که نماز احتیاط بر او واجب شود
اگر آنرا ترک نماید بعد از نماز و نماز را اعاده نماید این نماز بجهت او مجزی نیست بلکه باید نماز احتیاط
اصل بجا آورد بعد از آن نماز که اعاده کرده بنابر اینکه فعل منافی میان نماز احتیاط و نماز منافی ندانیم
چنانچه مقتضای تحقیقات و همچنین است کلام هرگاه واجب شود بجا آوردن اجزاء
منسیه بعد از نماز پس ترک نماید قضاء آنها و نماز را اعاده نماید واگر نماز احتیاط بر او
واجب شود پس نماز را فاسد نماید بطریق مباح یا حرام یا بی اختیار فاسد شود پس ظاهر
اینست که نماز احتیاط واجب نیست بلکه واجبست اعاده یا قضا و کسی که نماز احتیاط واجب

میشود ممکن نشود که نماز احتیاط را بعد از نماز بجا آورد بجهت عدم امکان معرفت آن یا
بعذری دیگر آیا جایز است او را قطع نماز و از سر گرفتن آن جای نظر است اگرچه لازم آید که نماز
احتیاط را ترک نماید در آن اشکال است و اقرب عدم جواز قطع است بر اینکه احکام میکند و ترتیب
میدهد بشک از فساد نماز در بعضی از موارد مثل شک در نمازهای دو رکعتی و نحو آن
و بنا گذاردن بر اکثر مثل شک میانه سه و چهار و نحو آن و وجوب بجا آوردن چیزی که شک در
آن شده مثل شک در افعال با بقاء محل آن مجموع این امور در وقتیست که کثیر الشک نباشد
واما اگر کثیر الشک بوده باشد ظاهراً قوی اینست که التفاتی بآن شک نمیکند و بنا را بر صحت
میگذارد همچنانچه اگر شک میکرد و محل آن گذشته بود و در آنچه بآن کثرة شک متحقق
میشود که بآن حد که برسد کثیر الشک میباشد خلاف است اشهر و اظهر آنست که
مرجع آن بسوی عرف و عادة است پس در هر وقت که در عرف او را کثیر الشک گویند
و گویند بسیار شک میکند احکام کثیر الشک بر او جاری میشود و جمعی گفته‌اند که کثرة
حاصل میشود بوقوع شک در سه فریضه پی در پی یا بوقوع شک سه مرتبه در یک
یا یک فریضه پی در پی و یکی در پی بنا شد که کثرة متحقق نمیشود مگر چند روز متکرر
شود و چون کثیر الشک بنا را بر صحت میگذارد و شک او معتبر نیست پس اگر شک کند در
نمازهای دو رکعتی نماید یا در نماز سه رکعتی یا در دو رکعت اول از چهار رکعتی پس
بفساد نمازش حکم نمیشود و آنچه در آن شک شده بنا را بر وقوعش میگذارد پس اگر شک
کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت بنا را بر دو میگذارد و همچنین اگر شک در فعلی از
افعال نماید مثل قرائت یا نحو آن پس بنا بر وقوع آن میگذارد و همچنین اگر محل
آن منحصر نگذشته باشد واگر شک میان چهار و پنج نماید بنا را بر چهار میگذارد و



بعد از آنکه کثیر الشک شد آن فعلی را که در آن شک کرده بجا بیاورد جمعی حکم ببطلان نمازش
کرده‌اند و مسئله محل اشکال است و اقوی اینست که اگر آن چیز بکثرت رکوع بوده باشد نمازش باطلست
واما اگر آن جزء مشکوک آیه از قرائت بوده باشد که تکرار آن موالات بهم نخورد یا ذکر رکوع
و سجود و تشهد و سلام و طمانینه و نحو اینها از امور یکه با علم بآن نمیتوان بجا آورد پس در اینحال
اگر بجا آورد حکم ببطلان نماز بعید است واگر ضرری بر ترک آن جزء مشکوک مترتب شود
حکم بصحت بعید نیست و اقرب اینست که ساقط میشود سجده سهو از کثیر الشک در
جائیکه اگر کثیر الشک نبود سجده واجب بود مثل اینکه شک کند میان چهار و پنج بعد از
اکمال سجدتین و بعضی سجده را لازم میدانند و آن احوط است و نماز احتیاط نیز از او ساقط
میشود بنابر اقرب و اشکالی نیست در اینکه کسی که کثیر الشک بوده باشد در چیزی
چنانکه اعتنا بشک خود در آن چیز نمیکند آیا اعتنا نمیکند بشک خود در غیر آن چیز نیز یا نه اقرب اول
است پس کسی که کثیر الشک در رکوع بوده باشد در سجود نیز اگر شک نماید اعتنا نمیکند
و بنابراین اگر در یکی یا جزئی از نمازی کثیر الشک بوده باشد در آن نمازی که هنوز
در آن نکرده اگر شکی کند اعتنا بآن شک نمینماید واگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل
نجاست یا وضو یا غسل یا بیع اگر شکی در نماز کند آیا التفات بشک خود میکند در نماز
یا نه در آن اشکالست اقرب اینست که التفات میکند و اقرب اینست که فرقی نیست میان
کثیر الشک در واجبات یا در مستحبات پس اگر در مستحبات مثل قنوت یا نحو آن
کثیر الشک باشد حکم کثیر الشک بر او جاریست در واجبات و مستحبات واگر کثیر الشک
باشد در امور یکه اثری بر شک او مترتب نمیشود نه تدارکی و نه قضائی و نه سجده
سهوی و نه بهم زدن نمازی مثل اینکه بسیار شک کند در قرائت بعد از رکوع

آیا چنین کسی اگر شک کند در چیزی بکر الشیء بر آن شک او مترتب شود یا حکمش حکم کثیر الشک
است یا نه مسئله در غایت اشکال است لکن اقوی اینست که آن آثار بر شک او مترتب [illegible]
و حکمش مثل کسی است که کثیر الشک نباشد و اقرب اینست که کثرة ظن موجب عدم اعتماد
بظن نمیشود پس کثیر الظن مثل کسی است که کثیر الظن نباشد پس لکن با احتمال ملاحظه داشته
باشد بجا نیاوردن جزئی باید از آن بجا آورد اگر چه این حالت از برای او بسیار عارض
شود و مگر اینکه التفات بآن باعث ضرر و حرج عظیم شود پس حکم بعدم التفات
و فرقی نیست در عدم التفات کثیر الشک بشکش میانه نماز واجبی [illegible] یا مستحب یومیه
باشد یا غیر آن ادا باشد یا قضا استیجاری باشد یا غیر آن حتی نماز اموات و عیدین و جمعه و اگر
کثیر الشک متذکر شود که آن فعل را بجا نیاورده در محلش باید بجا آورد و اگر قبل از آنکه متذکر
شود آن فعل را بجا آورده باشد اقوی اینست که آن فعل او را مجزی نیست خواه آن فعل از اموری باشد
که بجا آوردن آن بجهة کثیر الشک موجب بطلان نمازش میباشد مثل رکوع یا از آن قبیل نباشد مثل ذکر و اما
لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شکی نیست که قبل از تحقق کثرت حکم شک بر طرف نمیشود و بعد از آن بر طرف میشود
الفقه بکرات کثرة حاصل میشود مثل شک سوم اگر فرض کنیم که به مرتبه سه کثیر الشک میشود یا حکم شک
مرتبه سیم ساقط میشود یا اقوی اینست که در آن مرتبه نیز حکم شک ساقط میباشد لکن ترک احتیاط
نباید کرد و شکی نیست در اینکه حکم کثیر الشک مادامیست که کثیر الشک است پس اگر کثرت شک او زایل شود
شکش معتبر میباشد و اگر باز عود کند حکم نیز عود میکند و هکذا و مرجع در زوال کثرت نیز عرف است و اگر
نماز خود را نکند یا در دو نماز بعضی ظاهر میشود که کثرت بر طرف نمیشود و اگر در سه نماز شک نکند
کثرة زایل میشود و این خالی از قوه نیست و اگر در دو نماز یا سه نماز شک نکند پس فرض شود که شک با
کثرة یا کثرة شک بر طرف شده باشد هر گاه اقرب اینست که حکمش حکم غیر کثیر الشک میباشد و اگر کثیر السهو



و چیزی را بسیار در آن سهو نماید آیا این باعث میشود که اگر سهوا جزئی را ترک کند تدارک نماید آن جزء را که محلش
باقی باشد یا این باعث میشود که اگر رکنی را سهوا ترک کند و داخل رکنی دیگر شود نمازش صحیح باشد یا نه
کثرة سهو موجب ترک تدارک جزء و فساد نماز در ترک رکن نمیشود مسئله محل اشکال است و احتمال اول بسا هست
گو ترکش میشود و بر حال احوط اینست که این شخص التفات بسهو خود نکرده نماز را تمام کند پس اعاده کند نماز را
بسهو خود اگر ممکن باشد و اگر کثیر السهو باشد در چیزی که بعد از نماز باید قضا کند از اجزاء سجده و تشهد آیا
سهو باعث سقوط قضا میشود یا نه در آن اشکال است و ترک احتیاط از صاحب تقوی مناسب نیست لکن احتمال
سقوط در غایت قوه است و اگر کثیر السهو باشد در مبطلات نماز مثل اینکه بسیار تکلم نماید سهوا یا التفات
نماید بسیار از روی سهو آیا این حکم بیطلان نماز میشود یا نه اشکال است اقوی احتمال اول است و آیا
مطلوبیت و همچنین کثرة سهو موجب سقوط سجده سهو نمیشود بنابر اقرب اگر کثیر السهو باشد در چیزی که
باعث سجده میشود و بعضی سجده را لازم میدانند و دور نیست که آن احوط باشد اگر موجب زیادتی و
نقصان نماز نشود و کسیکه بسیار سهو کند سزاوار است که پناه جوید بسوی خدا از شر شیطان رجیم
و اقرب اینست که واجب نیست تحقیق نماز بر کسی که کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن باعث
سهو نشود عادة پس کثیر السهو و کثیر الشک را واجب نیست اقتصار بر سه تسبیح در رکوع و سجود
صلوات الله و قل یا ایها الکافرون در مغرب و کسی که احکام شکوک را نداند و با نها عمل میکند نمازش صحیح
خواه شک کند یا نه و اگر عالم باحکام شکوک نباشد و نماز کند پس اگر در آن شک کند در نماز در محل
بجا آورد نمازش باطل است مثل اینکه شک میانه دو و سه کند و بنا را بسه گذارد یا شک در قرائت کند
قبل از رکوع و قرائت را بجا آورد و نحو اینها و اگر این شخص اصلا شک در نماز نکند یا اینکه شک کند و
آن عمل کرده مطابق واقع اتفاق افتد اقرب اینست که نمازش صحیح است اگر چه از بعضی حکایت شده منافیه
و در دو رکعت آخر اگر شک کند پس یک طرف آن راجح شود عمل بآن راجح باید نمود و ظن را بمنزله یقین باید



و اما در دو رکعت اول در الحاق ظن بیقین مثل دو رکعت آخر خلاف است و مسئله محل اشکال است احوط اینست
که بنا بر ظن گذاشته نماز را تمام کند پس اعاده نماید آن نماز را اگر چه قول بالحاق ظن بیقین در این دو رکعت نیز قوی
خواه متعلق بزیاده کرده یا بکمی و اقرب الحاق ظن است بیقین در سایر نمازها که شک در آنها باعث بطلان نماز
میشود مثل نماز صبح و مغرب و غیر آنها اگر چه احوط بنا بر ظن و اتمام نماز پس اعاده است پس ظاهر شد که ظن معتبر است
۳ در رکعات مطلقا و آیا ظن در افعال نماز نیز معتبر است یا نه اظهر و اشهر اینست که بلی پس ظن در افعال نیز مثل
یقین است و فرقی نیست در این میانه رکعات اخیره و غیر آنها و شرط نیست در اعتبار ظن که ظن اقوی باشد از شخص علم
بلکه مطلق ظن کافیست بنابر اقرب و بعضی از اصحاب تصریح کرده اند باینکه کسیکه در رکعات یا فعلی از افعال
نماز شک کند بمحض حصول شک عمل بمقتضای آن نمیکند بلکه واجبست بر او تروی و تدبر پس اگر تمام
کرد و یکطرف راجح شد عمل بآن میکند و اگر همان شک خود باقی ماند در اینحال بنا بر شک میکند و عمل بمقتضای
آن مینماید پس مجرد شک مناط حکم نیست و لیسامت که از کلام علما خالی فاین مستفاد میشود و مسئله
اشکال است و اقرب در نظر اینست که اگر شکی است که باعث فساد نماز نمیشود خواه باید در آن بنای اکثر گذارد
یا اقل جایز است بنا بر آن گذارد بدون تروی و لکن جایز است او را تروی بلکه ترک تروی کردن احوط است
و اگر تروی کرد و علم یا ظن حاصل شد عمل بآن میکند و اگر شک شکی است که موجب فساد نماز میشود
اقرب اینست که مخیر است نماز را باطل سازد خواه باعث زیادتی شود یا کمی پس اگر در افعال باشد و منتظر بکردن آن
حاصل شود چنانچه قرار میدهد که کرده و اگر منتظر بکردن آن حاصل شود او را میکند اگر محلش باقیست و اگر
عدد رکعات باشد تا هنگامی که منتظر دارد و واقع قرار میدهد اگر چه باعث بطلان نماز شود و بعد از حصول ظن
نماز احتیاطی و سجده سهوی در کار نیست و فرقی میان ظن به بعد از شک میان دو و سه یا غیر آن نیست و بعضی گفته اند
که در شک میان دو و سه اگر ظن بسه حاصل شود بنا بر سه میکند و بعد از نماز یک رکعت ایستاده یا دو سجده سهو میکند
و دور نیست که این احوط باشد و فرقی در اعتبار ظن میان نمازهای ادا و قضا و استیجار و غیر آن نیست و اما



چنانچه اشکالات و اقوی اعتبار ظن است نیز و احتیاط مطلوبست و اما نماز احتیاطی که بجهة شک واجب میشود
پس در این نیز قوی اعتبار ظن است و همچنین مجرد ظن بافعال و عدد رکعات معتبرست و همچنین ظن بمنافی نماز مثل
بکلام و نحو آن پس ظن بمنافی منافی است بنابر اقوی و لکن احتیاط را باتمام و اعاده نباید ترک کرد و همچنین اگر مختار
بظن نحو میکند و همچنین کسیکه مضطر است مثل کسیکه قبله را نداند یا خوابیده نماز میکند بنابر اقرب و ظن بمنافی
حاصل شود بنا بر اقرب و شهادة عدلین اگر ظن از آن حاصل نشود در اعتبارش در اینجا محل اشکالست و
و اعتبار بحال قوت ظن است لکن بمقتضای احتیاط بناید عمل نمود و اما شهادة یک عادل و شهادة زنان اگر چه منضم بمردان
باشد اگر موجب علم یا ظن نشود معتبر نیست و اگر دو ظن تعارض کنند اقوی را اخذ میکند و اگر نزد او
و سبب متساوی باشند حکم شک جاری میباشد و اگر مصلی شک کرد پس منتظر نماز نباید و پس بآن
شک کرد آیا عمل بظن میکند یا بشک اشکالست و تحقیق آنکه مسئله چند صورت دارد اول اینکه شک کند
در فعلی از افعال مثل رکوع و محلش نگذشته باشد پس منتظر کند بعد از آن پس منتظر بر طرف شده بشک
مبدل گردد در اینجا باید آن را بجا آورد بی اشکال دویم اینکه شک کند در فعلی پس منتظر کند که بجا آورده پس باز
شک کند و محلش نگذشته باشد در اینجا نیز باید آن فعل را بجا آورد بنابر اقرب سیم اینکه شک کند
در رکعات نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و دو رکعت اول چهار رکعتی پس [illegible]
منتظر حاصل شود و بر طرف پس باز شک کند در اینجا اقرب بطلان نماز است چهارم اینکه شک کند در رکعات
اخیره نمازهای چهار رکعتی پس ظنی حاصل کند پس باز شک کند و ظن بر طرف شود در اینجا عمل بمقتضای شک میکند
و حاصل آنکه عمل بآن حالتی که در آنست باید کرد در جمیع صور خواه منکر شود شک مبدل بظن و ظن
بشک باشد یا اینها هر دو صفت است که ممکن باشد عمل بظن و شک اما اگر شک یا ظن که حاصل شد عمل بمقتضای
آن کرده محلش گذشت و بعد از صفت مبدل بصفت دیگر شد یعنی شک بظن یا ظن بشک مبدل شد التفات
بحالت ثانیه نمیکند پس کسی که شک کرده در خواندن قرائت پس منتظر کرد که آنرا خوانده پس [illegible]

خوانده برکوع رفت و در رکوع مظنون بطرف دیگر شده بشک مبدل شد التفات باین شک نمیکند البته
واگر عارض شدن این حالات آخر بعد از اکمال سجدتین باشد حالت اول کرده و محل شک گذشته لازم داشتن حکم
دیگر نباید بان قیام نماید مثلا اگر چنین شک کرد میان دو و سه پس ظن به سه کرد بدو و بنا را بر او گذاشته
یک رکعت دیگر کرد پس از ان ظنش بطرف دیگر شده بشک او برگشت پس در این حال بر میگردد بشک میان سه و چهار
بحکم ان باید بعمل آورد صورت پنجم بعضی گفته اند که اگر شک کرد پس تروی کرده ظنی بهم رسید
و عامل شد بمقتضای او پس دو باره ظن بطرف شک عود نمود با تعدی و تامل کرده ظنش بهم رسید
شد یا ظنش بطرف دیگر شده بشک عود نمود و در اضطراب میباشد پس ساکت نماید بسیار
باطل میشود اگرچه مشغول بذکر باشد پس ظاهر این است که این شخص کثیر الشک میباشد و اعتبار
بشکش نیست و اما ظنون او اگر بسیار منقلب میباشد لا اصل میکند و الا اعتبار بظنون او نیست
این حکم را بعضی از علما ذکر کرده اند لکن در ان تامل است و در نظر فقیر حکم بان مشکل است واگر شک کند
میان رکعتهای نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی و تروی و تامل نماید
معتبرات و بهیچ طرف ظن حاصل نشود پس بالکلیه تکلیف او بنا بر بطلان نماز بود نماز را باطل کرده
بر یک احتمال کنار نماز اتمام کند بعد از فراغ معلوم شود که آنچه کرده موافق واقع بوده اقرب و احوط
که نمازش باطل و اعاده یا قضا لازم میباشد اگرچه بعمل آورده بقصد احتیاط و تردید کرده باشد و
همچنین که در اثنای نماز معلوم شود که آنچه کرده موافق واقع بوده بنا بر اظهر واگر شک کند در
فعلی از افعال نماز و محل ان باقی باشد لازم است که آنرا بجا آورد و اگر بجا آورده بود و فعل
دیگر کرد پس معلوم شود یا ظن حاصل شود که آنرا بجا آورده بود در صحت نمازش اشکالست
احوط و اقوی اینست که اکتفا بان نماز میتوان کرد و اولی اتمام پس اعاده است و از بعضی ظاهر
میشود که نمازی که حکم ببطلان آن شد حرام است تمام کردن آن و این حکم در او گفتگو است

اظهر واشهر خل

داخل

داخل در دیگری باشد پس از آنچه حرام میباشد واگر در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت اول از
چهار رکعتی شک کند و مشغول تروی شود بنا بر وجوب آن یا جواز آن آیا جایز است که در این حال مشغول بفعلی
از افعال نماز از واجبات یا مستحبات شود پس اگر بیک طرف گمان بیابد آنچه را بعمل آورده در حین شک
حاصل بوده باطل نیست بلکه صحیح و بجا آورده یا باید اعاده نماید بعضی از علما قول داده اند تشهد و
خواندن از مستحبات نماز را تجویز فرموده اند در زمان تروی بعمل آید و اما قنوت قطب از تشهد و خواندن
اگر در زمان تروی بفعل بعضی جزئیه بجا آورد تجویز کرده و اگر بعضی ان تردد خوانده که اگر نماز صحیح است
جزو است و الا فلا پس صحت ان جزو مشکل است بعد از ظهور صحت نماز چنانچه گفته اند بعضی و لکن
در نظر فقیر محل اشکال است و احوط اینست که در حال تروی مشغول بجزئی از اجزای نماز نشود
مطلقا خواه واجب و خواه مستحب بلی صلوات بر پیغمبر و آل او و ذکر الهی که باکی نیست و لکن اگر مشغول
بجزئی شد و بیک طرف شک راجح شد و ظاهر شد احتیاج باعاده جزو بجمیع احتمالات مثل آنکه در
مغرب شک کند میان دو و سه پس احتمال دارد که آنچه را بجا آورده در حال تروی صحیح باشد و محتاج باعاده
نباشد و این احتمال قوت دارد ولهذا اگر احتیاج بان نباشد جزئی که در حال تروی بجا آورده ثابت باشد
احتمال ... و باحتمال دیگر احتیاج بان نباشد و چون ان بجا آوردن ان جزو در حال تروی و کافی
در اشکال عظیم است اگرچه احتمال اجزاء بودن فی الجمله خالی از قوت نیست و کسی که شک کند در فعلی
از افعال نماز پس اگر از موضعش نگذشته باشد واجبست که آنرا بجا آورد و اگر از موضعش تجاوز کرده باشد
نماز را تمام میکند و واجب نیست که آنرا بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند که آیا قرائت را بجا آورده
التفات بشک نمیکند و نمازش صحیح است خواه در مجموع حمد و سوره شک کند یا در بعضی آنها یا در مجموع حمد
خواه از شروع بان کرده باشد یا نه و همچنین است حکم اگر بعد از رکوع شک کند واگر شک کند در
حمد قبل از شروع در سوره یا در سوره شک نماید قبل از رکوع و قبل از سجود قنوت و خواندن

داخل خل

بعل

فانکته خل

دیگر باید آن مشکوک را بجا آورد واگر شک کند در آیه از آیات یا جزوی دیگر از اجزای حمد یا سوره و شروع
دیگر باجزو دیگر نکرده باید آن جزو و آن آیه را که شک دارد بجا آورد ولهذا اگر شک کند در حمد و
حال آنکه شروع بسوره کرده در اعتبار و عدم اعتبار شکش خلاف است و مسئله در محل اشکال است لکن قول
بعدم اعتبار شک در غایت قوت است پس رجوع کردن بحمد واجب نیست و احوط اتمام سوره است
بدون اعاده بحمد و اتمام نماز پس اعاده نماز واگر شک کند در جزئی از حمد یا سوره بعد از دخول در
اجزای مثل آنکه شک کند در ایاک نعبد و حال آنکه در اهدنا الصراط المستقیم است فعلا اقرب عدم وجوب
رجوع است واگر شک کند در کلمه یا حرفی مثل باء بسم الله یا صفتی از صفات حرفی مثل تشدید
و حال آنکه داخل ما بعد آن شده آیا التفات بان شک باید کرد یا نه در آن اشکالست و اقرب عدم
است واگر شک کند در فعلی مستحبی از مستحبات نماز و حال آنکه در واجبی از واجبات بالاصالة
داخل شده التفات نمیکند پس اگر شک کند در قنوت و حال آنکه بعد از شروع بحمد یا در حال رکوع شک کند
قنوت یا در حال تشهد شک کند در دعای قبل از آن و خواندن التفات بشک خود نمینماید واگر شک کند
در مستحبی و حال آنکه داخل مستحب دیگر شده نیز التفات نمیکند واگر شک کند در واجبی و حال آنکه
در مستحبی داخل شده مثل شک در قرائت در حال قنوت و مثل شک در تشهد واجب در حال ذکر صلوات
مستحب بعد از تشهد و شک در رکوع و حال آنکه در حین تکبیر مستحب بعد از رکوع است در وجوب
التفات و عدم آن خلاف است اقرب اینست که التفات نمیکند پس حاصل آنکه اگر شک کند در واجبی
و داخل واجبی یا مستحبی دیگر شده باشد یا آنکه شک کند در مستحبی و داخل واجبی یا مستحبی دیگر شده باشد
شکش معتبر نیست و التفات نمیکند واگر شک کند در رکوع و حال آنکه ایستاده و داخل فعلی از
افعال رکوع نشده رکوع را بجا آورد و در حال سجود شک که متعلق برکوع گفته معتبر نیست
واگر شک کند در رکوع و حال آنکه در حال هوی و فرود آمدن بسوی سجده میباشد در اعتبار

نمیباشد خل

نماید خل

سجود خل

و عدم

و عدم اعتبار شکش خلاف است مسئله محل اشکالست اقرب اینست که شک معتبر میباشد پس باید رکوع را بجا آورد
و احوط اینست که با این حال نماز را اعاده کند و همچنین است حال سایر مقدمات افعال نماز خواه
مستحب باشد یا واجب واگر شک کند در سجود و نداند که بجا آورده یا نه پس از برای آن چند صورت است یکی آنکه
کرده آن کند و حال آنکه در تشهد است اقوی اینست که التفات نمیکند و بعضی گفته اند بوجوب التفات
بجا آوردن سجده ضعیف است دویم آنکه شک کند در فعل سجود در رکعت اول از هر نمازی یا سجود
رکعت سیم از نماز چهار رکعتی و حال آنکه در قیام واجب بعد از سجود میباشد در وجوب التفات و
بجا آوردن سجود بر خلاف است اشهر و اظهر اینست که التفات نمیکند خواه شروع بقرائت و تسبیح
بکند سیم آنکه شک بعد از رکوع واقع شود و در ... اشکال اعتبار نمیکند چهارم
آنکه شک در حین برخواستن واقع شود در اینجا واجبست رجوع و بجا آوردن سجود و همچنین اگر
قبل از شروع برخواستن آنکه شک کند بی اشکال باید سجود را بجا آورد و در جمیع صور فرقی
نیست میان آنکه شک در فعل هر دو سجده کند یا یک سجده واگر شک کند و نداند که یک سجده
کرده یا دو و در حالی که سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یکسجده دیگر را بجا آورد واگر
کسی که نماز را نشسته یا خوابیده بجا میآورد شک کند در سجود باید آنرا بجا آورد مگر آنکه داخل
باشد در فعلی که مطلوب بالذات میباشد و شک در تشهد نیز چند صورت دارد یکی آنکه
شک در حال قیام و استقلال بان نماید پس شبهه نیست و اظهر اینست که التفات نمیکند
در بین قرائت باشد یا قبل از آن یا بعد از آن دیگر آنکه شک کند در آن در حالیکه نشسته
و بفعلی غیر از آن شروع نکرده در اینجا باید آنرا بجا بیاورد دیگر آنکه آن شک در حال
برخواستن و قبل از قیام واقع شود در اینحال اقرب وجوب التفات است اگر ...
تشهد در برخواستن مشغول نگردیده واگر بعد از شروع بسلام شک در تشهد کند

نماید خل

حال

اگر

در اینحال

معتبر نیست اگر چه سلام مستحب باشد بنابر اقرب و تفصیل میان سلام مستحب و واجب ضعیف است فصل در
نماز میت است بدانکه کسی که وارث است اولی و احق است از سایر ناس در نماز کردن بر میت اگر چه از
اقربای میت باشند و بعضی گفته‌اند که کسیکه نصیب او بیشتر است در ارث اولی است و این
قول خالی از اشکال نیست و پدر مقدم است بر پسر و جد و پسر و بعضی بر جد مقدم داشته‌اند
و اشکالی نیست در اینکه زوج اولی است از همه کس و اقوی اینست که واجب نیست نماز بر کسیکه کمتر از شش
سال داشته باشد و طهارت از حدث شرط این نماز نیست مطلقا حتی از حدث اکبر و لکن مستحب است
طهارت از خبث و نجاسات نیز شرط نیست بنابر اظهر لکن احوط است و جایز نیست دوری مصلی
چندان و بلندی و پستی که نگویند نماز بر او میکند پس نماز بر غایب جایز نیست و اگر میت مرد بوده باشد
مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه او و اگر پیش از غسل
و کفن کردن بر میت نماز کنند نماز باطلست اگر عمداً نماز کرده و اگر بجهة فراموشی بوده بعضی تردد
در فساد آن نماز کرده‌اند و اگر میت کفن نداشته باشد و عریان باشد او را بعد از غسل
قبر گذارده عورتش را بپوشانند و بر او نماز بکنند و در قبر گذاشتن واجب است در اینحال اما شرط
صحت نماز نیست بنابر اظهر و تحمل نمیشود امام در نماز میت هیچ چیز را از ماموم بلکه بر ماموم
واجب است خواندن همه اذکار واجبه فصل بدانکه از جمله نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر
یا یکی از ائمه هدی صلوات الله علیهم است و نماز بجهة زیارت ایشان مستحب است و بعضی
سایر انبیا را نیز ملحق کرده‌اند و عمل بآن ضرر ندارد و وقت آن بعد از دخول و سلام زیارت
و معین کرکوئید زیارت کرد اگر نماز را بجا آورد باکی نیست اگر چه سلام نکرده باشد و ظاهر
علما آنست که هر زیارتی بعد از آن دو نماز است و تصریح کرده‌اند بعضی که نماز زیارت
دو رکعت است در نزد سر مبارک و بعضی گفته‌اند که اگر زیارت کند در بلند خود نماز را مقدم

میدارد

میدارد و بعضی تقدیم زیارت نیز تجویز کرده‌اند و مکان آنرا گفته‌اند در مشهد شریف است و لیکن نزدیک
بآن باشد و افضل آن در بالای سر مبارک است که قبر مبارک بجانب چپ افتد و جماعتی ذکر کرده‌اند که بجهة
زیارت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شش رکعت نماز میکنند دو رکعت بجهة آن حضرت و چهار رکعت بجهة
آدم و نوح فصل در نماز جماعت است و آن مستحب است و فضیلت آن عظیم و ثوابش بسیار است و در
ترک آن مذمت بسیار است حتی آنکه بعضی از اخبار دلالت میکند که تارک آن از عدالت بیرون میرود
و اجتناب از او و با او نباید چیز خورد یا آشامید و او را محل مشورت نباید کرد و با او مناکحه نباید کرد
و اینها دلالت میکند بر کمال اهتمام صاحب شریعة بآن لکن حق اینست که آن از مستحبات است و ترک
آن از عدالت بیرون نمیبرد و جایز نیست غیبت او و حکم نمیشود بوجوب مهاجرت او و تخویف او
و غیر ذلک از اموریکه ثابت است بر ارباب معاصی و اصحاب فجور و فسوق بلی میشود خواه ترک دائمی
باشد یا غالبی یا احیاناً و جماعت در فرایض یومیه مستحب موکد است خواه معصوم باشد
خواه تمام خواه ادا باشد یا قضا خواه اجاره باشد خواه غیر آن و در نمازیکه بجهة میت ادا میکنند
تبرعاً بجماعت کردن اشکال است و همچنین در نمازیکه بجهة احتیاط استحبابی قضا میکنند لکن
اقرب در نظر فقیر جواز جماعت است در هر دو مقام و همچنین جایز است جماعت در نمازهای
وجوبی و نمازیکه در چهار جانب میکنند در صورت اشتباه قبله و جایز است جماعت در همه
نماز آیات خواه ادا باشد یا قضا و در نماز میت و اما در نماز طواف واجب جمعی
در جواز جماعت در آن اشکال میفرمودند لکن اقوی در نظر فقیر جواز جماعت است در آن
نیز اگر چه احوط ترک است و همچنین جایز است جماعت در نماز احتیاط که بجهة شک در رکعات
واجب میشود و لکن احوط ترک جماعت است و اما نوافلی که بجهة نذر یا شبه آن واجب
میشود احوط ترک جماعت است در آنها و جایز نیست جماعت در نوافل و نمازهای مستحب

استسقا

مگر نماز استسقا و عیدین در وقتیکه مستحب باشند و نمازیکه اعاده میکنند از جهة ادراک جماعت چنانچه مذکور
خواهد شد انشاء الله که در نماز استسقا جماعت جایز است و در نماز عیدین مستحب حکم بجواز جماعت
کرده‌اند با عدم اجتماع شرایط وجوب و در جواز جماعت در نماز غدیر خلافست و اقوی عدم
جواز است در آن و در همه نوافل غیر مذکورات و جماعت در هر جا صحیح است اما بهتر اینست که
قصد کنند مسجد را و اگر ماموم تمام رکعت را یا بعض آنرا اگر قبل از رکوع ادراک کند جماعت را
ادراک نموده و جماعت بتنهائی منعقد نمیشود و در غیر جمعه و عیدین بدو نفر منعقد میشود
و جماعت با صبی ممیز که ماموم بوده باشد منعقد میشود در نزد اصحاب بنابر اقرب و جایز است
که امام مرد بوده باشد و ماموم زن و جماعت حاصل میشود و جایز است اقتدای زنان
بمردان اجانب و غیر محرم و هر چه جمعیت در جماعت بیشتر است افضل است و صحیح نیست
اقتدا کردن مرد در پشت جسمی که حایل باشد میان او و امام بنحویکه مانع باشد از مشاهده
امام در همه احوال نماز خواه آن حایل دیوار باشد یا چوب یا پرده یا نحو آنها و اما اگر صفوف
ماموین حایل باشند مانع نیست بلکه کافیست مشاهده امام یا مامومی که پیش از صف او بوده باشد
و جایز است اقتدا کردن در میان ستونها و عقب آنها اگر صفوف متصل بیکدیگر باشند و امام یا
ماموم پیش را ببیند و بعضی قایل شده‌اند بکراهة ایستادن میان ستونها و ظلمتی که مانع باشد
از مشاهده ضرر ندارد و همچنین دود و غبار و اما در عقب آیینه جایز نیست بنابر احوط بلکه اقرب
هر چند مانع از دیدن نباشد و اما اگر زنی اقتدا بمردی نماید مانعی نیست از مانعی که میان او و امام
باشد اگر چه دیوار باشد اگر بتواند افعال امام را از رکوع و سجود و غیر آنها و قول بمنع ضعیف
است و بنابر مختار فرقی نیست میان زن پیر و جاهل و صاحب حسن و بدگل و میان آنکه
غیر از آن زن مردی اقتدا کرده باشد یا نه و اما پسر غیر بالغ حکمش حکم مردان است نزد فقیر

خنثی

خنثی بنابر اقوی و اگر زنی بزنی اقتدا نماید بنابر فرض آنکه جایز دانیم امامت زنان را احوط اینست که
با امام نماز نکنند مثل مردان و در جواز اقتدا با امامیکه محل ایستادن او بلندتر از ماموم باشد
بقدر معتدبه در غیر زمین سراشیب خلافست اشهر و اظهر عدم جواز است و اما اگر بلندی
باشد بقلیلی ضرر ندارد و در آنقدریکه زیاده از آن جایز نیست خلافست اقوی اینست که زیاده
از یک وجب بلند بودن امام جایز نیست پس بقدر یک وجب و نصف آن ضرر ندارد لکن مراعات
احتیاط اولی است و اگر در زمین سراشیبی باشد بلند بودن امام ضرر ندارد بنابر اقرب اگر چه
ترک است و جماعتی تجویز نمیکنند و بعضی گفته‌اند که جایز است مگر در وقتیکه بحد افراط برسد
و در صورتیکه امام بلندتر از ماموم باشد بآن بلندی که جایز نیست نماز ماموم باطل است
نه امام و قول بفساد نماز امام نیز بسیار ضعیف است و اما بلندی ماموم بر امام ضرر ندارد
بنابر اقوی خواه در زمین سراشیب باشد یا در بناها و بعضی در حالتیکه بلند بافراط باشد منع
کرده‌اند و آن احوط است و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف فاصله نباشد و اگر
صفوف باشند دوری از صف جایز نیست و بالجمله باید ماموم از امام دور نباشد و اگر
بوده باشد باید صف اول از امام دور نباشد و اگر صفوف متعدد باشد باید صف بعد از
صف پیش دور نباشد پس اگر صفی دور بوده باشد نماز آن صف و صفهای بعد از آن
صف باطلست و اگر در اثنای نماز بعضی از صفوف از اقتدا بیرون روند بجهة تمام شدن
نماز ایشان یا بقصد عدول از اقتدا بفرادی اقرب اینست که دوری در اینحال ضرر ندارد
پس نزدیکی بامام یا صفی که اقتدا بامام کرده‌اند در همه حالات نماز شرط نیست بلکه آنچه
شرط است در ابتدای نماز است لکن احوط تمام کردن نماز و اعاده آنست و بعضی این
جایز ندانسته‌اند و حکم بفساد نماز میکنند مگر آنکه بنیت تمام شدن نماز صف پیش خود را

بمحل قرب برساند بدون فعل کثیر یا اینکه فراموش کند تردیک شدن را و بعضی گفته‌اند بعد از تمام شدن
نماز صف اول صف بعد خود را نزدیک میرساند و بنابر مختار فرقی نیست در عدم وجوب نزدیک
شدن میان آنکه صفهائی که نماز ایشان تمام شده بجای خود باقی باشند یا متفرق شوند یا مجتمع بکر
صف بعد بتواند خود را پیش ببرد و صف دوم میتوانند که داخل نماز شود و تکبیر گوید قبل از آنکه
صف پیش بنابر اقوی لکن مستحبست که بعد از آن داخل نماز شود و بعضی گفته‌اند که اگر تأخیر
باعث فوت قدوة بجماعت میشود پس مراعات نکردن اولی است و اما آن بعدی که منافات
با جماعت دارد چه قدر است اشکالی نیست در اینکه اگر کمتر باشد از قدر یک ستوان کام زدن
ضرر ندارد پس دوری با نقل یک ستوان کام زدن با شکال ضرر ندارد و همچنین اشکالی نیست
در اینکه دوری بقدر یک ستوان امام را دید و زیاده از سیصد ذراع باشد جایز نیست
و جایز است ترک قرائت حمد و سوره در دو رکعت اول از برای ماموم مسبوق که دو رکعت از امام
عقب نیفتاده در نماز اخفاتی که ظهر و عصر است و در نماز مغرب و عشا و صبح نیز اگر قرائت
امام را یا همهمه او را بشنود بشرط آنکه امام کسی باشد که اقتدا باو شرعا صحیح باشد بلکه
اقرب اینست که اگر در نماز جهریه هیچ قرائت و همهمه را نشنود میتواند قرائت را ترک نماید
لکن در اینحال احوط قرائت است و در صورت سابقه احوط ترک قرائت است و همچنین جایز است
از برای ماموم که بعقب نیفتاده [illegible] ترک قرائت در دو رکعت آخر از نماز های
چهار رکعتی و در رکعت آخر از مغرب و بالجمله ترک قرائت از برای ماموم غیر مسبوق
در نماز یومیه مطلقا جایز است اگر امام صحیح باشد اقتدا باو و فرقی نیست در این
میانه نماز اداء و قضاء و سفر و غیر آن و میانه آنکه اول دو رکعت ادراک کند یا نزد رکوع
رکوع و همچنین است حکم در نماز جمعه و عیدین واجبان و استسقاء و [illegible]



از برای ماموم غیر مسبوق و اگر امام کسی باشد که شرعا اقتدا باو جایز نیست واجب است قرائت بر ماموم
خواه با امام باشد در رکعات یا عقب و واجبست متابعت امام که صحیح است اقتدا باو در افعال
واجبه و مستحبه و اگرچه مقدم شدن در فعلی دیگر باشد بنابر اظهر پس نشستن بجهة سجود و برخواستن بجهة
قیام نیز واجبست و ترک متابعت و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز واجبست اگرچه از افعال نیست
و اما در غیر تکبیر و سلام در وجوب متابعت سایر اقوال مثل ذکر و تشهد و نحو اینها خلافست و محل
محل اشکال است لکن اقوی عدم وجوبست اگرچه متابعت احوط است و تصریح کرده‌اند بعضی باستحباب
متابعت در اقوال و مخفی نیست در اینکه اگر ماموم پیش از امام شروع نماید در فعلی از افعال
متابعت نکرده و اگر بعد از او شروع کند بان متابعت کرده و شرط نیست که ماموم بجا آورد آنرا بعد از فراغ امام
قطعا و آیا متابعت حاصل میشود باینکه با امام و همراه او بجا آورد پس در آن خلاف و مسئله
محل اشکالست و لکن قول بحصول متابعت بان در کمال قوة است پس میتواند افعال نماز را
با امام بجا آورد و لکن احوط اینست که در افعال متاخر از امام باشد و بنابر اینکه جایز دانستیم در متابعت
بودن با امام بدون تاخر اگر با امام باشد و بنابر اینکه جایز دانستیم در متابعت بودن با امام بدون
تاخر اگر با امام باشد در افعال در بقاء فضیلت جماعت در اینحال خلاف است بعضی قایلند باینکه
ثواب جماعت برطرف میشود و بعضی قایلند باینکه ثواب کم میشود و بعضی گفته‌اند ثواب جماعت
باقیست و حق اینست و قول اول باطلست و اشکالی در متابعت نیست در حصول متابعت در تکبیرة
الاحرام اگر آنرا بعد از تمام کردن تکبیر امام بگوید و در حصول متابعت در تکبیر باینکه با امام
بگوید تکبیر را خلافست و قول بعدم حصول متابعت شاید اقوی باشد و احوط بلکه
اقرب اینست که باید صبر کند تا امام تکبیر را تمام نماید و بنابر مختار که واجب نیست متابعت در
اقوال و اذکار غیر تکبیرة الاحرام ظاهر اینست که واجب نیست متابعت کردن در تعیین آن

متابعت کردن در جمیع اذکار و دعاها ... [illegible]

و دعاهائی که امام در تشهد و قنوت دعای خاصی بخواند یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند ماموم را
جایز است که غیر آنرا اختیار کند و همچنین بکر واجبست حصول متابعت آیا باید علم بهم رساند باینکه امام
مقدم است یا ظن بان کافیست در مسئله اشکال است و جواز اعتماد بظن بعید نیست و جایز نیست ایستادن
ماموم پیش از امام بلکه صحیح است اقتدا باو خواه ماموم مرد باشد یا زن خواه یکی باشد یا متعدد و اگر مقدم
باشد نمازش باطلست خواه عمدا باشد یا از جهة نسیان یا جهل خواه در اول نماز مقدم باشد یا در اثناء
مقدم شود و در جواز مساوی بودن ماموم با امام در محل ایستادن خلافست اظهر و اظهر جواز
است و لکن احوط اینست که پست تر بوده باشد اگرچه قلیلی باشد و افضل نیز میباشد و اقوی
اینست که در معرفت تقدم و تاخر و تساوی رجوع بعرف میشود پس اگر در عرف از تقدم میگویند
جایز نیست و اگر مساوی یا پست تر گویند ایستادن جایز است و بعضی گفته‌اند اعتبار بپاشنه پای
امام و ماموم است پس اگر مساوی باشد ضرر ندارد اگرچه پای ماموم بزرگتر باشد و انگشتان
پیش باشد و ظاهر اینست که اعتبار بانگشتان پا و پاشنهای هر دو میباشد پس اگر پاشنها مساوی
اجزاء نماز باشند و انگشتان ماموم پیش باشد صحیح نیست و احوط اینست که هیچ جزئی از اعضاء ماموم
در هیچ حالی از نماز مقدم نباشد و اشکالی نیست در اینکه نیت اقتدا کردن شرطست در نماز جماعت
پس کسی که در میان صفوف ایستاده و نیت اقتدا نکرده احکام جماعت بر او جاری نیست اگرچه متابعت
امام نماید و اگرچه قصد جماعت کردن نیز داشته باشد پس اگر این شخص قرائت را ترک کند تا رکوع
مطلقا رود نمازش باطلست اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر بوده باشد و اگر این شخص صفوف نماز
بجا آورد بنیت غیر وجوب جماعتی حکم ببطلان نمازش کرده‌اند و در آن اشکالست و اگر بنیت
وجوب بخواند نمازش صحیح است نه جماعتی بنابر اظهر اگر متابعت او با امام مستلزم منافی
باشد و فرقی در وجوب نیت اقتدا میان جمعه و غیر آن نیست و احوط اینست که نیت اقتدا کردن



نیت امام باشد و شرطست در صحت اقتدا تعیین امام که باو اقتدا میکند بنحوی که بتواند اشاره بان معین
نماید پس اگر در عقب دو نفر نماز کند و اقتدا بیکی از آن دو نفر نماید بدون تعیین نمازش باطلست و
همچنین اگر اقتدا بهر دو نماید بنابر اظهر بلکه ظاهرا خلافی در آن نیست و بساهست که تعیین بصفتی حاصل میشود
مثل اینکه نیت کند که اقتدا میکنم بمجتهد این بلد بر فرضی که بغیر از یک نفر معین مجتهدی در اینجا نباشد
و بساهست که تعیین میشود باینکه نیت کند اقتداء باین امام حاضر اگرچه اسم او را نداند اگر بداند که
او جامع شرایط امامت میباشد و اگر اقتداء کند بامام حاضر و چنان داند که زید است و بعد معلوم
شود که عمرو است و حال آنکه هر دو عادل باشند در نزد او در صحت این نماز خلافست و مسئله در
اشکالست لکن قول بصحت نماز در کمال قوة است اگرچه احوط اعاده یا قضاست و اگر در بین نماز
خطا و غلطی معلوم شود احوط اتمام و اعاده است اگرچه معلوم شدن خطا بعد از تکبیرة الاحرام
بلا فصل باشد و در غیر نمازهائی که جماعت کردن آنها واجبست و آن نمازی که منفرد اگر کرده
اعاده میکند بجهة ادراک فضیلت جماعت شرط نیست در منعقد شدن جماعت نیت کردن امام
امامت را پس اگر کسی تنها نماز کند و دیگری باو اقتدا کند و او نداند نماز ماموم و امام
هر دو صحیح است و ماموم مستحق ثواب جماعت میباشد و اگر قصد انفراد کرده باشد با اینکه
که دیگری باو اقتدا کرده باز جماعت منعقد است و اگر امام منع نماید ماموم را از اقتدا باو و کوشش
اقتدا کند اقتدا صحیح است و ماموم ثواب جماعت را درک کرده و لکن امام را استحقاق ثواب
جماعت نیست نزد او اینصورت و در صورت تنهای پیش بلکه و وقتی مستحق ثواب جماعت میباشد که
امامت کرده باشد و آیا با عدم استحقاق او ثواب جماعت را خدا و ند کریم و وهاب با وعطا
تفضلا یا نه بعضی تصریح کرده‌اند که با وعطا خواهد داد بنا بر آنکه و آنست که خداوند
که بجهت او دیگری را ثواب دهد و بفیض رحمت خود برساند و او را محروم نماید پس

طمع در این مقام بجا نیست و امید آنچنین کسی بسی موقع نمیباشد واگر در اثناء نماز یابد که کسی با او اقتدا کرده و خواسته باشد مستحق ثواب جماعت شود بعضی تصریح کرده اند که اگر قصد کند نیز که مستحق میشود و دیگر امام را لازم نیست تعیین ماموم و عدد ماموم بلکه نیت امامت کافی است و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب امامت در جماعت واجب مثل جمعه و لکن بعضی واجب نمیدانند و اگر نماز را منفرد کرده بعد ماموم آمده او خواهش امامت کند تا ثواب جماعت را دریابد بعضی تصریح کرده اند که باید نیت امامت کند واگر دو نفر نماز کنند و بعد معلوم شود که هر یک نیت امامت بجهت دیگری کرده نماز هر دو صحیح است و لکن اقرب این است که فضیلت جماعت را ادراک نمیکنند واگر دو نفر نماز کنند و هر یک بدیگری اقتدا نماید بوجه معتبر بنظر ایشان پس باین جهت قرائت را ترک کنند و لکن هیچیک ندانند که آن دیگری با او اقتدا کرده پس بعد از نماز این معین شود نماز هر دو باطل و اعاده بر هر یک لازم است و همچنین اگر علم باشد که هر یک خبر دهند که بدیگری اقتدا کرده اند فساد نماز و وجوب اعاده بر هر دو در کمال قوت است و کرده قرائت را بجا آورده اند اگر چه ضرور را ماموم میدانستند اظهر صحت نماز ایشان است و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام و ماموم در نظم و کیفیت و هیئت پس نماز یومیه را بنماز آیات و عیدین و این مذکورات را بیومیه اقتدا نتوان نمود و همچنین نماز آیات را بنماز جنازه و بالعکس اقتدا نتوان کرد اما شرط نیست در صحت جماعت که نماز ماموم با امام موافق باشند در وجوب و ندب پس نماز واجب را اقتدا بنافله میتوان کرد لکن نافله که جماعت در او جایز باشد موافق در رکعات و همچنین عکس و نافله بنافله و فریضه بفریضه لکن در نافله نافله باشد که جماعت در آن جایز باشد و توافق در رکعات نیز شرط نیست و قول باشتراط آن ضعیف است و شرط نیست توافق در جهر و اخفات و ادا و قضا پس نماز قضا را بادا اقتدا میتوان نمود اگر چه قضای استحبابی باشد و عکس نیز جایز است مطلقا اگر چه قضای استحبابی

واتحاد

و اتحاد در فرض نیز شرط نیست پس ظهر را بعصر و بالعکس جایز است و بالجمله هر یک از نمازهای یومیه را بدیگری اقتدا جایز است و همچنین مسئله بسیار است و ضرور بیان نیست لهذا بعضی قضای عصر را بظهر منع کرده اند و آن است و اما اقتدای یومیه بجمعه جایز است بنا بر ظاهر علما چون آن نیت پس باکی نیست بقول بعضی بشرط اتحاد در سبب پس اقتدای کسوف بزلزله و عکس آن جایز است بلکه اقتدای هر یک از آیات بدیگری جایز است اگر چه یکی ادا باشد و دیگری قضا و همچنین اقتدای یومیه بنماز طواف واجب و عکس جایز است واما ماموم مرد باشد و یکی باشد در غیر نماز میت هر نماز یکه جماعت در آن جایز است مستحب است که بطرف راست امام بایستد و این واجب نیست پس اگر بطرف چپ یا عقب امام باشد نیز نماز صحیح است و اگر در جانب چپ ایستاد احوط این است که بجای خود بماند واگر ماموم زیاده از یکی باشد اگر مرد یا زن نباشند مستحب است که در عقب امام بایستند و مستحب است که امام در وسط صف بوده باشد واما ماموم یکی باشد و در کنار امام بیستد پس متعدد شوند در حکم بجواز رفتن بعقب امام و استحباب آن اشکالست اقرب عدم استحباب بلکه حکم بجواز آن مشکل است واگر مردی یکی از نمازهای یومیه را یا هر نماز را تنهائی کرده باشد اورا اعاده آن بجماعت خواه امام باشد یا ماموم و در صورتیکه امام باشد فرقی نیست میان آنکه کسی از او التماس امامت نماید یا نه ماموم او متعدد باشد یا منفرد باشد یا نه بالغ باشد یا نه و در صورتیکه ماموم باشد فرقی نیست میان آنکه ماموم منفرد باشد یا نه واما زنها قریب علم استحباب اعاده است از برای او و همچنین طفل و لکن حکم در او خالی از اشکال نیست واگر ظهر و عصر را یا مغرب و عشا را تنها کرده جماعت بپا شود یکی ظهر یا مغرب و دیگری عصر یا عشا آیا واجب است مراعات ترتیب پس باید نماز ظهر را مثلا با آن کند که ظهر میکند بکند پس با آنکه دیگر عصر را و همچنین نسبت بمغرب و عشا یا اینکه واجب نیست ترتیب در اینجا احوط مراعات ترتیب است واگر ظهر و عصر را مثلا کرده که جماعت منعقد و خواسته باشد اعاده کند و این مستحب را بعمل آورد آیا باید اعاده هر دو را بکند یا اعاده

کسی خواهد میتواند نمود احوط مراعات اول است و بنا بر این اگر نتواند هر دو را بجماعت بجا آورد احوط اینست که نماز اول را اعاده نماید واگر ظهر را کرده و هنوز عصر را نکرده باشد آیا مستحب است او را اعاده نماز ظهر یا اینکه وقت فریضه عصر داخل شده باید قول باستحباب چنانچه ظاهر فتاوی علماست باکی با آن نیست واگر بجماعت نماز فضا کند باکی نیست قول باستحباب اعاده فریضه اداء که منفرد کرده و همچنین اگر نماز یومیه را مستحب است اعاده بجماعت اگر فرادی کرده همچنین اعاده نماز آیات و استسقا اگر منفرد کرده باشد واگر نماز را در وقت منفرد کرده بعد از آن وقت جماعتی بپا شود ظاهر اکثری اخبار دلالت میکند بر استحباب اعاده و لکن فتاوی علما مختص است بصورت عدم خروج وقت واگر بعضی نماز را بجماعت کرده باشد آیا مستحب است او را اعاده نماید بجماعت خواه امام باشد یا ماموم یا اینکه حکم مختص بصورت انفراد است معتمد در نظر فقیر استحباب اعاده است بجماعت لکن احوط در اینحال عدم اعاده است و بنا بر مختار فرقی نیست میان آنکه تا نیه ترجیح بجماعت اول داشته باشد یا نه و بنا بر مختار اعاده دیگر نیز مستحب است و ممکن است همچنین دیگری یافت شده و اگر دو نفر فرادی نماز کرده اند اگر دیگری که نماز واجب بر او باشد با ایشان نیامده باشد احوط بلکه اقوی عدم استحباب اعاده ایشانست نماز را بجماعت منفرد نماز را اعاده کند و خواهد نیت وجوب یا ندب را بعمل آورد نیز ندب باید کرد ماموم اگر مرد بوده باشد در جماعت مردان در هر صفی که میخواهد میتواند ایستاد و لکن اگر در ماموم ارباب فضل باشد مستحب است که ایشان مخصوص بصف اول گردانند و مقتضای اخبار و کلام علما اینست که فرقی نیست میان نمازهائیکه جماعت در آنها مستحب است و جماعتی تصریح کرده اند که افضل صفوف صف اول است و از بعضی ظاهر میشود که در نماز جنازه افضل صف آخر است و بنا بر این مشکل میشود حکم باستحباب تقدم اهل فضل و ایستادن ایشان در صف اول در نماز جنازه و اولی بلکه متعین این دو امر است در احوال مختلفه یعنی گاهی اهل فضل را در نماز جنازه اختصاص بصف اول دهند و گاهی آخر تا مستحب عمل شده باشد و لکن قول ثانی اقوی است و مراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند کسی است که متصف باشد بکمال و زیادتی باشد در علم یا عمل یا عقل و این استحباب مخصوص بکسی دون دیگری نیست بلکه امام و ماموم و اهل فضل جمیعا بلکه بر همه مکلفین مستحب است تقدیم اهل فضل را

وهمچنانکه

وهمچنانکه صف اول را باید اختصاص باهل فضل داد همچنین اولی است که کسانیکه پست تر اند از ایشان و لکن از اهل فضلند مخصوص بصف دویم گردانند و هکذا و طرف راست صف را بعضی گفته اند افضل از طرف چپ است پس سزاوار است که افاضل اهل فضل را در یمین صف اول قرار دهند و همچنین در سایر صفوف واگر ماموم از قرائت فارغ شود قبل از امام در جائیکه قرائت بجهت او جایز است مستحب است که تسبیح گوید و از بعضی مستفاد میشود که این استحباب در نماز اخفاتی است و اولی اینست که در جهریه نیز قائل شویم اگر چه میان گوش دادن قرائت و تسبیح تواند کرد و فرقی در این نیست میان آنکه اقتدا بمخالف کرده باشد یا با امام مرضی و بعضی گفته اند که مخیر است میان تمام کردن قرائت و تسبیح کردن یا یک آیه از قرائت را بگذارد تا امام با و برسد پس آیه را بخواند تا با امام برکوع رود و احوط اولی است مگر آنکه گذاشتن آیه باعث فوت موالات نشود پس تخییر ضرر ندارد و مراد از تسبیح سبحان الله است نه سایر اذکار و اولی فراغ از سایر اذکار مثل قرائتست یا نه کسی را نیافتیم که متعرض مسئله شده باشد لکن تسبیح در هر حالی نیکو است و در وقتیکه مستحب است که بجهت نماز برخیزند خلاف است قوی اینست که آن وقت موذن است قد قامت الصلوة و مکروه است نافله گذاردن بعد از اقامه خواه امام داخل نماز شده باشد یا نه و بعضی بعد از قول موذن قد قامت الصلوة مکروه میدانند و بعضی وقت شروع باقامه و عمل باین دو قول باکی نیست و در ایستادن ماموم مرد بتنهائی در خارج صف با وسعت صف خلاف

اقوی جواز با کراهتست و اگر عذری و مانعی باشد کراهتی نیست واگر خارج
ایستا بجهة ضرورة اولی اینست که محاذی امام بایستد و اما زن پس
نیست ایستادن او بتنهائی اگر زنان با آن نباشند بلکه بعضی آنرا مستحب
میدانند وبدانکه در امام جماعت چند چیز شرط است یکی عقل است پس دیوانه
در حال دیوانگی امامتش جائز نیست در هر نمازی که باشد اما اگر گاهی دیوانه باشد
و گاهی عاقل در حال عقل امامت میتواند کرد بنابر اقوی لکن اقتداء باو
مکروه است و اگر در اثناء نماز دیوانه شود نماز او باطل و اقتداء ماموم
نیز باطل میشود و نیت انفراد میکند چنانچه بعضی تصریح کرده اند و بعضی منع
کرده اند اقتداء بسفیه غافل که ضعیف العقل میباشد ودیگر از شرائط
امام ایمان است در هر نمازی که باشد حتی جنازه و مراد از ایمان آنست
که اعتقاد باصول دین پنجگانه داشته باشد بنحوی که او را اثنی عشری
گویند بنابر این امامت کافر جائز نیست واگر شک کند در اسلام امام
اقتداء باو جائز نیست اگرچه در دار الاسلام باشد و ظن باسلام کافی
نمیباشد و مجرد نماز کردن بدون تلفظ بشهادتین اسلام ثابت نمیشود
چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اگر اسلام ثابت شده باشد پس شک
در ارتداد نماید اقتداء جائز است و امامت مخالفین نیز جائز نیست
خواه مثل خودش امامت کند یا نه خواه مذهب خود را بتقلید اخذ
کرده باشد یا بجهة شبهه و امامت غیر اثنی عشری نیز اگر داخل در فرق
شیعه شمرده شود مثل کیسانی و فطحی و واقفی و نحو ایشان واگر



نماز کند بعقب کسی که او را مؤمن و عادل میدانست پس بعد از نماز معلوم
شود که کافر بوده اظهر و اشهر صحت نماز است و عدم احتیاج باعاده و
قضاست خواه کفری بوده باشد که عادة مستور و پوشیده میباشد یا
خواه کفر ارتدادی باشد یا غیر آن و مخالف نیز مثل کافر است در عدم
لزوم اعاده اگر حالش بعد از نماز معلوم شود دیگر از شرائط امام
عدالت است پس اقتداء بغیر عادل جائز نیست خواه فاسق باشد یا نه
پس اگر نماز کند بعقب کسیکه او را فاسق میداند نمازش باطلست و باید
اعاده کند و اگر اقتداء کند بکسیکه عدالتش شرعا ثابت نشده اقتداء
اش صحیح نیست و اگر اقتداء بمجهول الحال نماید پس بعد عدالتش
معلوم شود این باعث صحت نمیشود و فرقی نیست در عدم جواز
اقتداء بغیر عادل میان آنکه ماموم عادل باشد یا نه پس اینکه بعضی
از عوام میگویند که این امام مثلا امامت ما را میتواند کرد کلامیست
فاسد زیرا اگر ماموم فاسق باشد یا عادل امام باید عادل باشد
و فرقی در میان نمازها نیست پس هر نمازیکه در آن جماعت جائز است
امامش باید عادل باشد حتی نماز میت یا نافله و اگر فسق امام
فسق خفی باشد و بظاهر عادل باشد پس کسیکه مطلع بفسق او شده
از برای او جائز نیست اقتداء کردن واگر پادشاه جور کسی را نصب کند
بجهة امامت و آن شخص عادل باشد اقتداء باو جائز است و اگر
اقتداء کند بکسیکه او را عادل میدانست پس بعد از نماز فسقش

بروز کرد و معلوم شد که در وقت نماز فاسق بوده اظهر و اشهر اینست که نمازش
صحیح است و محتاج باعاده و قضاء نیست خواه جماعت واجبه باشد مثل جمعه
خواه مستحبه واگر در بین نماز فسقش معلوم شود بعضی نماز او را فاسد
و از سر گرفتن را لازم میدانند و لکن اقوی صحة نماز و لزوم قصد انفراد
است لکن احوط اتمام پس اعاده نماز است و اگر قصد انفراد نکند نمازش باطلست
و اگر قصد انفراد پیش از قرائت کرده واجبست قرائت واگر در اثناء قرائت
یا بعد از آن قصد انفراد کرده احوط اینست که قرائت را بجا آورد اینها وقتی است
که جماعت مستحبه باشد و اگر جماعت واجبه باشد ظاهر اینست که واجبست
از سر گرفتن نماز و قصد انفراد جائز نیست و اگر امام و ماموم مختلف
باشند در مسائل فقهیه مثل اینکه یکی چیزی را مثل سوره مثلا واجب داند و
دیگری نداند یا اینکه یکی چیزی را صحیح داند و دیگری نداند مثل آنکه یکی غسل
در حریر یکی ساتر نباشد صحیح داند و دیگری فاسد یا در اینحال اقتداء
بیکدیگر میتوانند نمود یا نه تحقیق آنست که مسئله را چندین
صورتهاست که حکم در آنها مختلف میباشد یکی آنست که محل اختلاف
ایشان چیزی نیست که ربطی بنماز ندارد مثل اینکه اختلاف ایشان در مسائل
دیات و شهادات و قضا باشد و اشکالی نیست در اینکه اختلاف مانع
از اقتداء نیست خواه هر دو مجتهد باشند یا مقلد یا یکی مجتهد
و دیگری مقلد خواه جماعت واجبه باشد یا مستحبه و همچنین اختلاف در
مسائل اصول دین نیز باعث منع اقتداء نمیشود بشرط آنکه اعتقاد



امام منشأ کفر او یا فسق او نشود دیگر آنکه محل اختلاف ایشان چیزیست
که متعلق بنماز است مثل آنکه مختلف باشند در ارکان نماز یا
اجزاء یا شرائط یا منافیات آن و لکن امام نماز را بوجهی میکند که ماموم
نمیتواند حکم بفساد آن نماید بحسب اعتقاد خودش یا اجتهاد یا
بتقلید مثل آنکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح میداند و ماموم
فاسد لکن حال امام در آن حریر نماز نمیکند یا آنکه امام وضوء بآب
مضاف جائز میداند بخلاف ماموم لکن حال بآب مضاف وضوء نساخته
یا آنکه امام در جوراب بیساق نماز را صحیح میداند بخلاف ماموم
لکن امام حال در آن جوراب نماز نمیکند و هکذا در اینحال نیز اشکالی
در صحة اقتداء نیست دیگر آنکه محل اختلاف امور متعلقه بنماز است و
مثل آنچه مذکور شد و امام نماز را بنحوی میکند که در پیش ماموم بحسب اعتقاد
ماموم نمازش فاسد است اگرچه بحسب اعتقاد خودش نمازش صحیح
باشد مثل اینکه امام مد متصل را ترک کند یا ادغام صغیر را اعمال
ننماید یا وقف با حرکت یا وصل با سکون کند یا سوره را یا جلسه استراحت را
یا قنوت را ترک کند و ماموم ترک این امور را مبطل نماز داند و در این
صورة حکم بصحت اقتداء اشکال است و اقرب عدم صحت است
وصورة دیگر آنکه امام سوره را مستحب داند مثلا و ماموم واجب لکن
امام آنرا بقصد قربت یا بقصد استحباب بخواند یا امر بعکس
باشد و اقرب جواز اقتداء در این صورة است اگرچه بعضی آنرا

مانع میدانند صورة دیگر انکه محل اختلاف متعلق بنماز باشد مثل همین مثالهای مذکوره و امام بوجهی نماز کند که باعتقاد ماموم صحیح باشد ولکن باعتقاد خودش باطل باشد مثل انکه در پوست سنجاب یا حریر غیر ساتر نماز کند و باعتقاد خودش نمازش باطل باشد اگرچه باعتقاد ماموم نمازش صحیح باشد پس در اینحال اشکال اقتدآء باو صحیح نیست وصورة دیگر انکه محل اختلاف مربوط بنماز باشد مثل انکه اینجا مذکور شد و امام نماز کند بر وجهی که ماموم حکم بفساد میکند اما حکم بصحت نیز نمینماید بلکه در ان متردد است مثل انکه نماز در سنجاب میکند یا سوره را ترک مینماید بجهة اینکه انرا جایز میداند اما ماموم متردد است در صحت و فساد ان و لهذا عمل باحتیاط میکند در این حال حکم بصحت اقتدآء مشکلست لکن احتمال الصحة اقوی است وصورة دیگر انکه محل اختلاف نیز مربوط بنماز است و امام چیز چند را در نماز و مقدمات ان نماز جایز میداند که ماموم جایز نمیداند و مبطل نماز میداند لکن میداند که امام انرا بجا خواهد آورد یا بجا اورده در این حال نیز اقرب صحت اقتدآء است وصورة دیگر انکه ماموم اعتقاد امام نمیداند در ان اموریکه ماموم مفسد نماز میداند در این حال نیز اقرب صحت اقتدآء است و اگر اختلاف ایشان در حکم نباشد بلکه در موضوع حکم باشد بنحویکه مترتب شود بر ان فساد نماز مثل اینکه ماموم اعتقاد این باشد که این جامه که امام پوشیده نماز در ان جایز نیست مطلقا



اگرچه جاهل بان باشد و امام را معتقد این باشد که این از ان قسم نیست بلکه از اموری نیست که نماز در ان جایز است و مثل اینکه امام ابی را اب مطلق دانسته و وضوء ساخته بان و ان اب در نزد ماموم اب مضافست و وضوء بان حتی با جهل بمضافیت صحیح نیست پس در این حال اقوی عدم صحة اقتدآء است و اگر ماموم شک کند در خطای امام در ان موضوع مثل اینکه شک کند در اینکه اینجا امام پوشیده از اینجا نیست که نماز در ان میتوان کرد یا نه اقرب صحت اقتدآء است در این حال و در الحاق ظن در این مسئله و مسئله سابقه بعلم یا بشک اشکال است دیگر از شرائط امام طهارة مولد است پس اگر علم حاصل شود که امام از اولاد زناست نعوذ بالله اقتدآء باو جایز نیست و اما اگر علم واقعی حاصل نشود اما بشهادت دو عادل ثابت شود بعضی منع از اقتدآء کرده اند مثل انکه علم داشته باشد و ظاهر کلام بعضی جواز اقتدآء مستفاد میشود و احوط بلکه اقرب قول اول است و اگر بعضی از مومنین علم بان داشته باشند و دیگران نداشته باشند کسانیکه میدانند اقتدآء نمیتوانند نمود و کسانیکه نمیدانند میتوانند و باکی نیست اقتدآء کردن بولد شبهه و کسیکه پدر او معلوم نباشد و کسیکه مردم در بارهٔ نسب او حرف میزنند و لکن بعضی تصریح بکراهت امامت ایشان کرده اند و فرقی نیست در عدم جواز امامت ولد الزنا میان انکه امامت بجهة مثل خودش نماید یا بجهة دیگری و جایز است اقتدآء کردن کسیکه ایستاده نماز کند بکسی که نشسته نماز کند پس قیام

امام شرط است در اقتدآء کسیکه ایستاده نماز میکند و مراد از کسیکه ایستاده نماز میکند کسی است که واجبست بر او قیام پس متابعت کردن او امام را در نشستن باعث جواز نمیشود و فرقی در این حکم نیست میان زن و مرد و خنثی و نماز یومیه و جمعه و ایات و جنازه و سایر نوافلی که جماعت در ان جایز است چنانچه از اخبار و کلام علمای ابرار ظاهر میشود و عدم جواز نسبت بماموم است پس بر امام چیزی لازم نمی اید بنا بر اقرب و جایز اقتدآء کردن کسیکه نشسته نماز میکند بکسیکه نشسته نماز میکند مطلقا خواه عذر امام و ماموم امید زوال داشته باشد یا نه و اما اقتدآء نشسته بخوابیده جایز نیست و همچنین ایستاده بخوابیده اقتدآء نمیتواند کرد و اما نشسته و خوابیده اقتدآء با ایستاده میتوانند کرد و همچنین خوابیده بپهلو یا پشت بنشسته اقتدآء میتوانند کرد و اقتدآء کسیکه بپهلو خوابیده بکسیکه بپشت خوابیده جایز نیست و عکس جایز است بنا بر اقوی و جایز است اقتدآء پهلو خوابیده بمثل خودش و همچنین در پشت خوابیده و احوط عدم جواز اقتدآء کسی است که در ایستادن محتاج بتکیه دادن نیست بکسیکه محتاج بان میباشد و اگر امام را تب مریض باشد و نتواند ایستاده نماز کند مستحبست که دیگری را بجای خود باز دارد تا بجهة اشخاصی که ایستاده نماز میکنند نماز کند و کسیکه در بعضی از احوال نماز محتاج بنشستن یا خوابیدن بپهلو یا پشت شود نمیتواند اقتدآء باو کند صحیحی که محتاج بان نمیباشد و اگر امام قائم در بین نماز



عاجز از قیام شود و بنشیند اقتدآء مامومین صحیح باطل میشود و ظاهر کلام کسانیکه این حکم را کرده اند انست که نماز مامومین باطل نمیشود بلکه باید دیگری را پیش داشته اقتدآء باو کنند اگر توانند و الا قصد فرادی کنند و جایز نیست اقتدآء کردن کسیکه قرائت حمد و سوره را بر وجه معتبر شرعی میتواند خواند بکسیکه لحن میکند و غلط میخواند بنا بر اشهر و اظهر خواه ان غلط در حمد و سوره هر دو باشد یا یکی خواه تواند اصلاح انرا بکند یا نه خواه ان غلط تغییر دهد معنی را مثل ضم دادن تاء انعمت یا نه مثل فتحه دادن میم بسم الله و کسیکه لحن میکند اگر تواند انرا اصلاح کند و نکند نمازش باطلست و همچنین نماز کسیکه باو اقتدآء کرده با علم او بحال امام مگر قرائت را ترک کند عمدا و از جمعی مستفاد میشود فساد نماز ماموم مطلقا اگرچه قرائت ترک نکند و حکم باین مشکل است و احوط اتمام نماز و اعاده است و فرقی در فساد اقتدآء بامام که لحن مینماید نیست میان انکه قبل از نماز بداند که امام غلط میخواند یا در بین نماز مطلع شود مطلقا اگرچه بعد از رکوع باشد و کسیکه لحن میکند و عاجز است از اصلاح ان جایز است او را اقتدآء بامام که لحن میکند و عاجز است از اصلاح اگر موضع لحن یکی باشد و لحن امام زیاد نباشد و نتواند ماموم بامام صحیح القرائة اقتدآء نماید و اگر جواز اقتدآء بامام لحن کننده مشکل است و احوط عدم جواز است و اگر لحن امام بیشتر باشد اقرب عدم جواز اقتدآء و همچنین اگر موضع

لحن مختلف باشد بنابر احوط و جایز نیست امامت کردن کسی که زبانش موف و معیوب است بنحویکه نمیتواند قرائت را درست بجا بیاورد بجهت کسی که زبانش صحیح است و میتواند قرائت را درست بجا آورد پس کسی که میتواند قرائت را درست بخواند جایز نیست اقتدا کند بکسی که راء را بلام میخواند یا باء را بلام ادا میکند و بالجمله هر کسی که عاجز است از قرائت صحیحه غیر عاجز جایز نیست او را امامت کردن بجهت کسی که عاجز نیست از آن خواه باعتبار عدم قدرت بر ادای حرف باشد یا باعتبار عدم قدرت بر اعراب یا تشدید خواه در حمد باشد یا سوره و اما کسی که تا را مکرر میکوید و او را تمام میکوید یا اینکه فاء را مکرر میکوید او را فافاء میکوید جمعی گفته اند که جایز است ایشان را امامت بجهت غیر که چنین نیست و بناهت که فرق گذاشته میشود میان آنکه تاء یا فاء اول کلمه را مکرر کویند یا وسط را پس اول جایز و ثانی غیر جایز و این فرق مشکل است و بالجمله آنچه ذکر کرده اند نیکو است اگر تکرار مستلزم فوات واجبی نشود و الا مشکل است و بهرحال مکروه است اقتدا بایشان و کسی که زبانش معیوب است و عاجز است از اصلاح حرف جایز است او را اقتدا بمثل خودش اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط امام بیشتر نباشد و هرگاه عاجز باشند از اقتداء بکسی که صحیح است اقتداء هر یک باو و اگر غلط امام بیشتر باشد اقرب منع اقتدا است و اگر امام عاجز باشد از بعضی از امور که در قرائت مستحب میباشد مثل مد منفصل یا آنکه عمداً آنرا ترک کند اقتداء باو جایز است و کسی که کنک است امامت نمیتواند کرد بجهت کسی که قرائت میتواند بخواند و جایز است اقتداء کنک بمثل خودش اگر نتواند اقتدا بقاری نماید و اگر تواند

پس کر

پس اگر اقتداء کنک را بصحیح واجب دانیم پس اقتداء بمثل خودش جایز نیست بنابر اقرب و اگر نه احوط نیز ترک است و اقتدا بصحیح اسست و امی را جایز نیست اقتداء بکنک و عکس هم جایز نیست بنابر اقرب و همچنین جایز نیست اقتداء قاری یعنی کسی که میتواند قرائت را صحیح بجا آورد بامی و در تفسیر امی خلافست بعضی تفسیر کرده اند او را بکسی که قرائت حمد را نیکو نخواند یا آنکه قرائت را نیکو نداند و بعضی گفته اند که آنست که حمد را و سوره را یا بعضی از آنها را اگرچه حرفی یا تشدیدی یا صفت واجبی باشد نیکو نداند و اقتدای امی بامی را فروع بسیار است لکن بجهت قلت احتیاج ترک کردیم زیرا که آنکه صاحب عدالت باشد و توان اقتداء باو کرد کم است که امی باشد و قرائت را بنحو معتبر نتواند نخواند اگرچه امی بسیار است بلکه اکثر عوام امی اند و امی و کسی که لحن میکند و کسی که زبانش معیوبست اگر عاجز شوند از تحصیل قرائت و توانند اقتدا کنند بکسی که قرائتش خالی از عیب است با سایر شرایط در وجوب اقتداء بایشان بان شخص خلافست و مسئله محل اشکال است و اقرب عدم وجوب اقتداء است اگرچه احوط اقتداء است و مقتضای کلام علما اینست که جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت صحیح میخواند بکسی که لحن میکند یا زبانش معیوبست یا امی در هر نماز یکه جماعت در آن جایز است از نمازهای واجبه و مستحبه حتی نماز جنازه اگرچه تکبیرات را وادعیه آنرا تواند خواند لکن در این حکم اشکالست بلکه معتمد در اینجا جواز اقتداست و اگر اما از قرائت صحیحه در نماز یومیه عاجز

نباشد لکن عاجز باشد از اذکار واجبه بر وجه معتبر شرعی اقوی جواز اقتدا است باو و احوط عدم جواز است و اگر کسی عاجز باشد از قرائت مثل اشخاصی که مذکور شد و کسی که قرائت را میداند نخواهد اقتداء نماید باو بگمان آنکه قرائت او صحیح در وجوب اعلام بعجز خود اشکال و شاید که عدم وجوب اقرب باشد و امامت کردن کر جایز است و جایز نیست امامت کردن زن مرد را اگرچه غیر بالغ باشد و همچنین خنثی مشکل را و جایز نیست امامت کردن خنثای مشکل مرد را و مثل خودش را پس مرد بودن شرط است در امامت مرد و خنثی در همه نمازها و زن را جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی باشد و کراهتی در آن نیست اگرچه در خلوت باشد و امام راتب در مسجد اولی بامامت است در آن مسجد از غیر خودش مگر از هاشمی و همچنین صاحب منزل اولی است از غیر بغیر از هاشمی و این اولویت در وقتیست که صفات امامت را داشته باشند و این اولویت ثابتست اگرچه غیر ایشان اکمل باشد در علم و عمل و قرائت و در همه نمازها این اولویت میباشد خواه اداء و خواه قضا و خواه جمعه و عیدین و خواه نماز میت و خواه غیر این نمازها پس کسی که در مسجد و منزل بغیر امام راتب و صاحب منزل اولی است از غیر بغیر از هاشمی اقتدا کند ترک اولی کرده و همچنین امام نیز ترک اولی کرده خواه امام راتب منفرد نماز کند یا بجماعت و این اولویت بر نهج وجوب نیست و شرط صحت جماعت و ثواب آن نیز نیست و اقوی بر طرف شدن کراهتست اگر امام راتب یا صاحب منزل اذن دهند غیر را بامامت و قول بخلاف این ضعیف است و تصریح کرده اند بعضی باینکه افضل

اینست

اینست کسیکه اولی است مثل صاحب منزل و امام راتب اذن دهد غیر خود را که افضل از او میباشد و بعضی را در این تردیدی هست و کسی را که اذن داد اولی میباشد از غیر او و اولویت امام راتب موقوف بحضور او نیست پس اگر تاخیر کند کسی را بعقب او میفرستند تا اینکه بیاید یا آنکه نایبی قرار دهد تا وقت فضیلت تنگ شود و اگر از فوت وقت فضیلت ترسند و نه خود بیاید و نه نایبی قرار دهد ماموین پیش میدارند کسی را که اختیار نمایند و اگر اختلاف کنند رجوع بتراجیح مینمایند و اگر امام در اثنای نماز ایشان آمد جایز نیست ایشان را قطع نماز بلکه امام داخل میشود ایشان را در نماز و اگر بعد از نماز ایشان آمد بعضی تصریح کرده اند که مستحب است ایشان را اعاده نماز با او و اگر صاحب منزل حاضر نباشد بعضی احتمال داده اند انتظار او را نیز و مراد بصاحب منزل آنست که ساکن در آن باشد اگرچه مالک آن نباشد بنحویکه صادق باشد که صاحب منزل است و مالک منفعت اولی از مالک عین است و مالک عین یا منفعت اولی از کسیست که بعاریه نشسته و اگر امام در اثنای نماز از او صادر شود چیزی که باعث وضو یا غسل میباشد نمازش باطلست و جایز است او را قرار دادن نایبی که با ماموین نماز را تمام کند پس اگر مقدم داشت باو نماز میکنند ماموین و فرقی میان حدث اختیاری و اضطراری نیست و اقرب اینست که حکم سایر مبطلات نماز نیز حکمش مثل حکم حدثست در جواز قرار دادن نایب اگر مبطل عارض شود و ظاهر اینست که فرقی نیست در جواز نایب قرار

دادن میان آنکه مبطل عمداً واقع شود یا اضطراراً بلکه اگر امام در اثنای نماز
معلوم شود که نمازش از اصل فاسد بوده مثل آنکه بی طهارة داخل نماز شده باشد
جایز است او را نایب قرار دهد تا با او نماز را تمام کنند و آیا ملحق میشود باین صورة
صورتی که امام نمازش قبل از ماموم تمام شود در جواز نایب گرفتن یا نه دلیلی
براین نیافتم واگر امام در اثناء نماز بمیرد جایز است که ماموین کسی را نایب او
قرار دهند که با او نماز را تمام کنند و همچنین در حال غشی امام بنا بر اقوی و همچنین اگر
جنون عارض شود یا مرضی دیگر عارض شود بنا بر اقوی و اگر نایب قرار دهند جایز است
ماموین را نایب قرار دادن وبدانکه نایب قرار دادن امام و ماموین در این موضع
متنقل مرد در غیر جماعة واجبه واجب نیست و شرط صحت نماز نیست بنا بر اقوی پس بنا بر این
مستحب میباشد و در جماعة واجبه واجبست نایب قرار دادن بنا بر اقوی واحوط استحباب
استنابت در همه جماعات خواه یومیه و خواه غیر آن حتی نماز میت واستسقا و مستحب
که نایب در وقت اقامه حاضر باشد و فرقی نیست در جواز نایب گرفتن میان آنکه سبب آن
در اول نماز واقع شود یا وسط یا آخر آن اگرچه قبل از سلام باشد و شرط است در نایب
جمیع آنچه در منوب عنه شرط میباشد حتی قدرت بر قرائت صحیحه اگرچه در جایی باشد
که قرائت بر نایب واجب نباشد مثل اینکه در دو رکعت آخر نایب قرار دهد بنا بر احوط
و اقرب و واجب نیست که آنکسی را که نایب قرار میدهند اقتدا بامام کرده باشد
پس نایب قرار دادن غیر ماموم نیز جایز است بنا بر اقوی و اگر نایب غیر ماموم باشد
باید ابتدا بنماز کند نه از آنجا که امام قطع کرده شروع کند بنا بر اقوی و آیا جایز است
نایب قرار دهند کسی را که منفرداً نماز میکند یا نه در آن اشکال است احوط ترک

نایب قرار دادن بنا بر اقوی و اگر امام مسافر باشد و ماموین غیر مسافر بعد اتمام نمازش جایز است

صح



استنابة غیر ماموم است مطلقا و خلافی نیست در جواز نایب قرار دادن کسی که سبقت
نیت بامام و ماموم بعد از آنکه ماموین از تشهد آخر فارغ شدند بدست خود اشاره
میکند بسوی ایشان و راست و چپ تا سلام دهند واگر باین عمل کسی را پیش دارد تا با
ماموین سلام دهد اولی است واگر ماموم را قبل از قرائت نایب کنند واجبست
بر او قرائت واگر بعد از قرائت باشد ساقط میشود از او قرائت واگر در اثنای قرائت ماموم را
نایب کنند واجبست بر او اتمام قرائت و خواندن آنچه را امام ترک کرده بنا بر اقرب
بلی ابتدا از وسط کلام و موضعی که نظم قرائت بهم بخورد جایز نیست و واجبست بر ماموم
نیت اقتداء بنایب بنا بر احوط و اقوی و خلیفه قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعضی
از ماموین خود پیش روند و نماز را تمام کنند جایز است بنا بر اقوی و احوط
اینست که بجهة هر طایفه از ماموین امامی قرار داده نشود بلکه همه بیک نفر
اجتماع کنند و مستحبست که اگر امام را مانعی از اتمام نماز رو دهد یا حدثی از او سر زند
یا بیادش آید که طهارة نداشته در حالی که نایب قرار میدهد جامه خود را بدهانه
بگیرد و واجبست نایب [illegible] قرار دادن کسی که نیابت او مستلزم فعل کثیر نباشد
پس نمیتوان نایب گرفت کسانی را که در صفی میباشند که پیش آمدن ایشان موجب
فعل کثیری شود بنا بر احوط بلکه خالی از قوة نیست بلی تقدم قلیلی که جماعة موقوف
بآن میباشد ضرر ندارد و آن غالباً فعل کثیر نیست و شرط نیست موافقت نماز
نایب با ماموین در ادا بودن و قضا بودن و بخوان واحوط آنست که اعلام
کند ماموین را در نایب گرفتن شخص معین واگر نکرد و بعد از نماز معلوم شد
اقوی عدم وجوب اعاده است بر ماموین و جایز است اقتدای حاضر

بمسافری که باید قصر کند اگرچه در نماز چهار رکعتی باشد و همچنین جایز است عکس
ولکن مکروه است اقتدا کردن حاضر بکسی که تمام میکند بمسافری که قصر میکند در نمازهای
چهار رکعتی و آیا کراهة در غیر چهار رکعتی نیز هست یا نه مسئله محل اشکالست پس
احوط اجتنابست با تمکن اقتداء بحاضر و همچنین مکروه است اقتدای مسافر مذکور
بحاضر مذکور در نمازهای چهار رکعتی و آیا در غیر چهار رکعتی نیز مکروه
است یا نه احوط مراعات اولی است که ممکن باشد از اقتدا بمسافر و آیا همچنانکه اقتداء
مسافر بحاضر و بالعکس مکروه است همچنین امامت هر یک بجهة دیگری نیز مکروه است
یا نه معتمد در نظر آنست که در نماز چهار رکعتی مکروه است و اما در غیر آن اشکال است
و احوط اجتنابست اگرچه حکم بعدم کراهة خالی از قوة نیست و کراهة بجهة
امام در جائی است که بتعمد امامت کند و حال آنکه حال ماموم را میداند که مکروه است
اقتداء او و اگر نداند یا عمداً امامت نکند کراهتی نیست و آیا کراهة امامت هر یک
حاضر و مسافر بجهة دیگری مخصوص بآن صورتیست که ماموم منحصر در او باشد
یا با اختلاف ماموین و تعدد ایشان نیز مکروه است اشکال است احوط
کراهة است بلکه خالی از قوة نیست و در صورتیکه اقتدا مکروه باشد ثواب
جماعة مترتب میشود بی اشکال و اقتداء مسافر بمسافر مکروه نیست بالاجماع و اگر
مسافر بحاضر اقتدا کرد واجبست که در دو رکعت سلام دهد و اتمام جایز نیست
و نماز دیگر را بدو رکعت دیگر اقتدا میتواند کرد و اگر امام باید تمام کند و ماموم
قصر مستحبست امام را که بسر اشاره کند تا ماموم سلام گوید پس امام بر میخیزد
و نماز خود را تمام میکند و اگر امام مسافر باشد و ماموم حاضر نمیتواند ماموم



نماز را قصر کند بمتابعت امام قطعاً و آیا مسافر بکیر واجبست بر او تمام یا مخیر است میان
قصر و اتمام مثل مسافری که واجبست بر او قصر [illegible] مکروه است او را
اقتداء بحاضر و امامت بجهة حاضر یا نه اشکال است و عدم کراهة خالی از قوة نیست
اگرچه مراعات کراهة اولی است و این حکم که کراهة باشد مختص بنماز یومیه
است بنا بر اقوی لکن مراعات کراهة اولی است و جایز است امامت کسی
که تیمم کرده بجهة کسی که وضو ساخته و اقتدای کسی که وضو ساخته بکسی که
تیمم کرده بنا بر اشهر و اظهر لکن هر دو مکروه است بلکه مکروه است امامت
صاحب تیمم از برای کسی که با آب طهارة ساخته اگرچه غسل باشد و همچنین مکروه است
اقتدای صاحب غسل بصاحب تیمم و صاحب تیمم در اینمقام اعم از اینست که
تیممش بدل وضو باشد یا غسل و جایز است امامت صاحب تیمم بجهة مثل خود
و اقتدای صاحب تیمم بصاحب وضوء واگر ماموم بداند که امام محدث میباشد
و باطهارة نیست جایز نیست او را اقتداء باو اگرچه امام خود را باطهارة داند واگر
باینحال اقتدا کند نمازش باطلست واگر بعد از نمازش معلوم شود که امام بی طهارة
نماز کرده در وجوب اعاده بر ماموم خلاف عظیم است اشهر و اظهر عدم وجوب
اعاده است نه در وقت و نه در خارج وقت خواه جماعة واجبه باشد یا مستحبه
واگر در اثناء نماز معلوم شود که امام محدث است اگر جماعة جماعتی است که مستحب
میباشد مثل نماز یومیه واجبست بر ماموم که نماز را از سر گیرد بنا بر اقوی واگر
در اثنای جماعة واجبه باشد مثل جمعه حکمش مثل اینست که در بین نماز منقول
بر فرض نماید و آن گذشت در محلش واگر بعد از نماز باشد اعاده نیست واگر

ان امام حدثی صادر شود در بین نماز و مامومین مطلع شوند واجبست که نیت فرادی
نمایند و اگر متابعت او کنند نماز ایشان باطل میشود اگر قرائت را بجهة متابعت ترک کنند
و اگر مامومین معلوم شود بعد از نماز که نماز امام باطل بوده بجهة امری دیگر از مبطلات سایر
مثل اینکه لباس او از ما لا یؤکل لحمه بوده ظاهر اینست که حال این مثل انست که بعد از
نماز معلوم شود که محدث یا کافر بوده ~~بجهة امری~~ پس نماز ایشان صحیح است و
اگر در اثناء بر این مطلع شوند مثل اینست که در اثناء مطلع بحدث و فسق شوند در
جمیع انچه مذکور شد و اگر بعد از نماز معلوم شود که شرطی از شرایط امامت در
امام نبوده غیر از انچه گفتیم مثل طهارة مولد یا عقل یا قدرة بر قرائت یا مرد بودن
پس ظاهر اینست که اعادة در کار نیست نیز و اگر در اثناء معلوم شود مثل انست
که در اثناء فسق معلوم شود و اگر ماموم شروع بنافله کند پس امامی که اقتدا باو صحیح
است احرام گوید مستحب است اورا قطع نافله و ملحق شدن بامام اگر باتمام نافله
خوف فوت جماعت بالمره و تشویش عدم ادراک جماعت باشد اگرچه یک رکعت
باشد خواه نافله راتبه باشد یا نه خواه ان فریضه یومیه باشد یا نه و اگر خوف
فوت ندارد بلکه بگمانش اینکه درک میکند جماعت را در جمیع نماز احوط عدم قطع
نافله است و اگر تمام کردن نافله لازم داشته باشد فوت بعضی از رکعات
از اصل جماعت احوط نیز عدم قطع است و بعضی گفته اند که مستحبست قطع
نافله همین که اقامه بجهة نماز گفته شد و این خالی از گفتگو نیست و احوط عدم
قطع است و اگر امام کسی باشد که اقتدا باو صحیح نیست قطع نافله مستحب
نیست قطعا و اگر ماموم در فریضه باشد پس امام تکبیرة الاحرام بگوید و امام

باشد که

باشد که اقتدا باو صحیح است لکن امام امام اصل یعنی معصوم نباشد و خوف
باشد ماموم را که هیچ ادراک جماعت ننماید اگر تمام کند فریضه را پس اگر ممکن است
او را عدول بنافله باینکه در رکعت اول یا دویم باشد و عدول لازم ندارد
ترک کردن رکعت اول را با امام پس در اینحال جایز است عدول بنافله اگرچه
در وقت فریضه باشد بنابر اشهر و اظهر و قول بمنع ضعیف است و قطع
نماز فریضه و عدم عدول بنافله جایز نیست بنابر اقرب و اگر ماموم داخل رکوع
رکعت سیم شده باشد احوط وجوب اتمام نماز است بدون عدول
بنافله مگر انکه امام امام اصل باشد که در اینحال قطع جایز است بلکه این قول
در کمال قوة است و اگر عدول بنافله ممکن نباشد مثل انکه در نماز میت باشد
یا در نماز ایات باشد در رکوع متعدد کرده باشد یا اینکه اگر عدول شود نیز درک
جماعت هیچ ننماید پس در اینحال قطع نماز بجهة ادراک جماعت جایز نیست بنابر اقوی
و اگر اتمام فریضه باعث درک نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول بنافله
جایز است بنابر اشهر و اظهر و ایا جایز است حیله کردن بجهة قطع نماز باین نحو که
عدول کند بسوی نافله و انرا قطع نماید یا نه اقرب بطلان این حیله است حتی
بنابر غیر مختار از جواز قطع نافله و تمام نکردن فریضه در اینجا یکه مذکور شد
محض رخصت نیست بلکه مستحب است بنابر اظهر و هرگاه عدول جایز شد بعضی
از علماء واجب میدانند نیة عدول را قبل از تمام دو رکعت و اگر امام امامی باشد
که اقتدا باو جایز نیست اخلال بفریضه جایز نیست و عدول نیز جایز نیست و اگر ماموم یک
رکعت یا بیشتر بعقب باشد بعد از انکه امام نماز خود را تمام کرد ما بقی نماز خود را باید

ترک نکردن ن خ ل

بجا بیاورد و اگر در دو رکعت اخر ظهر مثلا اقتدا کرد در وجوب قرائت بر او اشکال است لکن
اقوی وجوب قرائتست و اگر در رکعت دویم امام اقتدا کند قرائت بر او نیست و بالجمله واجب
نیست بر او قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند و اما انچه امام در ان قرائت نمیکند اگر اول یا دویم
او باشد واجبست بر او قرائت و اگر امام او را مهلت ندهد بجهة قرائت سوره بحمد اکتفا میکند و اگر
بعضی سوره را تواند بخواند نه تمام ان ظاهر اینست که حمد تنها کافیست و ان بعض سوره واجب
نیست و اگر نتواند حمد را بخواند یا باید حمد را بخواند اگرچه رکوع را در نیابد پس در سجود متابعت
میکند یا اینکه حمد را ترک میکند و رکوع را ادراک مینماید اشکال است و بعضی از علماء گفته اند
که احوط اینست که اگر داند که نمیتواند حمد را تمام بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت تکبیر
رکوع و اگر قبل از ان داخل شد احوط اینست که هرچه را میتواند بخواند پس با امام رکوع
نماید و نماز را تمام و اعاده کند نماز را و انچه ذکر کرده است از احتیاط دویم ممکن
است و ماموم یکه مسبوق باشد و بعد از امام داخل در نماز شده باشد یعنی در
رکعت دویم امام یا سیم یا چهارم او داخل نماز شده باشد در نمازهای چهار
رکعتی یا دویم یا سیم امام داخل نماز شده باشد در نماز صبح یا مغرب
اقرب اینست که واجب است باخفات قرائت کند مطلقا و ایا در رکعت دیگر
که برمیخیزد بعد از سلام امام نیز واجب است اخفات حتی در جهریه
یا واجبست جهر در جهریه و اخفات در اخفاتیه اشکال است لکن احوط مراعات
اخفات در اخفاتیه و جهر در جهریه و کسی که در دو رکعت
اخر نماز چهار رکعتی ملحق شود در دو
رکعت اخر خودش که بعد از

امام

امام سلام میکند اقوی اینست که مخیر است میان حمد و تسبیح مثل حال انفراد اگرچه امام
در دو رکعت اخر خود تسبیح خوانده باشد و همچنین اگر سه رکعت بعقب باشد در دو رکعت
اخر مخیر است و همچنین در مغرب و بالجمله ماموم مسبوق در دو رکعت اخر خود
مخیر است مثل حال انفراد و تصریح کرده اند بعضی باینکه احوط قرائتست و کسی که در رکعت
دویم با امام ملحق شود در دویم خودش واجبست بر او تشهد و بالجمله تشهد امام از تشهد
ماموم مجزی نیست و اگر بعد از تشهد باید متابعت کند امام را اقرب اینست که واجبست
تشهد را خفیف بجا اورد و صلوات نیز داخل تشهد است در اینجا و اگر تشهد خواندن
مستلزم فوت متابعت در افعال شود احوط اینست که در اینحال نیت فرادی کند و اگر
چه تواند بخواند و نماز را تمام کرده اعاده کند انهم احتیاطی دیگر است و اگر بعد از ان با
متابعت کند لازم نیست که خفیف باشد و اگر امام تشهد بخواند در جائی که بر ماموم تشهد نیست
اقوی اینست که مستحبست که ماموم نیز متابعت کند امام را در خواندن تشهد
و ظاهر کلام بعضی اینست که لازم است تسبیح و تحمید گوید و اقرب اینست که واجبست بر
ماموم در اینحال تجافی و عدم تمکن در نشستن و اگر ماموم مسبوق باشد و از نماز شی
باقی مانده باشد جایز است او را که صبر کند تا امام سلام دهد پس او برخواسته نماز
را تمام نماید و در اینجا محتاج بنیة مفارقت نیست و بعضی گفته اند که بعد از انکه امام
سر از سجده برداشت جایز است ماموم را که برخیزد و نماز را تمام کند بدون نیة
انفراد و اگر بعد از سلام مفارقت کند افضل است ولکن اقرب اینست که مفارقت قبل از سلام
بدون نیت انفراد جایز نیست و با نیت انفراد اقرب جواز است و اگر ماموم
در رکعت دویم ملحق شود مستحبست ماموم را که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را

در رکعت ن خ ل

خوف ن خ ل

در جای خود میخوانند و در جماعتی که مستحب میباشد جایز است ماموم را مفارقت و
اعراض از جماعت بنیت انفراد و در اثناء نماز اگر عذر و ضرورتی باشد بی اشکال و در
جواز آن بدون عذر اشکال است و اظهر و اشهر جواز است و بعضی گفته اند
جایز نیست مگر آنکه خواهد قبل از امام سلام بگوید و آن احوط است و بنا بر مختار مفارقت
با قصد فرادی جایز است در جمیع احوال نماز اگرچه با امام داخل نشده باشد پس اگر در
اثناء قرائت نیت کند و قبل از رکوع مفارقت کند جایز است و اگر قبل از قرائت منفرد شد
واجب است بر او قرائت و اگر بعد از قرائت و قبل از رکوع و قنوت منفرد شد بعضی گفته اند
قرائت ساقط است لکن احوط قرائت است و اگر در اثناء قنوت یا بعد از آن جدا شود نیز
قرائت ساقط است بنا بر اظهر و همچنین بعد از رکوع بی اشکال و اگر در بین قرائت منفرد
شود اقوی آنست که قرائت را از سر گیرد بنا بر مختار و بعضی گفته اند که اگر امام سوره را
نخوانده و از نصف گذشته باشد یا سوره جحد و توحید را بخواند اگر ماموم
قرائت را از گرفته از آن سوره که امام میخواند عدول جایز نیست مگر در وقتیکه
خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین را بخواند و فرقی نیست در جواز انفراد میان
نمازهایی که جماعت در آنها سنت است بلی اشکال میشود
در نماز میت اگر دور باشد بنحویکه اگر تنها نماز کند جایز نیست که اینقدر دور
باشد پس در اینجا احوط عدم انفراد است در هیچ حال و جایز است ماموم را
که سلام گوید قبل از امام با قصد انفراد در جماعت مستحب اگرچه بی عذر باشد و
آیا جایز است سلام دادن قبل از امام بدون ضرورت و عذر و بدون قصد
انفراد یا نه بعضی جایز ندانسته اند مگر با ضرورت و اقوی اینست که جایز است

باضرورة

با ضرورة و بدون آن **تذنیب** مستحب است بنا کردن مسجدها و اخبار در این باب
بسیار است چنانچه در روایت معتبری از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند
کسی که مسجدی را بنا کند خدا بجهة او خانه در بهشت بنا کند و مستحب است اعاده
و نو کردن آنچه خراب شده از مسجدها و واجب نیست مراعات هیئة اول خصوصا
اگر وضع ثانی اصلح باشد و جایز نیست خراب کردن مسجد بی مصلحت و اگر مشرف بر
خرابی باشد جایز است خراب کردن آن و آنقدریکه ساختن آنقدر موقوف بر آن
است و در جواز خراب کردن بجهة توسعه اشکال است و اصح جواز است و در این
احکام فرقی نیست میان آنکه بعضی را خراب کند یا جمیع آن را و در ثبوت
احکامی که مختص بمسجد الحرام و مسجد پیغمبر است بجهة آنقدریکه زیاد
شده محل اشکال است و قول باینکه آن احکام دایر مدار اسمی است که حکم
بر آن شده نیکو است و اقوی اینست که جایز نیست برهم زدن مسجد مگر بعد از ظن — شده خل
غالب بتعمیر آن و اولی تاخیر برهم زدن مسجد است تا آنکه عمارة تمام شود و
جایز است گشودن روزنه و پنجره و در اگر مصلحت عامه در آن باشد
بلکه دور نیست که بجهة مصلحت خاصه نیز جایز باشد بلکه دور نیست که
هر تغییری از قبیل ساختن تختگاه و وسعت دادن مکانی از آن اگر مفسده
بر آن مترتب نشود و مصلحت عامه یا خاصه در آن باشد لکن در این قسم احوط — باشد خل
اجتناب و دور نیست ملحق کردن مشاهد مشرفه بمساجد در جمیع آنچه ذکر
شد در اینجا و آنچه گذشت پس ساختن و تعمیر آنها اگر خراب شده مستحب است
و بهم زدن آنها بدون مصلحت جایز نیست و اگر مشرف بخراب شدن

باشد نقض آن جایز است و بجهة توسعه نیز جایز است و همچنین در غیر اینها آنچه
گذشت و اگر در یا روزنه گشودن بجهة مصلحت عامه بی مصلحت برطرف شد برگردانیدن
بنحو اول واجب نیست بلی اگر مصلحتی اقتضا کند جایز است و اگر مسجدی در خانه خود
قرار دهد اگر قصد وقفیت آن نکرده مثل سایر مساجد بلکه از محل نماز خود قرار
داده و نماز خود را در آنجا میگذارد پس احکام مساجد بر آن جاری نمیشود بلکه بیع
و اجاره آن نیز جایز و تغییر و تبدیل آن ضرر ندارد و اگر قصد وقفیت کرده و
صیغه وقف جاری نموده با شرایط معتبره احوط عدم تغییر و تبدیل آنست و آیا
جایز است کندن چاه یا ساختن حوض و ساقیه در مسجد از برای وضو یا نه در آن
اشکالات و احوط اجتناب بلکه وجوب اجتناب خالی از قوه نیست بلکه احوط
اجتناب از آب آن چاه و حوض و ساقیه است اگرچه منع در اینجا مشکل است
بلکه اقرب جواز استعمال است و اگر مسجد بالمره خراب شود تا مثل زمین شود
جایز است تعمیر آن بهر نحوی که خواهد اگرچه مثل هیئة اول نباشد و وضو
بجهة حدث بول و غایط در مسجد مکروه است و استنجاء اگر موجب نجس شدن
مسجد میشود در آن جایز نیست و الا جایز است لکن احوط ترک است و حرام است
مالک شدن و قرار دادن مسجد را ملک خود بلکه قرار دادن آن را در ملک
خود بنحویکه از صورة مسجدیة بیرون رود بنا بر اقوی و همچنین حرام است
قرار دادن آن را راه بنحویکه صورة مسجدیة محو شود یا آنرا داخل در راه کند بنحویکه — آنرا
از صورة مسجد بیفتد و کسی که مسجد را ملک قرار دهد یا داخل در ملک نماید
یا راه قرار دهد یا داخل در راه بنحویکه گذشت واجب است که آنرا برگرداند و کسی

که از آلات

که از آلات مسجد چیزی را گرفته باشد واجب است که آنرا برگرداند و احوط اینست که
اگر تواند آنرا بسوی همان مسجد برگرداند و الا بسوی مسجد دیگر میتواند برگرداند
بنا بر اقرب و بعضی گفته اند که وجوب رد مختص بآن شخص نیست بلکه بر همه
کس واجب است و اقرب اینست که وجوب بر او است نه بر دیگران و جایز نیست مالک
شدن مسجد بعد از برطرف شدن آثار آن و حرام است داخل کردن نجاستی
که سرایت میکند در مسجد که باعث نجس شدن آن میشود و در داخل کردن مطلق
نجاسة در آن اگرچه سرایت نکند و خشک باشد خلاف است اظهر و اشهر عدم
حرمت است اگرچه احوط اجتناب است و بنا بر مختار آیا حرام است داخل کردن
نجاسة مگر علم بعدم سرایت داشته باشد پس اگر مظنه سرایت داشته باشد یا احتمال آن
بدهد حرام است یا اینکه حرمت در صورتیست که علم بتلویث داشته باشد پس اگر مظنه
بسرایت داشته باشد یا احتمال آن بدهد حرام است یا اینکه حرمت در صورتیست
که علم بتلویث داشته پس با ظن و احتمال سرایت حرام نیست اشکال است احوط
اول است لکن احتمال دویم اقربست و حرام است نجس کردن مسجد خواه
بجهة داخل کردن نجاسة باشد یا از داخل آن الحصیر و حاصل
میشود نجس کردن مسجد بنجس کردن زمین آن و بام و دیوار آن اگرچه طرف
بیرون آن باشد و بالجمله هر چیزی از اجزای آن که اسم مسجد بر آن صادق
باشد و اما مثل ناودان که از بیرون باشد و نحو آن از اموریکه شک در
صدق اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتنابست و اقوی عدم وجوب
اجتنابست و اما آلات مسجد و فرش از این بعضی ملحق بمسجد کرده اند

و این عبارت معلوم نشد
و پس مغشوش است
و معنی جزئی استخراج
الحمد لله دستگیر شد

در عدم جواز نجس نمودن و آن احوط است لکن اقرب عدم الحاق است و بعضی
گفته اند حرام است ازاله نجاسة در مسجد و تحقیق آنست که اگر ازاله نجاسة در
مسجد باعث نجس کردن مسجد میشود پس اشکالی نیست در حرام بودن آن و
اگر باعث آن نمیشود مثل آنکه در ظرفی ازاله نماید یا در آب کثیر یا جاری ازاله
کند پس بنا بر مختار که جایز است داخل کردن نجاستی که سرایت نمیکند
در مسجد اقرب اینست که جایز است و قول بمنع ضعیف است و اگر واجب
شود دخول در مسجد واجب میشود ازاله نجاسة از خود و جامه خود
اگر متعدی باشد بنا بر مختار و مطلقا بر غیر مختار پس همچنانچه ازاله
نجاسة بجهة نماز واجبست بجهة دخول دخول در مسجد نیز واجبست
و اگر نجس شود مسجد جماعتی از علما حکم بوجوب تطهیر آن کرده اند و از بعضی
عدم متعذر میشود و این قول خالی از قوة نیست لکن مسئله در غایة
اشکال است پس احتیاط را نباید ترک نمود و بنا بر قول بوجوب آیا بر جمیع
مکلفین واجبست یا بر کسی که نجاسة را داخل کرده اگر مکلف باشد احوط
و اقرب اول است و بعضی گفته اند که بر آن شخص تاکید دارد و
اقرب اینست که این واجب از واجبات کفائیه میباشد و احوط و اقوی
فوریت آن است بر تقدیر وجوب و بنا بر فوریة اگر ازاله کرد و نماز کرد که اما
اشکالی نیست و اگر عمداً ترک ازاله کرد و نماز کرد پس اگر از جهة عذری است
که باعث جواز تاخیر میباشد که از آنجمله ضیق وقت میباشد نیز اشکالی در
صحة نماز نیست و اگر بجهة عذری نبود در صحة نماز نیز اشکال است

اقوی

اقوی صحة نماز او است و لکن ترک احتیاط نکند و ملحق بنماز میشود
جمیع عباداتی که منافات با فوریة ازاله نجاسة دارد و اگر نتواند ازاله نماید
اگرچه باعتبار حرجی باشد که عادتاً متحمل آن نمیشوند وجوب ازاله ساقط
میشود و احوط اینست که در اینوقت هرچه تواند آن نجاسة را کم نماید لکن
اقرب عدم وجوب آن است و اگر ازاله نجاسة از مسجد و از آلات مسجد
موقوف بر خراب کردن مسجد و تلف کردن چیزی از آلات مسجد باشد
در وجوب ازاله یا سقوط آن اشکال است و سقوط شاید اقرب بوده باشد
لکن دور نیست حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوبی یا نحو اینها از امور یکه
کندن آن ضرری بمسجد نمیرسد و همچنین تراشیدن دیوار بمقدار قلیلی
و اگر نجاسة خشکی در مسجد یافت شود از امور یکه مسجد را نجس نکرده
باشد احوط اخراج آنست و اقوی عدم وجوب اخراج آنست و تصریح کرده اند
بعضی از علما که جایز نیست تمکین نمودن کفار را از مساجد و واجبست که نگذارند
داخل شوند در آنها و اگر داخل شده اند واجبست بیرون کردن ایشان و تعزیر
و مقتضای کلام ایشانست که فرقی میان اقسام کفار نیست حتی مرتد و جماعتی تصریح
کرده اند که واجبست ازاله نجاسة از قرآنها و صفایح مقدسه و زیاد کرده اند
بعضی از آن قرآنها که مختص بآنست مثل جلد آن و آن احوط است و کسیکه
پیشی گرفت بسوی مکانی از مسجد پس آن خالی از چند صورة نیست
یکی آنکه سبقت گرفت و در آن مکان نشست و از آنجا رفته پس در ابطال او
اولی و احق است بآن مکان خواه رحلی از برای او باشد یا نه ۞

خواه بطول انجامد باقی بودن او یا نه و فرقی میان طولی که خارج
از عادت بوده باشد یا اینکه عادی بوده باشد نیست بنا بر اقرب خواه
نشستن او از برای نماز باشد یا درس دادن علم شرعی یا فتوی
دادن یا قرائت قرآن یا نحو آن از عبادات بلکه اقرب اینست که جلوس
و نشستن بجهة امر مباح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکمش همین
و اما نشستن از جهة معصیت مثل غیبت مؤمن یا شنیدن غنا یا نظر بنامحرم
نیز حکمش اینست یا نه در آن اشکال است شاید الحاق آن نیز بسایر
نشستنها اقرب باشد و اقرب اینست که ایستادن در آن مکان و خوابیدن در آن و یا
مطلق بودن در آن حکمش حکم نشستن میباشد پس او اولی میباشد و اقرب
اینست که مشاهد مشرفه نیز در این حکم ملحق بمساجد است صورة ۲
دیگر آنکه آنکسی که سبقت گرفت از مکانش برود و نیة برگشتن نداشته باشد
و رحل او نیز باقی نباشد در آن مکان پس حقش باطل میشود بنا بر اقرب و در این
حکم نیز مشاهد مشرفه ملحق بمساجد میشود صورة ۳ دیگر آنکه از آن مکان برود و با
نیة برگشتن و در ابطال اگر رحل او باقی میباشد بنا بر اقوی اگر زمان
مفارقت بطول نینجامد و اگر بطول انجامد بنحویکه تعطیل و معطل
بودن وقف لازم آید اقوی اینست که حقش باطل میشود و اما طول
انجامد و تعطیل وقف لازم نیاید مثل آنکه از صبح برود و روز دیگر
یا شب برگردد مثلاً در بقاء حق و بطلان آن اشکال است پس احتیاط را
نباید ترک نمود و اما اگر رحلش باقی نباشد و نیة برگشتن داشته باشد

پس

پس یا اینست که بجهة ضرورتی از آن مکان رفته مثل تجدید طهارت یا ازاله
نجاسة یا قضاء حاجتی یا بدون ضرورة رفته پس اگر بجهة ضرورة
رفته و زمان بطول نینجامیده حق او باقی میباشد بنا بر اقرب و اگر
بدون ضرورة رفته در بطلان حق او اشکال است و لکن سقوط
حق او مطلقا در کمال قوة است و ملحق میشود مشاهد
مشرفه بمساجد در این احکام نیز بنا بر اقوی و تصریح کرده اند
بعضی از علماء که مراد از رحل در این مقام چیزی از اسباب و متاع او است
اگرچه قلیلی باشد حتی مثل تسبیح و کمربند و اگر با بقاء حق در این صورتهای مذکوره کسی
او را از آنجا بیرون کند معصیت کار است و آیا بعد از آن در دویم اولی میشود یا نه
اقرب اینست که اولی میباشد پس بنا بر مختار نماز شخص ثانی در آن مکان فاسد میباشد و
اگر حق باطل شود و رحل باقی باشد پس اگر آنکه رحل نگرفته است مکانی را که میخواهند
در آن نماز کنند یا نحو آن و مانع از آن نیست پس جایز نیست برداشتن آن و اگر گرفته ضامن میباشد و
اگر مانع میباشد و فرو گرفته آن مکان را در جواز برداشتن آن اشکال است احوط جواز برداشتن آنست
اگر علاوه بر گردانیدن در مسجد واجب نباشد بلکه آن در غایت قوة است و بنا بر تقدیر جواز اگر برداشت
آنکه برداشته ضامن میباشد بنا بر اقوی و اگر آن شخص که سبقت گرفته بود برود و معلوم نباشد که آیا بر
وجهی رفته که حق او باقی است یا نه پس در ابطال او حکم ببقاء حق او میشود یا نه اشکال است و احوط
اینست که اگر رحل او باقی است یا مظنه باینست که رفتن او بر وجهی است که حق باطل نمیشود حق او باقی
و الا دور نیست حکم ببطلان حق و اگر حق او باقی باشد و لکن میداند که صاحب حق راضی است
بنشستن در آن مکان و برداشتن رحل او پس اشکالی نیست و اقرب در ابطال ابقاء حق او اولیست و جایز است

در نشستن

صلح کردن بر سقوط اول بنابر اقرب و اگر دو نفر پیشی گیرند از یکدیگر بسوی یک مکان از مسجد
بنحوی که هر دو یکمرتبه وارد آن مکان شوند پس اگر ممکن شود اجتماع هر دو اشکالی نیست
والا قرعه بزنند و کسی که باسم او قرعه بیرون آمد مقدم است بر کسی که سابق بوده باشد
و مشاهد مشرفه نیز مثل مساجد اند در این حکم بنابر ظاهر **فصل** در بیان نماز مسافر است
اشکالی نیست و شبهه ندارد که ساقط میشود در سفر دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی
و بعضی از نوافل و روزه ماه مبارک رمضان و از نماز صبح و مغرب چیزی ساقط نمیشود
و شرط است در سفری که باعث قصر میشود مسافت معینی و اشکالی نیست در اینکه اگر
مسافت هشت فرسخ بوده باشد واجب میشود قصر در نماز و روزه و هر فرسخی سه
میل خلاف شدید است بعضی تفسیر کرده اند آن را بقدر مد بصر و دیدن چشم در زمین هموار و مد بصر را بعضی ضبط کرده اند باینکه پیاده را از سواره تمیز دهد کسی که دیدش
او بحد وسط میباشد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بچهار هزار ذراع و تفاسیر
دیگر نیز کرده اند و این تفسیر در نظر فقیر اولی از سایر تفاسیر است و تصریح
کرده اند بعضی از علماء باینکه مراد از ذراع ذراع دست است و جماعتی تصریح کرده
اند باینکه ذراع بیست و چهار انگشت است و هر انگشتی بمقدار هفت جو است
و بعضی گفته اند که بمقدار هفت دانه جو است که بطرف پهن بیکدیگر چسبانند
و جماعتی تصریح کرده اند که هر دانه جوی بقدر هفت موی یابو است از اواسط
آن و از آنچه گذشت ظاهر شد که مسافت شرعیه چهل و چهار میل است خواه در صحرا
و خواه در دریا و اگر چه انسان در یک ساعت آن را طی نماید و بعضی تصریح کرده
اند که ابتدای مسافت از آخر عمارات بلد حساب میشود اگر بلد بلد معتدل

لی بیست

بلد

باشد یا کمتر از آن و اگر بلد متسع باشد از آخر محله حساب میشود و بعضی
گفته اند که ابتدای آن ابتدای سیر و راه رفتن است و این قول در کمال
قوت است ولکن احتیاط را نباید ترک نمود و ثابت میشود مسافت شرعیه
به پیمودن اگر باعث علم شود و بهر چیزی که مفید علم باشد و همچنین بشیاع
و شهرتی که مفید ظن باشد بنابر اقوی و همچنین بشهادت عدلین و آیا شرط
است که مستند شهادت ایشان اعتبار و پیمودن باشد یا اینکه شهادت ایشان
مقبول است از هر راهی که علم بهم رسانیده باشند تحقیق اینست که اگر شهادت
علمی را مطلقا قبول کنیم شهادت ایشان در اینجا نیز مقبول است و اگر نه
اشکال است و اما بشهادت یک عادل ثابت نمیشود اگر چه ظن متاخم حاصل شود
و همچنین بشهادت زنها ثابت نمیشود نه تنهائی و نه با شهادت مردان و همچنین
ثابت نمیشود بمطلق مظنه اگر چه قریب بعلم باشد و اگر در نزد حاکم شرع ثابت شود و حکم
بآن کند اقرب اینست که حکمش نافذ است و جایز است هر مکلفی را در اینجا اعتماد بر شهادت
عدلین مثل هلال ماه رمضان اگر چه در نزد حاکم شرع اقامه شهادت نشود و اگر تعارض
کنند پس دو شاهد شهادت دهند بثبوت مسافت و دو شاهد بنفی آن پس احوط
جمع میانه قصر و اتمام است در محل شک و اگر بینه و شیاع تعارض کنند اگر
شیاع افاده علم کند مقدم است و الا بینه مقدم است بنابر اقوی و اگر شک
کند در مسافت و متمکن نشود از اسبابی که بآنها ثابت میشود واجبست
بر او اتمام و آیا واجبست بر او اعتبار و پیمودن در صورت شک و امکان
یا ممکن است اعتماد بر اصل تا معلوم شود اقرب اینست که واجب نیست

نه تنهائی و نه با شهادة ... مردم

و اگر شاهد و شیاع خ ل

و در اینحال اگر نماز را بقصر بجا آورد باید اعاده کند بنابر اقوی اگر چه
بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده و اگر بلد را دو راه باشد یکی بقدر
مسافت و دیگری کمتر پس اگر راه دور را طی نماید قصر مینماید خواه بجهة غرض
محض قصر کردن نماز و خوردن روزه باشد یا بجهة غرضی مثل خوفی و هموار
بودن آن یا زیارت دوستی یا برادران و اگر راه نزدیک را طی نماید اگر فرض کنیم
که اصلا مسافت شرعیه حاصل نمیشود مثل اینکه سه فرسخ باشد پس البته تمام
میکند و همچنین اگر در آن منزل ده روز اقامه کند اگر چه زیاد از چهار
فرسخ باشد و اگر از راه بعید برگردد در برگشتن نماز را قصر میکند و
اگر راه نزدیک را برود و مقصدش این باشد که از راه دور برگردد
پس از جمعی نقل شده که باید تمام کند بنا بر آنکه آن راهی که کمتر از مسافت است
فرقی نیست در اینکه بسیاری کمتر باشد یا قلیلی و شرط است در قصر اینکه
آن مسافت مقصود باشد پس قصد پس اگر کمتر از مسافت را قصد کند
پس بآن کمتر از آن قصد کند تا بحد مسافت یا زیادتر از آن برسد نباید قصر
کند و همچنین تمام میکند هائم و چنین اینکه نمیدانند بکجا میروند و مقصد
خاصی که بقدر مسافت باشد در نظر ندارد و همچنین کسی که در کشتی یا
سوار بر حیوانی بخواب رفت و او را بقدر مسافت برد و نحو اینها
و کسی که در پی گم شده یا گریخته یا قرض داری میرود اگر میداند
که بمقصد مسافت باید برود و قصد آن کرده باید قصر کند بی
اشکال و اگر نمیداند این را بلکه احتمال میدهد که بآن برخورد در مکانی

برخورد خ ل

اقل

اقل از مسافت و قصد مسافت نکرده البته تمام میکند و همچنین است
حکم کسی که باستقبال کسی میرود یا حاجت مشروع دیگر در نظر گرفته در
راه رفتن خود و آیا در متحقق شدن قصد مسافت و حاصل شدن آن شرط
است علم برسیدن بمسافت یا بظن عادی نیز قصد حاصل میشود اقرب اخیر
است اما اگر علم داشته باشد بنرسیدن بآن یا ظن عادی داشته باشد بنرسیدن
بآن قصد متحقق نمیشود بلکه در صورت شک نیز احتمال قوی دارد متحقق
نشدن قصد و بالجمله قصد مسافت و عدم آن امر وجدانی است که هر
عاقلی آن را میفهمد و اگر فرض کنیم که شک دارد در اینکه قصد حاصل شده
یا نه ظاهر وجوب اتمام است و شرط نیست در قصد اینکه باستقلال باشد
بلکه بتبعیت نیز حاصل میشود پس اشخاصی که بتبعیت قصد سفر میکنند
باید نماز را قصر کنند و یکی از آنها بنده ایست که با آقایش سفر کند و دیگری خادمیست
که با مخدومش باشد و دیگر دوست و صدیقی که با دوستش باشد و اولاد دیگر
زنی که باید رفتی میباشد و اسیری که در دست کفار اسیر شده و کسی را که
ظلما گرفته اند و از این قبیل است زنی که با شوهرش میباشد و موقوفست
متحقق شدن قصد سفر از جهة ایشان علم داشتن ایشان باینکه
متبوع ایشان جزم بسفر دارد و الا مرخص نیستند در قصر و اگر ایشان
قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند برگردند و ترک متابعت کنند قصد
سفر نکرده اند بلی بعضی از علماء گفته اند که هر گاه این قصد را دارد و علامات
و امارات رجوع و امکان رجوع محقق میباشد در اینصورت قصد نکرده

ظالمان خ ل

تمام میکند پس احتمال عتق و طلاق و قصد رجوع بعد از ان ضرر ندارد اگر
هنوز اثری از ان نباشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه هر گاه قصد
سفر از ایشان حاصل شد باید قصد کنند و تابع بودن مانع از قصد
نمیشود و همچنین است کسی را که بجبر بسفر میبرند و اگر قصد سفر از ایشان
حاصل نشود اقرب وجوب اتمام است و اگر تابع خلاص شود و اراده
رجوع کند اگر بحد مسافت شرعیه رسیده قصر میکند و کسی که قصد کند
مسافت را اگر چنان میدانست که بقدر مسافت شرعیه نیست پس معلوم شود
که بحد مسافت میباشد اقرب وجوب قصر است بعد از معلوم شدن
و اما نمازی که پیش از ان تمام کرده اعاده نمیکند و شرط است استمرار و اما
باقی بودن قصد پس اگر قصد مسافت را کرد و بعد از ان قصد برگشت
اگر بحد مسافت رسیده برگشت از قصد سفر واجبست قصر و الا اتمام میکند
و همچنین اگر قبل از رسیدن بحد مسافت متردد شود در رفتن و برگشتن
از ان و اگر مسافری که قصر میکند داخل شود در جائیکه بالفعل وطن او است
و پیش از این شش ماه در ان توطن کرده واجبست بر او تمام کردن نماز و
گرفتن روزه اگر چه قصد اقامه ده روز نداشته باشد و اگر در ابتدای
سفر اراده وارد شدن این وطن را داشته باشد پس قبل از رسیدن
بان وطن اگر بقدر مسافت نیست باید تمام کند و همچنین بعد از ان اگر چه
مسافت پیش و بعد بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر که
سفر منقطع نشود باین وطن مرور و شرط است در سفری که باعث قصر نماز

وروزه

وروزه میشود شرعا جایز باشد و مراد بجواز سفر اینست که حرام نباشد
پس کراهت با وجوب و استحباب ضرر ندارد پس باید در سفرهای
واجب و مستحب و مکروه همه قصر کرد پس کسیکه سفرش معصیت است
باید تمام کند و از جمله کسانیکه سفر ایشان سفر معصیت است کسی است که تابع
ظالمی باشد اگر متابعتش در ظلم و جور وی باشد اما اگر بجبر و اکراه یا بمحض
رفاقت باشد یا بجهة اینکه مقصد وی اینست که عمل حلالی کرده باشد باید
کند و متابعت در ظلم نیز بر دو قسم است یکی انکه باختیار میباشد دیگری انکه
بجهة تقیه و خوف از ان ظالم میباشد پس اگر از قسم دویم است
واجبست قصر و الا باید تمام کند پس بنابراین غالب لشگر سلاطین که تابع جورند
باید قصر نمایند در غالب اوقات و همچنانکه واجبست قصر بر کسی که تابع ظالم است
بر وجه مباح همچنین واجبست قصر بر کسی که سلطان جایر او را امیر سازد
بسوی بلدی یا میطلبد از بلدی بجهة یکی رفتن او بر وجه مباح باشد در
حق او مثل انکه بجهة امر مباحی او را فرستد یا اینکه بجهة تقیه و خوف
باشد رفتن او و همچنین کسیکه خود قصد کند رفتن بسوی سلطان بجهة امر
مباحی و همچنین عسکری که مرخص میکند بمنزل خود برگردند اگر رجوع ایشان
بر وجه جایز باشد و همچنین واجبست قصر بر سلطان اگر سفر او حرام نباشد مثل انکه بصنایع وقت
مشغول بود یا بجهة اینکه تدبیر نماید مملکتی را که مالک میباشد بر وجه شرعی تدبیر میکند
بر وجه شرعی میباشد و همچنین هر که تابع او است در این سفر و کسیکه بسفر صید میرود
بجهة لهو و تنزه و خوشی کردن فی همچنانکه غالب صیدهای امرا و سلاطین و حکام

جور میباشد سفر او معصیت است پس باید نماز را تمام کند و روزه را بگیرد
مطلقا اگر چه بعد از سه روز باشد بنابر اظهر و اشهر و قول بوجوب قصر بعد از
سه روز ضعیف است اما صید بجهة قوت خود و عیال خود باعث اتمام نمیشود
بلکه واجبست قصر در ان سفر و بنده که از اقایش گریخته و زن ناشزه واجبست
بر ایشان تمام کند نماز و روزه را در سفر خود و همچنین راه زن و قاطع
الطریق و کسیکه بجهة ضرر بر مؤمنین بر وجه حرام سفر میکند خواه گشتن مال
باشد یا جانی یا غیر اینها و همچنین کسیکه تجاوز میکند در امور محرمه و بجهة
ان سفر میکند مثل اینکه سفر میکند بجهة خریدن شراب و همچنین کسیکه براهی
سلوک میکند که مخوفست و مظنه تلف ان اجحاف باشد و فرقی نیست در ضرر بنفس که از جهة سیر مسافت باشد یا از جهة دزدی و امثال او انچه معتبر است در اباحه
سفر عدم ظن بضرر است پس کسی که شک بضرر دارد سفرش مباح است بنابر اقرب
لکن جمع احوط است و کسی که ترک جمعه و وقوف بعرفه کرده بسفر رفت بعد از
انکه بر او واجب شده باشد باید تمام کند بنابر اقرب و لکن احتیاط جمع است
و کسی که از طلب کار شی گریخته باشد یا اینکه قدرت دارد بر اداء حق او واجبست
بر او قصر بنابر اظهر و لکن احوط جمع است و بعضی گفته اند از برای تنزه
معصیت است و نماز را باید تمام کند و اظهر ان است که ان معصیت نیست
و لکن احوط جمع است و اگر سفر منافی باشد با واجبی و لازم داشته باشد
ترک واجب را جماعتی گفته اند که ان سفر حرام است و باید نماز را تمام کند و این
قول ضعیف است و اقرب اینست که نماز را باید در ان قصر کند مگر مواضعی که ان

وهلاک دارد خواه
خوف بر جان باشد
یا خوف بر مالی که تلف

که سفر کردن
در ان

استثناء

استثناء شده و لکن احوط جمع است بلی اگر بان سفر قصد کند فرار از واجبی را
لا ممکن است در ان سفر حکم بوجوب اتمام بر او از این جهة و بالجمله اگر نفس سفر
معصیت باشد واجبست در او قصر خواه باعتبار نهی از نفس سفر باشد یا بغیر از ان
و اگر غایت و مقصود از ان سفر معصیت باشد نیز واجبست قصر خواه ان
معصیت کبیره باشد یا صغیره خواه از معصیت مستقل در قصد باشد
یا ام مباحی باهم قصد شود و ظاهر اینست که مجرد قصد غایة حرام کافی
است اگر چه علم بحصول ان نداشته باشد و ظاهر اینست که این قصد حاصل
میشود اگر علم یا ظن بان داشته یا اینکه شک داشته باشد و احتمال حصول
ان دهد باحتمال متساوی اما اگر علم بعدم حصول ان داشته باشد ان
قصد متحقق نمیشود و با ظن بعدم حصول ان نیز شاید اقرب عدم
حصول قصد است و شرط نیست در سفریکه قصر میکند انکه هیچ معصیة
نکند در ان پس اگر در بین سفر دزدی کند مثلا این موجب قصر نمیشود و اگر قصد
زیارت مقابر داشته باشد باید قصر کند بنابر اظهر و بنابر انکه بمحض بیرون امدن
از خانه بقصد سفر نباید قصر کند بلکه شرط است رسیدن بحد ترخص
اگر ان قدر دور شود که دیوارهای ان بلد که از ان بیرون امده پنهان گردد و صدای
اذان ان نیز نرسد و اگر دیوارها نمودار باشد و صدای اذان نیز برسد
باید تمام کند و اعتباری بمنارها و گنبدها و قلعه ها و باغستانها و مزارع
نیست و اعتباری بحصار بلد نیز نیست بلکه معتبر در وجوب قصر
همان است که گفتیم و اقرب اینست که معتبر در پنهان شدن دیوارها پنهان شدن

صل

بنابر اظهر و اشهر و اشکالی
نیست در حصول ترخص

و صدای اذان
از ان نیز نرسد

صورة انهات نه شیخ وسیاهی انهات وبعضی مناقشه در ان کرده اند
پس مراعات احتیاط اولی است وفرقی میان دیوارهای خرابه
ومعموره نیست ودر شنیدن صدای اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول
ودر اذان معتبر اذان معتدل میباشد وهمچنین در دیدن دیوارها
اعتبار بدیدن چشمی است که بحد اعتدال میباشد دیدن ان وبعضی
گفته اند که معتبر در دیوارها بین دیوارهای معتدل است ودر ان
اشکالات وکور وکر باید تقدیر نماید که اگر صحیح بودی تا کجا
صدای اذان نمیرسید ودیوارها مخفی میشد وهمچنین تقدیر میکند کسی که
کند واوازی نباشد وهمچنین کسی که مانعی عارض شود او را از دیدن
وشنیدن وتصریح کرده اند بعضی باینکه جائی که دیواری نباشد
باید که تقدیر کند دیوار را ومراد از مخفی شدن خانها مخفی شدن جمیع
خانهای ان بلد میباشد وهمچنین در اذان نه اینکه خانها واذانهای
نزدیک بخانه اش بنا بر اظهر وبلدی که در مکانی بسیار بلندی یا
بسیار پستی واقع شده باشد باید تقدیر وفرض ان در زمین
مساوی عادی نمود وملاحظه خفاء اذان وخانهای
ان کرد بنا بر اظهر واشهر وان بعضی ظاهر میشود که در بلدی که
در زمین گودی واقع شده همین که از نظر غایب شد باید قصر
کرد اگرچه بر فرضی که در زمین مساوی بود غایب نشود و
ان ضعیف است واگر بلد کوچک یا متوسط باشد تا اذان اخر ان

باشنیدن

ودیوارهای

ودیوارهای اخر ان شنیده ودیده میشود نمیتوان
قصر کرد واگر زیاد از حد عادة بزرگ باشد جماعتی
گفته اند که معتبر مخفی شدن دیوارهای اخر محله و
اذان اخر محله است واظهر اینست که ان نیز مثل
بلد کوچک معتبر اذان ودیوارهای جمیع بلد است و
شرط نیست در وجوب قصر در سفر خوف بلکه با امن
نیز باید قصر کرد دیگر انکه بعد از اجتماع شرائط سفر که
معتبر است در قصر واجبست قصر وترک دو رکعت
از نمازهای چهار رکعتی نه اینکه ترک ان از طریق
رخصت باشد پس اگر کسی که این حکم را میداند عمدا

تمام کند باید نماز را اعاده کند یا قضا نماید
خواه داند که این زیادتی باعث فساد نماز
میشود یا نه وهمچنین حرام است بر او روزه ماه مبارک
رمضان واگر عمدا روزه را بگیرد باید قضا کند
واگر مسافر قصد کند ماندن ده روز را در
جائی که وطن نکرده واجبست بر او تمام کردن
نماز وباقامه کمتر از پنج روز جایز نیست تمام کردن
واما باقامه پنج روز یا زیاده تا کمتر از ده
روز خلاف اظهر واشهر وجوب
قصر است وفرقی نیست

در وجوب

در وجوب تمام کردن باقامه عشره میان انکه اقامه کند در بلدی یا قریه یا صحرائی ومیان انکه
بعد از ان ده روز عازم سفر باشد یا نه ودر جمیع انچه مذکور شد فرقی نیست میان روزه ونماز
وواجبست که ده روز کامل باشد پس اگر کمتر باشد اگرچه قلیلی باشد قصر جایز نیست
بالاتفاق واما یا کافیست کامل بودن عرفی باین معنی که بنحوی باشد که در عرف گویند ده
روز کامل است حقیقة هر چند کمتر بود بقدر یک ساعت ودو ساعت ضرر ندارد یا اینکه
شرط است که کامل حقیقی باشد مقتضای تحقیق احتمال اول است لکن مراعات احتیاط
اولی است وایا شرط است که جمیع روزها را درک کند از طلوع فجر تا مغرب یا اینکه اگر
نصف روز یازدهم بیرون رود کافیست مسئله محل خلافست واقرب در نظر فقیر
اینست که کافیست حساب نمودن ان روز یازدهم بقدر ان مقداری که اول کم بوده و
شرط نیست در شبها اینکه ده شب بوده باشد پس اگر در نیت داشته باشد که ابتدای شب
یازدهم بیرون رود ضرری ندارد در اقامه ومتحقق میشود به نیت اقامه بعلم او یا ظن
در بلد ده روز وظن عادی بماندن پس اگر داخل شود بلدی را ومظنه اش این
باشد که ده روز در انجا خواهد ماند وقصد ان بکند واجبست تمام کند واگر علم یا
ظن داشته بعدم امکان ماندن در ده روز نیت اقامه متحقق نمیشود وهمچنین باشد
واما مجرد علم بماندن کافی نیست اگرچه قصد ان نداشته باشد یا نه اقرب اینست که کافی
نیست لکن امر سهل است زیرا که فرض نادری است واگر قصد کند مسافت شرعیه را
ولکن قصد کند که در بین ان ده روز بماند پس در موضع اقامه تمام میکند وهمچنین
قبل از ان اگر بقدر مسافت شرعیه نباشد وهمچنین بعد از ان نیز اگر بقدر مسافت شرعیه
نباشد اگرچه ما قبل وما بعد باهم بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر

اول است لکن
روز قرار شوند
و بعد از نصف

باشد

اینکه سفر منقطع نشود بنیت اقامه در اثنای آن و اگر قبل از آن موضع اقامه و بعد از آن
هر یک بقدر مسافت باشد قصر میکند در قبل و بعد و اگر بنیت سفر کرد و اقامه را در نظر
نداشت پس نماز را بقصر ادا کرده بعد از آن قصد نیت اقامه کرد بنحوی که قاطع سفر باشد
اقرب عدم وجوب اعاده آن نماز است نه در وقت و نه در خارج وقت و ظاهر اینست که
هر جایی که قصد سفر کرد و بآن جهت نماز را قصر کرد پس از آن سفر محقق نشود نباید
اتمه کرده آن نمازهای مقصوره اعاده کند نه در وقت و نه در خارج وقت و اگر کسی
داخل شود در نماز بقصد بنیت قصر پس قصد اقامه کند باید تمام کند آنرا و مسافریکه
متردد بوده باشد در بلدی یا غیر آن واجبست بر او قصر کردن نماز اگر زیاده
از ده روز باشد تا بیست و نه روز و اگر سی روز گذشت بعد از سی روز نماز
واجبست تمام کند اگرچه یک نماز باشد و اگرچه باقی برگردد باشد و اما در روز
سی ام اشکال است و مقتضای تحقیق آنست که اگر در غیر روز اول ماه
وارد آن بلد شده پس روز سی ام قصر میکند و همچنین اگر روز اول ماه
وارد شود و ماه سی روز تمام باشد و اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه
بیست و نه روز باشد در روز سی ام که روز اول ماه دوم است مشکل است و
گاه در آن خلافست بعضی گذشتن یک ماه را کافی میدانند و بعضی سی روز را
معتبر میدانند و این خالی از قوت نیست پس روز سی ام را در اینجا نیز باید قصر
کند لکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را با امکان از دست نباید داد بجمع
کردن میان قصر و اتمام و الا احوط قصر است و کسی که جزم دارد بماندن
قصر میکند در مدتی که روزه را افطار مینماید و در مدت تردد کوچ باید

روزه را

روزه را افطار کند و بعد از آن باید روزه را بگیرد اگرچه یک روز باشد و همچنین باید ترک کند
نوافل را که در سفر باید ترک نماید و اگر بنیت اقامه ده روز کرد پس رجوع کرد از
اقامه باید قصر کند مگر آنکه یک نماز را تمام نماید پس باید تمام کند مادامیکه در آن بلد
میباشد و اگر بنیت اقامه کرد و واجب شد بر او اتمام لکن اتمام نکرد عمداً یا سهواً
تا وقت بیرون رفت پس از نیت اقامه برگشت آیا در این حال واجبست بر او اتمام
یا قصر در آن خلافست و مسئله در غایت اشکال است لکن قول اول که وجوب اتمام
است اقوی است لکن ترک نباید کرد احتیاط را بجمع کردن میان قصر و اتمام یا تجدید
قصد اقامه و اما ترک نماز تمام بجهة عذری باشد که نماز را ساقط نماید مثل حیض یا
جنون و واجبست بر او قصر و بنا بر حکم با اتمام با رجوع از قصد اقامه موقوفست که نماز واجبی را
تمام کرده باشد بعد از نیت اقامه پس نافله کردن موجب تمام کردن نمیشود اگرچه نافله
باشد که در سفر ساقط میباشد و اگر نیت اقامه را کرد و نمازی را تمام کرد از جهة آنکه
مخیر بود میان قصر و اتمام بجهة شرافت بقعه چنانچه در حایر مقدس میباشد مثلا
نه از جهة آنکه قصد اقامه کرده بلکه از آن معنی غافل بوده آیا این کافیست در وجوب
اتمام بعد از آن اگر از قصد برگردد در آن خلافست و مسئله محل اشکال است لکن
کافی بودن اقوی است و اگر تمام کند بجهة شرافت بقعه پس نیت اقامه کند و رجوع
کند آیا این کافیست در وجوب اتمام بعد از آن اشکالست و عدم کفایت شاید اقوی
باشد و شرط نیست در رجوع بقصر بعد از رجوع از اقامه اینکه باقی سفر بقدر مسافه
شرعیه باشد و اگر بعد از زوال سفر کند و حال آنکه نوافل را نکرده با آنکه ممکن بود کردن
آنها مستحبست که آنها را قضا کند در سفر یا حضر و مراد بقضا بجا آوردن آنهاست

اقوی

یا در وقت یا در خارج وقت پس اگر وقت باقی باشد آنها را ادا میکند و الا قضا میکند و بالجمله
استحباب بجا آوردن این نوافل است در سفر اگرچه نماز ظهر و عصر را قصر نماید [illegible] اتمام
[illegible] است از سقوط نافله در سفر و بنا بر سقوط وتیره در سفر حکمش مثل نافله ظهر
و عصر نیست بنا بر اقرب و مستحبست مسافر را که بعد از هر فریضه که قصر کرده سی
مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و واجب نیست [illegible] و جماعتی
گفته اند که بجای آن چیزیست که از آن نماز کم شده بلکه بعد از هر فریضه که قصر شده نیز
مستحبست و بعضی گفته اند که در روایتی وارد شده که مستحبست بعد از هر فریضه پس از
تعقیبات میباشد پس استحباب در اینجا موکد میباشد و آیا داخل میتوان کرد اینها را
در برای کمی هر فریضه تلافی میکنند و این بجهة تعقیب یا ملحق دانند بعضی گفته اند بلی و آن
مشکل است و آن هم تکرارات **مقصد ۳** بدانکه از فرایض عظیمه و واجبات موکده الهی
دادن زکوة است و این حقیست بجهة فقرا که پروردگار حکیم در اموال اغنیا
قرار داده که ایشان را از رذایل و خبائث بخل و حب دنیا پاک نماید و در کافی
از حضرت صادق ع روایت کرده که حقتعالی واجب نفرموده بر این امت چیزی که
شدیدتر از زکوة بوده باشد و بجهة آن هلاک میشوند عامه خلق از این امت
و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که کسی که قیراطی از زکوة را منع نماید خواهد
بدین یهودی میرد و خواهد بدین نصرانی یعنی بر یکی از این دو دین که از دنیا
میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که دو خونست که حلالست خون
آن در اسلام از جانب خدا که کسی حکم بآن نمیکند تا قائم ما قیام نماید که او حکم خواهد
فرمود بآن و یکی از آن نمیخواهد یکی [illegible] کسیکه زنا بکند با زن محصنه که او را

رجم

رجم خواهد نمود و دیگری کسی که منع زکوة نماید که گردن او را خواهد زد و در حدیث
دیگر از حضرت باقر ع روایت شده که روزی حضرت رسول ص در مسجد بودند که
فرمودند برخیز ای فلان برخیز ای فلان تا پنج نفر را بیرون کردند و فرمودند بیرون
روید از مسجد ما و نماز در آن مکنید زیرا که شما زکوة نمیدهید و بالجمله آیات و
احادیث که در مذمت ترک زکوة وارد شده بسیار است و تاکید در آن بحدیست حتی
اینکه از اخبار بسیار [illegible] بر می آید که شرط قبول نماز دادن زکوة است و بجهة ترک آن
برکتهای زمین برداشته میشود و اموال تلف میشود چنانچه وارد شده که مالی
در بر یا بحر تلف نمیشود مگر بندادن زکوة و وارد شده که هیچ حقی از حقوق
الهی را منع نمیکنند مگر اینکه مثل آن را در باطل صرف مینمایند و اگر در حقیقت تامل نمایی
و بال [illegible] مانعین زکوة از [illegible] عظیم تر میباشد زیرا که ایشان
خصمی نیست در قیامت مگر کسی که مال او را گرفته اند و اما مانع زکوة را از فقرای عالم
که خدا حسنات ایشان را امید [illegible] خصمی میکنند و دامن او را میگیرند پس انصاف بده که
چنین امر خطیری باید که چنین در آن مساهله نماید که گویا پروردگار عالم واجب نفرموده
نیست این مگر از بی تدینی و [illegible] دنیای دنیه [illegible] که مال تلف شود و اگر بجا آورد
او میخورد و او باید جواب فقرا که با شکمهای گرسنه سر برده اند بدهد و نظر با آنکه
آن از عبادات و از احکام و حدود دیت که بدون مراعات آن داده نمیشود مثل
نماز دانستن باید احکام آن را بدانند پس اشاره بمجملی از احکام آن میشود در چند فصل
**فصل** اول شبهه نیست در وجوب زکوة بر طلا و نقره و شرط است در
وجوب زکوة بر طلا و نقره چند امر **اول** نصاب چنانچه خواهد آمد

غش شود

دویم گذشتن سال سوم سکه داشتن بسکه معامله و بدون اینها زکوة واجب
پس زکوة نیست در پارچه و شمش طلا و نقره و در طلا و نقره که بجهة حلی و
زیور ساخته خواه زیور حلال باشد یا حرام و اگر طلا یا نقره سکه دار داشته
باشد و سال بر آن نگذرد و زکوة تعلق گیرد پس اگر آب نماید و شمش کند این
باعث سقوط زکوة میشود بی اشکال و اگر در اثناء سال چنین کند و مقصود فرار
از زکوة نباشد پس زکوة بر او نیست بی اشکال و همچنین اگر تلف کند از آن در
اثناء سال بفروختن و بخشیدن و بعنوان بدون قصد فرار از زکوة و عوض
آن از جنس خودش نباشد و اما اگر بریختن و آب کردن آن و تلف کردن آن بجهة
فرار از زکوة باشد یا اینکه بدهد و عوض از جنس خودش بگیرد و از زکوة دادن
۲ خلاف است اظهر و اشهر عدم وجوب است و مراعات احتیاط اولی است و اگر قرض — در سقوط
بگیرد چیزی را که واجب میشود در آن زکوة و شرایط زکوة در نزد او جمع شود واجب
بر او زکوة و بر قرض دهنده واجب نیست اگر قرض گیرنده جمع شود دهنده شرط
نکند دادن زکوة را بر او و اگر شرط کند این را مشهور علما واجب میدانند وفاء را
بعضی واجب میدانند و بعضی تفصیل داده اند و مسئله محل اشکال است و قول مشهور
خالی از قوت نیست و مراعات احتیاط اولی است و بنابر این قول اگر شرط کند در
ضمن قرض کرده باطلست و بس یا عقد نیز فاسد است در آن اشکال است بعضی
تصریح بفساد عقد نیز کرده اند و اگر قرض دهنده باذن قرض گیرنده زکوة را بدهد تبرعا
تبرعا بی ظاهر اخلافی بصحت نیست در جواز و سقوط آن از قرض گیرنده و اما اگر
اذن ندهد مقترض بزکوة دادن او ظاهر کلام بعضی این است که در این حال



تبرع جایز نیست و واجب نیست زکوة در مال غایب اگر صاحبان یا وکیل او را
ممکن نباشد اخراج زکوة **تنبیه** بدانکه سایر صاحب اجناس زکوة را
و نصاب آنها و کثیری از احکام آنها را جناب استاد دام ظله العالی
ننوشته اند پس لابد میباشد مقلدین ایشان آنچه سابقا ذکر شد در مقدمه
رساله در احکام آنها عمل نمایند از رجوع باحتیاط یا بقول مشهور و غیر
ذلک بان ترتیبی که مذکور شد و عمده در باب عبادات مالیه معرفة
مستحق است زیرا که چه بسیار است که حقوق مالیه را مردم ادا
مینمایند و لکن آنها را باهل آن نداده اند گویا نداده اند و بان
مشغول الذمه فقرا میباشند و نظر باینکه مردم فقیر را بلباس و عجز و لابه
کردن میشناسند و در شرع چنین نیست پس بیان میشود کسانیکه مستحق
زکوة و سایر صدقات میباشند **فصل** دویم در بیان کسیکه مستحق زکوة
است بدانکه اشکالی نیست در اینکه از جمله اصناف مستحقین زکوة فقرا و مساکینند و
فقر و مسکنت باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی مانع از آنست و در غنائی که باعث منع
زکوة میشود خلافست اظهر آنست که اگر قدرت بر مؤنه یکساله خود و عیال خود
داشته باشد غنی میباشد و مستحق زکوة نیست پس فقیر آنست که هر قدرت بر این
نداشته باشد و کسی که قدرت داشته باشد بر کسب نمودن آن چیزیکه مؤنه او
و عیال او در یکسال بوده باشد زکوة بر او حلال نیست خواه بصنعتی باشد
یا بغیر آن و اگر کسب او از این قاصر باشد زکوة بر او حلال است و معتبر کسبی است
که لایق بحال او شخص بوده باشد بحسب عادة از حیثیت جلالت و بزرگی

و پستی آن شخص پس صاحبان رفعت را تکلیف نمیکنند به هیزم فروشی و کناسی
و عملهٔ زراعت و تصریح کرده اند که اگر کسب او مانع از تحصیل علم بوده باشد
جایز است او را مشغول شدن بتحصیل علم و گرفتن زکوة و در این کلیه اشکال
است بلکه مقتضای تحقیق آنست که اگر علم که میخواهد تحصیل نماید مثل علم باصول دین
و یا بعض از مسایل فروع دین است که بر او واجب تحصیل آن فوراً اگر اشتغال
بتحصیل آن مانع از تحصیل مؤنه باشد پس جایز است او را اخذ زکوة بلکه هر واجب
فوری که اشتغال بآن مانع از تحصیل مؤنه است میتواند مشغول شود بآن
و اخذ زکوة نماید و بالجمله هر واجبی که اشتغال بآن مانع از تحصیل مؤنه باشد و عدم اشتغال
بآن باعث فوت آن واجب شود جایز است در حین اشتغال بآن اخذ زکوة خواه آن
واجب عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالاصاله واجب باشد یا من باب المقدمه و اما
اگر علمی که منع میکند مشغول شدن بآن از تحصیل مؤنه واجب موسع باشد بنحویکه ممکن
باشد او را تحصیل مؤنه قبل از تحصیل علم و تواند جمع نماید میانه تحصیل مؤنه
و تحصیل علم پس هرگاه تحصیل علم را مقدم دارد بر تحصیل مؤنه زمان تحصیل علم
در استحقاق زکوة در این حال اشکال است و حکم باستحقاق شاید اظهر باشد بلکه
ممکن است قول بجواز دادن زکوة بکسی که طلب کند علمی از علوم دینیه را خواه بر جهة
وجوب باشد تحصیل او یا استحباب بلکه ظاهر آنست که ادعا میشود جواز
دادن آن بهر کسی که مشغول بطاعة الهی بوده باشد بنحویکه در حال اشتغال
۲ بآن قدرت بر تحصیل مؤنه نداشته باشد خواه اشتغال او بآن طاعة بر
جهة وجوب باشد یا نه خواه آن طاعة علم باشد یا نه لکن احوط آنست



که کسی که قادر بر کسب میباشد ترک نماید اخذ زکوة را اگرچه ظاهر اینست
که جایز است اخذ زکوة با اشتغال بطاعة الهی خصوصا هرگاه مشغول بتحصیل علم
بوده باشد بنحویکه امید وصول بمقصد از او بوده باشد و اگر صاحب کسب کسبی را
نیابد که او را کفایت نماید زکوة بر او حلال است و اگر در غیر بلدیکه در آن هست تواند
تحصیل مؤنه نماید نه در آن بلد پس اگر بنحویست که نمیتواند سفر نماید بسوی آن
بلد یا اینکه در سفر کردن بسوی آن بلد ضرر عظیمی است که عادة تحمل آن نمیتوان شد
پس در این بلد میتواند اخذ زکوة نماید بی اشکال و اما اگر تواند سفر کند بسوی آن بلدیکه
در آن تحصیل مؤنه میتواند نمود بدون ضرر و بمحض خواهش نفس ترک کند سفر را
پس در استحقاق او در این حال اشکال است و منع او از زکوة شاید اقرب باشد و این در صورتیست
که علم دارد بقدرة خود در آن بلد و اگر شک داشته باشد در قدرة خود در منع او از زکوة
اشکال است و قول باستحقاق اگر شک در قدرة بعد از علم بعدم قدرة باشد و عدم استحقاق
اگر شک بعد از علم بقدرة باشد وجیه است و همچنین است کلام اگر شک در قدرة در بلدیکه
در آنست بهم رسد و اما ظن بتوسع قدرة در این بلد یا غیر آن مقتضای قاعده اینست که
حکم آن نیز مثل حکم شک است و بالجمله احوط منع زکوة است از کسی که علم ندارد بعدم قدرة بر مؤنه
اگرچه تفصیلی که مذکور شد خالی از قوة نیست اینها در وقتی است که آن بلدیکه احتمال میدهد
قدرة خود را بر کسب معین باشد اما اگر معین نباشد مثل آنکه شک داشته باشد بر قدرة خود بر کسب
در بلدی از بلاد پس منع او از زکوة در این حال مشکل است بلکه ظاهر عدم منع است در بعضی
از صور که آن مثال مذکور و بعنوان است و تحقیق آنست که اگر علم ندارد بآنکه نمیتواند تحصیل
مؤنه نماید لابد است از مراعات آنچه ذکر کردیم مگر اینکه سفر کردن مستلزم ضرر

باشد پس در اینجا اگر در آن بلد یکی هست فقیر باشد منع میکنند او را از زکوة مگر کسی
که صاحب خانه است جایز است دادن زکوة باو و احتیاج او بسکنی کافیست و عدم
منع اگرچه غیر آن خانه از برای او ممکن شود ببذل یا اجاره و اگر حاجة او رفع
شود بخانه که قیمة آن کمتر از آن خانه خودش باشد تکلیف نمیکنند او را بفروختن
آن خانه و خریدن پست تر از آن اگر خانه که دارد بسیار بیرون نرفته از مناسبة
حال او و الا اشکال است و مراعات احتیاط اولی است و اگر خانه سکنی زیاد از حاجتش
باشد بنحویکه قیمة آن زیاده بقدر مؤنة او و عیال او باشد و ممکن باشد او را
فروختن آن زیاده بتنهائی در استحقاق او زکوة را اشکال است و اقوی منع است
و شرط نیست در تحقق فقر زمین گیر بودن و عفیف بودن از سؤال و کسی که او را املاکی
باشد اگر نمای آن کافی ست بجهة مؤنة سال او پس غنی است و از جهة فقر اخذ زکوة
نمیتواند نمود و اگر نه اصل آن و نه نماء آن و نه اصل با نماء آن بقدر مؤنة باشد پس
فقیر است و استحقاق زکوة از جهة فقر دارد و اگر او را دینی باشد که وعده آن رسیده
باشد یا چیزی بر او واجب شده باشد بنذر یا بحنث یا بکفاره و او را نباشد چیزیکه اداء
نماید آن دین را یا آن واجب را مستحق زکوة میباشد اگرچه سایر ما یحتاج را داشته
باشد و فرقی نیست در دینی که وعده آن حلول کرده میان آنکه صاحبش مطالبه نماید در
حال یا آنکه راضی باشد بتاخیر آن تا مدتی بعیدی و اما اگر دینی داشته باشد که موعد
آن زیاده از یک سال است و نبوده باشد او را چیزیکه تواند آن را ادا نماید و لکن
مؤنة سال خود را قطع نظر از آن دین داشته اقرب اینست که مستحق زکوة نمیباشد و بالجملة باشد خ ل
مرجع در مؤنة زکوة ~~...~~ عرف میباشد و آن را ضبطی و حدی شرعا نمیباشد

نیز

نیز در باب زکوة تحدیدی نیست و جماعتی از علماء در باب خمس از منافع تجارات بعد از
وضع مؤنة ذکر کرده اند که از مؤنة میباشد آنچه لایق بحال او میباشد از هدیه که بجهة
دوستان خود یا غیر میفرستد و صله که بخویشان خود مینماید و آنچه را صرف در ضیافت
میهمان میکند یا صرف در راه حج مستحب یا زیارات و سایر سفرهای عبادة مینماید یا صرف
تزویجی که محتاج بآن است مینماید ~~و آنچه را صرف~~ یا بقیمة کنیزی که بجهة خدمت یا تسری
و خاصه بودن میخرد یا باداء قرض و حقوق واجبه صرف نماید یا آنکه ظالم قهرا از او میگیرد
یا خود بجهة مصلحت باو میدهد و آنچه علما در این باب ذکر کرده اند معتمد است و بنا
معتمد اینست که کسی قدرة برای امور مذکوره یا بعضی از آنها نداشته باشد بالفعل و نه
بالقوة مستحق زکوة میباشد و زکوة را جایز است که باولاد مؤمنین که شیعه اثنا
عشریه میباشد بدهند خواه آن طفل شیرخوار باشد یا نه خواه پسر باشد یا
دختر خواه پدرش مرده باشد یا زنده خواه پدرش فاسق باشد یا عادل و نمیتوان
زکوة را باولاد کفار یا مخالفین یا از فرق شیعه غیر اثنا عشریه داد خواه مادر
ایشان مؤمنه باشد یا نه و اگر مادر از کفار یا مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین زکوة
باو میتوان داد و اگر جد از کفار باشد و پدر از مؤمنین اشکالی در جواز دادن زکوة
نیست باطفال و اما اگر جد اگرچه از مؤمنین باشد و پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة
اشکال است احوط اجتناب است و اگر مرتد گردد و لادی حاصل شود بعد از ارتداد جایز
نیست دادن زکوة باو اما طفلی که قبل از ارتداد او حاصل شده در حال ایمان
در آن اشکال است مقتضای قاعده جواز است و اگر طفل مستحق غیر ممیز باشد اگر
ولیی از برای او هست مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را بولی میدهند و ایشان

حتی

بنیابة طفل قبول میکنند و اگر هیچ ولیی حاکم شرع بجهة او نیست پس جماعتی تصریح کرده
اند که آن را میدهند بکسی که متوجه امور آن طفل میباشد و اهتمام در امر او میکند
مثل مادر او و مثل آن و ظاهر ایشان وجوب آنچه مذکور شد میباشد
امانت خ ل و شرط است که آن از اهل امانت و وثوق باشد بنا بر احوط بلکه اشتراط
آن خالی از قوة نیست و اما عدالت پس شرط نیست و اگر طفل ممیز باشد
و ولیی از برای او باشد پس شکی نیست در جواز دادن زکوة بولی او که
صرف نماید بجهة او پس قبول میکند از برای او و آیا جایز است که بخود
آن طفل ممیز بدهند هر گاه آن را صرف کند در چیزیکه جایز است ولی
را صرف کردن در آن خلاف است و اگر طفل ممیز را ولیی نباشد میتوان داد
بکسی که متوجه امور او هست چنانچه ظاهر کلام جمعی است و آیا در اینجا
میتوان بخودش داد یا نه کسانیکه با وجود ولی تجویز کرده اند در اینجا
نیز تجویز کرده اند و اما کسی که در آنجا منع کرده ندیدیم که در اینجا تجویز
کند و بالجملة طفل ممیز و غیر آن اگر ولی دارد زکوة را بولی میدهند و اگر نه
بکسی که متوجه امور او است اگر اعتماد باو باشد و اما بخودش نمیدهند
اگر ولی بجهة او نیست میتوان داد بعادلی که صرف نماید در امور او اگرچه او را
کسی باشد که متوجه امر او میشود مثل مادر بنا بر اقرب و جایز است
دادن زکوة بولی مجنون بجهة او و میتوان داد زکوة را بسفیه اگرچه
شرعا ممنوع باشد از تصرف در مالش و فرقی نیست میان زکوة فطره
و غیر آن در جمیع آنچه گفتیم و از جمله اصناف مستحقین زکوة ابن السبیل است

وشکی

و شکی نیست در اینکه مسافر غریبی که عبور کند بغیر بلد خودش و او را
ممکن نباشد با احتیاجش در این بلد آن ابن السبیل و مستحق زکوة است
و جماعتی میهمان را از ابن السبیل شمرده اند پس اگر مراد از میهمان
کسی است که داخل در تفسیری که مذکور شد باشد پس شکی نیست در آن
و اگر مراد هر میهمانی است اگرچه غیر مسافر و غیر غریب و غیر محتاج در غیر
بلد خود باشد پس اشکالی در ضعف آن قول نیست و بعضی گفته اند که
کسی که انشاء سفر میکند و اراده آن کرده اگرچه در بلد خودش باشد آن
ابن السبیل است ~~ولکن معتمد در نظر آنست~~ پس بنا بر این مسافر بودن شرط
نیست در ابن السبیل ولکن ~~معتمد~~ معتمد در نظر آنست که مسافر بودن شرط
است در ابن السبیل بودن و شرط است در سفر ابن السبیل که سفر
معصیة نباشد و الا آن ابن السبیل را نمیتوان داد و لکن شرط نیست باو
که سفر سفر طاعة باشد بنا بر اقوی و آیا باید علم حاصل شود بمباح بودن سفر
یا بینه بر آن اقامه شود یا کافیست در حکم بإباحة سفر نبودن مجوز ادعای
حمل فعل مسلم بر صحة بصحة در آن اشکال است و اقرب ثانی است مگر با ظن
بمعصیة بودن سفر او پس مراعات احتیاط اولی است و اگر مسافر قصد اقامه
عشره نماید از ابن السبیل بودن بیرون نمیرود بنا بر اقرب بلکه اگر
در حال اقامه قصد سفر نیز نداشته باشد مادامیکه مسافر میگویند او را
زکوة باو میتوان داد و بالجملة معتبر صدق اسم سفر است پس هر کسی را
که مسافر میگویند حقیقة زکوة را باو میتوان داد خواه سفرش باعث قصر

فتن
در زمان باشد یا نه بعید باشد یا نه و خواه قصد او از سفر اخذ و کر
باشد یا نه و اگر حقیقة صادق نباشد بر او اسم مسافر مستحق نیست و
اگر شک در صدق باشد اجتناب دادن زکوة احوط بلکه اجود است
و فقر شرط نیست در ابن السبیل بلکه میتوان باو داد اگرچه در وطن خود
غنی باشد بلی شرط است عجز او از تصرف در اموال خود بفروختن و بخواندن
و احوط بلکه اقرب اشتراط عجز از قرض کرفتن نیز میباشد و اگر ابن السبیل
فقیر باشد از سهم فقرا باو میتوان داد اگرچه عاجز از قرض و تصرف
در اموال خود نباشد و شرط نیست در ابن السبیل که مالک چیزی نباشد
بلکه کافیست احتیاج او بمونه سفر خواه غنی باشد خواه فقیر و اگر عاجز
نباشد از تصرف در اموال خود بفروختن و بخواندن لکن در آن مشقت
شدید و حرج عظیم باشد مثل آنست که عاجز باشد از آن بنا بر اقرب و جایز
است دادن آنچه را محتاج است ابن السبیل بان مثل خوراک و حیوان و نفقه
و صدقه که در بلد غربت بان محتاج است و غیر اینها خواه اراده برکشتن عیر خ ل
بسوی اهل خود داشته باشد یا نه و کمتر از حاجتش نیز میتوان باو داد
بنا بر اقرب و بعضی منع کرده اند از آن و آن ضعیف است و آیا زیاده از
حاجة او باو میتوان داد یا نه از بعضی از علما ظاهر میشود جواز آن و
تصریح کرده اند باینکه اگر زیاده آید آنچه را باو داده اند از کفایت حالش
بعد از اتمام سفر باید آن را بصاحبش برگرداند و از او پس میگیرند و تحقیق آنست
که اگر ابن السبیل محتاج و فقیر نباشد مگر در بلد بکم زکوة باو داده اند

پس

پس جایز نیست زیاده از قدر حاجة باو دادن و اگر زیاده بر تردد داده اند باشد باید
رد کند و باید پس گیرند بنا بر اقوی و مراد بکفایة انفاق نیست که قدر
لایق بحال او و منزلت او باشد اگرچه بکمتر از آن با مشقت و حرج توان
سفر نمود بنا بر اقرب و مرجع در معرفة کفایة عرف و عادة است و واجبست
مبادرة کردن بسوی وطن خود هرگاه مقصودش از سفر برآمد و بالجمله واجبست
بر این شخص مفروض که زکوة را نگیرد مگر بقدر ضرورة از جمیع جهات نه آنکه زکوة را
بگیرد و ده روز در آنجا مشغول بگذراندن باشد و سزاوار است که نهایت احتیاط
را بعمل آورد و اگر فقیر باشد مطلقا حتی در بلد خود وجوب مبادرة برجوع بسوی
وطن و نگرفتن زیاده از حاجة در سفر معلوم نیست بلکه اقرب خلاف آنست و آنچه را ابن
السبیل میگیرد اگر صرف کند در غیر موقع آن نباید بگذارند بنا بر اقرب و شرط نیست در ابن
السبیل مرد بودن و اگر ابن السبیل فقیر باشد حتی در بلد خود از سهم فقرا باو
میتوان داد بنا بر اقرب و اگر ابن السبیل ادعای حاجة کند قبول میشود قول او بدون
قسم و بینة بنا بر اجود و تصریح کرده اند بقبول قول او و اگر مالی داشته باشد و ادعا
نماید تلف شدن آن را یکی دیگر از مصارف زکوة فی سبیل الله است و آن هفتمی است از زکوة
و در تفسیر آن خلافست و اشهر و اظهر آنست که آن عبارتست از هر چیزیکه بان
تقرب بخدا توان جست و وجوه بر و خیرات و بعضی آن را مختص بمجاهدین
و کسانیکه در دیده بانی و دفع کفار در سرحدها میباشند و کسانیکه مشغولند
بتعلیم امور دین بجهة مردم میدانند و معتمد قول اول است پس از امور نیکو که
چیزیکه جایز است صرف زکوة در آن میباشد کفن کردن مردکان اگر از نکو باشند

۳ از آن وجوه بر و خیرات است

آن مردکان و ادا کردن قرض از میت مؤمن و حی مؤمن و حج کردن و اعانت حجاج
نمودن اگر از مؤمنین باشند و بنای مساجد و تعمیر آنها و ساختن و عمارت
جسرها و اصلاح پلها و تعمیر راه و اعانه زوار و اعانه محتاجین و بعضی
بعضی توسعه بر میهمانان آنرا نیز ذکر کرده اند و از آنجمله است اصلاح میانه
قبایل و اشخاص و بنا داشتن نظام علم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه و بعضی
بعضی ذکر کرده اند عمارت سقاخانها چنانچه بعضی گفته اند و از آنجمله
است جهاد و اعانت مجاهدین ولکن در این زمان ساقط است و بجای
آن میباشد دفاع که شرعا بجا آن داشته باشد و منحصر نیست وجوه
بر در این امور بلکه آن بسیار است و شرط نیست که آن بالفعل لذات راجح باشد
شرعا بلکه کافیست رجحان اگرچه بالعرض باشد و آیا شرط است در کسیکه
صرف میشود باو این سهم از زکوة اینکه فقیر باشد پس اعانت نمیشود مگر
زوار فقیر و حاج فقیر و ادا نمیتوان کرد مگر دین میت یا حی فقیر و کفن و محتاج خ ل
نمیتوان کرد مگر میت فقیر را یا شرط نیست فقر حق اینست که اگر تقرب
بخدا میتوان جست باعانة زوار و حاج غیر محتاج و ادای دین و کفن غیر فقیر
پس فقر شرط نیست و الا شرط است و آنچه از کلام معظم علما مستفاد میشود
اینست که فقیر شرط نیست پس باکی نیست که بان قائل شویم
لکن احوط مراعات فقر است و کسی که صرف میشود باو این سهم شرط
نیست در او عدالت و بالجمله همین که متحقق شد که این شیء از امور
است که تقرب بخدا جسته میشود جایز است صرف این

سهم در آن

سهم در آن و اگر این معنی متحقق نشود جایز نیست و اگر ممکن نباشد ابن السبیل خ ل
صرف کردن عین زکوة در فی سبیل الله جایز است او را فروختن یا صلح
کردن بجنس دیگر که توان آن را صرف نمود بنا بر اقرب بلکه جایز است با تمکن
از صرف کردن عین آن نیز و اگر وجوه خیر متعدد باشد مخیر است غیر انها خ ل
در صرف در جمیع و صرف در بعضی هر یک از افراد را که خواهد و از اکر خ ل
بعضی ظاهر میشود اولویة صرف در حق محتاجین **فصل** سوم فصل
در بیان احکام زکوة است **بدانکه** شبهه و خلافی نیست در اینکه بدانکه
زکوة موقوفست بر نیة خواه زکوة فطر باشد خواه غیر آن
و شرط است در نیة قصد قربة و اما نیة وجوب در واجب و
استحباب در مستحب اگر تعیین آن موقوف بان نیز نباشد
شرط نیست بنا بر اقوی لکن احوط است و همچنین شرط نیست قصد
کردن اینکه این از زکوة مال است یا زکوة فطر اگر تعیین موقوف
بر این نباشد بنا بر اقوی و اگر تعیین موقوف باشد بر نیة وجوب

یا استحباب پس واجب میشود ان نیّة و همچنین در تعیین فطره یا زکوة مال اگر تعیین زکوة موقوف باشد بران واجب میباشد

وشرط نیست نیّة ادا و تلفظ بنیّة و نیّة ان جنسی که زکوة براو واجب شده ضرور نیست پس لازم نیست که نیّة کند که این از زکوة

کندم است یا جو و همچنین در غیر انها و تصریح کرده اند بعضی که مقتضای کلام کسانیکه تعیین جنس را لازم نمیدانند اینست

که فرقی نیست میان انکه اجناس متعدّده در نزد او و زکوة بر انها واجب شده باشد یا نه و میان انکه ان زکوة نوع ان متحد باشد مثل انکه چهل کوسفند داشته باشد که پنج شتر که در هر یک نصاب یک کوسفند میباشد یا مختلف باشد مثل انکه نگاه

نصابی از طلا مثلا داشته باشد و نصاب دیگر از کوسفند پس هر کاه اخراج از انچه بر ذمّه او است صحیح

است و اگر مالک بجهة زکوة را بفقیر میدهد او

باید

باید نیّة کند و امّا اگر وکیل کند دیگری را در دادن زکوة پس اگر خود در وقت دادن بوکیل نیّة کند و وکیل نیز در وقت دادن بفقیر نیّة کند صحیح است و امّا اگر خود در وقت دادن بوکیل نیّة کند و وکیل نیّة نکند مثل انکه بقصد زکوة و بانیّة صحیح بدهد بوکیل و بکوید که این را بده بار باب زکوة و بوکیل نکوید که از چه بابست پس در صحّة ان زکوة خلافست و عدم صحّة احوط است و امّا اگر عکس باشد که وکیل نیّة کند نه مالک مثل انکه مالک بکوید زکوة مال مرا اخراج کن در زمانیکه مالک مطّلع نشود

بکیر و بده از بابت زکوة

یا اینکه بکوید تصرّف کن در مال من بهر نحو که خواهی پس وکیل زکوة ان را اخراج نماید با نیّة پس در صحّة ان نیز خلافست و قول بصحّة اقربست و اگر قصد کند انچه را اخراج میکند دادن بشخص معیّنی میتواند که باو ندهد و بغیر او دهد مادامیکه مستحقّ اوّل مالک ان نشده باشد امّا افضل دادن باوّل است چنانچه بعضی کفته اند و واجب نیست در

اخراج

اخراج زکوة و دادن بمستحقّ انکه مالک خود مباشر ان شود بلکه جایز است دادن بنیابت بی اشکال و بعضی از علماء واجب میدانند که در زمان غیبت زکوة را بدهند بمجتهد امینی جامع الشرایط که او باهلش برساند و ان احوط است لکن عدم وجوب ان و جواز دادن مالک باهلش اقوی است و لکن مستحبّست دادن بفقیه مذهبی و مراد از فقیه مامون کسی است که با اینکه محتاج نیست بحیله شرعیه حقوق را اخذ ننماید و بنابر مختار میتواند مالک که زکوة را بدیکری بدهد که او بمستحقّین برساند بی صرف زکوة از جمله امور است که صحیح است در ان وکالت و قول بمنع توکیل در زکوة ضعیف است بلکه صحیح است وکالت در اخراج اگرچه خود مالک ان را نیّة نکند که بوکیل دهد بنابر اقرب و بعضی عدالت وکیل را شرط میدانند و ان احوط است و قول وکیل در کرفتن انچه وکالت بان تعلّق یافته بود معتبر است و زکوة شرط صحّة روزه نیست نه زکوة فطره و نه زکوة مال و بسا هست که کلام بعضی منعم مشعر است باشتراط صحّة روزه بدادن فطره و ان ضعیف است و در صحّة وکیل کردن مستحقّ غیر خود را در اخذ زکوة خلافست معتمد در نظر صحّة است و حق نیز مثل زکوة است پس مستحقّ میتواند وکیل کند دیگری را در اخذ خمس و واجب نیست اعلام کردن فقیر باینکه انچه باو داده زکوة است خواه بداند از حال فقیر که بعد از اعلام قبول نمیکند یا نه خواه زکوة فطره باشد یا غیر ان امّا اعلام ان جایز است بنابر اقرب مگر اینکه در ان اهانة و ذلّة مؤمن باشد پس احوط

دادن بنیابت بی اشکال است

مامون کسی است

اقرب

ترک اعلام است واگر آن مستحق کسی باشد که صاحب رفعت باشد جایز است
که زکوة را برسم هدیه باو بدهند بقصد زکوة اما بقصد صله و هدیه جایز
نیست واگر زکوة را بمستحق بدهند اگر آن مستحق بسر حد اضطرار باشد
و رفع اضطرار منحصر در اخذ زکوة باشد جایز نیست او را امتناع از گرفتن
آن والا جایز است ولکن احوط عدم امتناع است تا ممکن باشد واگر اداء
دین و نفقه بر زوجه منحصر باشد در گرفتن زکوة دور نیست حکم بوجوب
گرفتن زکوة بلکه دور نیست وجوب گرفتن در هر جا که موقوف باشد
تحصیل واجب مطلق بر آن واگر مالک زکوة را بمستحق رساند مکروه است
که دوم مرتبه آنرا مالک شود اختیارا اما حرام نیست و ظاهر اینست که جمیع
واجبه خل صدقات چنین باشد حتی صدقات مستحبه ولکن خمس و هبه چنین نیست
و فرقی نیست در کراهت مالک شدن دوم مرتبه میان آنکه بخریدن باشد یا بهبه
یا صلح یا اجرت بر عملی باشد یا غیر اینها و باکی نیست به برگشتن آنچه را بصدقه
داده بسوی او بدون اختیار مثل ارث یا خریدن وکیل او که وکالت او بنحو
عموم بود با عدم علم وکیل که این از صدقه موکل است پس اگر بی اختیار
بسوی او برگشت باقی گذاشتن آن بر ملک خود مکروه نیست و مستحب نیست
اخراج آن از ملک خود و مکروه نیست سایر استعمالات غیر تملک واگر
فقیری که صدقه را گرفته اذن دهد مالک را در خوردن جایز است بی
کراهت و وکیل در اخراج مثل مالک نیست پس جایز است او را خریدن آن
از مستحق مثلا بدون کراهت و مستحقی که زکوة میگیرد هیچ چیز از مؤنه‌اش
نیست

نیست جایز است که باو بدهند از زکوة آنقدر که غنی شود و زیاده از آن نیز
اگر بیک دفعه باو دهند واگر فقیر صاحب کسب باشد لکن کسبش وفا
بمؤنه سالش نمیکند بلکه وفا ببعض آن میکند آیا جایز است که باو بدهند
زیاده از غنی شدن او یا نه بلکه باید بقدر تتمه مؤنه سال باو بدهند در آن
خلافست اجود جواز دادن زیاده است ولکن احوط ترک است همچنین
است کسیکه صاحب کسب نباشد لکن بعضی مؤنه سال را داشته باشد
واگر فقیر را بدهند باو چیزی که کمتر از مؤنه سالش میباشد جایز است که
دوم مرتبه باو بدهند آنقدر که غنی شود و زیاده از آن نیز و بالجمله جایز
است که مستحق بگیرد زیاده از غنی مطلقا خواه زکوة فطره باشد یا مال و
اشکالی نیست در عدم وجوب بسط زکوة بهمه اصناف هشتگانه
و بهمه رسانیدن بلکه میتواند که بیک صنف بدهد یا بیک نفر از یک صنف
بدهد یا بیک نفر از هر صنفی بدهد ولکن قسمت بر همه اصناف با امکان
افضل است و افضل اینست که از هر صنفی بجماعتی برساند و مساوی قرار دادن
فقرا در قدر یکی میدهد واجب نیست و بعضی واجب میدانند که اهل فضل را زیاد
تر دهند و بعضی تفاوت فقرا بحسب دیانت و بصیرت و طهارت لازم میدانند
و آنچه معتمد است عدم وجوبست و مستحب است تفضیل کسیکه سوال نمیکند
بر کسیکه سوال میکند و همچنین تفضیل خویشان بر غیر و بعضی گفته‌اند
که مستحبست تفضیل کسانی که صاحب فقه یا عقل یا ورع یا هجرت در
دین باشد یا شدت حاجت داشته باشد واگر فقیه زکوة را از مالک بگیرد

واجب نیست دعا کردن او بجهت مالک و بر وکیل نیز واجب نیست و بر فقیه نیز واجب
نیست و تصریح کرده‌اند بعضی باستحباب آن بر فقیه و مستحق و دعا بجهت
مستحقین مختص بلفظ معینی نیست واگر مالک زکوة را از بلد خود نقل نماید بغیر
آن بلد اجرت نقل برا و میباشد خواه آن نقل واجب باشد یا جایز و جایز نیست
سادات و بنی هاشم را گرفتن زکوتی که واجبست در شرع مال آنها از جانب پدر
و مادر یا از پدر تنها منسوب بهاشم باشد از بنی هاشم و سادات است و حرام
است بر او زکوة و اما اگر از جانب مادر تنها از سادات باشد در حرام بودن
زکوة بر او اشکال است اقرب عدم حرمتست و اقرب عدم حرمت زکوة است
بر اولاد مطلب که پسر عبد مناف و برادر هاشم و عم عبد المطلب است
و فرقی نیست در زکوتی که بر بنی هاشم حرام است میانه آنکه از حصه فقراء
باشد یا از سهم فی سبیل الله یا غیر اینها از سایر حصه‌ها و میان آنکه از
زکوة مال باشد یا زکوة فطره و قول بجواز گرفتن زکوة از حصه عاملین
بجهت سادات ضعیف است و جایز است که هاشمی زکوة را از هاشمی بگیرد
خواه دهنده و گیرنده از یک صنف باشند مثل آنکه هر دو از اولاد ابیطالب
باشند یا از دو صنف باشند مثل آنکه یکی از این صنف و دیگری از اولاد
عباس عم پیغمبر صلعم مثلا و همچنین فرقی نیست میان آنکه هر دو از پدر و مادر
از سادات باشند یا یکی از پدر تنها و دیگری از پدر و مادر از سادات باشند
و اما اگر زکوة دهنده از جانب مادر از سادات باشد نه از جانب پدر
جایز نیست بگیرد زکوة او را کسی که از جانب پدر از سادات است بنا بر اقرب
واحوط

[illegible]

واحوط و مختار است هاشمی با وجود خمس در زکوة هاشمی در گرفتن هر یک
که خواهد ولکن افضل گرفتن خمس است در اینحال واگر کفایت نکند او را
گرفتن یکی هر دو را میتواند گرفت و جایز است هاشمی را گرفتن زکوة مثل
خودش بقدر زیاد از غنا بنحوی که غیر او میگرفت بنا بر اقرب و غیر هاشمی را
نیز جایز است گرفتن زکوة هاشمی واگر هاشمی مضطر شود بنحوی که اکل میته
بر او جایز شود جایز است او را گرفتن زکوة غیر هاشمی واحوط اینست
که زیاده از قدری که میته بر او جایز است باو ندهند و جایز است دادن
زکوة غیر بنی هاشم بآزاد شده‌های از بنی هاشم و آیا ملحق میشود
بزکوة مفروض جمیع صدقات واجبه پس حلال نیست بر بنی هاشم
اگر غیر بنی هاشم باشد یا حکم مختص بزکوة است در آن خلافست
و مسئله محل اشکال است لکن قول اول در کمال قوت است با آنکه احوط
شمرده اند خل است و از این قبیل شمرده شده صدقه که نذر کرده باشد بعضی
یا بعهد بر خود واجب کرده باشد یا بکفاره یا هدی واجب شده باشد
و بعضی از این قبیل شمرده‌اند صدقه را که وصیت بآن شده باشد
و در آن اشکال است بلکه اقرب اینست که این از این قبیل نیست واگر
صدقات واجبه از هاشمی باشد جایز است دادن آنها بهاشمی مثل
زکوة واجب و اما زکوة فطره پس شکی و شبهه در وجوب آن نیست و
شرط است در آن عقل و بلوغ و حریت و غنی بودن پس بر دیوانه و
طفل و بنده و فقیر واجب نیست و قول بوجوب بر فقیر ضعیف

است بلی مستحب است بر او اخراج از برای خود و عیال خود و مقتضای بعضی
از اخبار و کلام بعضی از علمای ابرار اینست که اگر برادر و تنگ باشند صاحب
دور میکرداند بر عیالش و تصدق مینماید و اگر بعضی از عیالش صغیر
باشد بعضی گفته اند که ولی او متوجه میشود اینرا از او و در آن اشکال
است و احوط ترک آنست و در غنائیکه موجب وجوب زکوة فطره شود
خلافست بعضی گفته اند که آنست که مالک باشد نصابی که
در آن زکوة واجب میشود یا قیمت آن و بعضی گفته اند که
که مالک باشد قوت سال خود را بالفعل یا بالقوه و این قول اقوی
است لکن مراعات احتیاط اولی است مقصد چهارم در خمس است
و آن حق مالی میباشد که بنی هاشم آن را مستحق میباشند و آن از
واجبات عظیمه و فرایض اکیده است و وجوب و شرعیت آن ثابت
بنص قرآن و صریح اخبار و اجماع علمای ابرار و تاکید در ادای آن و
مذمت بر ترک آن بسیار است و اکثر ناس مبتلا باین مظلمه میباشند
و کسانیکه آنرا ادا نمایند و چیزی از آن حق را بر گردن نگذارند
قلیل و کسانیکه باهلش رسانند اقل اند و از حکمتهای بالغه
الهی که تکالیف ناس را بطرق مختلفه از مالیه و بدنیه و قلبیه
و غیرها مقرر فرموده تا مطیع از عاصی ممتاز شود زیرا که عبادات
و تکالیف بدنیه از قبیل نماز و روزه را الحق خرجی نیست اکثر
ناس قبول میکنند و بجا می آورند اما تکالیف مالیه خصوصا بجهة
محبت

محبت دنیای دنیه که در دلها ریشه دوانیده کم کسی است که سر بعتبه بندگی
نهاده مال و جان خود را از پروردگار خود دانسته در مقام بندگی صرف نماید
و لهذا اکثر مردم در ادای زکوة و خمس را جاهل و از آن سهل و سبک میشمارند تا اینکه
میروند از دنیا و مظلمه جمیع فقرا و سادات بر ذمه ایشان میباشد حتی آنکه در
حدیث وارد شده که بدترین احوال مردم در قیامت وقتی است که صاحبان خمس
میخیزند و هر یک در مقام طلب حق خود عرض میکنند یا رب حق ما را
چه شد خمسی که تو آن را حق من قرار دادی و سزاوار بود که از خدا حق
ایشان قرار داده بود مرا و لا دسیمه بر خود را ... خود نکرد ... و ایشان
بر خود و عیال خود مقدم داشتند بر اینکه حق ایشان را غصب نموده ایشان را گرسنه
و برهنه گذارند و اگر فقیری از ایشان را ببینند بتوهم اینکه مبادا درهمی باید باو
دهند حال ایشان بر خود هموار و از یک راهی فرار کنند فنعوذ بالله من شرور
انفسنا و سیئات اعمالنا بار عجون از احکام بسیار است بیان میشود در
قلیلی از آن تا کسانی که طالب خلاصند راه از آن دانند بدانکه خمس در چند
چیز واجبست اول غنیمتی است که از دار الحرب بغنیمت میبرند و اشکالی در
وجوب خمس دادن نیست اگر محاربه با کفار باذن امام ع باشد دویم از امور یکه
خمس در آن واجبست معادن است و در تفسیر معدن خلافست بعضی
گفته اند که هر چیزیست که از زمین اخراج شود و بعضی گفته اند که هر چیزی
است که از زمین بیرون آید از چیزهائیکه از جنس زمین نیست از امور یکه
از برای آن قیمتی است و تفاسیر دیگر نیز شده است اگر معدن در زمین

مباحی باشد خمس را باید بارباب خمس داد و باقی از برای کسی است که آنرا
دیده و اگر در ملکی باشد خمس مال ارباب خمس است و باقی مال صاحب ملک
و جمعی تصریح کرده اند که ذمی نیز واجبست بر او خمس در معادن و آنچه گفته اند
نیکو است اگر ثابت شود که او مالک میشود آنرا و جمعی منع کرده اند از عمل
کردن او در معدن و بعضی گفته اند که اگر عمل کرد مالک میشود آنچه را
بیرون آورده و خمس را از او میگیرند و ظاهر در نظر اینست که جایز است
عمل کردن او در معدن و گذشتن سال در وجوب خمس در معادن معتبر
نیست بلکه واجب میشود در وقتیکه مالک میشود آنرا و بعضی واجب
میدانند اخراج خمس آنرا فورا لکن اقوی عدم وجوب فوریه است
اگر چه احوط فوریت است و اگر طفل چیزیرا از معدن بیرون آورد جمعی
خمس را واجب میدانند و باکی نیست حکم بوجوب پس ولی او باید اخراج
کند از جانب او و فرقی میان زن و مرد و آزاد و بنده نیست و ظاهر اینست
که خمس تعلق میگیرد بآن عینی که بیرون آورده نه بذمه آنکه بیرون آورده
و ظاهر است کلام جمعی آنست که مستحق مالک میشود قدر خمس را بمحض
بیرون آوردن از معدن و شریک میباشد در آن عین نه آنکه مالک مجموع را
مالک شود و واجب باشد بر او اخراج خمس از عین و در آن اشکال است
لکن مقتضای قاعده عدم جواز تصرف در معادنات بجهة تجویز مجموع
تلف نماید و عدم جواز قیمت خمس است لکن مشکل میشود در جواهر و چیزهائیکه
تقسیم آن آنرا فاسد میکند و جواز اخراج قیمت در اینجا در غایت قوت است
و اگر

و اگر بنده مکاتب بیرون آورد از معدن چیزیرا و مالک شود واجبست بر او
اخراج خمس مثل آزاد و وجوب خمس در معادن بعد از اخراج مؤنه است و
آیا معتبر است نصاب بر تقدیر شرط بودن در وجوب بعد از مؤنه یا نه معتمد
اول است و فرقی میان اقسام معادن نیست و بعضی گفته اند که اگر کسی را اجیر
کند به بیرون آوردن از معدن آنچه بیرون میآورد از مستاجر است و اگر
اجیر نیت ملکیت خود نماید مالک نمیشود و خاک معدن را اخراج نمودن
بجهة خمس مجزی نیست مگر با علم بمساوی بودن بنا بر اقرب و شرط نیست در وجوب
خمس دو انفصام اخراج مؤنه خود و عیال خود مثل منافع تجارة و اشکالی نیست
در اینکه طلا و نقره و آهن و مس و جیوه و سرب و نحاس و قیر و نفط و کبریت
و مومیا از معادن است و همچنین یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و زرنیخ
و عقیق و نمک و زاج و نوره و زرد آن از معادنست بی اشکال و بعضی تصریح
کرده اند باینکه گچ و سنگ آسیا و گل سرشوی و عنبر نیز از معادن است و بعضی را
تامل در آن هست و اگر اخراج خمس از معدن نشود تا آنرا سکه زنند یا زیور
سازند اعتبار خمس در اصل آن میشود و زاید حکم مکاسب تعلق میگیرد
در اعتبار نصاب در وجوب خمس نسبت بمعادن خلافست اقوی اینست که
خمس واجب نیست در معدن مادامیکه به بیست دینار نرسیده و بعد از
رسیدن به بیست دینار خمس واجب میشود و احوط مراعات اقوی است
که بیک دینار خمس را واجب میدانند و مراد به بیست دینار اعم از عین یا
از قیمت است و بعضی تصریح کرده اند بوجوب خمس اگر بدویست درهم برسد

واقرب اینست که این کافی نیست در وجوب خمس وظاهر اینست که باید قیمت آن
بعد از اخراج به بیست دینار برسد یا معتبر رسیدن باین قیمت است در وقت
اخراج یا بعد از اخراج مطلقا در آن اشکال است وترک احتیاط نشاید و
اگر مختلف شوند کسانیکه قیمت میکنند یا در بعضی بلاد یا آن مبلغ قیمت داشته
باشد دون بعضی پس حکمش مثل اختلاف در عوض است وخواهد آمد
واقرب اینست که شرط نیست در رسیدن آنچه بیرون می آورد
از معدن بحد نصاب اینکه آن اخراج بیک دفعه بوده باشد پس اگر بیرون
آورد از آن در چند دفعه پس اگر مجموع بقدر نصاب بوده باشد خمس واجب
است اگرچه میانه هر دفعه مدتی فاصله شود واگر جماعتی شریک باشند
در بیرون آوردن از معدن پس شرطست در وجوب خمس رسیدن
حصه هریک بقدر نصاب وشرکت متحقق میشود باجتماع در کندن و
جاره نمودن واجود اینست که شرط نیست در رسیدن بحد نصاب
اینکه آنچه از معدن بیرون می آورد از یک نوع باشد پس اگر نوعی را
بیرون آورد که کمتر از نصاب باشد ونوع دیگر نیز که کمتر باشد ولکن
مجموع بقدر نصاب باشد خمس واجبست قسم سوم از امور یکه
خمس در آن واجبست گنج است وعبارات علماء در تفسیر گنج مختلف
است وحق آنست که آنچه را در عرف گنج میگویند حقیقت خمس در آن
واجبست واگر شک در صدق گنج باشد واجب نیست لکن احوط است
وشرطست در وجوب خمس در گنج نصاب ودر تفسیر نصاب آن

خلافت

خلافت معتمد آنست که بیست دینار است در طلا ودویست دینار است
در نقره واگر غیر طلا ونقره باشد معتبر قیمت آنست وبقیه هریک که بوده باشد
کافی است بنابر اقوی واحوط واگر بدفعات بیرون آورد ولکن مجموع
بقدر نصاب باشد خمس واجبست بنابر اجود واحوط مثل معدن و
اگر جمعی شریک باشند معتبر رسیدن حصه هریکست بقدر نصاب
واتحاد نوع در اینجا نیز شرط نیست بنابر اجود وگذشتن سال در اینجا
نیز شرط نیست واحوط وجوب اخراج است فورا واقوی عدم فوریت
وخمس در اینجا نیز بعد از مؤنه است بلکه معتبر نصاب بعد از مؤنه است
بنابر اجود وفرقی نیست میان آنکه آن شخصی که گنج را بیرون می آورد مرد
باشد یا زن مسلم باشد یا کافر کبیر یا صغیر لکن ولی باید اخراج خمس نماید
وفرقی میان عاقل ودیوانه نیز نیست ودر اینجا نیز ولی اخراج خمس میکند وفرقی
میان اقسام گنج از طلا ونقره ومس وسرب وغیرها نمیباشد ومصرف
خمس در اینجا مصرف آنست در غنیمه ومؤنه خود وعیال را در سال در اینجا استثنا
نمیشود وجماعتی تصریح کرده اند که اگر اجیر کند کسی را که زمین مباحی را عفر
نماید بجهت دیدن گنج پس اگر بیابد آن گنج مال آن کسی است که اجیر کرده و
اگر بجهت غیر آن اجیر کرده مال اجیر است وخمس در اینجا نیز تعلق بعین آنچه
دیده میگیرد نه بذمه پس تصرف در آن واخراج قیمت آن جایز نمیباشد مگر در
جواهر ونحو آن که بتقسیم فاسد میشود پس جواز قیمت در غایت قوتست
واگر گنجی در دار الحرب بیابد مال کسی است که آنرا دیده مطلقا اگر مالك

آن مشتبه باشد که آیا مسلم است یا کافر خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه واگر
در زمین مباحی از دار الاسلام بیابد واثر اسلام بر او نباشد واجبست خمس
ومابقی مال کسی است که دیده واگر اثر اسلام بر او باشد در آن خلافست و مسئله
محل اشکال است اقوی وجوب خمس است ومابقی مال آن است که آنرا دیده
وبنابراین آیا این در حالی است که علم یا ظن نداشته باشد که آن مال مسلمی
است یا اگر ظن داشته باشد یا بنحو مال مسلمی است نیز مال او میباشد بعد از
خمس وتحقیق آنست که اگر علم دارد که مال غیر مسلم یا مسلمی است که منقرض
شده مثل آنچه در زمین کوفه ونحو آن میبابند غالبا یا آنکه میداند که مال
مسلمی است که نمیتواند باو برساند بوجهی از وجوه پس ظاهر اینست
که خمس را میدهد ومابقی از او است واگر میداند که مال مسلمی است که
میتواند باو برساند ظاهر اینست که تصرف در آن جایز نیست وخمس واجب
نیست واگر بیابد چیزیرا که مدفون است در زمینی که آنرا مالکی نیست
ظاهرا آنرا گنج نمیگویند آن لقطه میباشد پس باید آنرا تعریف کند
نزد جمعی از اصحاب ولکن معتمد آنست که لقطه نیست بلکه مال کسی است
که آنرا دیده قلیل باشد یا کثیر در دار الاسلام باشد یا نه اثر اسلام داشته
باشد یا نه لکن اگر علم داشته باشد بصاحب آن بشخصه یا علم دارد
که میتواند باو رساند مال او نیست واگر بر روی آن زمین افتاده
باشد لقطه است واگر در بیابانی بیابد چیزیرا از برای آنکسی است که
آنرا دیده میتواند تصرف کند بی تعریف قلیل باشد یا کثیر طلا ونقره

یا سکه

که مالك مسلم است
یا مالك حربی
است خ ل

یا سکه باشد یا غیر آن در دار الحرب باشد یا در دار الاسلام خواه بداند که مال
مسلم است یا مال الحربی حربی است مگر آنکه بداند که مال مسلمان معینی است
پس واجبست دادن بصاحبش خواه آنرا بیابان از آن مالی باشد یا نه خواه بر روی
زمین بیابد یا زیر آن خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه خواه آن بیابان
وصحرا نزدیک بشهری یا دهی باشد یا نه خواه در راه وجاده افتاده باشد
یا نه واقرب عدم وجوب خمس است در اینجا اگرچه اسم گنج بر آن اطلاق
نشود اگرچه احوط است واگر در خرابه که اهل آن هلاك شده اند
بیابد چیزیرا آن از برای او است وتعریف ضرور نیست وفرقی میان
قلیل وکثیر وگنج وغیر آن وپوشیدن وغیر آن وطلا ونقره وغیر آن نیست
خواه آن خرابه در صحرا باشد یا در شهری یا دهی خواه بداند که مال
کسی است که مال او محترم نیست یا نداند بلی اگر بشناسد بصاحبش
وفرقی نیست نیز میانه آنکه در دار الاسلام باشد یا دار الحرب ومیانه
آنکه اثر اسلام بر آن باشد یا نه بنابر اقرب لکن با اثر اسلام جمعی از
لقطه میدانند وآن احوط است واگر بداند که آن از مال یکی از ساکنین
در بلدی است که زنده است یا مال یکی از مترددین در این خرابه است
اما ممکن نیست که آنرا باو رساند وممکن نیست که او بشناسد
در مالك شدن وی در اینحال اشکال است لکن اجود است واگر آنرا
گنج نگویند خمس در آن واجب نیست بنابر اقرب وشرطست علم
بهلاك اهل آن خرابه ومنقطع شدن ایشان بنابر اجود

واحوط و بشیاع ظنی ثابت نمیشود اما بشهادة عدلین ثابت میشود بنابر اقرب **قسم چهارم** از امور یکه خمس در آنها واجب میشود آن

چیزیست که بغوص و فرو رفتن در آب بیرون آورد از آب از چیزهائیکه در آن خلق میشود و میتوان آنرا مالک شد شرعا اگر از حیوانات نباشد و اشکالی نیست در وجوب خمس در آن و شرط است در آن نصاب و در تعیین نصاب آن خلافست اقوی آنست که یک دینار است

واگر کسانیکه قیمت از ایشان اند مختلف شوند پس بعضی گویند بحد نصاب است و بعضی گویند نیست اوجه اخذ بقول اکثر است واگر در یک مکانی قیمت آن بقدر یک دینار باشد و در جای دیگر نباشد ایا خمس ساقط

میباشد یا نه احوط و اجود سقوط است و در زیاد از یک دینار نصابی نیست بلکه خمس در آن واجبست اگرچه قلیلی باشد و موقوف نیست وجوب خمس در اینمقام اخراج مؤنه سال و همچنانکه در غوص کبیر واجبست

خمس در غوص صغیر نیز واجبست و ولی باید آنرا اخراج نماید و همچنین در مجنون بنابر اقوی و واجبست خمس بر مملوک مطلقا در غوص اگر قائل شویم باینکه مالک میشود یا نه و بعضی گفته اند که ولی او باید

اخراج نماید و در آن اشکالست و احتیاط اولی است و فرقی میانه زن و مرد و خنثی و مسلم و کافر نیست واگر در چند دفعه باهم بقدر نصاب بیرون آید خمس واجبست بنابر اجود اگرچه هر دفعه کمتر از نصاب باشد واگرچه میان هر دفعه فاصله مدیدی باشد و اتحاد نوع شرط

نیست

در آب نخل

بیرون

نیست بنابر اجود و مصرف خمس غوص مصرف خمس غنائم است و اما غوص در جاهای نهرها و دجله و بغداد و نحو آن ملحق میشود بغوص در دریا یا نه در آن اشکال است اقرب عدم الحاقست **قسم پنجم** از اموریکه خمس در آن

واجبست ارباح و منافع تجارات و زراعات و صنعتهاست و واجب است خمس در آنها بنابر اشهر و اظهر لکن بعد از وضع مؤنه سال و اخراج مؤنه خود و عیال واجب النفقه خود بی اشکال است بلکه اقرب اخراج مؤنه عیالی است که مستحب است یا مباح است مؤنه او پس خمس واجب نیست

مگر بعد از وضع آن واگر کسی را عیال خود قرار داده باشد بجهة عمل حرامی مثل ساز زدن یا غنا کردن یا نحو آن پس در استثناء مؤنه او اشکالست و احتیاط را نباید ترک کرد و دینی که پیش از ظهور ربح بوده باشد یا در همان سالی که ربح ظاهر شده بهم رسیده از ارباح استثناء میشود و

بعد از وضع آن خمس واجب میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا راضی بتاخیر باشد بنابر اجود و اما اگر دینی بوده باشد او را اگر وعده آن زیاد از یک سال بوده باشد احوط عدم استثناء آنست بلکه عدم

استثناء خالی از قوة نیست و اما دینی که بعد از آن سال مذکور عارض شده پس مستثنی نمیشود و استثناء میشود حقوق واجبی که بذمه او متعلق میگیرد اگر پیش از زمان ظهور نفع و ربح یا در همان سالی که ربح ظاهر شده بذمه او تعلق گرفته باشد و هدیه و صله و بخششی که بدیگران میکند که لایق بحال او باشد و همچنین آنچه را ظالم از او میگیرد

[illegible]

٥٥

از روی جبر یا میدهد از بابت اینکه ایشان میدهند از جهة دفع ظلم و همچنین آنچه را صرف میکند در سفر حج واجب که وجوب آن در سالی که ربح ظاهر شده واجب شده باشد و اگر تمکن از حج بعد از گذشتن سال باشد پس مؤنه آن از ارباح اخراج نمیشود و الحاق آنچه صرف میشود در راه حج مستحب یا سفرهای زیارت و طاعات بسفر حج واجب خالی از قوة نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤنه آنرا از ارباح و منافع بعضی در آن تامل دارند و عدم اخراج احوط است و بعضی تصریح کرده اند که آنچه را صرف میکند در جنگ از مؤنه سال است و مراد ایشان شاید جنگ واجب یا مستحب باشد و تصریح کرده اند بعضی که آنچه را بصدقه میدهد از مؤنه است و تصریح کرده اند جمعی باینکه آنچه خرج میشود در تزویج از مؤنه است و مقتضای کلام ایشان آن است که فرقی نیست میان آنکه مضطر باشد بآن یا نه متعدد باشد یا نه بلکه احتمال دارد که متعه کردن نیز داخل آن باشد و بالجمله اشکالی نیست در اینکه مؤنه تزویج از مؤنه مستثناوات فی الجمله و قیمت جاریه و خادم از مؤنه است بنابر اجود خواه کنیز بجهة خدمت بخرد یا اینکه تمتع از او ببرد و قیمت حیوانی که محتاج بآن میباشد مثل اسب سواری که لایق بحال او است از مؤنه است بنابر اجود و همچنین قیمت جامه که میخرد و ظاهر اینست که قیمت کتابیکه محتاج است بآن از مؤنه است و بعضی گفته اند که اگر تجارت او خسارت و ضرر کرد ربح را بقدر آن بازاء آن حساب میکنند اما اگر ربح یا مال قلیل بود ربح را بپای آن حساب نمیکنند و بعضی تامل در آن دارند و آن تامل

بجاست

بجاست پس احوط عدم جبر و حساب نمودن ربح است بلکه بخسران ٢ پس احوط عدم حساب خوردن ربح است ٣ و مراد بمؤنه در اینجا مؤنه سال است پس کمتر از سال بدخول در ماه دوازدهم کفایت نمینماید و ابتدای سال وقت ظهور ربح است و معتبر در مؤنه میانه روی است که لایق بحال او است بدون اسراف و تنگ گرفتن و اگر اسراف کرد آنچه را زیاده روی کرده بپای خمس حساب میشود و اگر تنگ گرفت بر خود آنچه را تنگ گرفته وضع مینماید بنابر اجود و مرجع در معرفة مؤنه عرف و عادتست هرچه را مؤنه گویند حقیقة مستثنی است مگر اینکه حرام باشد که مستثنی نیست قطعا و اما اگر مکروه باشد و داخل در مؤنه باشد در استثناء آن اشکال است احوط عدم و اقرب استثناست

در استثناء ان نخل

فاکر ربح و منفعت بتدریج حاصل شود در سال چنانچه غالب چنین است خواه از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده از برای هر کدام سالی است بانفراده و بعضی گفته اند که مؤنه در مدتی که مشترک است میان سببی که اول سالش بعد از سبب سابق است تقسیم میشود بر هردو و بعد از اتمام سال سبب اول آن بقیه سال سبب دوم مؤنه آن زمان از سبب ثانیست و ظاهر کلام او وجوب تقسیم مؤنه است ~~مؤنه است~~ و در وجوب آن اشکال است لکن احوط است و اگر او را مالی دیگر بوده باشد که خمسی بر آن نباشد یا بجهة آنکه خمس آنرا داده یا باعتبار آنکه بسببی منتقل باو شده که نباید خمس آنرا داده مثل میراث و هبه پس آیا مؤنه که استثناء میشود از این مال است یا از ارباح میگیرد ~~پس اگر فرض شود که~~ ارباح مساوی و منافع را باید

کرده ٢

خمس داد بدون اخراج مؤنة یا اینکه مؤنة را از ارباح میگیرد پس اگر فرض شود که ارباح
مساوی با مؤنة است خمسی واجب نمیباشد یا اینکه باید مؤنة را از هر دو حساب نمود
در این خلافست و مسئله در غایة اشکالست و ترک احتیاط را نباید نمود و احوط
از همه احتمال اول است پس احتمال ثالث و اگرچه قول دویم که برداشتن مؤنة از
نفع بوده باشد قوتی دارد و اگر از برای او چند شغل بوده باشد که هر یک را
نفعی بوده باشد مثل زراعة و کسب و تجارة اختیار دارد در حساب نمودن مؤنة
از هر یک که خواهد یا بر همه قسمت نماید و واجبست خمس در ارباح جمیع مکاسب اگرچه
از اقسام تجارت و زراعة و کسب نباشد پس واجبست خمس در چیزی که عاید میشود
باو از شکار و هیزم کشی و سقائی و علف فروشی و اجاره گرفتن و نحو اینها و قول بعدم
وجوب خمس در اینها ضعیفست و خمس در اینها نیز بعد از اخراج مؤنة است و در
ارباحی که خمس در انها واجب میشود نصابی نمیباشد بلکه هرچه زیاد از مؤنة
اید باید خمس از اداد اگرچه قلیل باشد و واجبست خمس در غلات و زراعتی که
زکوة در انها واجبست بعد از اخراج زکوة و حق سلطان و مؤنة زراعة بنا بر
اجود و خمس در ارباح اینجا نیز مثل خمس غنایم بر شش قسمت میشود و
مختص بامام نیست و قول بخلاف این ضعیفست و وجوب خمس در ارباح
ثابتست حتی لبنت بزن و صنعتی و فرقی نیست میان حصول نفع و ربح که بیع
بوده باشد یا بصلح یا باجاره یا بمضاربه یا بشرکة یا غیر اینها و در مضاربه
خمس بر عامل و مالک بعد از اخراج مؤنة است و در شرکة بعد از اخراج
مؤنة هر یک از دو شریک و اگر ربحی در معامله فضولی حاصل شود واجبست

باقی نماند
نمیشود حاصل

خمس

خمس بعد از امضاء آن معامله بنا بر احوط و اجود و اگر معامله کند بنسیه و در آن
ربحی بوده باشد وجوب خمس بعد از رسیدن موعد است نه در وقت معامله
بنا بر اقرب و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح تمکن از رسانیدن آن بمستحق
و اگر ببخشد مال را در اثناء سال یا بخرد چیزی را از روی حیله تا خمس از او ساقط شود
ساقط نمیشود انچه بر او بود بنا بر اجود و بلوغ و عقل شرط است در وجوب
خمس در این قسم پس اگر بجهة طفل یا دیوانه نفعی از تجارة یا زراعت حاصل
شود خمسی بر ایشان نیست و اما مجنون ادواری که گاهی دیوانه است و گاهی
عاقل بر او واجبست خمس و این قسم خمس واجبست بر کفار و مخالفین
و اگر کافر دین حق را قبول کند در سقوط این تکلیف از او مثل سایر تکالیف
اشکالست احوط عدم سقوطست و ایا واجبست بر بنده یا نه
مقتضای تحقیق انست که اگر گوییم او مالک میشود واجبست بر او
و اگر گوییم که مالک نمیشود در حکم بوجوب اشکالست و بالجمله
واجبست خمس آن ربحی که بجهة او بهم رسیده و اصلح اینست که با اقای خود
باشتراک اخراج نمایند و این خمس واجب نیست در حالت خواب و بیهوشی
و مستی و فراموشی لکن اگر این عذرها برطرف شود خمس واجبست
اگر سبب آن باقی باشد و همچنین است حکم در کنز و غوص و معدن
و اگر ثلث مال خود را کسی وصیت کند که بتجارة کنند پس ربحی در آن بهم رسد
در وجوب خمس در آن اشکالست و اقرب عدم وجوبست و در وجوب
خمس در هبه و میراث و هدیه خلافست و مسئله در غایة اشکالست لکن

اقوی عدم وجوبست و همچنین در وجوب خمس در انچه میگیرد
از صدقات واجبه و مستحبه از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک

و وقف و نذر و انچه بان وصیت شده و خمس و بخشش حکام
و سلاطین و نحو اینها خلافست و اقوی عدم وجوبست و

واجب نیست خمس در مهر و عوض خلع که زن بشوهر میدهد
که او را طلاق دهد و منفعة انها ملحق میشود بارباح بنا بر

اجود و همچنین واجب نیست خمس در انچه میگیرد از دیة مطلقا
اگرچه از روی صلح باشد و جمعی قائل شده اند بوجوب خمس

در عسل کوهی و کزنگبین و ترنجبین و شیرخشت و صمغ و تحقیق
انست که اگر اینها داخل در معنی ارباح و منافع کسبها باشند

خمس در انها واجبست و اگر نه واجب نیست و سزاوار است
این تفصیل در میوه درختهای صحرائی و

کوهی و چوب انها و در هیزم اوردن و صید
کردن و علف اوردن و جستن چیزها و اجرة حمام

وکاروانسرا

وکاروانسرا و خانه و بالجمله معتبر صدق اسم تجارة و کسب و صنعت و زراعت است
حقیقة بحسب عرف پس اگر بطریق حقیقت یکی از این امور مذکوره صادق است
واجبست اگرچه فرد نادر باشد و اگر نه واجب نیست اگرچه بحسب مجاز یکی از مذکورات
بر ان صادق باشد و اگرچه اطلاق فائده و غنیمة بر ان بشود بنا بر اقرب پس بنا
بر مختار در میوه درختی که بارث باو میرسد خمسی نیست و همچنین اگر بهبه یا معامله
دیگر که بر جهة تجارة نباشد باو منتقل شود و همچنین در عین آن درختان و همچنین
واجب نیست در زیادتی غله که بجهة خوردن خود خریده و زیاد آمده و همچنین
در اساس خانه از قبیل ظرف و فحواه مس باشد یا غیر ان و از قبیل فرش و بساط و
نحو انها و همچنین جامه و کنیز و غلام و زیور و بالجمله هرچیزی که انرا مالک شده
از روی اختیار بهر عقد که باشد هرگاه بجهة نگاه داشتن و ذخیره باشد نه بجهة تجارة
از آن خمسی نیست اگرچه زیاد از حاجة باشد و اگر ربح ظاهر شود در متاعی که بتجارة
بان شده اقرب وجوب خمس است بمحض ربح اگرچه نقد نشده باشد لکن جواز
تاخیر خمس دادن تا بعد از نقد شدن در کمال قوة است خصوصا که اخراج قبل از
نقد شدن لازم داشته باشد ضرر را لکن احوط اخراج قبل از انست و اگر متاعی را
خرید و ربحی ظاهر شد پس قیمة ان تنزل کرد بنحوی که نفعی باقی نماند یا اینکه در مکانی
ربح محقق شود و بعد در جای دیگر ربح آن برطرف شود اقرب اینست که وجوب
خمس برطرف میشود لکن ترک احتیاط را نباید کرد و بعضی از علما گفته اند که فرقی
نیست میان اقسام اکتساب پس اگر درختی را بکارد پس قیمة ان بالا رود در زیادتی
خمسی لازم است و اگر قیمة ان بالا رود بحسب سوق بدون زیادتی خمسی لازم

دیگر که بر جهة تجارت
نباشد باو منتقل شود
ظهور
در انخل
و بعد در جای دیگر

نیست و بعضی دیگر گفته‌اند که چیزیکه خمس ندارد اگر زیادتی در او بهم رسد بزیادتی
متصل یا منفصل خمس لازم است در آن زیادتی و در زیادتی بحسب بازار اشکال است
و تحقیق آنست که آنچه منتقل باو میشود بهبه یا بیع و بخوان از اسباب اختیاریه
یا ارث و بخوان از اسباب قهریه اگر قیمت آن زیاد شود و صادق نباشد ربح
تجارة یا ربح آنچه هائیکه گذشت که خمس در ربح آنها واجبست پس خمس در آن
واجب نیست و همچنین اگر بهم رسد در آن زیادتی عینی یا زیادتی قیمت داخل
باشد در آنچه گفتیم خمس لازم است و بالجمله زیادتی عینی و اعتباری و آن زیادتی
قیمت است و نماء خمس در آنها نیست مگر اینکه داخل باشد در ربح و منفعت یکی
از آن امور مذکوره که خمس در ربح آنها واجب بود پس اگر خانه یا درختی
یا کتابی یا حیوانی مثلا منتقل باو شود پس زیادتی در قیمت آن بهم رسد یا
نمائی یا بخوان از آن بهم رسد خمسی دادن نیست اگر بقصد تجارة نبوده و اگر
بقصد تجارة بوده ظاهرا خمس واجبست **قسم ششم** از اموریکه خمس
در آن واجبست مال حلالی است که مخلوط با حرام شده باشد بنحویکه ممکن
نباشد تمیز از یکدیگر و قدر هر دو مجهول باشد و نه علم داشته باشد بزیادتی
یکی از آن دو مال بر دیگری و نه ظن هم نه باجمال و نه بتفصیل بلکه مساوی بودن
و مساوی نبودن نزد او مساوی باشد و نداند که حرام زیاد از خمس است
یا کمتر و صاحب آن مجهول باشد بنحویکه ممکن نباشد او را رسانیدن
بصاحبش پس در اینحال واجبست خمس در آن و قول بعدم وجوب
خمس ضعیفست و فرقی نیست میان آنکه آن مال مخلوط از کسبش
باشد یا از میراث

و آن زیادتی قیمت است

صاحبش

باشد یا از میراث باشد که علم داشته باشد که مخلوط با حرام است بلکه در هدیه و صله
نیز همین حکم است بنابر اجود و نصابی در آن نیست بلکه در قلیل و کثیر واجبست خمس
و اگر بعد از اخراج خمس و دادن بارباب خمس صاحب آن پیدا شود در ضامن بودن او
از آنچه بفقیر داده خلافست احوط ضمان و اقرب عدم ضمان است و اگر خمس را داد
و بعد مبین شد که آن حرام زیاده از خمس بوده خواه قدر آن زائد را بداند یا نه بسا
که توان قوة داد مباح بودن این قدر زائد را بر آن شخص لکن بعضی گفته‌اند
که احتمال دارد که این زاید را اخراج کند و احتمال دارد که آنچه را داده پس گیرد
و مجموع را تصدق نماید و اگر نتواند پس گیرد آنقدر زیاده را تصدق کند
و این احوط است و فرقی نیست میان آنکه بعد از تلف کردن جمیع مال زیادتی
معلوم شود یا قبل و اگر حلال مخلوط با حرام از اموری باشد که خمس در آنها
واجبست از قبیل معادن و بخوان و خمس آنها نداده باشند آیا اخراج خمس آن
بجهة مزج با حرام کافیست پس خمسی بغیر از آن واجب نیست یا نه بلکه واجب
است اخراج خمسی که واجب بود در آن حلال قبل از مزج با حرام احوط اخیر
بلکه در کمال قوة است و ظاهرا فرقی نیست در وجوب خمس در آنچه گفتیم
از مال مخلوط با حرام میان آنکه آن حلال از یکی باشد یا بیشتر و آن حرام که
مخلوط با حلال شده از یکی باشد یا بیشتر مال طفل و مجنون باشد یا نه
امتزاج باختیار شده باشد یا نه و ظاهر اخبار و کلام علما اینست که خمس
در اینجا نیز تعلق بعین میگیرد پس اگر آن عین بدون تفریط تلف شود
ضامن نمیباشد نسبت بخمس و با افراط احوط ضمانت و اخراج قیمة است

است و اگر حلال مخلوط بحرام مال طفل یا مجنون مثلا باشد در وجوب خمس از آن اشکال است
و مصرف این خمس نیز مصرف خمس ارباح و کنز است و اگر حلال با حرام ممزوج شد و مال حرام را
بعینه بشناسد و قدر حرام را نیز بداند باید آن را بصاحبش برساند و خمسی در کار نیست خواه تواند
آن دو مال را از هم تمیز دهد یا نه از قبیل آنکه شیره حلال با حرام مخلوط شود بنابر اجود
و اگر حلال و حرام ممزوج شود و شناختن صاحب حرام بهیچوجه ممکن نشود و لکن قدر
حرام را بداند در وجوب خمس در اینحال و عدم آن خلافست و عدم وجوب در کمال قوة
است و بنابراین واجبست تصدق دادن آن حرام و آیا وجوب تصدق با مایوس شدن
از صاحب آن میباشد یا با عدم یاس نیز میتواند تصدق نماید اقرب اخیر است و
... آن لازم است و بنابر تصدق باید از تصدق نمود باشخاصی که
مصارف زکوة میباشند و بسادات و هاشمی نمیتوان داد بنابر اقرب اگرچه بعضی
این را احوط میدانند و فرقی نیست در وجوب تصدق در اینجا میان آنکه آن حرام
بقدر خمس باشد یا زیاده یا کمتر و آیا واجبست که تصدق بعد از قسمت و جدا کردن
مال مجهول المالک بوده باشد یا بدون قسمت و باقی بودن اشتراک نیز میتوان اقرب
جواز تصدق است با قسمت و عدم آن لکن با عدم قسمت موقوفست تصدق
بر تصدق جمیع زیرا که با عدم تصدق بجمیع علم حاصل نمیشود بتصدق مال
مجهول المالک بجهة عدم تمیز و در تصدق اذن حاکم شرع و عدالت آنکه متصرف
میکند و عدالت مستحق هیچیک شرط نیست و اگر حلال با حرام مخلوط شود و
ممکن نباشد او را معرفت صاحب حرام بهیچوجه و قدر آن را نیز نداند ولکن داند
که زیاد از خمس است پس اقوی وجوب خمس و حلیت مال است بعد از خمس بدون

تصدق

تصدق چنانچه جمعی باین قائلند ظاهرا و جمعی قائلند بوجوب خمس و تصدق بآنچه مظنه
دارد که زیاد از خمس میباشد و احتیاط را نباید ترک کرد و اگر حلال با حرام ممزوج شود
و ممکن نباشد شناختن صاحب آن و قدر آن را نداند اما داند که کمتر از خمس است پس
در آن چند احتمال است لکن احتمال وجوب خمس در کمال قوة است و اگر با مزج حلال
بحرام قدر آن معلوم نباشد اما صاحب آن معلوم باشد واجبست راضی کردن مالک
بصلح یا غیر آن و قول بوجوب خمس در اینجا ضعیف است و اگر مالک ابا نماید از صلح و بهیچوجه
راضی نشود پس جمعی گفته‌اند که احتیاط اینست که آنقدر را بدهد بآن شخص تا یقین بهم رسد که
زیاد از آن حق ندارد و گفته‌اند که دور نیست اکتفا بچیزیکه یقین دارد که حق اوست و آنچه
گفته‌اند نیکوست و فرقی نیست در این میان آنکه مال تلف شده باشد یا نه و اگر بداند
که مالک یکی از جماعت محصوره میباشد واجبست خلاصی از جمیع اگرچه بصلح باشد
بنابر احوط بلکه این معین است اگر ضرری بر آن مترتب نشود و اما با ضرر باید قرعه
زد بنابر اقوی و اگر مالک آن مرده باشد باید وارث را راضی کرد بنحویکه گذشت و اگر
وارث نداشته باشد پس آن مال مال امام است و از انفال است **قسم هفتم** از
اموریکه خمس در آن واجبست زمینی است که یکی از اهل ذمه از مسلمان بخرد و وجوب
خمس مختص بزمین زراعت نیست بلکه شامل جمیع اراضی از بساتین و زمین سکنی
و بخوان میباشد بنابر اقوی و آیا حکم مختص باین صورتیست که خصوص
زمین را خریده باشد و مقصود اصلی خریدن زمین باشد یا شامل است
آن زمین را که مقصود خریدن آنچه در آنست از عمارات و درخت میباشد
مثل آنکه خانه یا زمینی آن بخرد در آن اشکال است لکن احتمال اول در غایت قوة
است

ونصابی در اینجا نیست بلکه واجبست در قلیل و کثیر و آیا حکم مختص بصورت خریدن است
یا اگر بصلح و هبه منتقل باو شود خمس واجب نیست یا بهر انتقالی که باشد خمس لازم
است مسئله محل اشکال است لکن احتمال اول اقربست و بعضی گفته اند که احوط آنست
که شرط کند در ضمن عقد خمس را بلکه در ضمن عقد بیع نیز شرط کند تا اشکال بالمره
برطرف شود و نیت در اینجا ساقط میباشد بنابر اقوی و اقرب نیست کردن اینجا نیز خمس
تعلق بعین میگیرد و ساقط نمیشود خمس بفروختن آن ذمی آن زمین را قبل از
اخراج خمس اگرچه بمسلمی بفروشد بنابر اجود و اگر بعد از خریدن ذمی از مسلم
آن مسلم اقاله نماید او را و مبیع را پس گیرد بعضی تصریح کرده اند که خمس ساقط
نمیشود و احتمال سقوط نیز میرود و بناهست که پس گرفتن را منع توان
نمود و اگر ذمی شرط کند در ضمن بیع سقوط خمس را از او شرطش فاسد میباشد
بنابر اجود **فصل** در احکام خمس است بدانکه خمس بر شش قسم میشود سهمی
از آن از مال مالک الملک پروردگار عالمیان میباشد اگرچه مال و صاحب مال
و دنیا و آخرت همه ملک اوست جلت عظمته لکن چون این را بجهت پیغمبر
خود و ذریه آنحضرت قرار داده خود را نیز شریک ایشان کردانیده و سهمی
بجهت خود نیز قرار داده تا از جهت پیغمبر صلعم و ذریه طاهره او ذلتی نباشد در اخذ
و چنان ندانند مردم که آن نیز از جمله مال ایشانست که بسادات میدهند
بلکه حق خالص است که مالک الملک بجهت ایشان قرار داده و سهمی از جهت پیغمبر
است و سهمی از ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین و سهمی از ابن
السبیل و مراد از ذوی القربی امام علیه السلام است نه مطلق خویشان پیغمبر را



بنابر اشهر و اظهر و بعد از پیغمبر صلعم سهم خدا و رسول و ذوی القربی همه از مال امام
میباشد و او مستحق هر سه سهم است پس نصف خمس نصوان مختص بامام علیه السلام میباشد
و فرقی نیست در این میانه اقسام خمس از غنایم و معادن و کنز و ارباح و غیر اینها
و خلاف این قول در غایت ضعف است و سه صنف دیگر در رقبتی مستحق خمس
میباشند که از اولاد هاشم ابن عبد مناف که جد پیغمبر صلعم است باشند و
مراد از اولاد هاشم کسی است که منتهی شود از جانب پدر بهاشم پس داخل
میباشند در این قاعده اولاد ابی طالب از اولاد امیر المؤمنین ع و اولاد عقیل
و جعفر و اولاد اولاد ایشان و شرط نیست در اولاد امیر المؤمنین ع که از اولاد
فاطمه ع باشند و همچنین داخل میباشند در این اولاد عباس و حارث و ابی
لهب عموهای پیغمبر صلعم و اولاد اولاد ایشان و لکن در این زمان معروف
نیست از بنی هاشم مگر از ذریه طاهره و اولاد امیر المؤمنین ع که از اولاد
فاطمه ع بوده باشند و اولاد عبد المطلب ابن عبد مناف برادر هاشم را
نصیبی در خمس نیست و خلاف این قول ضعیف است و مراد از یتامی اطفالی
میباشند که ایشان را پدری نیست و بحد بلوغ نرسیده اند خواه مادر
داشته باشند و یا مادر نداشته باشند یتیم میباشند و اگر پدر پدر
داشته باشند و پدر نداشته باشند یتیم است و یتیم که بالغ شود حق
او از این جهت ساقط میشود و از جهت فقر و غیر آن ساقط نمیشود و مراد
بمساکین در اینجا کسانی میباشند که شامل فقرا میباشند و همچنین
که یتیم و ابن السبیل نیست اگر فقیر نباشد جایز نیست دادن خمس

مراد از
باو و فقیر در اینجا همان است که در زکوة بیان آن گذشت و فرقی نیست در این
سه صنف میان زن و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان مرد و زن و صغیر
و کبیر و جد و پدر و پسر بالسویه و موقوف نیست در تقسیم کردن باینکه
حاکم شرع متوجه شود آنرا بلکه مالک خود میتواند آنرا متوجه شود آیا
جایز است که آن نصفی که غیر مال امام است مجموع بیک صنف از این سه صنف
بدهند یا نه در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است لکن اقرب و احوط میتوانند
وجوب بسط و عدم جواز تخصیص آنست بیک طایفه لکن [illegible]
واجب نیست استیعاب و دادن بجمیع افراد آن سه صنف بلکه جایز است که در
هر صنفی بیک نفر ایشان بدهند بلکه جایز است تفاوت میان آن سه صنف که یکی را
یک دینار بدهد جایز است و فرقی نیست در وجوب بسط بر اصناف میان آنکه
حصه هر یک را قیمتی باشد یا نه و آیا ابن السبیل فقیر را میتوان که سهم دو صنف را
باو داد از جهت فقر و ابن السبیل بودن او یا نه در آن اشکال است و هر وقت دادن
واجب نیست تعیین کردن اینکه این از جهت فقیر بودن او است مثلا بنابر اقرب
پس همینکه باصناف ثلثه میرسد کافیست و اگر نتواند که آنرا بهر سه صنف برساند
واجبست حفظ آن سهمی که نمی تواند باو رساند و دادن بغیر آن صنف
جایز نیست بنابر اقرب و در زمان غیبت مثل این زمان جایز است عطا کردن بیکنفر
از هر صنفی آنقدر که زیاده بر غنای او باشد و بیش از کفایت سال او باشد
بنابر اقرب لکن بعضی جایز نمیدانند و آن احوط است و واجب نیست در این
زمان دادن بهر یک از اصناف بقدر کفایت بلکه کم از کفایت نیز جایز است بنابر



اقوی و مستحب است که اولاد فاطمه ع را زیاده از سایر اولاد ابیطالب بدهند
و ایشان را زیاده از سایر هاشمیین بدهند و جمعی واجب میدانند که در حضور
امام علیه السلام جمیع حصه های خمس را بامام ع دهند که ایشان بهر کس صلاح
دانند بدهند و بعضی در آن اشکال کرده اند و اما در زمان غیبت جایز نیست
مالک و وکیل او را که حصه امام بغیر از فقیه مجتهد جامع الشرایط بدهند
بلکه واجبست که آنرا بفقیه مجتهد جامع الشرایط دهند و اما سه سهم دیگر
که نصف آن باشد معتمد و اقوی اینست که جایز است که مالک و وکیل او را
که خود بآن اصناف برسانند و صرف ایشان نمایند و تسلیم بمجتهد واجب
نیست و لکن افضل دادن بمجتهدین است که ایشان متوجه قسمت آن شوند
و در اشتراط فقر در یتیم هاشمی بجهت استحقاق خمس خلافست معظم علما
فقر را شرط میدانند پس اگر یتیم غنی باشد او را مستحق خمس نمیدانند و این
احوط است لکن عدم اشتراط در نزد فقیر اقربست و در ابن السبیل [illegible]
فقر شرط نیست بلکه شرط است احتیاج در آنجائی که خمس باو میدهند
۲ جمعی اگرچه در بلد خود غنی باشد همچنانچه باین تصریح کرده اند و کلام در ابن
السبیل [illegible] در این باب مثل ابن السبیل در باب زکوة است
و احکام آن در باب زکوة گذشت و اعاده ضرور نیست و شرط است در
ابن السبیل و فقیر اینکه مؤمن و شیعه اثنی عشری باشند و در یتیم اینکه
از اولاد مؤمنین و شیعه باشد پس اگر سیدی هاشمی از کفار باشد
اگرچه مرتد باشد العیاذ بالله خمس باو نمیتوان داد و باولاد او نیز نمیتوان

داد و همچنین اگر از مخالفین یا شیعهٔ غیر اثنی عشری باشد نه باو و نه باولاد
او خمس نمیتوان داد ولکن عقل شرط نیست پس بدیوانه میتوان داد و آیا
شرط است که از اولاد زنا نباشد یا نه در آن اشکال احوط اشتراط است و عدالت
نیز شرط نیست بنابر اظهر و اشهر و قول باشتراط ضعیف است و شرط نیست
گذشتن سال در وجوب خمس واجب مگر در ارباح و منافع بلکه هر وقت
که حاصل شود آنچه در آن خمس است خمس واجب میشود مثل وجوب
نماز در وقت دخول وقت و آیا واجبست اداء آن فوراً یا نه بعضی
فوری میدانند لکن عدم فوریت در غایت قوت است خواه نسبت بمالک
مال باشد یا وکیل آن لکن احوط فوریت است نسبت بهر دو و اما خمس
ارباح جایز است تاخیر آن از زمان حصول ربح تا یکسال بنابر معتمد خواه
وقت ظهور ربح بداند که زیاد بر مؤنه میباشد یا نه و این از جهت احتیاط
از برای صاحب کسبست زیرا که مؤنه و کسب معلوم نمیشود مگر بعد از
گذشتن سال زیرا که بسا هست که او را ولدی بجهت او بهم رسید یا زنی
برد یا خانه اش خراب شد یا حیوان سواریش مرد یا خادمی محتاج شد و
نحو این امور و اما اگر بداند که ربح زیاد از مؤنه است جایز است تعجیل
در اخراج بلکه بعضی تصریح باولویت آن کرده اند و قول بعدم جواز ضعیف
است پس بنابر این اگر در اول سال یا اثنای آن خمس را بدهد بنیت وجوب
میدهد و واجب را بجا آورده و اگر ندهد تا سال بیرون رود آیا باطل
فوری میشود یا نه در آن اشکالست احوط فوریت و اقوی عدم فوریت است

و اگر در اثنا

و اگر در اثنای سال خمس را اخراج کرد پس معلوم شد که ربح کفایت نمیکند و باقی داد میباشد
اقوی اینست که نمیتواند از مستحق پس بگیرد مطلقا خصوصاً اگر تلف کرده باشد
و فرقی نیست در این میان حصهٔ امام علیه السلام که بنایب او تسلیم نموده و غیر آن
و اگر پیش از گذشتن سال وکیل کند کسی را بجهت اخراج خمس و قبض کند وکیل
پس وکیل نیز بر او واجب نیست فوریت و تعجیل در اخراج مگر وکیل نمودن
دلالت بر فوریت نماید و اگر بداند پیش از گذشتن سال که ربح کفایت مؤنه مینماید
جایز نیست دادن خمس بمستحق بقصد وجوب و اگر بقصد قربت داد پس معلوم
شد که ربح کفایت میکند آیا آنچه داده مجزیست یا نه در آن اشکالست لکن اقرب اجزاء
است و اگر بداند که ربح کفایت مؤنه او میکند و خواهد تاخیر کند تا سال
تمام شود آیا میتواند که در خمس آن ربح تصرف نماید و نقل نماید از خود بدیگری
به بیع و صلح و هبه نه از جهت مؤنه یا واجبست باقی گذاردن آن احوط ثانی است
بلکه در غایت قوت است و ابتدای سال وقت ظهور ربح است نه وقت شروع
بکسب بنابر اجود و صحیح است وکیل کردن مستحق غیر خود را در اخذ خمس و جایز
است وکیل قرار دادن بجهت اخراج خمس و اگر مالک خمس را داد بمستحق جایز است
او را اگر آنرا بملک خود برگرداند از روی اختیار خریدن و بخوان و مکروه نمیباشد و اگر
کسی وصیت کرد باخراج خمس آنرا از اصل مال اخراج میکنند بنابر اشهر و اظهر و حصهٔ غیر امام را
جایز است نقل نمودن از بلدیکه خمس در آن بهم رسیده ببلدی دیگر با وجود مستحق
در آن بلد بنابر اقرب و بعضی منع کرده اند و آن احوط است و بنابر جواز آن
اینست که ضامن میباشد و اما اگر مستحق در آن بلد نباشد نقل جایز است و ضامن

نمیکند خ ل

گذاردن خ ل

نمیباشد و بنابر مختار که نقل جایز بود اگر چه با وجود مستحق باشد یا عدم مستحق
معین نیست نقل بمکانهای قریب بلکه میتواند ببعید نیز نقل نمود و مؤنه نقل
بر مالک میباشد در اینجا خواه مستحق باشد در آن بلد یا نه باشد و اما حصهٔ
امام ع پس اگر مجتهدی که متوجه این امور شود در آن نباشد در آن بلد جایز است نقل
کردن آن ببلدی دیگر و با وجود او احوط عدم نقل است اگر چه حکم بآن در آن
نظر و اشکال است و در حکم خمسی که واجب میشود در غنایم و گنجها و معادن
و ارباح و غیر آنها در زمان غیبت در سقوط آن مطلقا و عدم سقوط مطلقا و
حصهٔ امام نه غیر آن و وجوب دفن جمیع و عدم وجوب آن و وجوب دفن
حصهٔ امام نه غیر خلاف شدیدی میباشد و دوازده قول در مسئله میباشد
آنچه اقوی و معتمد است اینست که واجبست اخراج آن خواه حصهٔ امام ع باشد
یا غیر آن و چیزی از آن ساقط نیست و جایز است بلکه واجبست صرف
نمودن حصهٔ غیر امام ع باصناف آن و جایز است صرف حصهٔ امام ع نیز
و این قول قول مشهور میان علماء است و معتمد در نظر است و اما حصهٔ
امام ع میتواند حفظ نماید و بر تقدیر وجوب اخراج فوری نیست و کسیکه
حصهٔ امام ع باو میدهند شرط است در او ایمان و آیا شرط است در او
عدالت یا نه مشهور علما اشتراط میدانند و آن اقویست و بعضی شرط
نمیدانند و آن ضعیف است لکن احوط است و شرط نیست در آن مرد
بودن و صاحب رشد بودن و عقل و بلوغ نیز شرط نیست و کیفیت
دادن صغیر در این مقام و در مقام دادن حصهٔ ایتامی مثل کیفیت

دادن

عدالت را خ ل

دادن زکوة است باو که گذشت و آیا شرطست در آن که حصهٔ امام علیه السلام
باو میدهند باینکه از اولاد زنا نباشد اشکال است احوط اشتراط است
و شرط است در کسیکه سهم امام ع باو میدهند فقیر بودن و مراعات کوریها
و بیوه زنان و یتیمان و ضعفا و کسیکه بسیار محتاج است اولی است و شبهه نیست
در جواز صرف حصهٔ امام و دادن آن بذریهٔ علیه علویه و اولاد فاطمه ع و اما
در جواز صرف آن بسایر سادات از اولاد حضرت امیر المؤمنین ع از غیر فاطمه ع
و اولاد عقیل و غیر ایشان خلاف ضعیفی است و اقوی جواز صرف کردن
در جمیع سادات است و بهر تقدیر فرقی نیست میان یتیم و ابن السبیل و
مساکین و آیا جایز است صرف نمودن در حق فقراء شیعهٔ امامیه و فی
سبیل الله کردن سابق اشاره بآن شد یا نه در آن خلافست اگرچه جایز نمیدانند
و بعضی جایز میدانند و کسی که جایز میداند ظاهر کلام شان اینست که عدالت را
شرط میدانند و مسئله محل اشکالست لکن قول بجواز در غایت قوت است
اگرچه احوط منع است پس صرف در حق بنی هاشم مینمایند مگر اینکه بدانند بعلم
قطعی که جناب صاحب الامر ع راضی میباشد در صرف نمودن در این مصرف
خاص و بر تقدیر لزوم صرف ببنی هاشم رسانیدن بهمه طوایف ایشان
لازم نیست بنابر اقرب لکن اولی است و آیا جایز است که حصهٔ امام ع
بر هند آنقدر که زیاد از مؤنه سال بوده باشد مثل اینکه زکوة را
بفقیر میتوان داد یا واجبست که بقدر مؤنه سال زیاد ندهند یا واجب
که بقدر ضرورة زیاد ندهند در آن خلافست و قول اول خالی از قوت نیست

عنید نه خ ل

واحوط مراعات مؤنة است واحتیاج بطریق میانه روی است و عدم زیاده
از آن واقلّ آنچه را میتوان داد حدّ معیّنی نیست و مراد از مؤنة سال همان
است که گذشت در مقام خمس ارباح و موقوف است صرف حصّهٔ امام در
مستحقین بر ایجاب و قبول ولکن ایجاب و قبول لفظی شرط نیست بلکه
فعلی کفایت میکند و عربیّت و غیر آن نیز شرط نیست و اقرب اینست که قبض
شرط نیست و آیا از صدقات است که قصد قربت در آن لازم باشد یا نه
اقرب ثانی است لکن اولی اینست که از جانب امام علیه السلام قصد قربت قرار دهد
و بنیابت ایشان تصدّق نماید و ضرور نیست که مستحق را اعلام نماید که
این از حصّهٔ امام است و همچنین در صرف حصّهٔ سایر اصناف و اگر تفریط
کند در این حصّه پس تلف شود ضامن میباشد بی عوض آن را از او میگیرند
و واجبست که کسی که متوجّه صرف سهم امام علیه السلام بفقرا میشود فقیه و
مجتهد جامع الشرایط بوده باشد و مالک و غیر آن جایز نیست متوجّه شدن
بنا بر اظهر و اشهر و قول بجواز ضعیف است پس اگر غیر مجتهد مذکور متوجّه
شد ضامن میباشد و جایز است که مجتهد مزبور وکیل کند غیر مجتهد را در
اخراج آن و صرف آن بنا بر اقوی و اگر ممکن نباشد که این را برساند بفقیه و
مجتهد مزبور آیا در اینجا جایز است که غیر مجتهد آن را مباشر شود یا نه بعضی
تجویز کرده اند و در آن اشکال و نظر است والحمد لله اوّلا و آخرا **مقصد**
**پنجم** در بیان روزه و احکام آنست و در آن چند فصل است **فصل**
اوّل بدانکه از جملهٔ واجبات و فرایض الهی روزه است و از فرایض عظیمه

میباشد

میباشد که بنای اسلام و ایمان بر آنست و ستون اسلام میباشد چنانچه
از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام وارد شده که فرمودند بنی الاسلام علی خمسة اشیاء
علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة اسلام را بنا گذاشته اند بر پنج چیز
که آن نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت ما اهل بیت رسالتست و الحق واجبی
که باین سر حد بوده باشد و ستون اسلام بوده باشد سهل انگاری در آن
و تضییع آن از صاحب اسلام روا نباشد و در حدیث هست که ان لکل
شیء بابا و باب العبادة الصیام هر چیزی را از خیر و شر و سعادت و شقاوة
بابی و دری میباشد که از آن داخل آن میتوان شد و باب بندگی خدا روزه است
پس کسی که شوق بندگی خدا و طالب حلاوت قرب پروردگار خود است
باید مداومت بروزه داشتن کند که آن راه و باب آنست نه اینکه روزهٔ واجب را
از این ضایع نماید بتضییع احکام آن و اکتفا بنخوردن و نیاشامیدن
کند زیرا که بسیار از اشخاص را منفعتی از روزه داشتن عاید نمیشود بجز
ترک خوردن و آشامیدن چون این دانسته شد **بدانکه** اشکالی نیست
در اینکه روزه از عباداتست که محتاج بنیّت است و واجبست در آن نیّت
قربت و واقع ساختن آن از برای تقرّب بخدا پس اگر خالی از قصد باشد
یا خالی از قصد قربت باشد روزه اش فاسد است و فرقی نیست در این
میان روزهٔ واجب و مستحب و امّا نیّت وجوب در واجب و استحباب
در مستحب اگر تمیز روزه محتاج بآن نباشد لازم نیست ولکن احوط است
و همچنین نیّت ادا و قضا بنا بر اقرب لکن نیّت آن افضل است چنانچه

بعضی تصریح بآن کرده اند و معتمد در نظر اینست که لازم نیست در روزهٔ
ماه مبارک قصد کردن اینکه روزه ماه مبارک است بلکه نیّت اینکه فردا روزه
میگیرم قربة الی الله کافیست و هر روزهٔ واجبی که زمان آن معیّن نیست مثل نذر
مطلق یعنی غیر معیّن و مثل روزهٔ کفّاره لازم است در آن تعیین و قصد کردن
روزهٔ مخصوص و همچنین روزهٔ مستحب اگر زمان آن معیّن نباشد لابدّ است در آن
تعیین بنا بر اقرب و امّا اگر معیّن باشد بعضی از علما گفته اند که محتاج بتعیین نیست
مثل ماه مبارک رمضان و اگر در روزهٔ ماه رمضان نیّت غیر رمضان کند با اینکه
میداند که از رمضان است بعضی روزه اش را فاسد میدانند و بعضی آن را
از رمضان محسوب میدانند و بعضی گفته اند احوط اینست که ترک نیّت ادا و
قضا را در نیّت و این نیکو است امّا نیّت اینکه از رمضان امسال است پس ضرور
نیست و ضرر ندارد و اشکالی نیست در اینکه شرطست در نیّت اینکه جزم داشته
باشد پس اگر نیّت داشته باشد که فردا روزه میگیرم اگر خدا خواهد نیّتش و روزه اش
درست نیست مگر اینکه مرادش از این قصد محض تبرّک باشد و جایز است
که نیّت کند بجهت روزه در مابین جزء اوّل و آخر شب در هر جزئی که بوده باشد
پس مقارن بودن نیّت با اوّل جزء از روزه لازم نیست و در جواز نیّت در جزء
آخر شب بنحوی که مقارن با جزء اوّل روزه بوده باشد خلافست و معتمد
در نظر جواز است و ظاهر اینست که فرقی نیست در آنچه مذکور شد میانه
روزهٔ معیّن مثل ماه رمضان و نذر معیّن و روزهٔ غیر معیّن مثل نذر مطلق
و قضا و آیا جایز است نیّت روزهٔ معیّن یا غیر معیّن در جزء اوّل شب که مقارن

آخر روز

آخر روز سابق بوده باشد یا نه احوط ترکست و امّا نیّت روزه در روز سابق
پس جایز نیست بی اشکال اگر چه در اطراف بوده باشد و شرط نیست در نیّت در
شب استمرار بحکم صوم بلکه جایز است که نیّت داشته باشد بجا آوردن
منافی را بعد از نیّت مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن بعد از نیّت و
قبل از فجر و افضل اعادهٔ نیّت است بعد از بجا آوردن چیزیکه موجب غسل
میباشد و اگر در روزیکه مشتبه است که آیا شعبان است یا از رمضان
روزه گیرد بنیّت سنّت و بعد معلوم شود که از رمضان بوده آن روزه
او را مجزیست و اگر در اثناء روز معلوم شود که از رمضان است جماعتی
نیّت عدول از نیّت اوّل را بسوی رمضان واجب میدانند و آن احوط
است و واجب نیست در نیّت تصوّر کردن و در نظر در آوردن هر یکی از
مفطرات را بخصوص بلکه کافیست قصد اجمالی که متعلّق بجمیع
باشد و ابتدای روزه ابتدای فجر صبح صادقست که ابتدای وقت نماز
صبح است و انتهای آن غروبست که اوّل وقت نماز مغربست و در آنچه
شناخته میشود بآن غروب خلافست معتمد در نظر آنست که شناخته
میشود بر طرف شدن سرخی مشرقی از بالای سر و بعضی بمجرّد غایب
شدن قرص آفتاب دانسته اند و بعضی بظاهر شدن سه ستاره
و اگر وقت مشتبه شود واجبست امساک و باقی بودن بر روزه تا
یقین حاصل شود بغروب اگر ممکن باشد تحصیل علم و اگر قبل از بر طرف شدن
سرخی افطار کند باید کفّاره دهد مگر آنکه افطار بجهت تقیّه [illegible] باشد

کہ بر ترک آن خوف تلف باشد و اگر روزه را افطار کند بجهت تقیه
که خوف تلف در آن باشد باید قضا کند چنانچه حضرت صادق ع
در زمان سفاح کردند و آیا جایز است اعتماد بآنچه اعتماد بآن
میشود در وقت نماز بآن تفصیلی که گذشت در باب نماز یا نه بلکه
واجب است در اینجا تحصیل یقین مطلقا مسئله محل اشکال است
احوط مراعات یقین است اگرچه اعتماد بشهادة دو عادل در اینجا
نیز اقوی است و اگر ظن غالب داشته باشد بوسعت وقت جایز
است اکل و شرب و اما جماع جایز نیست مگر اینکه وقت وسعت
جماع با غسل داشته باشد و الا واجبست ترک آن و ظن بوسعت
وقت آن برای آن کافیست بنابر اقرب و اگر ظن بضیق وقت
و تنگی آن داشته باشد در جواز آن اشکال است و بعضی از
علما منع کرده اند و از امثال آن دانسته اند که علم بضیق وقت داشته
باشد و اگر یقین داشته باشد بتنگی وقت و جماع کند روزه اش باطل است
و کفاره را لازم دانسته اند بعضی و بعضی گفته اند که در صورة ظن بوسعت

اگر

اگر با ملاحظه وقت و مراعات آن بوده چیزی بر او نیست و الا قضا بر او
لازم است و مستحب است از برای روزه دار مقدم داشتن نماز مغرب را بر
افطار و اقرب اینست که فرقی نیست میان روزه ماه مبارک و غیر آن اگرچه
مستحب باشد و آیا این حکم مختص بنماز مغرب است پس تاخیر از نماز عشا و
نوافل مستحب نیست یا تاخیر افطار نسبت بآنها نیز مستحبست در آن
خلافست و قول باستحباب تاخیر افطار بر هر نمازیکه مطلوبست جا
آوردن آن در وقت افطار خالی از قوة نیست و فرقی نیست میان زن و مرد
و بنده و آزاد و کسی که نماز را بسرعت کند یا با آرام و آیا در این زمان
آن شخص صائم میباشد یا بدخول شب از روزه بیرون میرود و
مستحب همین عدم افطار است معتمد اخیر است و اگر یکی از مفطرات
غیر از اکل و شرب قبل از نماز بعمل آید مثل جماع یا سر بزیر آب
بردن یا فرو بردن افیون و چه بجهة دوا و نحو آن
آیا باز مستحب است تاخیر نماز از چیز خوردن یا اینکه بجا آوردن

یکی از مفطرات منافات دارد با این مستحب در آن اشکال است احوط
تاخیر اکل است از نماز در اینحال نیز و آیا اینحکم در حالی است که خواهد نماز
و افطار را در اول وقت نماز بجا آورد یا اینکه اگر وقت فضیلت نماز نیز
گذشته باشد نیز مستحبست تقدیم نماز در آن اشکال است احوط
ثانی است اگرچه اول خالی از قوة نیست بدانکه استثنا میشود از حکم
مذکور دو صورة یکی آنکه کسی انتظار کشد او را بجهة افطار پس
در اینحال مستحب نیست تقدیم نماز و فرقی نیست نیز میان آنکه آنکه
منتظر است خویش و قریب او باشد یا نه عیال او باشد یا نه آزاد
باشد یا بنده عادل باشد یا نه اما شرط است بلوغ
و عقل بنابر اقرب و مقتضای اخبار و فتوای علما ع
اینست که شرط نیست ایمان و اسلام
و شرط نیست آنکه آن منتظر روزه
دار باشد بنابر اقرب و مجرد انتظار کافیست اگرچه

خوفی

خوفی و ضرری نباشد و آیا باید افطار کند بآن قدر یکه ضرورة برطرف شود یا نه احتمال دویم قوی است
و اگر اذن خواهد از آنکه منتظر است سقوط این حکم شاید اقرب باشد و در صورة انتظار مستحبست تقدیم
افطار بنابر آنکه همین استحباب تقدیم نماز برطرف کرد دیگری دیگر آن دو صورة آنست که نفس منازعه
کند او را و آیا کافیست مجرد منازعه یا باید بنحوی باشد که آن صبر نتواند کرد در آن خلافست و
مستحبست در اینحال تقدیم افطار یا اینکه غایة امر برطرف شدن استحباب تقدیم نماز است از بعضی
علما مستفاد میشود احتمال اول **فصل** دویم در بیان مفطرات و چیزهائیکه باید از آنها امساک نمود
بدانکه بر روزه دار واجبست ترک خوردن و آشامیدن خواه اکل و شرب چیزی باشد که عادی است خوردن
و آشامیدن آن یا نه خواه بنحو متعارف بخورد و بیاشامد یا بطریق غیر متعارف مثل بلعیدن
کنار دندان در دهن تا آب شود و فرو رود و آنچه در بین دندان مانده از بقیه غذا اگر آنرا فرو برد روزه اش
فاسد است خواه بیرون آورد از دهان و بخورد یا نه خواه کم باشد یا بسیار خواه ممتاز
شود از آب دهن یا نه و اگر عمدا آنرا فرو برد باید روزه را قضا کند بلکه بعضی تصریح کرده اند
بوجوب کفاره نیز و اگر شک کند در اینکه آیا آب دهنش که فرو خواهد برد مشتمل بر بقیه
از غذا یا خون یا چرک دندان میباشد یا نه آیا در اینحال واجبست که آن آب دهن را بیرون
کند و فرو نبرد یا جایز است فرو بردن آن در آن اشکال است و لکن اقرب جواز فرو بردن آنست
بلکه اقرب جواز فرو بردن است اگرچه خلط بآن داشته باشد لکن در اینحال احتیاط را ترک نباید
کرد و باطل نمیشود روزه بفرو بردن آب دهن خود اگرچه از دهن جدا نشود خواه کم باشد یا بسیار
چنانچه بسبب مرضی بسیار آب از دهن آید یا بجهة ملاحظه خوردن چیز ترشی بسیار
آید خواه طعمی نداشته باشد یا طعمش بجهة مرضی تلخ یا ترش باشد مثلا خواه رنگش متغیر
باشد بزردی مثلا یا نه و بالجمله فرو بردن آب دهن عمدا باعث بطلان روزه نیست اگرچه

متعارف ۲۱۶ — آورده ل

معتاد نباشد و از بعضی بر می آید که اگر عادی نباشد باید احتراز نمود و آن ضعیف است و اگر جمع کند
در دهن و فرو برد ضرر ندارد و لکن اگر بازش بیرون کند و بعد از آن از دهن که رانده فرو برد باعث فساد
روزه نمیشود و اگر سنگ ریزه یا غذا در دهان کند و بیرون آورد و آن آلوده باب دهن باشد
پس بلند و هم پسر در دهان کرد اگر آب دهنی که از دهن بیرون آمده داخل حلق شود و مستهلک نبوده
باشد معتمد در نظر این است که روزه اش باطل است و اگر آب دهن را بریزد بر جامه یا دست خود
پس از آن بلیسد روزه اش باطل است بلکه باطل میشود روزه بفرو بردن آب دهن اگر از دهن جدا
شده باشد مطلقا و همچنین که از مخرج میم گذشت اقرب این است که منفصل شده و جایز نیست فرو
بردنش اگر چه بر لب باشد و اگر آب دهن از دهن بیرون آید و لکن متصل باشد بابی کردی دهن
است اقوی اینست که از آن قدر که بیرون آمده نمیتواند فرو برد و اما آنچه در دهن است فرو
بردنش جایز است اما احوط انداختن مجموع است و خوردن آب دهن غیر باعث افطار
و فساد روزه میشود اگر چه زنش یا شوهرش باشد بلکه اگر از خارج دهن فرو برده
عمدا بعضی کفاره جمع را واجب میدانند و آن احوط است و اما مکیدن زبان دیگری جایز است
و باعث فساد روزه نمیشود مادامیکه آب دهن او را فرو نبرد عمدا و اما فضلات دماغ که از سر می آید
یا از حلق که بفضای دهن نیامده فرو بردن آن باعث فساد روزه نمیشود اگر چه تواند
از آن بیرون کند بنابر اقوی و اما اگر بفضای دهن آمد فرو بردن باعث فساد روزه
و وجوب قضا و کفاره میشود بنابر اقوی و احوط و اما نخامه خلط دماغ اگر از دهن
بیرون آید و فرو برد بی اشکال روزه فاسد است و خلط سینه اگر پیش از آنکه بفضای دهن
رسد فرو برد ضرر ندارد و اگر بفضای دهن آید فرو بردن آن موجب افطار قضا و کفاره میشود بنابر اقوی
اگر عمدا باشد و اگر آب بینی از سر بجوشد و جزء قضا با او نباشد در فساد روزه بفرو بردن

الاحمل

آن عمدا اشکال است احتیاط را نباید ترک کرد بلکه احتمال لزوم احتیاط در غایت قوت است و اگر صبح طلوع کند و
لقمه در دهانش باشد باید آن را بیندازد و اگر فرو برد روزه اش فاسد است و قضا و کفاره بر او
واجب است بنابر اقوی و اگر از مخرج خا گذشته واجب نیست بیرون کردن بنابر اقوی و فاسد نمیشود
روزه بمکیدن خاتم و جاویدن طعام بجهة طفل و خورد کردن آن بجهة مرغ و چشیدن آب — و ریزه ل
گوشت و بالجمله هر چیزی که بحلق نرسد باعث بطلان روزه نمیشود خواه در صورت اضطرار
باشد یا غیر اضطرار خواه مرد باشد خواه زن بلکه اکثر علما مکروه نمیدانند لکن بالکلیه
بحکم بکراهت نسبت بچشیدن و مکیدن هسته و اگر چیزی را بجاید پس بی اختیار چیزی از آن — برای طفل ل
بحلقش رود در وجوب قضا خلاف است بعضی قضا را لازم میدانند اگر بعبث آن را
کرده و از روی فراموشی بحلقش فرو رفته و اگر بجهة غرض صحیح بوده قضا را لازم نمیدانند
و این احوط است و از جمله مبطلات روزه استمنا و انزال منی بعد از طلبیدن میباشد خواه بجهة
بازی کردن با اهل خود بوده باشد یا ببازی کردن با غیر باشد یا بجهة نظر کردن یا بوسیدن
یا لمس و مالیدن دست یا غیر آن باشد یا بخود یا دیگر باشد و اگر طلب کرد منی را و لکن
نیامد آن روزه اش باطل نمیشود و اما طلبیدن حرام است مطلقا اگر چه بجهة ملاعبه با حلال
خود بوده باشد یا نه بعضی آن را حرام ندانسته اند و در آن اشکال است و اگر لمس نماید زنی
قبیله یا پستانش یا بدن زن مالد و قصد آمدن منی نداشته باشد بلی نازل شود اقرب اینست — یاشد ل
که روزه اش فاسد میشود خواه با حلال خود لمس کرده باشد یا با حرام خواه از عادتش
بوده آمدن منی بعد از لمس یا نه و قول بعدم فساد فاسد و ضعیف است و اقوی است
کما اگر لمس نماید پسر را یا حیوانی را و انزال شود روزه اش فاسد است و همچنین است
حکم ملاعبه بنابر اجود اگر چه از عادتش آمدن آب بعد از ملاعبه نباشد و با حلالش

یعنی بوسیدن

باشد و اگر شهوتش بسیار باشد بنحوی که مظنه غالب داشته باشد که اگر ببوسد انزال میشود
بعضی گفته اند که در اینحال حرام است اولا تقبیل و لکن نه مکروه است و آنچه گفته اند احوط است
در هر حال بکلامی پس انزال شود اولا اقرب اینست که روزه اش فاسد نمیشود و احوط فساد روزه است
و بنابر این فرقی نیست میان آنکه آن اول از مرد باشد یا زن حلال باشد شنیدن آن یا حرام
از عادة شخص نبوده باشد انزال بشنیدن یا نه و اگر نظر کند بسوی زنان و قصد آمدن
منی نداشته باشد بلی انزال شود در صحت و فساد روزه اش خلاف است و مسئله محل اشکال است پس
ترک احتیاط نباید کرد لکن قول بعدم فساد روزه مطلقا در غایت قوت است و اگر صورتی را بنظر
در آورد و انزال شود بدون آنکه قصد کند آمدن منی را در فساد روزه اش خلاف است و احتیاط
نباید ترک کرد اگر چه قول بعدم فساد مطلقا در غایت قوت است و فرقی نیست میان زن و مرد
و خنثی در اینکه استمنا موجب بطلان روزه میباشد و اما بجهة آمدن مذی روزه باطل نمیشود — بلا فاصله ل
اگر چه بجهة بوسیدن باشد چنانچه بعضی گفته اند و اگر در روز محتلم شود روزه اش
فاسد نمیشود خواه مرد باشد یا زن خواه پیش از آن ملاعبه کرده باشد یا نه و اما صحت
روزه آن روز موقوف بر اینکه آن غسل را فورا بجا آورد یا نه پس تاخیر غسل ضرر ندارد
آنچه معتمد در نظر است اینست که موقوف بر فوریت غسل نیست بلکه صحت آن موقوف نیست
بغسل مطلقا بنابر آنچه محل اعتماد است و جایز است این شخص را استبراء از منی بول کردن و
خواه یقین داند که باستبراء جزئی از منی خارج میشود یا نه خواه استبراء قبل از غسل باشد
یا بعد از آن و همچنین جایز است استبراء در روز از احتلامی که در شب واقع شده و اگر از
خواب بیدار شود وقت بیرون آمدن منی معتمد اینست که واجب نیست منع آن کردن
بیرون آمدن باشد یا قبل از آن و مکروه است مباشرت زنان از بوسیدن و بازی

ولمس

و لمس نمودن ایشان لکن اقوی اینست که این در صورتی نیست که اینها باعث شود که شهوة بحرکت آید اگر
عموما احوط است و اگر بجهة دوستی و احسان ببوسد مرد پسر را یا پدر را یا برادر را از منع و کراهتی نیست بلکه
با حسنت که مستحب میشود و اگر در اینحال مظنه آمدن منی داشته باشد در حرمت آن اشکال است — میباشد ل
و جواز شاید اقرب باشد و شبهه و اشکالی نیست در این که حرام است دروغ بر خدا و رسول و ائمه ص
مطلقا و تاکید میاید حرمت در روزه و اما باعث فساد روزه میشود مثل اکل و شرب یا نه در آن خلاف — ظ میاید ل
و مسئله محل اشکال است و قول بفساد در کمال قوت است با اینکه احوط است بلی مسالک از آن
نیز واجبست خواه در امور دین بوده باشد یا امور دنیا و اما کذب بر سایر انبیا و اوصیاء
ایشان مبطل روزه نیست اگر چه حرام باشد و اما کذب بر حضرت فاطمه ع دلیلی نیافتیم
بر اینکه باعث فساد روزه میشود اما احوط ترک آنست و مراد بکذب بر ائمه کذب بر یکی از ایشان
است نه اینکه کذب بر مجموع فقط باعث فساد روزه گردد و اما کذب بر ملئکه و جن و
صلحا و علما و صحابه و غیر ایشان باعث فساد روزه نمیشود و اما آن کذبی که باعث بطلان میشود — بر او
باید بلفظ باشد پس اگر چیزی نسبت دهد بایشان که خلاف واقع باشد نه بلفظ بل
باشاره و کنایت و نحو آنها باعث فساد نمیشود یا اینکه مطلقا باعث بطلان میباشد
مقتضای تحقیق آنست که مناط در بطلان صدق و کذب است پس هر جا که صادق باشد
که دروغ بر ایشان گفته روزه اش باطل است اگر چه بلفظ نباشد و سایر معاصی از قبیل غیبت
و سخن چینی و غنا و دزدی و نحو آنها باعث فساد روزه نمیشود و اقرب اینست که دروغی
که این باعث بطلان روزه میشود که بر وجه حرام باشد پس اگر بر وجه حلال باشد مثل آنکه بجهة
تقیه گفته باشد موجب بطلان نمیشود لکن احتیاط را نباید ترک کرد که مسئله محل اشکال است و از
جمله مبطلات روزه و محرمات در حال روزه ارتماس یعنی سر بزیر آب بردن میباشد

اقرب وقول بجواز با کراهة ضعیف است و قول بعدم بطلان نیز ضعیف است و شکی نیست که ارتماس
حاصل میشود بفرو رفتن در آب یکدفعه بنحوی که هیچ جزء از بدن بیرون نباشد بلکه اگر سر را
بزیر آب کند و بدن بیرون باشد نیز ارتماس حاصل میشود بنابر احوط و اما اگر همین منافذ را مثل
گوش و دماغ و دهن بزیر آب کند و اصل سر بزیر آب نرود ارتماس حاصل نمیشود بنابر اقرب و شرط است
در ارتماس فرو رفتن یا افتادن در آب دفعةً چنانچه در عرف گویند که بیک دفعه فرو رفت پس اگر
بچندین دفعه کم کم بزیر آب رود روزه باطل نمیشود و حرام نیست بنابر اقوی لکن احتیاط را
نباید ترک کرد و اگر جزئی از سر را بزیر آب کند پس از بیرون کرده جزئی دیگر را در آب کند بنحوی که
اجزاء سر همه در زیر آب نباشد حرام نمیباشد بنابر اجود و فرقی در حکم ارتماس میان روزه واجب و مستحب
نیست چنانچه ظاهر اخبار و فتوای علمای ابرار است بلی بعضی گفته اند که در روزه مستحب جایز است
و فرقی میان آب جاری و ایستاده و کر و قلیل و طاهر و نجس نمیباشد و اما در چیز مایع دیگر غیر آب
حکمش حکم آب است پس ارتماس در آن جایز نیست یا نه اقرب اینست که حکم مخصوص آب است و
جایز است آب بسر ریختن بجهة غسل و خنک شدن و مکروه نیز نمیباشد بلکه بعضی گفته اند
که جایز است اگر چه بدانند که آب داخل گوش میشود و اگر آب بسر بریزد پس آب بحلقش رود
آیا روزه اش باطلست یا نه بعضی از علما گفته اند که اگر عمدا آب را بحلق رسانیده یا اینکه
میدانست که بسبب آب ریختن آب بحلقش میرود قطعا و یا احتمال آب ریختن روی اختیار
روزه اش فاسد است و الا فلا و اگر با اینکه ارتماس را حرام دانسته ارتماس نماید بجهة غسل
آیا غسلش صحیح است یا نه بعضی از علما فرموده اند که اگر غسل حاصل شود بنفس و در
فرو رفتن یا بقرار گرفتن در آب غسلش باطلست و اگر غسل حاصل شود به بیرون آمدن از آب
غسل صحیح است و این تفصیل نیکو است اگر ارتماس را در روزه فاقد نیز حرام دانیم و غسل

باین نحو

باین نحو که منکوس شد که وقت بیرون آمدن از آب بقصد غسل کند و غسل نماید جایز باشد و اگر
ارتماس نماید بجهة غسل از جهة فراموشی غسلش صحیح است بنابر اجود و اگر جاهل بحکم بوده باشد و بجهة
عدم علم بمسئله چنین غسل کند پس اگر تقصیر کرده در تحصیل معرفت احکام روزه و غسل او باطلست
بنابر اقوی و اما غیر مقصر عدم وجوب اعاده غسل در حق او قوت دارد و جایز است از برای مرد
نشستن و ایستادن در آب و مکروه نیز نیست و موجب فساد روزه او نمیشود اگر چه آب تا
یا دهن او بیاید خواه آب سرد باشد یا گرم خواه شور باشد یا شیرین خواه طول کشد زمان و خواه
نه خواه قصد برطرف شدن تشنگی داشته باشد و خواه نه و اما در نشستن زن در آب خلافست و اقرب
جواز با کراهة است خواه باکره باشد و خواه ثیبه و همچنین جایز و مکروه است بر خنثی و ممسوح
و مکروهات پوشیدن جامه که تر باشد و بفشردن که آب بر طرف نمیشود بنابر احوط و جایز
است از برای روزه دار بوییدن ریاحین حتی نرگس و روزه اش بجهة آن باطل نمیشود و مراد از
ریاحین هر گیاهی است که خوش بو باشد پس بوییدن همه آنها جایز است و همچنین جمیع گیاههای و
سبزیهای خوشبو و اگر چه ریاحین بر آنها صادق نباشد بلکه بوییدن جمیع بوهای خوش نیز
جایز است از قبیل مشک و عنبر و عود و گلاب و عطرهای دیگر و بوییدن بوهای بد و متعفن
نیز باعث فساد روزه نمیشود بلکه هیچ بویی باعث فساد نمیشود خواه از جهة لذت بو کنند
یا از جهة تقویت قلب و دماغ یا از جهة سرور یا غیر آن خواه روزه واجب باشد یا مستحب و بعضی از
علماء قائل بوجوب کفاره و قضا شده اند ببوییدن ریاحین غلیظه که بوی آن داخل
دماغ میشود و آن قول ضعیف است و اگر چه بوییدن ریاحین جایز است لکن مکروه است اگر چه
صاحب بوی غلیظ نباشد و بوییدن نرگس کراهت آن بیشتر است از سایر ریاحین
و همچنین مشک بلکه مثل نرگس کراهت شدید میباشد و بوییدن زعفران نیز مکروه است و غیر

از اینها نیز مکروه نیست بلکه مستفاد میشود از جماعتی استحباب طیب و بوی خوش از برای روزه
دار و باکی بان نیست خواه از آن لذت بیابد و خواه نه و از بعضی از اخبار بر می آید که هر چیز که لذت
در آن هست از برای صایم مکروه است و کسی را ندیدم که عمل بان کند و از بعضی از اخبار خلاف
آن مستفاد میشود و آن اقربست لکن مراعات ترک شاید احوط باشد و مکروه است از برای
روزه دار داخل شدن در حمامی که باعث ضعف شود لکن حرام نیست و باعث فساد روزه نمیشود
و فرقی نیست در آن میان روزه واجب و مستحب خواه از برای غسل بوده باشد و خواه از برای غیر
غسل و خواه آن غسل واجب باشد یا مستحب و اگر غسل واجب ممکن نباشد الا بدخول در حمام
مذکور آیا کراهت بر طرف میشود یا نه حق اینست که اگر وقت غسل واجب تنگ شود بجهة تنگی
وقت یا بجهة که مشروط بان غسل است پس اشکالی نیست در رفع کراهت و اگر وقت آن تنگ
نباشد و داخل نشدن در آن حمام لازم داشته باشد فوت مستحبی مثل تاخیر نماز از
وقت فضیلتش پس ظاهر بقاء کراهت است و اگر مستلزم فوت مستحبی شود پس در ترجیح
اشکال است و احتمال تخییر در کمال قوت است اگر ثبوت استحباب آن مستحب مثل ثبوت کراهت
آن مکروه باشد و کافی است در کراهت دخول اینکه مضعف باشد و علم بان شرط نیست
بنابر اقرب و اقرب اینست که مجرد ضعف کافی است در ثبوت کراهت اگر چه باعث ضرر
که باعث افطار شود نشود و شرط نیست در ضعف که بنحوی بوده باشد که در حمام معتاد
آن نتوان کرد بلکه مجرد آن کافی است بنابر اقرب و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان زن
و مرد و خنثی و بعضی گفته اند که اگر بدخول در حمام خوف تشنگی بوده باشد مکروه است
دخول در آن و دلیلی بر آن ندیدم لکن در حکم بان مضایقه نیست و اما هر چیزی که موجب ضعف
روزه دار شود مثل اکل و شرب و بخوابی مکروه است یا نه اقرب اباحه است **فصل** سیم

در بیان

در بیان اموریست که هلال بان ثابت میشود بدانکه واجب است روزه بر هر کسی که هلال ماه مبارک را ببیند
مطلقا چه تنها باشد و چه متعدد عادل باشد یا نه شهادة را اقامه کند در نزد حاکم شرع یا نه شهادة او را
قبول کنند یا نه و هلال شوال نیز باین ثابت میشود و همچنین ثابت میشود هرگاه ماه بگذشتن
سی روز از ماه سابق و بشیاع و شهرتی که علم از آن بهم رسد و اما بشیاعی که باعث ظن شود در ثبوت
هلال بان خلافست اقرب اینست که ثابت نمیشود اگر چه ظن غالب از آن حاصل شود و همچنانکه
هلال رمضان بشیاع علمی ثابت میشود هلال ماههای دیگر نیز بان ثابت میشود و فرقی
نیست میان شیاعی که از مردان باشد یا از زنان یا از اطفال یا از مسلمین باشد یا از کفار
خواه حاکم حکم بان کند یا نه و بالجمله بعد از حصول علم البته ثابت میشود هلال به هر نحو که بوده
باشد و در ثبوت هلال ماه رمضان بدو شاهد عادل خلاف عظیم است اقرب و اشهر ثبوت است
مطلقا خواه از داخل بلد باشند یا از خارج محله خواه مانعی مثل ابر یا غبار باشد یا نه و
این در وقتی است که علم بخطای آن دو شاهد بهم نرسد و الا قبول نمیشود بلا اشکال و
اما اگر مظنه بخطای ایشان یا دروغ ایشان باشد در اعتبار شهادة ایشان و قبول آن اشکال
است و عدم قبول شاید اقرب باشد و در صورة شک نیز دور نیست که حکمش مثل همین صورة
باشد و شرط نیست در ثبوت هلال بدو شاهد در روزه گرفتن و افطار کردن حکم کردن
حاکم شرع پس اگر دو عادل ماه را ببینند و در پیش حاکم اقامه شهادة نکنند هر که ایشان را بشناسد
و عدالت ایشان را بداند جایز است او را عمل بقول ایشان بلکه اگر در نزد حاکم اقامه شهادة
کنند و شهادة ایشان را قبول نکند بجهة عدم معرفت ایشان جایز است کسی را که
ایشان را می شناسد عمل کند بقول ایشان و ثابت نمیشود هلال بشهادة یک عادل
بنابر اظهر و اشهر و بعضی گفته اند هلال رمضان بان ثابت میشود و هلال شوال ثابت

نمیشود و این قول ضعیف است و ثابت نمیشود هلال رمضان و غیر آن بشهادهٔ زنان خواه تنها
شهادهٔ دهند یا با مردی و در ثبوت هلال بشهادهٔ بر شهادهٔ خلافست و قول بعدم ثبوت قوت (یا با مردان غل)
دارد و جماعتی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد سند شهادهٔ خود را شیاع علمی قرار دهند و ادعای
علم کنند بجهة شیاع علمی شهادهٔ ایشان مقبول است و اگر شهادهٔ دو عادل نباشد بعضی گفته اند
جایز است عمل باخبار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده بطریق صحیح و آن اینست که راوی
سؤال کرد که چند حد مجزی است در رؤیت هلال آنحضرت فرمود ماه رمضان فریضه ایست
از فرایض الهی پس بظن و تخمین ادا مکنید و رؤیت هلال این نیست که چندین نفر بایستند پس یکی
گوید دیدم و دیگران گویند ندیدیم اگر یکی ببیند صد نفر می بینند و اگر صد نفر ببینند هزار
نفر می بینند جایز نیست در رؤیت هلال اگر در آسمان علتی نباشد کمتر از پنجاه نفر و اگر علتی باشد
در آسمان قبول میشود شهادهٔ دو مرد که داخل شوند و خارج شوند از شهر و عمل باین روایت (عادل غل)
خالی از قوت نیست و اگر ثابت شود نزد حاکم شرع هلال رمضان یا شوال به بینه نزد حاکم
و حکم کند بآن آیا حکمش نافذ است و مردم بحکم او روزه میگیرند و افطار میکنند یا اینکه
هر کسی باید بر خودش ثابت شود در آن اشکال و خلافست اقرب اینست که حکمش نافذ است
و حکم او کافیست در ثبوت آن و آیا مجرد ثبوت در نزد حاکم کافیست یا موقوفست بر حکم
کردن او بآن اقرب اینست که موقوفست بر حکم کردن او و اقرب این است که شرط است که حکم
حاکم اینکه بجهة بینه و دو شاهد باشد پس اگر حکم کند بجهة علم خودش که از رؤیت یا غیر آن حاصل
شده اعتباری بآن نیست و اقرب اینست که حکم حاکم نسبت بحاکم دیگر تاثیری ندارد پس
بجهة ثبوت در نزد حاکم و حکم او بآن بر حاکم دیگر واجب نیست روزه گرفتن یا افطار کردن
و اگر غیر مجتهد جامع الشرایط حکم کند حکمش معتبر نیست اگر چه عالم و فاضل و متقی باشد و همچنین کسی که در



اجتهاد او شک میباشد و ثابت نمیشود هلال بجدول خواه مظنه بآن حاصل شود یا نه و قول
بثبوت این ضعیف است بلی اگر علم بآن حاصل شود اعتماد بر آن جایز است و جدول
چنانکه بعضی گفته اند حساب مخصوصی است که از سیر ماه اخذ شده و مرجع آن بسوی اینست
که ابتدا از محرم کرده یکماه تمام و یکماه ناقص بشمارند در جمیع سال تا ماه مبارک رمضان همیشه
تمام میباشد و همچنین جایز نیست اعتماد بر عدد و قول بجواز ضعیف است و مراد از آن چنانچه
جمعی گفته اند آنست که شعبان را همیشه ناقص و رمضان را همیشه تمام حساب کنند و بعضی
گفته اند که اگر هلال بعد از شفق که روشنی بعد از غروب از سمت مغرب است غروب نماید
ثابت میشود که این شب دویم ماه است و این قول ضعیف است بلکه عدم ثبوت اقوی است
خواه مظنه بهم رسد یا نه و ثابت نمیشود هلال بطوق زدن بنابر اظهر و قول بثبوت ضعیف
است و لکن احتیاط لازم است هر گاه ممکن ترک ننمایند و بعضی گفته اند که اگر هلال سال سابق محقق (تا ممکن غل)
شود پنج روز از اول آن میشمارند و روز پنجم را روزه میگیرند پس اگر در سال گذشته اول
ماه روز یکشنبه بوده در این سال روز پنجشنبه میباشد و قول بعدم ثبوت هلال باین
اقوی است خواه هلال ماه رمضان باشد یا شوال یا غیر خواه همه ماههای آن سال بجهة ابر
هلال دیده نشده باشد یا بعضی از آن دیده شده باشد یا همه دیده شده باشد و بارتفاع
و بلندی در جهة آن ثابت نمیشود که در شب سابق هلال بوده اگر چه بعد از عشا غروب
کند و همچنین ثابت نمیشود بدیدن سایهٔ سر در آن که شب سیم است و بغیر این امور
از امورات ظنیه نیز ثابت نمیشود و اگر جمیع ماههای سال را ابر بگیرد اقرب و اشهر اینست
که همه ماهها را سی روز سی روز باید حساب کرد مادامیکه علم بخلاف آن نباشد اگر
چه مظنه بر خلافش باشد و همچنین اگر دو ماه یا سه ماه یا بیشتر ماه دیده نشود و اگر

(حاشیه: پس بعضی حساب میکنند که محرم را تمام و صفر را ناقص پس شعبان همیشه ناقص و رمضان همیشه تمام — و بعضی از علما تجویز اعتماد بجدول کرده اند)

در شهری یا دهی یا صحرائی ماه دیده شود و در سایر بلاد و دیار دیده نشود آیا اهل آن بلاد دیگر
که در آنها ماه دیده نشده حکم ایشان مثل حکم آن بلدیست که در آن ماه را دیده اند اگر در نزد ایشان
ثابت شود که در فلان بلد ماه را دیده اند یا اینکه حکم مختص باهل همان بلد است اقرب اینست
که حکم مختص بهمان جائی است که ماه را دیده اند و آن موضعی که قریب بآنجا میباشد و اما بلاد
بعیده حکمشان غیر آن میباشد خواه ممکن باشد توافق این دو جا در دیدن ماه یا نه و اما
در بیان فرق میان بلاد بعیده و قریبه اختلافی در کلام علما میباشد بعضی گفته اند بلاد قریبه
مثل کوفه و بغداد است و بعیده مثل عراق و خراسان است و بعضی قریبه را مثل کوفه و بغداد
و بعیده را مثل مصر و بغداد شمرده اند و بعضی گفته اند که بلاد قریبه آنهاست که مطالع آنها
یکی باشد و بعیده آنست که مطالع آنها مختلف باشد و بالجمله متفرع میشود بر اینکه گذشت آنکه (با اینکه غل)
اگر کسی مثلا در بلدی ماه را نبیند و سفر کند بسوی بلدی که حکمش غیر حکم بلد اول است حکم
نیز مختلف میشود پس اگر در شب جمعه ماه را دید و رفت بسوی آن بلد و ایشان ماه را در شب
شنبه دیده اند باید سی و یک روزه بگیرد و اگر عکس باشد بیست و نه روز و یک روزه بگیرد
و احتیاط در مثل این مقامات اولی است و مستحب است در وقت دیدن هلال خواندن دعائی که
از اهل بیت علیهم السلام وارد و ادعیه در اینجا بسیار است از آنجمله اینست الحمد لله الذی خلقنی و
خلقك و قدر منازلك و جعلك مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مباركا اللهم ادخله
علینا بالسلامة و الاسلام و الیقین و الایمان و البر و التقوی و التوفیق لما تحب و ترضی
و بعضی قائل بوجوب خواندن این دعا در وقت دیدن هلال شده اند و این قول ضعیف (ماه غل)
است و آیا واجبست بر هر مکلفی طلب دیدن ماه و جد و جهد در دیدن در شبی که شك میشود
در آن که آیا از رمضان یا از شوال است یا واجب نیست معتمد در نظر عدم وجوبست و اگر



کند دیدن ماه را و بنیة شعبان روزه بگیرد روزه اش صحیح است و همچنین در آخر ماه رمضان روزه اش (شود غل)
صحیح است و آیا تفحص در طلب هلال واجب کفائیست یا نه در آن خلافست اشهر و اظهر عدم
وجوبست مطلقا نه کفائیة و نه عینا خواه مظنه بوجود هلال باشد بجهة خبر دادن منجم و نوشتن (کفائیاً غل)
در تقویم یا نحو آن یا نباشد و اگر در شب سی ام یا نه از آن شنید که جمعی ماه را دیده اند آیا واجبست
ایشان را حاضر کند یا خود برود بنزد ایشان و سؤال کند از ایشان اگر چه باید مالی را بجهة این
خرج نماید یا واجب نیست بلکه میتواند در خانه خود بنشیند و بعضی وجوب فحص و بحث نکند آنچه
معتمد است در نظر عدم وجوب فحص است اگر چه محتاج ببذل مالی نباشد و مشقتی در آن نباشد (و مستغنی غل)
خواه رمضان باشد خواه شوال بلی آنچه میبینی از اینکه بعضی از متدینین در روز سی ام از رمضان
این طرف آن طرف میدوند از برای اینکه بر ایشان معلوم شود دیدن ماه و از این و آن تفحص
و سؤال میکنند یا بجهة جهل بمسئله است یا بجهة احتیاط لکن بسا هست که بحد وسواس
میرسد نعوذ بالله منها و آیا جایز است که از مردم مخفی شود بقصد اینکه ثبوت هلال بر او
معلوم نشود یا نه احتمال جواز در کمال قوت است **فصل** چهارم در بیان بعضی از احکام
روزه است بدانکه مریض اگر بجهة روزه گرفتن متضرر شود جایز است او را افطار بلکه اقوی
اینست که حرام است برای او روزه و روزه اش فاسد است و خلافی در این نیافتیم و فرقی نیست
در این میانه روزه واجب یا سنت در رمضان و غیر رمضان و آیا هر مرضی موجب افطار میشود
یا مرضی که روزه بآن ضرر رساند پس مریضی که روزه بآن ضرر ندارد باعث افطار
نمیشود و روزه بآن صحیح میباشد جماعتی تصریح کرده اند باحتمال دویم و در صورت
عدم ضرر مرض را موجب افطار نمیدانند مطلقا خواه روزه از برای او نافع باشد
یا نه خواه سنت باشد یا واجب و اما با ضرر موجب افطار میباشد چنانچه گذشت

خواه آن مرض تب باشد یا درد سر یا چشم درد یا درد دندان یا غیر اینها از مرضی که باشد بلکه شرط
نیست که عرفا او را مریض گویند و از مرضهای غالبه باشد و چنانکه ذکر کرده اند علم آخر رسانیدن
روزه بمرض بچند چیز متحقق میشود یکی آنکه روزه باعث زیادتی آن مرض شود و ظاهرا در این فرق
نیست و اقرب اینست که مطلق زیادتی کافی است و شرط نیست که زیادتی آن زیادتی ظاهری باشد دوم
آنکه باعث دیر چاق شدن مرض شود و اشکالی در این نیست و ظاهر اینست که معتبر در دیر چاق شدن
دیر چاق شدنی نیست که از اطبا را دانند نه هر دیر شدنی اگر چه یک لحظه باشد سیم آنکه باعث شود که این
مرض بمرضی مبدل شود که بدتر و شدیدتر از این باشد و در این نیز اشکالی نیست و اگر روزه باعث
شود که بمرضی مبدل شود که پستتر و آسانتر از اول باشد اقرب اینست که باعث افطار نمیشود
اگر باعث شود که مبدل شود بمرضی که مثل مرض اول باشد نه زیاد و نه کم و ضرر بکیرند زیاد
از ضرر اول باشد و نه کم باشد در جواز افطار اشکال است اقرب عدم جواز است و احتیاط را
نباید ترک نمود باین نحو که بکیرد و قضا را نیز بکیرد چهارم اینکه باعث شود که بعد از این چاق
نشود و در این اشکالی نیست پنجم آنکه روزه باعث شود که مرض مهلک شود و در این نیز اشکال
نیست و همچنین افطار جایز بلکه واجب است اگر روزه خود باعث شود لیکن ششم آنکه روزه باعث
شود حصول مشقتی را که متحمل آن نتوان شد بحسب عادت و این را جمعی گفته اند و نیکو
گفته اند بلکه اگر روزه خود باعث چنین مشقتی شود افطار جایز است و بالجمله آنچه معتبر است
ضرر است حقیقة بهر راه که باشد و اقرب اینست که مطلق ضرر کافیست از برای افطار و
شرط نیست که بحیثیتی باشد که متحمل آن نتوان شد و اگر روزه باعث ضرر نشود اما معالجه را
موقوف بر افطار باشد اقوی جواز افطار است و فرقی نیست در این میان مرضی که اذیت
رسانند یا اینکه موجب اذیت و درد و الم باشد و ثابت میشود ضرر رسانیدن روزه بمرض



بچند چیز یکی آنکه علم حاصل شود بهر نحو که بوده باشد اگر چه بحدس یا تجربه یا طبیبی
حکم یقینی باشد اگر چه کافر باشد دوم آنکه مظنه که بقول عارفی حاصل شود خواه مؤمن باشد

یا مخالف یا کافر خواه عادل باشد یا فاسق و اظهر اینست که حذاقت و مهارت او شرط نیست سیم
مظنه که بتجربه حاصل شود بلکه معتمد آنست که مظنه بآن مطلقا کافی است از هر راه که باشد

و از هر چه باشد و شرط نیست که ظن قریب بعلم باشد بلکه مطلق ظن کافیست
بنابراین هر معتمد است و بعد از حصول ظن آیا باید فحص و بحث و تجسس نماید

از معارض آن یا نه یعنی که اگر مظنه بقول کسی بهم رسید مثلا آیا باید به دیگران
رجوع کند تا ظاهر شود صدق و کذب او پس اگر معارضی بهم نرسید عمل

نماید بآن یا شرط نیست بلکه همین که ظن حاصل شد جایز است عمل بآن اقرب
عدم لزوم تجسس و جواز عمل بظن است مطلقا و اگر شک در ضرر و عدم آن

داشته باشد والد ماجد اعلی الله مقامه جایز میدانسته اند افطار را و اقرب
در نظر فقیر عدم جواز افطار است و بنا بر این احتمال ضرر نیز باعث جواز

افطار نمیباشد و اگر شخص صحیح المزاج خوف حدوث مرض داشته باشد

اقرب اینست که افطار از برای او جایز است و اگر مرض متعدد باشد و روزه بجهة
بعضی مضر و بجهة بعضی نافع نافع باشد پس اگر مرضی که روزه بجهة آن نافع

است صعبتر باشد و رفع آن اولی باشد روزه واجب و افطار
جایز نیست و اگر امر بعکس باشد افطار جایز است و اگر مساوی باشد

مخیر است و لکن احتمال صحت روزه در این حال در کمال قوة است و اگر
در نفس الامر روزه مضر باشد و او چنان داند که نافع میباشد یا

اینکه علم بضرر آن نداشته باشد و روزه بکیرد پس اگر واقع و نفس
الامر را معلوم نشود اشکالی در عدم وجوب قضا بر او نیست

و اگر بعد از خروج وقت بر او معلوم شود که روزه اش مضر بوده در
وجوب قضا اشکال است و لکن وجوب قضا در کمال قوة است

و لکن اگر کسی قائل شود که اگر بعد از خروج وقت علم بهم رسانید باینکه روزه اش
ضرر رسانیده قضا واجب است و اگر ظن بضرر حاصل شده واجب نیست

قضا بعید نیست و در صورة احتمال ضرر بجهة روزه بمرض احوط وجوب فحص



و تجسس و رجوع باطبا است بجهة ظاهر شدن ضرر و عدم آن لکن عدم وجوب تجسس و بنا بر
اصالة عدم ضرر در کمال قوة است و بر فرض وجوب اگر قدر یابد فحص شود که یک طرف راجح
شود زیاده لازم نیست و اگر یک طبیب یا بیشتر خبر دهند بضرر کردن روزه و مظنه از قول ایشان
حاصل نشود قول ایشان اعتباری نیست بلی اگر دو عادل طبیب یا غیر طبیب خبر دهند بضرر
و مظنه بهم نرسد بجهة قول ایشان در قبول قول ایشان اشکال است و عدم اعتبار
شاید اقرب باشد و کسی که نیت روزه کرده در شب و بخواب رفت و خوابش طول کشید تا شب دیگر
روزه اش صحیح است و اگر بعضی از روز را بخواب باشد ضرر ندارد خواه روزه واجب
باشد یا مستحب و از بعضی نقل شده که کسیکه بخوابست مکلف بروزه نیست و
روزه اش شرعی نیست پس ادعا کرده که مراد اینست که صوم او نه واجبست و نه مستحب
لکن در حکم صحیح است و این قول در کمال ضعف است و اگر در شب نیت نکرد و قبل
از فجر بخواب رود و مستمر بماند تا زوال داخل شود باید از ان قضا نماید و اگر قبل از
زوال بیدار شود و نیت کند روزه ان روز اش صحیح است و آیا عدم بطلان روزه بخواب
مختص بخوابهای عادی متعارفی است یا اینکه اگر خواب غیر عادی نیز باشد مثل آنکه دوائی
بخورد که بجهة آن بخواب رود نیز روزه اش صحیح است آنچه معتمد است آنست که هیچ
ضرر ندارد و آیا اولی ترک خوابست یا نه اقرب حسن است بلکه اولی عدم ترک
خوابست و در اشتراط روزه مستحب باذن پدر خلافست پس بعضی قائل شده اند که شرط است
در آن اذن پدر و معتمد اینست که اذن پدر شرط نیست در صحت صحة آن لکن مکروه است
بنا بر اقرب و اگر منع کند از روزه آیا روزه اش صحیح است یا نه اقرب صحة است با کراهة و آیا
والده نیز مثل پدر میباشد در این حکم یا نه اقرب در نظر اینست که بدون اذن او نیز روزه صحیح است

والدین یا کلی نیست لکن مکروه است ۲ ل

و لکن مکروه است و اقوی اینست که فرقی میان پسر و دختر نیست پس روزه هر دو بدون اذن والدین
یا یکی از ایشان مکروه است و [illegible] ب اینست که حکم مختص بپدر و مادر بیواسطه میباشد و شرط است
در والدین عقلا بنابر اقرب و همچنین شرطست در ایشان اسلام و ایمان بنابر اقوی و شرط نیست حریت
و آزاد بودن والدین و ولد بنابر اقرب و آیا شرط است در ولد بلوغ یا نه آنچه یقین با ثابت در
طلبات که بالغ باشد و بنابر این آیا احوط از برای غیر بالغ روزه گرفتن است بدون اذن والدین
یا اولی بودن آن است در آن اشکال است و اگر یکی از والدین منع نماید فرزند خود را از روزه
مستحبی که شامل بعد از مرگ ایشان نیز باشد مثل آنکه بگویند که هرگز روزه مستحب مگیر آیا
مکروه میباشد روزه او بعد از مرگ بنابر مختار و حرام میباشد بنابر قول دیگر یا اینکه منع
ایشان مخصوص است در حال حیات دارد و بر کسی را ندیدم متعرض مسئله شده باشد لکن احتمال اول در غایت
قوت است و اشکالی نیست در اینکه با اذن کراهت و حرمت برطرف میشود هرچند که اذن حاصل
شود و آیا قطع برضای ایشان کافیست یا اینکه اذن لفظی ضرور است اقوی اینست که علم برضا
کافیست و اما ظن که حاصل از لفظ نباشد کافی نیست و ثابت میشود اذن بشنیدن و بخبری که افاده
قطع کند بجهة تواتر یا بجهة نوشته که افاده قطع نماید و بشهادة عدلین نه بشهادة یک
عادل اگر چه با قسم باشد و نه بشهادة زنان مطلقا و نه بغیر آنچه مذکور شد از هر چه افاده
علم نماید و اگر اذن حاصل کرده بعد از آن شک در بقاء آن شود حکم به بقاء آن میشود بنابر
اقرب و اگر روزه مستحب واجب شود باجاره و بعنوان اقرب اینست که موقوف باذن
والدین نیست و بدون اذن مکروه و روزه مستحب واجب موقوف باذن نیست مطلقا هر وقت
که باشد و هرچند که بتواند اذن بگیرد و اگر با اذن شروع بروزه کند پس در بین آن
اذن برطرف شود یا منع کنند از آن اقوی اینست که باقی بودن بر روزه مکروه نیست

یا فلان روزه را هرگز مگیر

و حرام

و حرام نیست و اگر علم باذن داشت در وقت شروع در روزه پس مبتنی شد عدم آن آیا فاسد میشود بنابر
غیر مختار و مکروه میشود بنابر مختار یا نه اقرب احتمال اول است و اگر بی رخصت شروع بروزه نماید بنابر
مختار که جایز میباشد پس اذن حاصل شود کراهت برطرف نمیشود اگر موقوف باشد تحصیل رضای والدین
بجای یا علی یا مستحب یا نه اقرب اخیر است و اگر یکی از والدین اذن دهد و دیگری منع نماید
اقرب اینست که ترجیح با منع است و اگر یکی از ایشان امر کند بروزه اقوی عدم وجوب روزه
است و اگر روزه را اذن دهد و روزه را منع کرده کراهت نسبت بآنچه منع کرده ثابت میباشد
و اگر یوم الشک را بنیت شعبان روزه بگیرد بی رخصت بنابر قول بمنع روزه اش
مجزی نیست و بنابر مختار مجزی است با کراهت و کراهتی در غار مستحب و حج مستحب
بی رخصت والدین نمیباشد بنابر اقرب و در اشتراط روزه مستحب بجهة میهمان باذن میهمان
دار خلافست اقوی عدم اشتراط است پس روزه او بدون اذن او صحیح است لکن مکروه
است و همچنین صحیح و مکروه است اگر صریحا منع کند بنابر اقرب و همچنین صحیح
مکروه است روزه میهمان دار بی اذن میهمان بنابر اقرب و معتبر در میهمان
و میهمان دار صدق عرفیست پس اگر متعدد باشد میهمان یا میهمان دار احوط و اقرب اعتبار
اذن جمیع است و اقرب ثبوت کراهت است اگرچه بجهة روزه صاحب خانه میهمان را
خجالتی در چیز خوردن بهم نرسد و شرط نیست ایمان میهمان و میهمان دار بنابر اقرب
بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست بنابر اقرب و فرقی نیست میان آنکه هر دو مرد باشند یا هر دو
زن یا هر دو خنثی یا مختلف و اما روزه واجب مثل روزه مستحب نیست اگرچه موسع باشد
و بعضی گفته اند که اگر در روز وارد شود میهمان مادامیکه زوال نشده بدون اذن صاحب
خانه روزه نمیگیرد و اذن که حاصل میشود بآنچه سابق گذشت و جایز نیست روزه گرفتن مستحب

لدین محسوب در ل

کن

و شرط است ۳ ل

زن بروزه مستحب بدون اذن شوهر بنابر اقوی و اشهر خواه زوجه دائمه باشد یا منقطعه خواه
مطیعه باشد یا ناشزه خواه تصرف کرده باشد او را یا نه اگرچه هنوز بخانه شوهر نیامده
باشد و زنی را که طلاق رجعی داده و در عده می باشد اقرب اینست که شرط نیست در روزه او
اذن شوهرش و اما در عده بائنه که اشکالی نیست و فرقی نیست میان زوج اینکه موجود و حاضر
باشد یا نه حاضر باشد یا نه حاضر باشد یا غایب متصف بعیوبی که باعث نکاح میشود باشد
یا نه و اگر زوج صغیر باشد عدم اشتراط اذن او شاید اقرب باشد و اگر عقد نکاح فضولی
باشد از هر دو طرف یا از یک طرف قبل از اجازه آنکه اجازه او معتبر است موقوف
نیست روزه گرفتن زوجه روزه مستحب را باذن زوج بنابر اقوی لکن احوط طلب اذن است
زیرا که مسئله محل اشکالات و آیا روزه زن بی اذن شوهر زیاده بر فساد حرام نیز میباشد
مثل روزه حایض یا اینکه معصیتی بر آن مترتب نمیشود اگرچه صحیح نباشد مسئله محل اشکال
و خلافست لکن معتمد اینست که حرام نمیباشد و معصیتی بر آن مترتب نمیباشد و اکل الحرام [illegible]
[illegible] از گناهان کبیره نمیباشد و اگر مرد را چند زن باشد و بعضی را اذن دهد همه را اگر
اذن داده روزه او صحیح است و اگر مشتبه شود که کدام را اذن داده هیچیک نمیتوانند روزه
بگیرند مگر باذن ثانی بنابر احوط اقوی و اگر زنی کسی را وکیل کند در تزویج پس قبل از علم
باینکه وکیل او را عقد کرده روزه مستحبی بگیرد پس معلوم شود که در حال روزه بعقد دیگری
بوده در صحت روزه او اشکال است لکن احتمال صحت در غایت قوت است لکن ترک احتیاط
نشاید و بنابر مختار تمسک کرده از اینکه عقد شده یا نه لازم نیست بلکه میتواند روزه را بگیرد
تا تزویج معلوم کرد بنابر اقوی و ظن بتزویج حکم شک دارد بنابر اقوی و لکن ثابت میشود
تزویج بشهادة عدلین و باستفاضه و شهرتی که علم از آن حاصل شود و بشاهد واحد

بنابر اقرب

اگر علم را

اگر علم را افاده کند و همچنین بشهادة زنان اگر علم بهم رسد از آن و اگر علم از اینها بهم نرسد
ثابت نمیشود اگرچه مظنه بهم رسد و اگر در اثناء روزه مستحب تزویج نماید در فساد
روزه اش بجهة تزویج مطلقا و در عدم فساد مطلقا بلکه موقوف بودن آن باذن زوج
اشکالست و احتمال صحت خالی از قوت نیست و فرقی در میان اقسام روزه مستحب نیست
در اشتراط باذن زوج پس اگر یوم الشک را روزه بگیرد بنیت شعبان بی اذن زوج روزه اش
صحیح نیست و بعد اگر معلوم شود که از رمضان بوده واجبست بر او قضاء آن و اما روزه
واجب پس در آن شرط نیست اذن شوهر بلکه با منع او نیز میتواند روزه را گرفت خواه وقت
آن وسعت داشته باشد مثل قضای ماه مبارک و کفاره یا نه و صحیح نیست روزه معینه بی اذن
آقا بنابر اشهر و اظهر و قول بصحت ضعیف است و لکن اگر روزه را گرفت زیاده بر فساد
معصیتی بر آن مترتب نمیشود بنابر اقوی و فرقی در آنچه مذکور شد نیست میان آنکه
آقایش حاضر باشد یا غایب و میان آنکه روزه باعث ضعف او از انجام او در حق مولا
باشد یا نه و فرقی نیست میان کنیز و غلام و مباق و مدبر و مکاتب اگرچه بعضی از او آزاد
شده بنابر احوط و اقوی و اگر آقا صغیر باشد حکمش مثل زوج صغیر است **مقصد ششم** در بیان
قدری از احکام حج است بدانکه حج از واجبات عظیمه و از ارکان ایمان و اسلام است
و ترک آن از کبایر شمرده اند بلکه تصریح کرده اند بعضی از علما که تاخیر آن از کبایر مهلکه
است بلکه در اخبار از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم وارد شده که کسی که ترک کند آن را یا بمیرد یهودی
میمیرد یا بر دین نصرانی و اینکه شرعیت آن نیز آشکاری بلکه دلالت بر این میباشد چنانچه
میفرماید وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ
که مراد از آن اینست که کسی که کافر شود بترک حج و ترک نماید یعنی خدا را احتیاجی بهیچکس نیست

علم در اثناء روزه مستحب بتزویج نماید ۲ ل
یا موقوف ۳ ل
ثالث ۲ ل

باشد

بدل میفرمایند

بدانکه

و بدانکه حج را شرایطی است که بدون آن شرایط از کسی نخواسته‌اند از جمله شرایط آن استطاعت است
و آن حاصل میشود بچند چیز که اگر یکی از آنها نباشد استطاعت نیست از جملهٔ آنها زاد و راحله است
نسبت بکسی که بعید از مکه باشد مثل اهل عراقین و امثال آن نیست در اشتراط زاد و راحله اگر بدون
آن حج ممکن نباشد یا داران عسر و حرج باشد و اما اگر حج کردن بدون زاد یا راحله ممکن باشد براه
رفتن و سؤال کردن یا کسب کردن در اثنای راه یا قدرة بر زاد و راحله در اینحال این شرط نیست
زیاده بر قدرة بر حج قدرة بر زاد و راحله شرط میباشد یا در اینحال شرط نیست بلکه حج لازم
میباشد اگر ممکن باشد او را بدون زاد و راحله حج نماید و بعضی از اصحاب بر این رفته‌اند میل بعدم اشتراط
در اینحال و این قول ضعیف است بلکه اشهر و اظهر اشتراط زاد و راحله است اگرچه بدون
آن تواند حج نمود و بر مکی و کسیکه قریب بمکه است واجبست حج اگرچه راحله نباشد و راحله بجهة ایشان
شرط نیست اگر بدون آن ممکن باشد و اما زاد پس بعضی از اصحاب تصریح کرده‌اند که فرق در آن میان
قریب و بعید نیست و راحله معتبر میباشد اگر قطع مسافه موقوف بآن باشد یعنی اگر آن راه دور باشد بدون
مشقت شدید نتواند رفت پس بر مکه امّا غیر معتبر است در اینحال قدرة بر اجاره کشتی و شرط [illegible]
نیست وجود خود زاد و راحله بلکه معتبر تمکن از آنست یا عین یا باجاره بدانکه استطاعت که از
شرایط وجوب حج است بالنسبة بکسی که محتاج است بقطع مسافه بچند چیز است یکی استطاعت
از برای رفتن بمکه و بجا آوردن افعال حج دویم استطاعت بجهة برگشتن تا وطن و هرگاه [illegible]
میباشد سیم رجوع بکفایه و در اشتراط این خلافست و اقرب اشتراط آن است و کفایه
عبارتست از مونه [illegible] سال که بعد از برگشتن مونه [illegible] سال را داشته باشد بالفعل یا بالقوه
یا عبارتست از آنقدر که محتاج بسؤال نباشد بعد از مراجعت در آن اشکال است و اگر دینی
داشته باشد و مالی داشته باشد که کفایه کند حج و دین را حج واجب میباشد و اینکه دین مانع از حج میباشد و خلاف

یا کسب نل

نل قول

انکه

در این

در این نیست خواه دین او مهلتی باشد یا نه و اگر مالی داشته باشد بقدر دین خود
و صاحب دین مطالبه کند دین خود را پس در این حال حج واجب نیست اگرچه مال کثیری
باشد و اگر دینی داشته باشد و مالی بقدر آن و دین او مهلتی نباشد لکن صاحب او را مهلت بدهد که
بحج برود و بعد ادا کند دین او را و او را ممکن است که بعد از مراجعت بکسب خود ادا کند دین را
آیا واجبست در اینحال حج یا نه در آن خلافست و قول بوجوب حج خالی از قوة نیست و اگر مالی داشته
باشد و دینی که بقدر مال است ولکن آن مهلتی است اما بعد از رسیدن موعد او را ممکن
نیست ادای آن دین الا بآن مالیکه دارد یعنی که اگر آن مال تلف شود در حج یا غیر او فایده‌ئی
خود نمیتواند ادا نمود یا اینکه میتواند ولکن صعوبت بر او پس در اینحال ظاهر اینست که حج
بر او واجب نیست و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر آن مال میباشد و آن دین مهلتی
میباشد بزمان بعیدی و از حال خود میداند که اگر آن مال برطرف شود میتواند بکسب
آن دین را ادا کند و بالجمله بنحوی باشد که تعلق شدن آن مال بیش از موعد ضرری
متوجه نشود پس وجوب حج در اینحال خلافست جماعتی قائل شده‌اند بوجوب حج و آن دین
را مانع ندانسته‌اند و جمعی آنرا مانع میدانند حج را واجب نمیدانند و مسئله محل اشکال است
لکن قول ثانی خالی از قوة نیست پس حاصل آنچه گفته شد این است که دین مانع وجوب
حج است مطلقا مگر اینکه زیاده بر وفاء دین بقدر استطاعة مالی داشته باشد و فرقی نیست
میان آنکه دین دین آدمی معینی باشد یا از حقوق الهی باشد مثل زکوة و کفاره و خمس
و امثال اینها کما اینکه بعضی باین تصریح کرده‌اند و دین مانع میباشد حج مستحب را اگر صرف
مال در حج باعث ضرر بر صاحب حق شود و مطالبه آن نماید بوجهی که مستحق میباشد و اگر
او را کسبی علیحده باشد که استطاعة از آنها حاصل میشود بقدر زاد و راحله میباشد پس در اینحال

آیا واجبست فروختن آنها و صرف قیمت آن در راه حج یا اینکه واجب نیست و وجوب حج
ساقط میباشد در آن اشکال است اقرب اینست که اگر فروختن آنها و تلف کردن آنها موجب
ضرر بر او میشود و در مشقت شدید می افتد چنانچه نسبت ببعضی از علماء و طالبین علم
میباشد حج واجب نیست و فروختن آنها لازم نمیباشد همچنانچه جماعتی تصریح بآن کرده
اند بلکه ظاهر اجماعی میباشد و مستثنات از مال استطاعة خانه که در آن ساکن میباشد
و بآن محتاج است پس فروختن آن بجهة تحصیل استطاعة واجب نیست و آیا قیمت
آن نیز مستثنات است یا نه در آن خلافست اقرب عدم استثنی است اگر غیر او تملک آن
نباشد و شرط نیست در وجوب حج بر زن اینکه محرم داشته باشد مگر اینکه موقوف باشد
حج او بر آن باین معنی که بدون آن ممکن نباشد یا باعث ضرر بر او شود پس در اینحال شرط
میباشد و اگر زن خواهش نماید از محرم خود این را واجب نیست بر او اجابت او و
قبول کردن آن و اگر اجرة می‌خواهد واجب دادن اجرة و بعضی گفته‌اند که اگر
با محرم بحج رود و در راه غیر دچار شود مظنه است و در آن اشکال است و نظر است
و بعضی گفته‌اند شرط است در محرم بلوغ و عقل و در آن نظر است و اشکالی نیست در جواز
نایب گرفتن بجهة حج در بعضی از مواضع و از شرایط آن اینست که تعیین کند نوع
حج را چنانچه بعضی تصریح کرده‌اند و هرگاه نایب شد بجهة حج تمتع از برای حجی یا
میتی که حج تمتع بر او واجب بود بالاصالة و شرط کند بر او بجا آوردن حج تمتع را
پس جایز نیست او را عدول بسوی نوعی دیگر و اگر عدول کرد مستحق اجرة نمی
باشد و جایز نیست و اگر نایب شد بجهة حج قران از برای کسی که این حج بر او واجب بوده و
شرط بجا آوردن این حج بر او شده و نمیدانند که قصد آن شخص تخییر بوده جایز نیست

وطالبان نل

امور نل

او را

او را عدول از آن حج بحج افراد بلکه عدول بتمتع نیز جایز نیست و همچنین کسی که
نایب حج افراد شد بجهة کسی که افراد بر او واجب بوده او را عدول بسوی قران جایز نیست
و بالجمله اگر شخص حج معینی بر ذمه او قرار گرفت و نایب گرفت از برای بجا آوردن
آن معین و شرط کرد این را بر نایب جایز نیست او را عدول از آن بسوی غیر اگرچه
آن غیر افضل از این نوع حج باشد و قول بجواز عدول بسوی افضل ضعیف است
و اگر کسی حج بر او قرار گرفت سابقا پس او را مانعی روی داد از آن که او را [illegible]
است که از برطرف شدن آن مایوس است واجبست او را گرفتن نایب والحمد
لله اولاً و آخراً تمت الکتاب اصلاح المؤمنین در روز جمعه
هفدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۲ در مقابل ضریح
مقدس جناب سید الشهداء و التماس دعا
کاتب حقیر از برادران دینی و ایمانی
مینماید امید که جناب باری
از کرم خود ما را
سرافراز آخرت
فرموده مایوس
نفرماید

غیر ان نل

ببرطرف نل

در فضیلت قربانی صحابه از پیغمبر صم پرسیدند که قربانی کردن
سنت پدر شماست ابراهیم ع ثواب چه باشد گفت بهر تار موی
که بر تن قربانی باشد یک نیکی بر دیوان شما بنویسند و یک
بدی محو کنند و آنکس از قبر بخیزد مگر آمرزیده و گناهان
او عفو کرده و در خبر است که پیغمبر صم فاطمه را علیها السلام گفت برخیز
و بر سر قربانی حاضر شو که بهر قطره خون که از قربانی فرو
چکد کفارت گناهان صد ساله تو شود و آمرزش یوم القیمه
خون و گوشت و استخوان قربانی را بیارند از کوه سنگین تر
بود و چنان از نیکی پر بود که اگر خلایق همه جمع شوند نیکی او را از
جای بر نتوانند گرفت رسول صم فرمود کاری نیست دوستر بنزد خدای
تعم از ریختن خون قربانی روز عید در روز قیامت گوشت و پوست
و خون قربانی را بیاورند و با ثواب عبادت سیصد هزار ساله
عابد و زاهد برابر کنند ثواب قربانی زیاد آید و پیغمبر صم فرموده
قربانی شما را بزرگ گردانید زیرا که در روز قیامت بر صراط مرکب
شما خواهد شد در خبر است که داود پیغمبر علی نبینا و علیه
حضرت حق سبحانه و تعم سؤال کرد و گفت الهی ثواب آنکس
که قربانی کند از امت محمد صم چه باشد گفت ثوابش آنست که بدهم
بهر تار موی که بر تن او باشد هزار نیکی و هزار گناهش بسترم
و هزار درجه اش بردارم گفت آنکس که دست و پای قربانی

به بندد

به بندد چه باشد گفت گذشتن بر صراط بر روی دوزخ بر وی
آسان کنم گفت آنکس که شکم او را بشکافد ثواب چه باشد گفت
چون گوشت بشکافد و بیرون آید ایمن گردانم او را از
گرسنگی و برهنگی و تشنگی قیامت یاد او دهم او را بهر تار مویی کوشکی
در بهشت و حوری از حوران بهشت و پیغمبر صم گفت هر که او را
توانایی باشد و قادر بود بقربانی کردن ثواب بسیار دارد باید
که هر قدمی که بردارد تا بقعر زمین بردارند و حرز او بجانب نیکی او گذارند
که بدی او کم آید و نیکی او زیاد گردد و پیغمبر صم فرمود که هر که بیرون رود
بیرون رود به نیت قربانی خریدن خدای تعم بدهد بهر قدمی که بر گیرد
و نه بوده نیکی در دیوان او بنویسد و ده بدی بسترند و چون سخن
گوید در خریدنش سخن او استغفار بود و چون بها بدهد بهر درهمی
هفتصد هزار گناهانش بیامرزند و چون بیارد و بر زمین زنند
تا بکشند و خونش بریزد خدای تعم از هر قطره خون که چکد فرشته
بیافریند تا روز قیامت برای او آمرزش خواهند و چون گوشتش بخش
بدهد بهر لقمه که در شکم مسلمانی رود صد ساله بیامرزد و صد ساله
عبادت در دیوان او بنویسد و بهر لقمه چنان باشد که بندۀ آزاد
کرده باشد از فرزندان اسماعیل ع



اصلاح المرسین